۵۸۱۴۱

۹۵۵/۰۲
د ۵۹۷ الف
۱۳۰۸
ج۱

بارشال
فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۲۰۶
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۲ الف ۵۹۷ د ۱۳۰۸ ج۱
سرشناسه: اعتماد السلطنه، محمدحسن بن علی، ۱۲۵۹-۱۳۱۳ ق.
عنوان قراردادی:
عنوان: درر التیجان
کاتب:
تاریخ کتابت:
محل نشر: تهران ناشر: دارالطباعه دولتی تاریخ نشر: ۱۳۰۸ ق
صفحه شمار: ج.۱ (۲۴۶، [۲]، ۵۱ ص) ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐
زبان: فارسی ابعاد: ۳۲x۲۱ نوع خط: نسخ
روش تهیه: وقفی ☑ اهدایی ☐ خریداری ☐ ارسالی ☐
توضیحات: میرزا رضاخان نائینی تاریخ ثبت: مرداد ۱۳۱۱
یادداشتها: ۱. عنوان دیگر: تاریخ اشکانیان ۲. مذیل به فهرست اسامی سلاطین قاجاریه، رجال دولت و ... ۳. مذیل به فهرست مطالب
موضوع(ها): ۱. ایران - تاریخ - اشکانیان، ۲۴۹ ق.م - ۲۲۶ م. ۲. نثر فارسی - قرن ۱۳ ق.
شناسه(های) افزوده: الف. نائینی، رضا، واقف. ب. عنوان.
فهرستگار: اسفندیار. تاریخ فهرستگاری: ری ۸۹

۵۸۱۴۱

۹۵۵/۰۲
د... ۵۹۷ الف
۱۲۶۶
ج۱

۸۵۴

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب درر التیجان - فارسی جلد اول
مؤلف محمد حسن خان اعتمادالسلطنه
چاپی سنگی نسخ طبع طهران
مثال ۱۳۱۸ خورشیدی
سال طبع ۱۳۰۸ ق عدد اوراق ۵۱+۲۶۶
جزء کتب تاریخ شماره عمومی ۱۲۰۶
شماره عمومی ۲۴۶۲ شماره قبض
واقف میرزا رضا خان نائینی تاریخ وقف مرداد ۱۳۱۱
طول ۳۲ عرض ۲۱ قفسه

سواد دستخط مهرآیت همایون مبنی بر تمجید و تحسین کتاب درر التیجان که در حق بضعه جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه شرف صدور یافته

[illegible]

نص دستخطهای اقدس همایون شوم   تاریخ سلاله اشکانیان که هزار و هشتصد سال قبل از طبقه ساسانیان

در ایران سلطنت کرده بودند کلیةً معدوم و غیر معلوم بود مورخین بزرگ عرب از قبیل مسعودی و طبری و ابن اثیر جزری و غیره و مورخین معتبر ایرانی از قبیل فردوسی و خواندمیر و غیره از این مدت متمادی سلطنت این سلاطین بزرگ که بواسطه فتوحات کبیره آنها در روم و هند و ترکستان از پادشاهان نامی عالم هستند زیاده از چند سطر یا یک دو صفحه ننگاشته بودند و کلیه اسامی و اسباب این تألیف و این رشته تاریخ که فعلاً از اسناد صحیحه و اکتشافات جدیده و اجتهادات تاریخیه است و ضمناً مینماید که این طبقه از اجداد سلسله علیه قاجاریه هستند پیش از این محو و کالمعدوم بود و غیر مقدور بود که بدون تحصیل اسباب خارجی این خدمت را به ادبیات ایرانی توان نمود

این خانه زاد بیمقدار چهار سال قبل مشغول تحصیل کتب تاریخ یونانی و لاتینی و عربی و ارمنی راجع بتاریخ اشکانیان شد از بعد از معاودت موکب مسعود همایونی از سفر فرنگ بجمع آوری و تألیف این تاریخ که بهترین آثار تاریخیه عصر همایون است شروع نمود در زیر سایه گردون پایه ملوکانه دو جلد آن را در ظرف این دو سال تألیف کرد جلد اول که تماماً مقدمه و استبصار اند و مجلد دیگر است با اسامی و ترجمه حال مورخین که مستند بآنها شده بود در سی و سه فصل و یک دیباچه و یک مقدمه و خاتمه امسال از طبع خارج نمود و آنرا موسوم بدرر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان ساخت و رجای واثق است که بسلامتی و اقبال همایونی در زیر سایه مبارک شاهنشاهی دو جلد دیگر آن را هم در سنوات آینده از حلیه طبع خارج نماید

بهترین تشویقها برای این ذره بیمقدار این است که انشاء الله این تألیف با زحمت که فی الواقع در تاریکی کشف و روشنائی شده پسند خاطر بندگان سده سنیه همایون شاهنشاهی گردد کافیست که مورخین تازی و ایرانی از سه هزار سال قبل تا کنون در عهد سلطنت هیچیک از خواقین نامدار و شاهنشاهان تاجدار ننگاشته بودند این تاریخ در زمان سلطنت ابدآیت ملوکانه بحمد الله تعالی بر انجام آن موفق شد

امر امر قدر قدر خسروانه است

هو الله تعالی شأنه

جلد اول کتاب درر التیجان

فی تاریخ بنی الاشکان از مصنفات
جلیله جناب جلالتمآب اجل اکرم اعتماد السلطنه
محمد حسن خان وزیر انطباعات و دار
الترجمه و غیرها ادام الله اقباله العالی
فی تویشقان ئیل سنه ۱۳۰۸

وقف مرحوم سردار [illegible]
تاریخ ثبت در کتابخانه [illegible]
۱۹۴۳

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازبینی شد

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی ۲۴۹۴۷

بسم الله الرحمن الرحیم

سلطنت و دولت آن مالک الملکی را نا و کشور خدای قاهر و توانا است که در جهان هستی و عالم امر و خطهٔ آفرینش و تملک و حیا حکمش چون آب جیحون و فرات روانست و گذشته و آینده در پیشگاه اطلاع و علمش با زمان حاضر یکسان پادشاهی که سریر ابهتش را نام عرش عظیم است و کرسی کبریائی حضرتش نما تعدین ثنا تعظیم بر سر بلندان دیهیم افسر خسروی او نهاده و شهریاران را دکر دا فرمان مملکت ستانی وی داده آنان که در ترک تازی مردانگی علم گشته کوس فرمانروائی و سکهٔ نام آوری زده رایت سند و استقلال افراشته و پا بر فرق فرقدان و ثریا گذاشته چون بدان درگاه آیند جمله رعیتی ذلیل اند و مسکین تر از ابناء السبیل محتاج و مبتذل مندرس و مشتعل سجام عز حکمه و قهر سلطانه و غلب امره و بهر برهانه

تو شاهی و شاهان گدای تو اند | من و بندهٔ کیمیای تو اند
رخ از نیل تو آبنوسی کنند | در آن آستان خاکبوسی کنند
جهان پهلوان کار فرما سپهر | که در حلقه دارد زر افشان مهر
ز نسیم تو سینا نماید سپید | از آن بوستان آورد شنبلید
فرزان کنی گوهر کائنات | نه بینم کسی جز تو ما هم بذات

اینجاست که تیر کمانداران پارسی بسنگ آمده است و رخش صرصر نژاد بیشتازان توران لنگ شده نه خامهٔ رمز و زبانم الکن سخن بتناسب برانند و خرد بجای گوهر نشاندم با رشحه بت سوار نورانی کنم پا رشتا و ترکستان را آن سهم و قدرتیست که مردان میدان باشد با نقش این ایوان انجا که براق فهم و رفرف دانش از رفتن باز ماند موری ضعیف و پشهٔ لاغر چه تواند

خورشید چو محو آن جمالست | پیداست که ذره در چه حالست
گل را رخ او چو خوار سازد | خس زد هوس که زانه بازد
کوثر چو ز تشنگی بجوشد | شورابه بکوی که خروشد

بار الها تو را آن مایهٔ معرفت ندادی که از عهدهٔ حمد و شکرت بر آیم و نفسی نیز حضرتت را تقدیس و تسبیح نمایم تا مرخود در تکمیل عقل و تحصیل علم و طی طریق مجاهدت و آداب ریاضت و تهذیب اخلاق و کشف حجب و جلب فتوحات و قطع نفوس شاهدت تقصیر کردم نرفتم تا بجائی رسم نکوئی

تا صاحب خوانی شوم و در هر حال قاصر با مقصر بفضل تو چشم دارم و راه امید مسپارم و تو گفتی نومید مشوید و براه قنوط نروید تو را به برگزیدهٔ پیمبران و اشرف سروران سند اعلم سید عالم پشتیبان اولاد آدم نبی اکرم رسول خاتم احمد مختار محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عترت طاهره و ذریهٔ زاکیه اش که ائمهٔ دین اند و اولیاء راشدین و ناهجان مناهج حق الیقین و حلیهٔ جمال صفین وجود ماهیت ملکوت کمال صور و هیولای جبروت جلال تارکان ما سوی الله و نزدیکان درگاه سوگند میدهم که از راه راستم دور نینداری و در بوتهٔ حرمانم نصیبم نگذاری بحال خویشتنم نگذاری و از سیکاه جهل و غفلتم بیرون آری در حدائق حدائقم جای دهی و از دنیا حزن و از فار معاذم تاجی بر سر نهی اوز یر طاق نصرت بر دانیم گذرانی و بر درون نجتگاه ابقائم نشانی تا یارانم از فاتحین حصن سعادت دانند و مالک ملک نجات و سلامت خوانند بمنک الجسیم و احسانک القدیم

امّا بعد

فضلا و مصنفین این عهد ابد مهد و زمان سعادت اقتران اعانهم الله تعالی و کثر امثالهم در فنون علوم و فضایل از عالی تا دانی مصنفات و رسایل پرداخته و کار تمام لایق و شایان ساخته اند والحق تحسین مرتب این عصر فرخنده و دوران خجسته آثار اقلام علمای اعلام و حکمای مجد مقدام است که در کثرت و وفور حکم موالید ثلاثه و عناصر اربعه و حواس خمسه و جهات سته را بحیرت نشانیده در هر نقطهٔ موجود و برای توانگری و درویشی حاضر و ممکن میباشد امروز بتشویق امنای حضرت گردون بسطت علیه ایدهم الله بنصره زینت خانها کتابخانه هاست و دفاتر و اوراق علمیه لازمهٔ ملزومه کلبه ها و کاشانه ها جز اینکه در مخازن حکم و ادب و خزاین صحف کتب عجم و عرب جای تاریخ ایران خالی است و از طبقات سلاطین قدیم این مملکت یعنی پیشدادیان و کیان و اشکانیان و ساسانیان که قبل از ظهور دولت اسلام درین ممالک اسم و رسم شاهنشاهی داشته اند اصلا و مطلقا خبری نیست و حال آنکه از جملهٔ پادشاهان جهان در آن قرون و ازمنه اولویت و تقدم ایشان را بوده و نویسندهای خارجه ایشان را بهمین سمت ستوده اند راست است که بعضی تواریخ فارسی و عربی متضمن احوال آنها داریم و اوضاع آن اعصار بدست داریم اما جمله با فسانه اقرب است و از حقیقت امر که مشتمل بر فواید و عواید میباشد ابعد فقراتی ناقص و معیوب و فقراتی معقد و مشوب مطالب ناقص و مسائل مبهم را از اشکانیان میتوان گفت هیچ نیست و این گنجینه

که باید بمقصود سعی و اجناس معتبره انباشته باشد یکباره تهی است و برای ملتی متمدن و امتی نامی
نقصی از این بزرگتر متصور نباشد که تاریخ مملکت خود نداند و از سوانح سوالف ایام آن
بکلی بیخبر ماند از سود و زیان گذشتگان خویش بتجارب حکم نایل نگردد و عبرت و بصیرت
حاصل ننماید و چنین قومی بنباتات زمانند که از ریشه و اصل خود غافلند و از لذت و حظ
مشاعر و مدارک انسانی محروم و بجنبه جمادی مایل نظر باین مقدمه اقل عباد الله و احوجهم
الیه محمد حسن بن حاجی علیخان مراغی ملقب باعتماد السلطنه غفرهما الله تعالی از دیر باز بر این
شد که این نقص را از میانه بردارد و این جای را خالی نگذارد لهذا سالها در تحصیل اسباب
و اسناد و شرایط و لوازم آن کوشید و چگویم که چه رنجها کشید تا با چه مایه زحمت و مشقت مسطورات
یونان و روم و مورخین فرنگ و ارامنه و یهود و سایر امم را از عرب و عجم تصفح نمود و ابواب تتبع گشود
و از آنجا که از میان طبقات سلاطین فرس حال اشکانیان را مجهول تر دید و جمع و ترتیب
وقایع دوران آنها را اصعب یافت ابتدا بتألیف تاریخ اشکانیان پرداخت و کتابی در سه جلد
مرتب و مدون ساخت جلد اول که بمنزله مقدمه است در حل مشکلات تاریخ این طبقه جلد دویم
از سلطنت اشک اول تا اواسط آن سلسله که مقارن است با ولادت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام
جلد سیم در تاریخ باقی سلاطین اشکانی که بعد از میلاد پادشاهی داشته اند زینت جلد اول
که مهین مجلد باشد تراجم مختصر حال جمعی از فضلا مورخین مصنفین یونان و روم و ارمن و فرنگ و
عرب و عجم و غیرها است که باقوال آنها استشهاد و استناد نموده ام و آن در آخر کتاب الحاق شده و صله
کتاب عبارتست از مقدمه و سی و سه فصل و خاتمه و فهرستی نیز در آخر کتاب ملاحظه میشود پیرایه جلد
دویم حالات سعادت آیات روح الله مسیح بن مریم ع میباشد و آرایش جلد سیم صور نقوش بعضی
مسکوکات اشکانیان و تصاویر بعضی از آثار آنها خواهد بود و اگر عمری باقی ماند از تألیف تاریخ سه طبقه دیگر نیز تن نزند
و در این کار اهمال نکند انشاء الله و الآخر الامر سه مجلد را که در اضافت بالای هم بکمال بمواقبت امر سلطان افضل ماند
دُرَر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان نامید بزعم خود این اسم را با مسمی دانسته چون که ابنای وطن
عزیز من که عالمان سیر و واقفان خبر و صاحبان افکار متاقبه و آراء صائبه میباشند از نظر دقت ببینند اگر لازمه
کنند انم اجری شایانست و اینم کاری نمایان

نخواهم جز این مزد و منت کشم | باین مزد و منت همواره خوشم
بنام من این گوهر بها بها | ز هر چیز و هر کس بی آید مرا
زمن ماند این در جهان یادگار | جهان هنر را بباید بکار

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

پوشیده نباشد که سوانح و آثار اقطار کره ارض و موجوداتیکه در آن وجود داشته متأخرین از مورخین که اهل تدقیق
و استقصا بوده و این راه بحث صعب را بپای جهد و اجتهاد پیموده اند منقسم بدو قسم کرده ما قبل تاریخی و
تاریخی یعنی بعضی از سوانح و آثار موجوداتست که پیش از اوان رسم استکتاب و تدوین دفتر و کتاب سانح و ظاهر
گشته و وجود بهم رسانیده و برخی بعد مثلاً در سنین ما قبل تاریخ فلان انقلاب روداده یا فلان حیوان وجود
داشته و برافتاده و در قرون تاریخی نسل آن منقرض بوده علمای علم ژئولوژی که طبقات زمین را شکافته و
سرائر آنرا برای العین مشاهده نموده آثار آن انقلاب را کشف کرده یا اسکلت و عظام آن حیوان را بدست آورده
میگویند آن انقلاب یا آن حیوان از سوانح و موجودات اعصار قبل از تاریخ است و اما آنچه را بعد از تداول
و شیوع تحریر و کتابت تاریخی است و آن نیز بر دو قسم است قسمی که متعلق بمتأخرین است اغلب بدرستی
ضبط شده و متصدیین در حفظ و حراست آن ساعی میباشند و از شرایط نشر و طبع آن هیچ فرو گذار نمیکنند
لکن تاریخ متقدمین و شرح از منه سالفه و احوال امم قدیمه بواسطه ضعف تمدن اقوام و اغراض جاهلانه
طوایف و سایر علل و امراض مشوب و مغشوش گردیده سدها سدید از مشکلات عدیده در راه طالبان معارف
بسته و کشیده داشت و کسی قدم در آن ساحت نمیگذاشت عالمان مقدام و کاردانان با همت و اقدام لازم بود
و پای همت بپایند دون پایه این راه نمی پیمود چون مرور دهور عقلها را منور نمود و دست عنایت ابواب درایت
بر روی سعادتمندان گشود در اخبار قدما دیدند اکثر را از مقوله اساطیر اولین یافتند و جای خالی بر آن نیز
بسیار مشاهده کردند مصمم مجاهده گردیدند با زحمت تمام و کثرت اهتمام بترتیب اسناد پرداختند و بتحصیل
دفاتر و اوراق و منقورات احجار و الواح و سکه های کهنه و اشیاء عتیقه و تصاویر منقوشه عشایر و سلاسل
و امم و قبایل را مقدمه سایر وسایل ساختند حالات و عادات اجیال و ملل و اعوام تسلط و سلطنت سلاطین
و دول و رسوم و آداب هر شعبه و نقل و انتقال هر طبقه را با اصل و نسب و دأب و حسب آنها مجملاً و مفصلاً معلوم
کرده داخل دفاتر معارف و علوم نمودند تا سوانح تاریخی آن ادوار بصحت مایل گردید و قابل قبول و پذیرفتن
شد و ما اگر پیرو آن مجاهدین میباشیم و با مشعل دانش ایشان همان راه طی میکنیم شکر مساعی ایشان را
از اهم فرایض میشماریم و از ذکر خیر و ادای حقوقشان چیزی فرو نمیگذاریم و تکمیل مرام را گوئیم انتهای زمان
ماقبل تاریخی و ابتدای تاریخ در تمام ممالک و اقالیم در یک وقت و دوره نبوده بعضی از طوایف بنی نوع بشر
زودتر بسر منزل تمدن رسیده اسباب تحقیق مطالب و ضبط وقایع را فراهم آورده و زمره دیگر دیرتر

اسکلت استخوانبندی انسان یا سایر حیوانات

کتابخانهٔ آستانهٔ قدس

در بیشه راه نهاده و مدنیه بالنسبه از دیگران عقب افتاده و از آنجا که آمد و شد با پیشرفتگان نداشته
از معاونت و امداد آنها محروم مانده و اگر امروز با دوربین علم و اطلاع باعماق افریقا و بعضی از قطعات
اقالیم دیگر نظر اندازیم اشخاصی بینیم که هنوز از عدد تا ده نتوانند شمرد و از لغت بیش از چند کلمه ندارند با
گفتن تا چه رسد بشرح جرائم و انساب و فهم شجرهٔ اسباط و احوال حالات گذشته و گذشتگان آنها نامعلوم
و سعادت و شقاوتی که آنها را شامل بوده یکسره مستور و مکتوم است پس شهور و سنین ماضیهٔ آنها سنین
ماقبل تاریخ و شهور بیخبری است و آن دورهٔ طی نشده دورهٔ عطلت و بی ثمری است از مقدمه ثابت و محقق
میشود که اهل هر اقلیم وقتی از دورهٔ ماقبل تاریخی داخل در دورهٔ تاریخی شده و قدم در راه تمدن و ترقی
زده و چون مقصود ما نگارش تاریخ وطن عزیز خود ایرانست و تحقیق احوال و اوضاع قدیمهٔ ایشان امکان
زمان ما قبل تاریخی این ممالک بزعم آنهائیکه بتواریخ عرب و عجم زیاد و کم صحیح پیدا نشده و از مهابادیان و جیان
و شائیان و یاسانیان است اما بعقیدهٔ محققین این عصر زمان ماقبل تاریخ این سرزمین قبل از اینست که اتفاق
آنجا سکنای طوایف آرین که بنام ایرانی معروف گشته شود و بعد مسخر سلاطین نینوا آشور گردد و در ترتیب
تاریخ ایران میگویند ایرانیها که اصلاً از ملت آرین و از قوم اسکیث بوده و به سلسله منقسم گشته در زمان بسیار
قدیم در مملکتی که پیش از ایشان فارستان نام داشته استقرار حاصل نموده لکن هم آنها و هم مردم مملکتی که عراق عجم و
آذربایجان باشد در قرن هشتم قبل از میلاد مسیح علیه السلام مطیع شهریاران نینوا آشور شدند اما زمام مهام حکمرانی
بازبدست پادشاهان خودشان بود سلاطین خانوادهٔ اکمنید که پیشدادیان و کیان باشند باسم پادشاهان
آنشان مشهور گردیدند و آنشان مملکتی بوده در سرحد مملکت الام (عیلام) که لرستان باشد بعد از انقراض
دولت نینوا آشور در سنهٔ ششصد و شش قبل از میلاد غلبه و نفوذ حکمرانان مدی زیاد شد ولی سلاطین آنشان بزودی
باستقلال خود نایل گشتند بلکه بر مدی نیز غلبه نمودند یعنی هفتمین پادشاه اکمنید که روس یا کوروس (کورش) که خسرو
(کیخسرو) باشد چون از سال پانصد و هشتاد و هشت قبل از میلاد سلطنت فارس داشت و فتوحاتی حاصل نموده
در سنهٔ پانصد و چهل و نه قبل از میلاد مدی را مسخر ساخت و تاریخ دولت ایران از نیوقت شروع شده است
مختصر نوزده نفر پادشاه اکمنید سلطنت کردند و نوزدهمی آنها دارا که آخرین سلطان این سلسله است مغلوب
اسکندر کبیر گشته و مقتول شد و این طبقه در سیصد و سی سال قبل از میلاد منقرض گردیدند قلیل زمانی
سلطنت ایران با اسکندر بود چون او درگذشت از نژاد سلاطین عجم سلسلهٔ معروف به بازرانژی که مجملاً
اشاراتی بدانها خواهیم نمود در فارس بسریر سلطنت آن ممالک شدند و باقی ممالک ایران بدست خلفا و سرداران
اسکندر یعنی طایفهٔ سلوکید سو نیز افتاد بنابراین طبقهٔ اول از سلاطین عجم پادشاهان اکمنید بوده

سکیث را بعضی از فرنگیها سیت میگویند و شرح آن بیاید

وطبقه

و طبقهٔ سلوکیدی در سال دویست و چهل و نه قبل از میلاد پادشاهای آرساکید یا سلسلهٔ اشکانی ایرانی را
از تصرف طایفهٔ سلوکید خارج ساخته خود بحکمرانی پرداختند سلطنت هشتاد و یکسالهٔ سلوکیدها یعنی
اسکندر و خلفای او منقرض شد پس طبقهٔ سیم از سلاطین عجم سلسلهٔ پادشاهای آرساکید یا اشکانیانست
و این سلسله تا سال دویست و بیست و شش یا بیست و هشت بعد از میلاد سلطنت کردند آنوقت اردشیر
چهارم پسر بابکان نوادهٔ ساسان از اخلاف بازرانژیان آنها را منقرض ساخت و خود بتخت سلطنت ایران جلوس
کرد و دوره دورهٔ ساسانی شد و بنصوص طبقهٔ چهارم از سلاطین عجم ساسانیها بودند که تا ظهور دولت اسلام
سلطنت نمودند و آخر شخص این سلسله یزدجرد سیم است که بعد از شکست نهاوند در سال بیست و یکم هجری که
برای مسلمین و اعراب فتح بزرگی بود و بهمین واسطه معروف بفتح الفتوح شد فراری و متواری و نابود گردید
چنانکه در محل خود این شرح نگاشته شود حاصل آنکه سلاطین ایران همانطور که مورخین عرب و عجم نوشته
چهار طبقه بوده اند جز اینکه آنها طبقات را باسم پیشدادی و کیانی و اشکانی و ساسانی نام برده و اسکندر را
بسلاطین کیانی الحاق کرده و حکمرانی خلفای او را از درج کلام ساقط نموده فقط میگویند سلاطین اشکانی
بالتخمین دویست بیست تن بوده اند لکن صحیح آن تقسیمی است که متاخرین نموده و گفته اند

طبقهٔ اول

سلسلهٔ اکمنید که پیشدادیان و کیان باشند و ابتدای استیلای آنها در قرن هشتم قبل از میلاد و استقلال ایشان
از سنهٔ پانصد و چهل و نه قبل از میلاد و انقراض ایشان در سال سیصد و سی قبل از میلاد است

طبقهٔ دوم

اسکندر و خلفای او میباشند که باسم سلوکید معروفند و هشتاد و یکسال سلطنت کرده در سنهٔ دویست و
چهل و نه قبل از میلاد منقرض شدند

طبقهٔ سیم

پادشاهای آرساکید یا اشکانیان اند که چهارصد و هفتاد و پنج یا چهارصد و هفتاد و هفت سال سلطنت کرده
و در سال دویست و بیست و شش یا بیست و هشت بعد از میلاد انقراض یافته اند

طبقهٔ چهارم

ساسانیان بوده که چهارصد و بیست و هشت سال تقریباً سلطنت نموده اند و انقراض آنها را اگر در سال
بیست و یکم نوشته و پوشیده نیست که سنین مذکوره همه شمسی است
اما از طبقات مذکوره تاریخ سه طبقه که اکمنید و سلوکید و ساسانی باشد بالنسبه با اشکانیها صحیح تر و حاضر و بوجهی معین

و معلوم است

ومعلوم است که تاریخ سلسلهٔ اکیمنید را مورخی مثل هردوت یونانی معروف ومکنی بابو التواریخ یا ابو المورخین
که چهارصد وهشتاد وچهار سال قبل از میلاد متولد شده وبا آن طبقه معاصر بوده طرف توجه داشته ونگاشته
واگزنفون یونانی که سی وسه سال بعد از تولد هردوت قدم بعرصهٔ این عالم نهاده واکثزیاس یونانی که در چهار صد
وشانزده قبل از میلاد بایران آمده وهفده سال طبیب اردشیر منمن بوده وبعضی دیگر نیز اینکار نموده اند
وتاریخ سلسلهٔ سلوکید را هم یونانیهای هم وطن آنها بخوبی ثبت کرده وتاریخ ساسانیها که آخر طبقه میباشند
چندان قدمتی نداشته اسناد معتبرهٔ عدیده دارد فقط از این میانه تاریخ اشکانیانست که مظهر مشکلات شده ودر غلم
اختفا وابهام مخفی گشته طایفهٔ آنرا بدرستی ضبط نکرده ونوشته خود نیز ادبیاتی نداشته اند که بواسطهٔ آن
اسامی وسوانح ایام سلطنت واستیلای خود را طوری مشتهر ومنتشر سازند که توالی شهور وتتابع اعوام آنرا از
الواح ودفاتر ابود وخلود محو ونابود نسازد ودیدهٔ دنیا بر دیوان مآثر وآثار نبندد ساسانیها که ایشانرا
از میان برداشتند وافسر دولت آن طبقه را برسر گذاشتند محض اثبات حق خود وابطال دعوی مغلوبین ومفهوم
آنها را کتمان خواستند وجداً از اسم ورسم اشکانیان کاستند وهمانا ملت ایرانی این طبقه را بیگانه دانسته بنظر اعتنا
در آنها ندیدند واز گذارش وسوانح روزگار آنها عمداً در گذشتند یونانیها هم تا دیرگاهی معرفتی بحال اشکانیان نداشتند
وجمله را ایرانی میپنداشتند مختصر چون هیچکس درصدد درستی با آن سلسله نگذاشتا آنوقت که دانشمندان آگاه
خواستند تاریخ عهد ابد بدرستی مرتب ومنتظم سازند ورشته وخط اینجای مخصوص را خالی یافتند بجد وجهد
بتعدیل وتسویهٔ این امر واحیا وتجدید آن وقایع وسوانح پرداختند واینکار را از جهت اشکال ساختند اینست که ما
از چهار طبقهٔ مزبوره تاریخ این سلسله یعنی اشکانیانرا پیش انداخته واسناد آنرا بمرور زمان وصرف اوقات ودست
از هر جهت جمع وشروع بنگارش نمودیم وراهی ناهموار را صافکرده پیمودیم ودر نظر داریم که چون این مشکل
حل شود واینکار بنتیجه برسد اگر خدا خواهد همت گماریم وسنین پادشاهی وصادرات اعمال وافعال ونوادر
واطوار سه طبقهٔ دیگر را مدون ومورخ سازیم واین عمل بوجهی پردازیم که مطبوع صاحبنظران وکاردانان ومقبول
آستان شاه شهریاران ولینعمت عظیم القدر جلیل الشان وارث تاج وتخت کیان خسرو دارا دربان
شاهنشاه صاحبقران مالک الملک ممالک ایران السلطان بن السلطان بن السلطان اعلیحضرت اقدس همایون
ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه وسلطانه گردد واز آنجا که فهم تاریخ اشکانیان موقوف ومعلق
بدانستن اجمالی از تاریخ اسکندر کبیر وسلسلهٔ سلوکید است خلاصهٔ از آن در اینجا نگاشته بعد ابتدا
بمقصود مینمائیم بعون الله وحسن توفیقه

فصل اول خلاصهٔ از تاریخ اسکندر کبیر

اسکندر

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموال

اسکندر کبیر فاتح مشهور که پدرش فلیپ پادشاه مقدونیه ومادرش المپیاس بود وحکیم معروف ارسطو
او را تربیت نموده در سال سیصد وپنجاه وشش قبل از میلاد مسیح علیه السلام در شهر پلا از بلاد مقدونیه
که امروز معروف به پالاتیزیا میباشد متولد شده ودر سیصد سی وشش قبل از میلاد در سن بیست سالگی
بجای پدرش بتخت سلطنت نشسته ودر سیصد سی وچهار قبل از میلاد با سی هزار پیاده وپنجهزار سوار
عازم تسخیر ایران شده ودر قلیل زمانی قسمتی از افریقا واغلبی از ممالک آسیا وبعضی اقطار فرنگ بتصرف او در
آمده وبا عمر کوتاه او را سرگذشتی طولانی واعمال وسوانح مهمه است که در اینمحل حسب المناسبه باید مختصراً برخی از
آنرا اشاره نمائیم بنابراین گوئیم
یونانیهای حقیقی هرگز اهالی مقدونیه را جزء خود ندانسته آنها را ملتی اجنبی ووحشی میشمردند فلیپ پدر
اسکندر چون مردی مدبر ورشید بود مردم یونان از او احتیاط میکردند اما در تمام سلطنت او با المنادله بیعت
ننهادند پس از او اسکندر را نیز با آن قدرت وجهانگیری از خود نخواندند واو را واعقاب او را یونانی حساب نکردند
بلکه از این نسبت ننگ میداشتند فقط اهالی مقدونیه با اسکندر محبت میورزیدند بلی بعد از غلبه بر ایران
چون آن غالب کاردان در جذب قلوب مغلوبین ساعی بود مردم اینمملکت نیز در اواخر سلطنت وی مجذوب آن دلربا
وشوکت وجلال گردیده بهمان چشم که در کیخسرو دیده بودند در او میدیدند ومیخواستند نسب وی را بهر دستی
پائی که باشد بسلاطین کیان رسانند واو را از این راه نجیب کنند وبگویند از خون شریف کیخسرو وقطرات دعروق
او هست این بود که شهرت میدادند که اسکندر پسر فیلیپوس نیست زادهٔ داراست واز طرف مادر کیانی چنانکه
اشکانیان تورانیرا هم بکیان منسوب میکردند در شاهنامه ودر تاریخ ابوطاهر طرسوسی وبعضی کتب دیگر
مسطور است که فیلقوس پدر اسکندر با دارا جنگ کرده مغلوب شد وقبول خراج کرد ودختر خود را بزنی بدارا
داد شب زفاف دارا از دهان عروس استشمام بخر نمود وی را بیونان فرستاد اما دختر همان شب حمل برداشته
بعد از رسیدن بیونان اسکندر از او بوجود آمد بعضی از مورخین دیگر گویند اردشیر کیانی که باصطلاح
فرنگیها آرتاگزرسس اخس باشد سفارتی مامور دربار فلیپ پدر اسکندر نمود المپیاس مادر اسکندر با سفیر
اردشیر یا یکی از اجزاء سفارت را همبستر ساختند واسکندر را از صلب آن سفیر یا از صلب یکی از همراهان او
وجود یافته ارباب خبر دانسته که اینجمله از زیور حقیقت عاطل است ودر تواریخ صحیحه یونان نوشته اند
وقتی فلیپ پدر اسکندر از المپیاس مادر اسکندر بیزار شد واو را طلاق داد وکلئوپاتر نامی را در حبالهٔ
نکاح خود درآورد ملکهٔ جدید شهرت داد که اسکندر پسر فلیپ نیست نتیجهٔ زنای المپیاس است واسکندر
خود وقتی در افریقا بمعبد آمون رفته از فرزندی فلیپ تبرا کرده وخود را پسر آمون نامید از اینها که این نسبت بد
گفتند

فلیپ را یونانیها فیلیپوس مینویسند
اعراب آنرا معرب کرده فیلقوس گفته اند
وفیلفوس بواسطهٔ تحریف کتاب
فیلقوس شده است

گفتند چه ضرر دارد که ما اسکندر را از نسل کیخسرو بدانیم و فرزند همان رب النوع خیالی که خود مبداند
بخوانیم و ممکن و قتیکه این نسبت مجعول را با اسکندر عرضه داشته باشند در صدد انکار بر نیامده و مشعوف
شده باشد بالجمله آنوقت که اسکندر مصمم تسخیر ایران شد لشکریکه بدان مستظهر بود همان عساکر مقدونیه
بودند یونانیها اضطراراً چند سنه قشون برکاب آن پادشاه فرستاده لکن آنها از صمیم قلب خدمت نمینمودند
واگر قهرمان مقدونیه بر ایران غالب آمد بقدرت عسکریه نبود ضعف دولت کیان و انزجار طبع رعایا با ایران
که طالب انقلاب و انقراض آن دودمان بودند اسباب فتوحات اسکندر گردید و از اینراه این پیشرفت را حاصل
ابن گویند دارای اکبر یا چهرزاد غلامی بگواس نام داشت سفله و اراذل مسلط بر اعمال و مشاغل و امراء و کار
راه افراط و تفریط میرفت و کارها بقاعده میکرد رجال دولت دلتنگ شده بدارا شکایت بردند و لج
کرده بر تسلط بری افزود و ظلم و تعدی بری زیاد گشت و با امرای دیگر راستین نام متحد گردید و مبلغی رشوه باو داد
راستین ظاهراً با بری دم از اتحاد میزد و باطناً قبایح اطوار او را بعرض دارا میرسانید دارا که بری را خیلی بلند کرده
و خود بواسطه ضعف نفس از دفع او بیم داشت ناچار غلام را مسموم و هلاک ساخت بعد از فوت دارا نوبت سلطنت
بدارای ثانی شد او مردی ظالم بود برادر مهتر بری را که حیات داشت وزارت داد و وزیر تازه بخونخواهی برادر راستین
و کسان او بکشت این واقعه اسباب هرج و مرج مملکت گردید چون اسکندر بسرحد ایران رسید مقدم او را میمون
دانسته باستقبالش شتافتند کار اسکندر را آسان کردند اگرچه بعد از گذشتن کار پشیمان شدند انتهی
بتوجه استیلای اسکندر بر ایران معلوم شد گوئیم پس از آنکه این قهرمان فتح بابل و سوس و اصطخر و همدان و
ری را که از بلاد معظمه این کشور بود بگرفت عازم اراضی پارت که بعدها تعیین میشود شد یعنی دارا از پیش بجانب باختر
میگریخت و اسکندر او را تعاقب میکرد تا در یکی از قرای این مملکت موسوم بتارا یا چارا سرداران دارا پادشاه خود را
بکشتند لهذا اسکندر در شهری که در حوالی دامغان حالیه بود رحل اقامت انداخت و مدتی بعیش و استراحت
پرداخت اسم ایرانی این شهر معلوم نیست چه بوده اما یونانیها او را هکاتم پیلس میگفتند اسکندر در این بلد در
گنجینه عطا گشاد و مال وافر بکلیه همراهان و عساکر داد و اول بار که لباس پادشاهان عجم پوشید خود را باین هیئت
بامرای عسکریه نمود در اینجا بود و میتوان گفت از آنوقت هم اسکندر خود را بالاستحقاق سلطان ایران میدانست
هم ایرانیان او را دارای این سمت میدانستند مورخین یونانی و رومی حتی بعضی نویسنده‌ها متعصب این عصر
اسکندر را ملامت مینمایند که چرا زی ایرانرا اختیار کرد و باین لباس ملبس شد اما صاحبنظران دانند که او مردی
مدبر بود و گمان نمیکرد با عظمتی که او را حاصل شده در جوانی از اینجا میرود و خلفی او را نمیماند که در ممالک
وسیعه اسکندر خلیفه وی باشد میخواست بنای سلطنت خود و اختلاف را بهم نزدیک کردن آمر و مامور و پادشا

آمن
در لغت اهالی فنیسیه بمعنی آفتاب و اهالی لیبی که اسطو مصر باقسمت واقعه در شمال مصر باشد آنرا میپرستیدند و ژوپیتر آمن میگفتند و در لیبی معبد معروف بوده مجسمه ژوپیتر آمن را از طلا ساخته در آن گذاشته بودند و سر آن مجسمه سر گوسفند شاخ دار بوده اسکندر کبیر وقتی باین معبد رفت بواسطه سدنه این معبد خود را پسر ژوپیتر آمن نامید

هکاتم پیلس بزبان یونانی یعنی شهر صد دروازه است مقصود از شهر صد دروازه شهریست که در اول درجه آبادی باشد نه اینکه فی الحقیقه صد دروازه داشته باشد بعضی گفته‌اند چون هکاتم پیلس در محلی واقع شده که از آنجا بهر جا راه بوده موسوم باین اسم شده

و رعیت مشتبه و محکم نماید دلیل این مدعا آنکه با کمال قدرت قوانین جمهوری و رسوم آزادی یونان را بحال خود گذاشت
و استقلال ایرانرا چنانکه بود حفظ نمود مثلاً در زمان کیان ولات در ولایات تسلط کامل داشتند و نسلاً
بعد نسل حکمرانی مینمودند بعد از دارا همینقدر که تمکین اسکندر کردند او وضع آنها را بهم نزد و حکومت آنها را تصدیق
نمود و سرداران یونانیرا که با او بودند بفرمانفرمائی ولایات بتاراج کردن آن چشم داشتند فقط باعتبارات
و امتیازات و مال ساکت و راضی ساخت حتی آنها را در مشاوره که راجع بمهام و امور ایران بود دخالت نداد
در غیاب آنها عقلا و وزرای ایرانی طرف مشورت او بودند اگرچه یونانیها در نفس الامر ملتفت گشتند و از
نظامی و قلبی بلکه فلاسفه و علمای یونان عاقبت باهم در قتل اسکندر مواضعه کردند چنانکه بعدها بدان اشارت
خواهیم نمود

اسکندر در پائیز سال سیصد و سی قبل از میلاد در هکاتم پیلس اقامت کرده باستمالت مردم ایران پرداخت
و چون اینکار بوجهی ساخت بعنوان و بهانه خونخواهی دارا قصد تسخیر بلاد شرقیه و تدمیر قاتلین دارا که از آنها اندیشه
داشته کرده عزیمت باختر نمود اما مستقیماً متوجه آنصوب نشده راه مازندران و گرگان پیش گرفت که ابتدا
این دو ولایت را مسخر سازد بزعم بعضی از مورخین اعقاب طوایف تورانی که با افراسیاب مدتی اینحدود را متصرف
بودند تا آنزمان در کوهستان مازندران که رویان و طبرستان حالیه باشد مسکنی داشتند و آنها را مردیاید
میگفتند اسکندر تا حوالی آمل راند و بزحمت اینطایفه را منقاد نمود و مازندران و گرگان او را شد آنگاه
بباختر شتافت سیستان را فتح کرد و از آنجا بهرات تاخت بعد از آن در حوالی بلخ از جیحون گذشت و چند روز
در شهر زاریاسب اقامت نمود

مخفی نماند که رود جیحون را در آنزمان زاریاسب میگفته‌اند و شهر باختر که بلخ حالیه باشد در کنار این رود
نیز همین اسم داشته و از کارها که اسکندر در زاریاسب کرده این بود که بزرگان قبایل ساکنه در این قسمت
ایران یعنی زمین باختر و مرو و سمرقند و خوارزم حتی در حوالی کاشغر را طلبید و از آنها برای خود بیعت و قول گرفت که
نسبت باو حالت تمکین داشته باشند بعبارة اخری پارلمنتی از رؤسای ملل و طوایف مختلفه و حکام بلاد منعقد نمود
و در امور و مقاصد آتیه با آنها مشورت کرد و آنها را باستقرار و استقلالی که داشتند اطمینان داد از جمله
خبرت که در سوانح اواخر عهد کیان نظری دارند دانند که پادشاهان اخیر این سلسله بواسطه ضعف تا
بلوخوار زاد ر تحت تسلط داشتند از دره خوار بانطرف تا ساحل سیحون یا کاررودی بحال استبداد
تملک و اطاعت آنها بود ساترابها یعنی والیهای مستقل در هر ولایت حکومت میکردند جزئی مالیاتی
بسلاطین کیان میدادند و در وقت لزوم و استمداد لشکری بخدمت میفرستادند اسکندر در زاریاسب

مجلس مزبور را بنوضع سائر ایرانیها تصدیق نکرد و از ایشان بعهدی قناعت نمود بعد از آن رکسان یا رخشانا
دختر والی سمرقند را بحبالهٔ نکاح خود درآورد و نوبی بر وی داد و بعضی رکسان را دختر یکی از اعاظم باختر
دانسته‌اند هم در زار با سبب اسکندر دو نفر از بزرگان یونان را بکشت و در بهار سال سیصد و بیست و هفت
قبل از میلاد در همین شهر نزدیکان این پادشاه در قتل او متفق شدند لکن یکی از آنها ماجرا را بعرض او رسانید
قهرمان مقدونیه باستنطاق آنها پرداخت در شکنجه اقرار کردند که هرمولائوس پیشخدمت باشی محرک آنها شده و
کالیستن حکیم برادرزادهٔ ارسطو نیز با خائنین همدست میباشد آن فیلسوف و جمعی از نزدیکان اسکندر جان بر سر
این بدلی نهادند وجهت اتفاق کالیستن با جوانان در این سوء قصد آنکه اسکندر در باطن یونانیان را برابر ایرانیها میداشت
که برسم مردم ایران که پادشاه خود را پرستش مینمایند او را سجده کنند یونانیها از اینکار تحاشی و ابا داشتند و
مخصوصا فیلسوف مشار الیه اینعمل را شرک و زشت میدانست و اعدام اسکندر را ثواب میپنداشت خلاصه
بعد از آنکه آن پادشاه ظفر همراه سمرقند و تمام بلاد جیحون و سیحون را دید از راه افغانستان بهند رفت
و دو مرا جنب سند آمد و از آنجا بکیچ و مکران و کرمان و فارس و خوزستان راند و در اینجا دختر بزرگ دارا را
بهمسری و زنی اختیار کرد اسم این دختر را بعضی باربسین نوشته و جماعتی بوران دخت و پری دخت حکیم امجد
نظامی علیه الرحمه روشنک نظم کرده مورخین یونان باری زانیس که پری زاد باشد ضبط نموده اند بهر حال
اسکندر در اینموقع هشتاد نفر از شاهزاده خانمهای ایرانی و نجیب زاده‌های اینملکت را بهشتاد نفر از سرداران
خود که موسوم به هتروی بودند تزویج نمود و در یک مجلس عروسی کرد گویند چون جشن آراسته شد خوانی گستردند
اسکندر خود در صدر مجلس نشست و آن هشتاد نفر سردار بر حسب شان و رتبتی که داشتند در دو طرف او
قرار گرفتند عروسها را یکمرتبه وارد مجلس کردند دختر دارا را در کنار اسکندر نشاندند و سایر دخترها
نیز در پهلوی شوهرهای خود جا یافتند اول پادشاه دست حلیلهٔ خویش بوسید پس از او سردارها پیروی اینکار
کردند مخارج این عروسی و جهاز عروسها تماما را اسکندر از خزانه داد و مقصود اسکندر از این مخالطت و
مواصلت این بود که مردم ایران با اهالی یونان راه مودت و مخالصت پیمایند و خیال مغایرت و طغیان ننمایند
پس فتوحات فاتح مقدونیه را چنانکه پیش اشاره نمودیم نباید فقط حمل بر شجاعت و بسالت او نمود ضعف و
درکیان بخت و اقبال اسکندر میزد بر صاحب این پادشاه راهنمائیهای ارسطو دلتنگی رعایای ایران جمله
اسباب آن استیلا بوده نهایت آنکه جرات و جلادت هم باینکار کمک نموده است مختصر هر روز اسکندر
بوضعی از قاطنین این کشور دلجوئی میکرد چنانکه در ایام اقامت شوش حکام جدید بلاد مفتوحه بحضور آمدند
و تقریبا سی هزار نفر جوان نورسیده در جزو تقادیم آنها بود اسکندر آنها را اپیگون یعنی خلفا لقب داد

و آداب جنگ آموخت بزرگان و سرداران یونان از این فقره رنجیده گفتند اسکندر بعد از اینهمه خدمت میخواهد
ترک ما گوید و اجنبیها را دور خود جمع کند جبهٔ دراز ایرانیان پوشید و این ننگ بار آورد دخترهای
ایرانی را تزویج نمود با این پوسیتای ملعون پادشاه ایران بزبان فارسی سخن میگوید از باختری و سندی
و پارتی و غیره قراول خاصه میگیرد وای بحال ما

پوستای قبای اجنبی میباشد

اما اثر فتوحات اسکندر در ایران یکی این شد که زبان یونانی که بهترین لسان آن زمان بود در ایران رواج
یافت و جز امتیاز آن زبان آنکه اشعار آبدار بآن لغت میگفتند و علم طب و فلسفه را بآن لسان مینوشتند
صرف و نحوی مرتب و معانی بیانی منظم داشت و آخر الامر بعد از آنکه آن فاتح بختیار کرد و معنی دیگر بس
شورشیان ایران محسوب میشد سلطنت قدیم کیان را بدستیاری سعادت و اقبال منقرض ساخت بسا نواحی
و حدود در این دو خود دید بوعد و وعید تصاحب کرد و لیاقت و استعداد لشکرکشی خود را در بین النهرین
جیحون و سیحون ظاهر و موجه نمود و ممالک بممالک وسیعه گشت از خوزستان ببابل آمده در آنجا در سال
سیصد و بیست و سه یا بیست و چهار قبل از میلاد درگذشت و متملکات خود را برای خلفا
گذاشت فسبحان الذی لا یدوم الا ملکه
اما حدود مملکت اسکندری در آنوقت که براه آنجهان رفت از یکطرف کشمیر بود و از طرف دیگر رود دانوب
(طونه) از جانبی خرطوم سودان از جهتی مسکن طوایف اسکیث در شمال بحر خزر یعنی دشت قبچاق
از سمتی رود گنگ و بنادر خلیج فارس و مدت عمر اسکندر سی و دو یا سی و سه سال بوده است

فصل دوم در بیان مجملی از احوال سلسلهٔ سلوکید

اسکندر کبیر بعد از استیلا بر اغلب ممالک آسیا و بلاد اروپا و قطعهٔ از افریقا در همان وقت که
میخواست تمام ملل با تمدن عالم را در تحت رایت واحد جمع کند و مطیع یک سلطنت نماید و دولت عظیمی
تشکیل دهد از بدبختی راه آخرت پیش گرفته درگذشت و حال متصرفات او دیگرگون گشت یعنی
آن قهرمان قاهر خلفی قابل و قادر نداشت که خلیفهٔ او گردد و آن بنای عالی که وی در نظر داشت بسازد
بلکه اخلاف او ساخته‌ها را خراب کردند و آبها را سراب نمودند مقدمه که بواسطهٔ اسکندر ترتیب
یافته بعکس نتیجه داد بجای اینکه اروپا و آسیا یکی شود چنان بازار ستیز و آویز رواج یافت که اقلیم ما
میدان حروب دائمی و عرصه‌گاه مغایرت و نفاق شد و حال آنکه از ابتدای دولت باعظمت بنی آشور
تا زمان انقراض داریوش کدمان آخرین پادشاه کیانی که در کتب عرب و عجم او را دارای اصغر مینویسند
تقریبا مدت هزار سال اقطار غربی آسیا که از بحر ابیض باشد تا افغانستان بلکه تا هندوستان

در تحت تصرف واطاعت یکنفر بود در امتداد مدت مزبور دول بنی آشور و مِدْ وایران متوالیاً
اقتدار واستیلا بهم رسانیدند واز این سه دولت ایران بیشتر از همه اسباب اتحاد واتفاق طوایف
وملل مختلفه کثیره را فراهم آورد چه سلاطین کیانی که ابتدا با حسن سلوک سلطنت وحکمرانی مینمودند
مدت دویست سال تمام ملل ساکنه در آسیای غربی را با طوایف ساکنه در شرق متحد داشتند
یعنی از صحاری هند و تبت تا آرشیپل و دریای مدیترانه بلکه ممالک مصر وشمال شرقی لیبی وسیرن
وبرقه که سمت بزرگی از اقلیم افریقا میباشد و یونانیها آنرا معمور ساخته بودند در تحت تملک
واطاعت آنها بود وسکنه آن ممالک جمله خود را رعیت یک پادشاه واهل یک مملکت میدانستند
بنتیجه فتوحات اسکندر این شد که اتحاد این ملل را بهم زد وحکومتهای متخالفه تشکیل یافت وجنگهای
سخت پی در پی در گرفت

تفصیل این اجمال آنکه بعد از اسکندر سرداران او که هریک در مملکتی حکومت داشتند راه خود
سر پیش گرفته رایت استقلال برافراشتند وبرای اینکه اگر در میان آنها اختلافی روی دهد بمحکمه
بیطرفی رجوع کرده در آنجا قطع وفصل گفتگوی خود نمایند نا قابل ترین اشخاص معاصر را که فلیپ
ملقب به آریده برادر صلبی اسکندر باشد اسم سلطنت دادند و پادشاه خواندند. مادر آریده
معشوقه مطبوعه فلیپ پدر اسکندر بود و خود او نیز در پیش پدر عزیز وگرامی بود واولمپیاس مادر اسکندر بر
معشوقه مزبوره رشک میبرد و میترسید فلیپ انکار ولدیت مشروع خود کند و آریده را ولیعهد نماید
خیالات زنانه او را بر این داشت که دوائی مزیل عقل به آریده خوراند و دماغ او را مختل سازد
چون این کار کرد وسلب شعور از آریده شد در میان یونانیها بابلاهت ضرب المثل گشت نیز رکسانا
یا رخشان نام سمرقندی یا باختری که در حباله نکاح اسکندر بود زمان فوت او حملی هفت ماهه
داشت بعد از وضع آن پسری آورد واو را نیز اسکندر نام نهادند یونانیها این نو رسیده را بسلطنت
برگزیدند پس بعد از اسکندر کبیر دو تن اسم پادشاهی یافتند آریده ابله و اسکندر رضیع واز حکمرانی
هیچیک از این دو تن بوی خیری نمی آمد لهذا پردیکاس نامی از سرداران وخواص اسکندر کبیر را که اعظم
رجال دولت او بود در وقت انتقال اسکندر در بابل اقامت داشت واسکندر مهر خود را باو
سپرده بقیمومت وبنیابت سلطنت منتخب نمودند واین انتخاب در دوازدهم ماه نوامبر سنه سیصد
وبیست وچهار قبل از میلاد وچهارصد وبیست وپنج سال بعد از تاریخ بخت النصری بود چون
نیابت سلطنت پردیکاس را شد برای استعظام واظهار علو شان ومقام خود کلئوپاترا خواهر اسکندر

این زوجه اسکندر را فردوسی در شاهنامه دختر پادشاه هند دانسته

کبیر را در حباله نکاح خود درآورد ونعش اسکندر را که دو سال در بابل بطور امانت بماند با تابوتی طلا
باسکندریه مصر حمل کردند تا در آنجا بخاک سپارند اما خلفای اسکندر که رسیده بودند وملوک
الطوایف که در سیر عرب وعجم ذکر آنها شده این سی وسه نفر میباشند چون اتفاق واتحاد آنها صورت
نبست بام بنای جنگ را گذاشتند بعد از مبلغی زد وخورد ممالک اسکندری بچهار قسمت منقسم وچهار
دولت تشکیل یافت دولت مقدونیه ودولت مصر ودولت آسیای صغیر ودولت سوریه ودر این
تقسیم چیزی به سلوکوس نیکاتر بانی ومؤسس سلطنت سلسله سلوکید داده نشد
پردیکاس هم از ممالک منقسمه حصه وقسمتی نداشت چه نیابت سلطنت بلکه شاهنشاهی در همه جا
خاص او گردیده اما وی مردی مغرور وبدخو بود واز این راه سلاطین دول اربعه را برخود بشورانید واول
کسیکه سر از فرمان او بتافت بطلمیوس سلطان مصر بود پردیکاس قشونی آراسته بجانب مصر راند
در این سوق عسکر آریده ابله واسکندر صغیر با او بودند چون بساحل نیل رسیدند بدون آزمودن
معبر متهورانه قشون را از محل خطرناکی عبور دادند وبسیاری از آنها در آب غرق شدند باقی طغیان
کرده بخیمه او حمله بردند وی را با جمعی از سرهنگان معتبر بکشتند واین در سیصد وبیست ویکسال قبل
از میلاد بود

پس از این واقعه دسته قشون پیتون نامی را بجای پردیکاس بامیری ونیابت سلطنت اختیار نمودند
وقیمومت دو پادشاه را بر عهده او موکول داشتند زوجه آریده با نایب السلطنه تازه عداوت
ورزیده بروی او را مجبور باستعفا نمود امرای عسکریه ناچار آنتی پاتر را که از سردارها بود بنیابت
در امور لشکری وکشوری مستقل ساختند واو را اختیار مطلق دادند وی از نو ممالک اسکندر را
تقسیم کرده وحدودی تازه برای دول اربعه معین نموده هواخواهان پردیکاس واومن را که سردار
سواره خاص اسکندر بود محروم وبیدخل ساخت وحکومت ایالت بابل وکوتوالی قلعه آن را به
سلوکوس نیکاتر پسر آنتیوخس که پدر بر پدر خدمتگذار اسکندر واجداد او بود داد باینمعنی که
بطلمیوس پادشاه مصر چون با سلوکوس قرابت وصلتی داشت در محضر آنتی پاتر نایب السلطنه لیاقت
این سردار را معلوم کرده اسباب این حکومت را برای خویش خود فراهم آورد واین ابتدای حکمرانی
سلوکوس نیکاتر مؤسس اساس سلطنت سلسله سلوکید یعنی سلاطین منسوب به سلوکوس گردید
وباید دانست سلوکید در لغت فرانسه بموجب املائی که دارد سلوسید خوانده میشود پس هر جا سلوسید
دیده شود همان سلوکید است

در سال سیصد و هفده قبل از میلاد اومن سردار سوارهٔ خاصهٔ اسکندر که مرد رشیدی بود سودای
او همسری تا مقرره داشتند شورش بجهیز نمود که بر آنتی گن حاکم آدانا و لوای ئکیه و کوتاهیهٔ حالیه در
اناطولی حمله کند و در این وقت از سلوکوس فرمانفرمای بابل کمک طلبید سلوکوس قبالی با ونکرد او من با
قشون خود بطرف بابل راندند در حوالی فرات اردو زد سلوکوس تدبیری اندیشیده سدی را که در آنجا دو
برای بردن آب فرات بمزارع بسته بودند شکسته آباد دشت او من را فرا گرفت و مجبور بفرار شد عجب آنکه
سلوکوس با آنکه دفع خصم آنتی گن را از و نمود چیزی نگذشت که خود مطمح نظر طمع او گردید با بعضی که آنتی گن
ببابل آمده از سلوکوس مطالبهٔ صورت خرج و دخل آن ایالت نمود سلوکوس که خود را مستقل میدانست و
شان خود را اجل از اینکه صورت حساب بدیگری دهد اعتنا بگفتهٔ او نکرد آنتی گن جنگ را آماده شد سلوکوس
خود را مرد میدان ندیده با پنجاه سوار بمصر گریخته به بطلمیوس پناه برد و شکایت نامهٔ مصدّق و مصدّق
پادشاه مصر بکاساندر پادشاه مقدونیه و لیزی ماک سلطان رومیلی حالیه نوشت و چارهٔ کار
خود را درخواست کرد آنتی گن چون از عریضهٔ مزبوره خبردار شد و دانست دول مصر و مقدونیه و رومیلی
حامی سلوکوس خواهند بود راه نرمی و ملاهنه پیش گرفته در صلح زد متحدین که او را متلون المزاج
میدانستند و فعی بتملق و اظهار موافقت او ننهادند و کار بجدال انجامید بعد از چند سال اندرزد خود
سلوکوس و حامیان او غالب گشتند در سال سیصد و دوازده قبل از میلاد مجدداً سلوکوس مظفر و
منصور وارد بابل شد و اهالی وی را با کمال شعف پذیرفتند و حکام مضافات بابل خود را باز در تحت
حمایت او قرار دادند و در این وقت بسطی در متصرفات او حاصل شده چنانکه سوریه و تمام بلاد عراقین
و ایران و باختر و قسمت عمدهٔ از اناطولی را در تصرف داشت

سلوکوس نیکاتر که طبعاً عادل و منصف و با مروت و طرفه مهر و محبت رعایا و قشون خود بود و در
التزام رایات ظفر آیات اسکندر دلیری جنگ آزما گردیده در اینحال ولایت را دون رتبهٔ خود دیده قدم
بالا نهاده بدعوی سلطنت پرداخت و خویش را پادشاه سوریه نامید و در عالم تاریخ دیده نمیشود
که تا آن زمان کسی چنین اسمی بخود داده باشد مختصر چون سنهٔ مزبوره یعنی سال سیصد و دوازده
قبل از میلاد سال جلوس سلوکوس است تاریخ سلوکید را که امروز معروف بتاریخ رومی و اسکندری
میباشد وضع نمود و این تاریخ را عجم و عرب از آن رومی گفته اند که از قلت اطلاع مقدونیه و یونان را
جزو روم میدانسته اند و اسکندری از آن نامیده که اسم سلوکوس نیکاتر اسکندر بوده پس بعقیدهٔ
آنها اسکندر رومی واضع این تاریخ بوده این است که معروف بتاریخ اسکندری و رومی گشته

جناب حاجی میرزا عبدالغفار نجم الملک معلم کل علوم ریاضی صاحب مصنفات جلیله
فصلی در باب تاریخ اسکندری و رومی نگاشته اند مزید بصیرت را بعینه در اینجا درج مینماید فرموده اند
در خصوص مبدء تاریخ رومی که باسکندر و بسلوکوس هر دو نسبت میدهند آنطور که از تواریخ
فرنگی بر می آید مبدء تاریخ رومی قریب چهل و چهار سال بعد از تولد اسکندر کبیر میشود و قریب چهل
و دو سال بعد از تولد سلوکوس چرا که تولد اسکندر را سیصد و پنجاه و شش سال قبل از میلاد مسیح
ضبط کرده اند و تولد سلوکوس را سیصد و پنجاه و چهار سال قبل از میلاد و مبدء تاریخ رومی
سیصد و دوازده سال قبل از میلاد است از اینقرار باسکندر کبیر تعلق نمیگیرد و آنطوریکه در
شرح زیج الغ بیک آورده اول این تاریخ روز دوشنبه بوده است بعد از وفات اسکندر بن فیلفوس
رومی بدوازده سال شمسی و بعضی از اهل تاریخ گفته اند که مبدء این تاریخ اول ملک اسکندر است
و ظاهراً آنرا قیاس کرده اند به بعضی تواریخ دیگر و بطلمیوس در مجسطی تاریخ بعضی ارصاد را سال
وفات اسکندر ساخته است و گفته که این در سال چهارصد و بیست و پنج بود بعد از تاریخ
بخت نصر و در موضع دیگر هم از مجسطی گفته است که اول تاریخ رومی موافق سال چهارصد و سی
و هفتم است از تاریخ بخت نصر و کوشیار در زیج جامع آورده است که اول این تاریخ اول سال
هفتم است از ملک اسکندر و در آن سال از ولایت خود که مقدونیه است بیرون آمد و در
اطراف عالم سیر کرد و آن بعد از گذشتن چهارصد و سی و پنج سال و سی و سه روز بود از مبدء
تاریخ بخت نصر و حکیم محیی الدین مغربی گفته است درست تر آنست که ابتدای این تاریخ اول
ملک سولوقس بن انطیوخس باشد که بنای انطاکیه از پیش او بوده و شام و عراق و بعضی بلاد
هند و چین را مسخر نموده پس اول این تاریخ مؤخر است از اول تاریخ بخت نصر بچهارصد و سی
و پنج سال فارسی و سیصد و بیست و شش روز و اهل شام و آنجا که این تاریخ مستعمل
میداشته اند و بعد از آن باسم اسکندر مشهور شده است و گفته اند که اهل روم این تاریخ
استعمال نمیکنند و مستعمل ایشان تاریخ دیگر است انتهی

از این جمله بر می آید که مبدء تاریخ معروف برومی و باسکندری جلوس سلوکوس نیکاتر است و
بعضی از قلت اطلاع دوچار سهو و اشتباه شده اند بالجمله همین سال که سنهٔ سیصد
و دوازده قبل از میلاد باشد سلوکوس نیکاتر شهری در کنار نهر عاصی که آنوقت موسوم به
ارنت بود بنا ساخت و آنرا باسم پدر یا پسر خود آنتیوش نامید چه آن هر دو آنطیوخس نام

داشتند و آنتیوش همان شهر است که اعراب معرب کرده انطاکیه گفته‌اند اینشهر پای تخت
سلوکوس شد و عظمتش از بابل درگذشت و آنرا ملکهٔ مشرق خواندند ابتدا محیط اینشهر زیاده
از ده هزار پا نبود بعدها بمرور زمان سلاطین سلوکیه سه سور دیگر بر دیوار اولی افزودند
فاضل بحر بن ژرژ رلنسن که معلم علم تاریخ و از اعاظم دانشمندان انگلیس است گوید برای
ممالک وسیعهٔ سلوکوس نیکاتر پای تختی لازم بود و میبایست نقطهٔ از نقاط دره بین
النهرین دجله و فرات اختیار شود چه نسبت بسایر نواحی مملکت حالت مرکزیت داشت
و حاصلخیزترین اراضی محسوب میشد ابتدا محل نینوای قدیم و بلاد سوس و بابل را در مد
نظر گرفتند بعد بملاحظهٔ امور تجارت و اقتضای وقت بخیال مکانی افتادند که از نینوا
نزدیکتر بدریا باشد خلاصه سواحل دجله و فرات را مناسب دانسته و اخر الامر سلوکوس
بابل را بپای تخت اختیار کرد اما طولی نکشید که تغییر رای داده شهر سلوسی یا سلوسیا را
درکنارهٔ دجله در مقابل مداین بساخت و کرسی ممالک خود را بدانجا نقل و انتقال داد و
آن بمسافت چهل میل از بابل بود اینشهر که پیش از سنهٔ سیصد و یک از میلاد پای تخت
شده مانند بابل مرکزیت داشت و برای اقامت پادشاه مناسب مینمود پس از جنگ ایپسوس
که شرح آن بیاید تغییرات کلی بظهور رسید سلوکوس بواسطهٔ حفظ ولایات مغربی که
تازه متصرف شده با بجهة آگاهی از حال و خیال همسایه‌های مقتدر خود بطلمیوس و
لیزیماک ثالثاً بتغییر پای تخت پرداخت شهر انطاکیه را در ساحل نهر عاصی که در خفا
و صفا نظیر نداشت بساخت و در آن رحل اقامت انداخت مزوپوتامی یا بین النهرین که
در مرکز ممالک بود در انتهای شرقی مملکت واقع شد اهالی ولایاتی که از پای تخت خیلی دور
ماندند رنجیده خاطر گردیدند و تغییر پای تخت در سیم دفعه اسباب وهن و سستی سلوکوس
نیکاتر گردید انتهی

در یک فرسخی نهر عاصی در طرف جنوب در دامنهٔ تلی جنگل کوچکی بود با چشمه‌های متعدد خوش
منظر و باصفاترین امکنهٔ حوالی انطاکیه محسوب میشد سلوکوس معبدی در آنجا بنام ماه و
آفتاب بنا کرد و آن باسم معبد دفنه معروف عالم گردید

او قاتیکه سلوکوس اقتداری حاصل کرده تاج سلطنت بر سر نهاد ولات ولایات تابعه را
تغییر نداد و از آنجمله نیکاتر نامی بود حکمران عراق عجم و قدرت و استیلای سلوکوس او را

متزلزل داشت دفع متزلزل را رایت طغیان افراشت با ده هزار پیاده و چهار صد سوار
بسواحل دجله راند سلوکوس با سه هزار پیاده و چهار صد سوار در آنجا آسوده قشلاق
میکرد ناگاه طلایه قشون نیکاتر را دیده از دجله گذشته بطرف عراق عجم آمد و خود را در
باتلاق و نیزاری پنهان کرد نیکاتر بیخبر از عبور سلوکوس بکنار دجله رسیده در صدد فراهم نمودن
سفاین و گذشتن از آب بود که سلوکوس از پشت سر برا و حمله نمود آب از پیش و دشمن از پس
نیکاتر با جمعی کثیر مقتول و بقیة السیف متفرق گشتند بعد از آن بنیان سلطنت سلوکوس
در خوزستان و فارس و عراق عجم بیشتر مستحکم گردید و در بلاد مرکزی ایران مشغول تمرکز
متصرفات جدیده بود که آنتی گن پسر خود را با بیست هزار قشون مأمور تسخیر بابل نمود حاکمی که
سلوکوس در بابل گذاشته بود تاب مقاومت نیاورده فرار کرد اما سلوکوس بیک رکضت دوباره
بابل را مالک شد و از آنجا که سرداران اسکندر در یونان و سوریه و سایر بلاد خارج از متصرفات
سلوکوس باهم مشغول زد و خورد و ریختن خون یکدیگر بودند او وقت را غنیمت شمرده تا
حدود هندوستان رانده بساندرکوت پادشاه هندوستان اعلان جنگ کرد و وقتی
فریقین تلاقی نمودند سلوکوس ششصد هزار مرد جنگی با فیلهای بسیار در برابر خود دید
پشیمان شد و قرار بر مصالحه داد و پانصد زنجیر فیل بغل بها گرفته بایران برگشت و این در
سال سیصد و هفت قبل از میلاد بود

چند سال بعد سلاطین مصر و یونان عزم دفع آنتی گن نمودند و میدان جنگ در حوالی شهر
ایپسوس که حالا موسوم به بولاوادین میباشد و در لوای افیون قراحصار اناطولی واقع است
قرار دادند سلوکوس هم عساکر خود را بامداد سلاطین متحده حرکت داد و چهار صد زنجیر
فیل باخود داشت این معاونت اسباب غلبهٔ سلاطین مزبوره گردیده آنتی گن در جنگ
کشته شد و لشکرش متفرق گردیدند و اکثر از مورخین این واقعه را از سوانح سال سیصد
و یک قبل از میلاد دانسته‌اند در هر حال سلوکوس در این میدان جنگ شهری بنا کرده
آنرا باسم خود موسوم نمود

پروفسر رلنسن گوید سلوکوس نیکاتر بعد از جنگ ایپسوس در میان سلاطین عظمت و اعتبار
کامل حاصل نمود و تمام ممالک آسیائی که اسکندر فتح کرده بود باستثنای سوریه سفلی و بعضی
قطعات آسیای صغیر او راشد نیز میتوان گفت حدود متصرفات این پادشاه از طرف مغرب ایالت

بیت المقدس و از سمت مشرق وادی رود سند و زنجیرهٔ کوه بلور و از جهت شمال بحر خزر و رود سیحون و از جانب جنوب خلیج فارس و محیط هندوستان بود بعضی از مورخین در حدود مشرقی ممالک سلوکوس تردید کرده گفته‌اند قبل از جنگ ایپسوس بعضی از متصرفات هندوستانی خود را به ساندراکوتس واگذاشت در هر حال مملکت سلوکوس را سوریهٔ علیا و بین النهرین دجله و فرات و قسمتی از نواحی کاپادوسیا و فریژیا و ارمنستان و آسیای صغیر و مید و بابل و سوس و ایران و کرمان و ساگانی و گرگان و پارت و بلخ و سغد و هرات و سیستان و ساکاستانا و زدرزیا و بعضی از نواحی هندوستان نوشته‌اند جز اینکه تربل وال کشیش میگوید ارمنستان قبل از جنگ ایپسوس در تحت سلطنت آرد و اتارمنی مستقل بود و پس از جنگ مزبور سلوکوس آن فراغت نیافت که بتسخیر این مملکت پردازد بنابراین تا سال صد و نود قبل از میلاد بحالت استقلال ماند بالجمله سطح ممالک سلوکوس تقریباً دو کرور و دویست هزار میل مربع ضبط شده و از این جمله سیصد الی چهارصد هزار میل صحرای قفر و باقی حاصلخیز بوده است

چون آنتیگون از میان برفت و جنگ ایپسوس بانتها رسید سلاطین اربعه ثلثا بتحدید حدود پرداختند یکسال بعد که سنه سیصد قبل از میلاد باشد در میان سلاطین اربعه نفاری در گرفت و دو دسته شدند سلوکوس با دمتریوس پسر آنتیگون متحد شد و باید دانست که دمتریوس بعد از شکست و قتل پدرش بطرف یونان و مقدونیه رفته و در آنجا برای خود سلطنتی ترتیب داده بود سلوکوس بعد از اظهار اتحاد با دمتریوس پسر خود را بیونان نزد او فرستاده دختر وی را خواستگاری نمود دمتریوس را این خواهش خوش آمده با دختر بکشتی نشسته بطرف بنادر سوریه راند سلوکوس نیز از بابل حرکت کرده باستقبال عروس به بندر اروسو از بنادر شام آمد چند روزی در این بندر با عروس خود مشغول عشرت شده بعد از آن دو پادشاه بممالک خود مراجعت نمودند و این بقول بعضی از مورخین از وقایع سال دویست و نود و سه قبل از میلاد بوده است

از عجایب آنکه انطیوخس پسر ارشد سلوکوس عاشق دختر دمتریوس زوجهٔ پدر خود گردید و از این درد بیمار شد چه مشار الیها آبستن بود و وصلش مشار الیه را محال مینمود اراسیستراث حکیم یونانی که اول طبیبی است که تشریح بدن انسان کرده هرچه در معالجه دقت بکرد مرض روز بشدت مینهاد آخر الامر دانست علت نفسانی است ابتدا گمان کرد عشق تخت و تاج او را بی

روز نشانده از این در سخن راند اثر ندید فهمید محبوبهٔ او را بحب خود مقید ساخته اما آن کدام دختر و زنست که دیدارش پسر پادشاه را دشوار است البته کسی است که مانع دیدن وی در پیش دارد در حرمخانهٔ سلوکوس را دقت نظر آورد و ملتفت شد دختر دمتریوس این فتنه انگیخته و این نظیر قصهٔ آن کنیزک است که مولانا جلال الدین رومی علیه الرحمه در ابتدای دفتر اول مثنوی بنظم آورده میفرماید پادشاهی بکنیزکی عاشق شده او را خرید کنیزک در حرمخانهٔ سلطان بیمار شد اطبا از معالجهٔ او عاجز شدند حکیمی حاذق دانست مرض نفسانی است نبض او بگرفت و از شهر و دیارها که کنیزک دیده بود سخن گفت و وی را بحرف آورد و شرح همه جا بگفت

بس شهر شهر و خانه خانه قصه کرد — نی رگش جنبید و نی رخ گشت زرد
نبض او بر حال خود بُد بی گزند — تا بپرسید از سمرقند چو قند
آه سردی بر کشید آن ماه روی — آب از چشمش روان شد همچو جوی
گفت بازرگانم آنجا آورید — خواجهٔ زرگر در آن شهرم خرید
در بر خود داشت شاه و فروخت — چون بگفت این ز آتش غم برفروخت
نبض جست و روی سرخ و زرد شد — کز سمرقندی زرگر فرد شد
چون ز رنجور آن حکیم این راز یافت — اصل آن درد و بلا را باز یافت

دانست کنیزک عاشق خواجهٔ زرگر است اراسیستراث حکیم نیز همان فراست را بخرج داده خلاصه چون ظنش بیقین مبدل گشت بی پرده سلوکوس را خبردار ساخت و پسر را چون بی اندازه دوست داشت بر خلاف قوانین دولتی و ملتی شورای عسکریه ترتیب داد و با سران سپاه در این باب مشورت نمود و رای خواست جمله چون هواخواه انطیوخس بودند گفتند حفظ آن نفس محترم واجبست سلوکوس قبول آن اشارت را از فرایض دانسته زوجهٔ خود را بحرمخانهٔ پسر فرستاد اما از آن وقت بعد دل از مهر دنیا برید و فی الحقیقه در کنج عزلت خزید

اما مقتل سلوکوس باید دانست که بطلمیوس بن بطلمیوس شاهزادهٔ مصر بواسطهٔ بی لطفی که پدرش در سال دویست و هشتاد و پنج قبل از میلاد نسبت باو کرده برادر کهترش را ولیعهد نموده رنجیده از مصر خارج شده نزد پادشاه اتراس که از طرف خواهر با او قرابت داشت رفت اما آن پادشاه قبل از رسیدن شاهزادهٔ مصری باتراس در جنگ سلوکوس مقتول شده بود

بطلیموس بدربار پادشاه مصر که یعنی سلوکوس آمد و در کمال ملاطفت پذیرفته شد بعد از
چندی سلوکوس هوای وطن اصلی خود نمود چه از وقت خروج اسکندر از مقدونیه دیگر او
مسقط الراس و اقوام و عشیره خود را ندیده بود لهذا ایالتی را که در آن جای داشت موقتا
به آنطیوخس پسر خود واگذاشت و با بطلیموس راه مقدونیه پیش گرفت در بین راه پای تلی معبدی
دید از همراهان نام آن پرسید گفتند موسوم به آرگس است چون این اسم شنید بر خود بلرزید
چه کهنه او را گفته بودند مقتل تو در حوالی معبد آرگس است با این قلق قصد زیارت و عبادت
در آن محل نمود هنوز به در معبد نرسیده و از اسب فرود نیامده که بطلیموس از پشت سر با خنجر
پهلوی او درید و سلوکوس در آن سرزمین بخون خود غلطید شاهزاده مصری قاتل سلوکوس
خزاین و اموالی را که این پادشاه با خود بمقدونیه میبرد در میان لشکریان شهریار مقتول
که معدودی بودند بخش کرد و بواسطه استمالت آنها توانست خود را پادشاه خواند
مدت عمر سلوکوس هفتاد و سه سال و سلطنتش سی و دو سال تولدش در سنه سیصد و پنجاه
و چهار قبل از میلاد و وفاتش در دویست و هشتاد و یک بکام اندر اخلاق معروف و بمحاسن
اطوار ممتاز از تمام سرداران و خلفای اسکندر وی بزرگتر و بزرگوارتر بوده مهما امکن کارها را
بر طبق عدالت مینموده داد رس مظلومان و خانه کن ظالمان جلب آور و دشمن مال و مشوق
و مربی ارباب صنایع و علوم و کمال در ایام سلطنت خود سی و چهار شهر بساخت و از
خدماتی که بوطن خود یونان نمود این بود که کتابخانه آتن را که اگزرسیس پادشاه ایران غارت
کرده کتب آنرا باین مملکت آورده سلوکوس آن کتابها را جمع نموده باز به آتن فرستاد از حرفهای
بزرگ او است که پادشاهی و سروری کاری بس دشوار است رعایا ودایع خداوندی میباشند
و سپرده بسلاطین اگر مردم بدانند حفظ این امانت تا چه حد مشکل است فرضا تاج سلطنت
در میان راه افتاده در صورتی که بدانند آنرا بر نمیدارند و بر سر نمیگذارند
و از زور و قوت سلوکوس حکایتی که کاشف مطلب غامضی میباشد اینست که یونانیان در روزی
از ایام سال عادة شاه و گاو قربانی میکردند یعنی از حیوانات ماکول اللحم ذبح نموده گوشت
آنرا بفقرا میدادند در یکی از روزها قربانی گاو عظیم الجثه را با طنابهای سخت بسته نزد
اسکندر کبیر می آوردند که بدست خود ذبح کند اسکندر با تیغ برهنه رو بگاو آمد چون
گاو چشمش بخنجر برافتاد طنابها را پاره کرده گریخت اسکندر که با شاگردی ارسطو اعتقادی

بطلیموس

بطیر و تفأل داشت فرار گاو را بفال بد گرفته رنگش تغییر کرد سلوکوس که حاضر بود ملتفت
حال اسکندر شده دوید و شاخهای گاو را محکم بگرفت و کشان کشان نزد اسکندر آورد
فهرمان مقدونیه آن گاو را بکشت و تغیرش رفع شد از جلادت سلوکوس بی نهایت مسرور
شده او را بیسکرتور یعنی صاحب دو شاخ لقب داد و ارباب خبره را عقیده اینکه سلوکوس را نام
اسکندر بوده و ذو القرنین ترجمه تحت اللفظی صاحب دو شاخ یا بیسکرتور میباشد پس آنها
که گفته اند اسکندر ذو القرنین بخطا رفته اند و مقصود ایشان همان سلوکوس است که دارای
صفات حمیده و سجایای کریمه بوده است پس آنهمه تاویلات و تطویلات که نموده اند تمامی
لاطائل باشد

اینهمه در جام جم حاجت تاویل نیست

در مسکوکات سلوکوس در یکطرف صورت خود این پادشاه است که کله شیری بجای خود بر سر
دارد و در طرف دیگر گاو وحشی ساخته اند و این جمله از واقعه گاو حکایت میکند و یکی دو
از مسکوکات سلوکوس با وصفی که ذکر شد نزد نگارنده موجود است
پرفسر رلنسن فاضل انگلیسی میگوید چنانچه از قوت و استدامت دولت سلوکوس پیداست
یکی تغییر پای تخت که پیش بیان اشاره نمودیم دیگر تخلف از طریقه اسکندر کبیر که
میخواست در میان تمام رعایای خود مساوات قرار دهد و رواج و مروج رامش و لطف دارد
و اهالی آسیا و یونان را بواسطه مواصلت و مزاوجت متحد سازد سلوکوس هنر این بود
که این روش را از دست نداده و آسیائیها را موافق خیالات یونانی در مدارس تربیت
کند و مشاغل را از درباری و غیره خاص قومی دون قومی نماید و بر آسیائیها معلوم و مبرهن
سازد که نزد او همان قدر و منزلت یونانیها را دارند افسوس که سلوکوس و اخلاف او بسبک
قدیم ایرانیها و مدیها حرکت کردند بزرگان ارامنه و سایر واعیدان را در اراده سلوکوس فقط خود را
بهفتاد و دو حکومت تقسیم کرده مناصب و حکم اینها را مخصوص اهالی مقدونیه و یونان دادند
و البته اهالی آسیا نمیخواستند که تابع خارجه باشند بخصوص در صورتیکه چندان تعلقی
حکام و ارباب مناصب گرفته نمیشد اگر سلاطین سلوکیه شرایط مزبوره را مرعی و منظور
داشتندی با همسایگان مغربی خود یعنی بطالسه مصر و شاهزادگان آسیای صغیر نمی جنگیدند
و با آنها یکجا دار و مریز یعنی فقط مدافعه میکردند آیندند و داخله خود را بدرستی منظم و رعایا را

آسوده

آسوده میکردند البته امتداد سلطنت آنها زیاده براین بود بلکه پیوسته بر شوکت و عظمت
آنها می افزود چون چنان کردند چنین شد و آن آفتاب دولت سایه نشین گردید

بعد از اسکندر سلوکوس نیکاتر پسرش آنطیوخس اول ملقب به سُتِر یعنی نجات دهنده بجای
پدر بسلطنت جلوس کرد اگرچه سلوکوس را دو پسر پیدا شد اما باید گفت که ناخلف
فرزندی بود ضعیف النفس و سخیف العقل در جنگ شجاعتی داشت اما در مهام ملکی بخطا میرفت
چنانکه زمام امور پادشاهی را بدست معشوقه خود دختر دمتریوس داده خود غوری در کارها
نمیکرد و از سوء اعمال او اینکه از قاتل پدر انتقام نکشید و او را از مملکت خود بیرون ننمود بلکه
با او مصالحه و وصلت کرد حکام بلاد که ضعف نفس او دیدند از وی بریدند و بدشمنان پیوستند
بطلیموس قاتل سلوکوس و غاصب قسمتی از مملکت او در جنگ با طایفه گُل کشته شد و بسزای خود
رسید و آنطیوخس در چند سال سلطنت خود دو سه جنگ با مصریها و طوایف دیگر کرد و غالبا
مغلوب شد شهوت پرستی و میل بتجمل آن جزئی مردانگی او را که در زمان پدر داشت از میان
برد و وضع سلطنت مختل و مغشوش شد و او در پادشاهی خود سه شهر ساخت یکی در حوالی
مرو که انطاکیه نامید و دیگر در اناطولی که اسم مادر خود آپامی را بآن داد و سیمی را تقریبا در
یکفرسخی شهر طهران در طرف شمال که آنرا نیز باسم مادر خود آپامی موسوم ساخت

پرفسر رلنسن میگوید جانشینهای سلوکوس اول پیروی پلتیک این پادشاه کردند باینمعنی که
سلوکوس بواسطه ادعائیکه بر مملکت سوریه سفلی داشت اسباب جنگ با بطالسه مصر را
فراهم آورده بود آنطیوخس سُتِر پسرش در سال دویست و شصت و چهار قبل از میلاد لشکری
آراسته شخصا عازم جنگ بطلیموس فیلادلفوس گردید و در آسیای صغیر با او زد و خورد
کرد اما سودی او را حاصل نشد نیز میخواست مملکت بی تی نی را که قسمت شمال شرقی اناطولی باشد
ضمیمه ممالک خود نماید و از سال دویست و هشتاد تا دویست و هفتاد و هفت قبل از میلاد
برزیپوتاس و نیکومدیس سلاطین این مملکت حمله کرد نیکومدیس از جماعت گُل کمک خواست
آنطیوخس در بعضی محاربات غالب و در بعضی مغلوب شد و در یکی از جنگها که با طایفه گُل کرد
و فتح نمود ملقب به سُتِر یعنی نجات دهنده گردید و در یکی از این مصافها خود نیز مقتول شد
نیز از مسطورات پرفسر مشار الیه معلوم میشود که آنطیوخس سُتِر دائما با والی مِد در
جنگ بوده و والی مد که از طرف خود او مامور بود غالبا با او مخالفت مینمود

جلوس آنطیوخس اول در دویست و هشتاد و یک قبل از میلاد و وفاتش در دویست و شصت
و دو و مدت سلطنتش تقریبا نوزده سال بوده

بعد از آنطیوخس اول پسرش آنطیوخس دوم ملقب به خدا بر تخت سلطنت جلوس کرد و مادرش
همان دختر دمتریوس بود بنابراین او را حرامزاده دانسته اند در اوایل سلطنت یعنی از سنه دویست
و شصت قبل از میلاد تا دویست و پنجاه غالبا با فیلادلفوس پادشاه مصر میجنگید و میدان جنگ
اغلب آسیای صغیر بود بعد دختر آن پادشاه را بزنی گرفت و جنگ بصلح مبدل شد بطلیموس
مصر جهیز و اسباب تجمل بسیار با دختر خود همراه کرد بعلاوه مخارج تمام ایام سال او را امداد
حتی ماکول و مشروب او را حمل مینمود چنانکه آن دختر آبی جز آب نیل نمی آشامید پس از مدتی
پادشاه مصر درگذشت و آنطیوخس ثانی دختر آن پادشاه را مطلقه ساخت و زوجه اولی خود را
که دو فرزند از او داشت و بعد از مزاوجت با شاهزاده خانم مصری از او جدائی اختیار کرده مجددا
بحرمسرا طلبید این ملکه بواسطه دلتنگی از عمل آنطیوخس و عدم اطمینان بقول و ثبات رای او
وی را مسموم نمود و پسر خود سلوکوس دوم را بجای او تخت پادشاهی نشاند

سلاطین مصر یعنی آنهائیکه از نژاد بطلیموس سردار اسکندر بودند و بعد از این پادشاه سلطنت کرده معروفند به بطالسه میباشند

آنطیوخس دوم متکبر و بدکردار بود غالبا بعیش و طرب و لهو و لعب میگذرانید کمتر با امور مملکت
نظر داشت معشوقها و معشوقهها او در کارها مختار بودند و آنچه میکردند مواخذه و تنبیهی
در کار نبود نه رعایا را بیمی نه پادشاه را احترامی حکام هم بعضی پیروی سلطان خود مینمودند و بعضی
که بآن اعمال راغب نبودند تهیه خودسری و طغیان میکردند

پرفسر رلنسن گوید در سال دویست و پنجاه و شش قبل از میلاد آنطیوخس ثانی باصرار فیلادلفوس
سلطان مصر با والی یاغی مِد بنای جنگ را گذاشت و در این زد و خورد و در همین سال بود
که رایات شورش در ولایات شرقی افراشته شد اول حاکم باختر دم از استقلال زد بعد
پارتها پیروی او کردند و سلطنت اشکانیان شروع نمود چنانکه شرح آن بیاید

جلوس آنطیوخس دوم در سال دویست و شصت و دو یا شصت و یک قبل از میلاد و وفاتش
در دویست و چهل و شش و مدت سلطنتش تقریبا شانزده سال بوده گویند چون شر
تیمارکوس نامی از اهالی گُل را از مملکت دفع نمود باو لقب تئوس یعنی خدا دادند

نگارنده گوید چون مقصود وصل شدن تاریخ خلفای اسکندر بتاریخ اشکانیان بود از شرح
سلطنت سایر سلاطین سلوکیه صرف نظر نموده فقط فهرستی از اسامی و مدت ملک ایشان

در اینجا مینگاریم وهی هذه

سلوکوس دویم ملقب به کالی نکس جلوس دویست و چهل و شش قبل از میلاد

انطیوخس سیم ملقب به هییراکس جلوس ۲۳۹

سلوکوس سیم ملقب به کرنس جلوس ۲۲۶

انطیوخس چهارم جلوس ۲۲۲

ایضا انطیوخس سیم جلوس ۲۲۳

ملن غاصب ۲۲۰

آخیس غاصب ۲۱۴

سلوکوس چهارم ملقب به فیلوپاتر جلوس ۱۸۷

انطیوخس چهارم ملقب به ثئوس جلوس ۱۷۵

انطیوخس پنجم ملقب به اوپاتر جلوس ۱۶۴

دمتریوس اوّل ملقب به سُتر جلوس ۱۶۲

تیمارخس مگاس اعظم غاصب ۱۶۲

الکساندرس اوّل ملقب به بالا جلوس ۱۵۲

اِاُرژِتا اوّل

دمتریوس دویم ملقب به ثئوس جلوس ۱۴۶

انطیوخس ششم ملقب به اپیفانس جلوس ۱۴۵

تریفن ملقب به انکرائس جلوس ۱۴۲

انطیوخس هفتم ملقب به سی دیتس جلوس ۱۳۹

ایضا دمتریوس دویم ملقب به ثئوس جلوس ۱۳۰

الکساندرس دویم ملقب به زابینا جلوس ۱۲۸

کلیئوپاترا ملقب به تیا جلوس ۱۲۵

سلوکوس پنجم جلوس ۱۲۵

انطیوخس هشتم ملقب به اپیفانس جلوس ۱۲۵

انطیوخس نهم ملقب به فیلوپاتر جلوس ۱۱۶

سلوکوس

سلوکوس ششم ملقب به نکاتر جلوس ۹۶

انطیوخس دهم ملقب به فیلوپاتر جلوس ۹۴

انطیوخس یازدهم ملقب به اپیفانس جلوس ۹۲

فیلیپس ملقب به اپیفانس جلوس ۹۲

دمتریوس سیم سُتر کالی نکس از نود و دو الی هشتاد و هشت این سه نفر سلطنت کرده‌اند.

انطیوخس دوازدهم جلوس ۸۹

تیگرانس غاصب ۸۳

انطیوخس سیزدهم جلوس ۶۹

پوشیده نباشد که در سال شصت و پنج قبل از میلاد سلطنت سلوکیدها منقرض شد و ملک سوریه بعدها یکی از ایالات رومیة الکبری گردید و پس از آن سلاطین ایران یعنی اشکانیها از رومیها انتزاع نمودند و مجددا بتصرف سلاطین رومیة الصغری درآمد و اعراب از آنها بگرفتند

عالم و مورخ مشهور ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری در تاریخ خلفای اسکندر گوید بدانکه بعد از فوت اسکندر آن قسمت از قشون او که یونانی بودند بوطن خود که یونان باشد مراجعت نمودند ممالک اسکندر منقسم بدو قسمت شد تمام قلمرو واقع مابین دجله وجیحون که عبارت از ایران باشد یعنی عراق و بابل و اصفهان و فارس و قهستان و ری و طبرستان و گرگان و خراسان محکوم سلاطین خود ایالات مسطوره یعنی ملوک الطوایف گردید هر شهری پادشاهی داشت و هر مملکت حاکمی هیچیک ببیعت بیکدیگر ننمودند و هیچیک از آنها بآن دیگر خراج نمیداد فرقی میان بزرگ و کوچک و ضعیف و قوی نبود و آنطرف دجله یعنی آن قدری از عراق که آنطرف دجله بود با موصل و جزیره و کوفه و صحرای قفر عربستان و حجاز و مصر و یونان و بین تا سرحد مغرب متعلق بسلاطین یونانی که از خانواده اسکندر بودند شد

وقتیکه اسکندر در گذشت تنی چند از عساکر او نعش او را بیونان حمل کرد اسکندر پسری داشت موسوم به اسکندروس که پدرش او را بارسطو سپرده بود و او آن پسر را تربیت کرده و مطالب عقلی آموخته وقتیکه قشون یونان با تابوت اسکندر بآن مملکت باز گشتند او را دفن کردند

کردند و را الکسندر روس جمع شدند و زمام مملکت را باو تفویض نمودند اما او قبول نکرده گفت
من خود را خاص پرستش پروردگار نموده ام و قابل حکمرانی و سلطنت نیستم پیش از این احدی را
آن سلطنت حاصل نشد که بد مرا شد مع ذلک آن پادشاهی او را نماند پس از این کار اسکندر رومی
از میان مردم خارج شده اوقات خود را وقف عبادت خدا نمود فیلقوس سرگردان ماندند و آخر
الامر سلطنت را بشخصی موسوم به لاکس که از خانوادهٔ اسکندر بود تکلیف و تفویض کردند
و تمام عساکر امرا و را گردن نهادند او در یونان و مصر و شام و یمن و مغرب و عراق تا ساحل
دجله بحکمرانی پرداخت و در بیت المقدس از بنی اسرائیل شخصی را انتخاب کرد که بر آنها رئیس
باشد و اجرای قوانین دینی و دولتی نماید پادشاه مزبور را که لاکس باشد در یونان بطلمیوس
مینامیدند و معنی این کلمه شاه بزرگست و هر پادشاه عظیمی را در یونان بطلمیوس میگفتند چنانکه
در ایران کسرای سلاطین را خسرو و در روم قیصر مینامیدند در عصر علوم عقلیه و هیئت و نجوم
در یونان رونق و رواجی بهم رسانید

لاکس اول بطلمیوسی بود که در یونان سلطنت نمود و بعد از سی و هشت سال پادشاهی در گذشت
بطلمیوس دیگر که دسنانوس نام داشت بجای او بتخت سلطنت یونان جلوس کرده در بعضی از
تفاسیر دیده ام نوشته اند اصحاب کهف از دست این پادشاه گریختند بالجمله سلطنت یونان مدتی
متمادی بطلمیوسها را بود بعد از دویست و چهل سال از دست آنها خارج شده بتصرف رومیها
در آمد و شخصی که از نژاد عیص و پسر اسحق بود اغسطوس نام داشت بسلطنت برقرار شد و
پنجاه و شش سال پادشاهی کرده در سال چهل و دوم سلطنت او حضرت عیسی علیه السلام متولد
شد فاصله فیمابین اسکندر و حضرت عیسی سیصد و سیزده سال است

فصل سیم

فصل سیم در ذکر سلطنت اشکانیان و عقاید مورخین عرب و عجم در این باب

مؤلف گوید چون بنحو اجمال احوال ملک اسکندر و سرداران خلفای او را بیان نمودیم اینک
میپردازیم بشرح دولت اشکانیان یا پارتها که اصل مقصد همانست و باقی مقدماتی که محض
توضیح نگاشته شده و ابتدا مینگاریم باقوال المصنفین و مورخین عرب و عجم بنا بر این گوئیم عالم یگانه
ابوعلی مسکویه در تجارب الامم میگوید چون اسکندر درگذشت سلطنت را بپسرش تکلیف
کردند و خواستند او را بتخت پادشاهی جلوس دهند او ابا نمود و اعراض کرده راه تنسک
و عبادت پیش گرفت بنا بر این بطلمیوس نامی را یونانیها بپادشاهی برداشتند و بعد از او
چند تن دیگر همین اسم سلطنت آنمملکت کردند و آنها را بطالسه یونان گویند چنانکه سلاطین

عجم را اکاسره نامند و جماعتی از یونانیها بر مصر و شام غالب شدند و در عداد ملوک الطوایف
که در اقلیم بابل حکمرانی داشته اند اختلاف است پس از ملوک الطوایف اردشیر بن بابکان
مملکت ساسانی را خاستر ایران را منظم ساخت و مقصود از ملوک الطوایف حکمرانان معاصرین
طبقهٔ اشکانیان است که در ولایات و ایالات ایران مستقلاً حکومت کرده اند اول شخص
اشکانیان اشک بن اشکان نام داشته و بزعم بعضی او پسر دارای اکبر بود اشک جمعی را جمع
نموده بقصد محاربهٔ انطیخس انتهاض کرد در بلاد موصل فیمابین تلاقی نمودند انطیخس کشته
شد و اشک بر سواد استیلا یافت و از موصل تا ری و اصفهان او را شد و چون مردی
بزرگوار بود ملوک الطوایف او را معظم و بزرگ شمرده پادشاه خواندند و اسم او را همه جا
بر اسم خود مقدم نوشتند و او هم در نامه ها که بآنها مینوشت نام خود را مقدم میداشت
بالجمله اشک قوتی بهم رسانید ملوک الطوایف هدایا بحضرتش ارسال داشتند و او حکمرانی
هر یک از آنها تصدیق نموده بدون اینکه احدی از آنها را معزول کند یا اسم عاملی بر آنها گذارد
همه را در ارائک خود باقی گذاشت بعد از اشک گودرز بن اشکان سلطنت یافت و وی است
که مرهٔ ثانیه با بنی اسرائیل جنگ کرد و این بعد از آن بود که آنقوم حضرت یحیی بن زکریا علی
نبینا و آله و علیهما السلام را کشتند خداوند تبارک و تعالی گودرز بن اشکان را بر آن قوم
مسلط کرد او بسیاری از آنها را بکشت و بعد ها برای آنها قوت و قدرتی نماند و شوکتی
بهم نرسانیدند و نبوت نیز از میان آنها رفع شد و مذلت خاص آنها گردید و داب و رسم عجم
بعد از اسکندر این شد که هر کس جبال را در تصرف داشت باو تمکین و اطاعت مینمودند این
بود که بعیت اشکانیان را اختیار کردند یکی دیگر از سلاطین اشکانی شاپور بن اشکان است
و در زمان او حضرت عیسی بن مریم علیه السلام در ارض فلسطین ظهور نمود بعد از شاپور
گودرز بن اشغانان الاکبر سلطنت یافت بعد از آن نرسی اشغانی بعد گودرز اشغانی
بعد نرسی اشغانی بعد هرمز اشغانی بعد اردوان اشغانی بعد کسری اشغانی بعد بلاش
اشغانی بعد اردوان اصغر اشغانی بعد اردشیر بن بابکان بر اردوان غلبه کرده سلطنت و
مملکت را از این سلسله انتزاع نمود مدت سلطنت این طبقه تا آنوقتیکه اردشیر بر اردوان
تاخت و او را بکشت و مملکت عجم را منظم کرده دویست و سی و شش سال بوده و چیزی که
بجز این از آن مستفاد شود از اخبار و تدابیر آنها مسموع نشده است که نگاشته آید انتهی

ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری میگوید بعد از اسکندر ممالک ایران از اینطرف دجله
از سرحد عراق تا سواحل جیحون در دست حکمرانان ایالات ماند و هر یک در مملکت محکومهٔ خود
بسلطنت پرداختند و حال بر اینمنوال بود تا بعد از پانصد سال اردشیر بابکان تمام را مطیع
نمود و از دجله تا جیحون او دارا شد

در ظرف پانصد سال مذکور در ساحل دجله پادشاهان پیدا شدند و در اینطرف شط ممالک
سواد و عراق و مداین و ری و اصفهان را متصرف شدند اما سلاطین ایالات تمکین و اطاعت
آنها نمینمودند و پادشاهان مزبور را سلاطین اعظم مینامیدند و نخستین پادشاه از این سلاطین
اعظم اشک پسر دارای اول بود و آغاز سلطنت او از اینقرار است

وقتیکه سلطنت از یونانیها به رومیها منتقل شد پادشاهی نقض کرده آمد و از دجله عبور نمود
و اهواز و فارس و ری را مسخر ساخت و او خود را آنطیوخس مینامید اما سلاطین ایالات تمکین
او نمینمودند زیرا که هیچ دلیل جانشینی نداشتند و در تحت اقتدار شخصی از اهل روم باشند پسر دارای
اول اشک نام که از زمان اسکندر مانده و وقتیکه اسکندر برادر او دارای دویم را کشت او
طفل بود و هیچ نمیتوانست کرد و وقتیکه آنطیوخس بایران آمد و ممالک را متصرف شد اشک بزرگ
شده بود و با او مقاومت نمود و سلاطین ایالات بقشون و پول او را کمک کردند اشک با عساکر
هفتصد نفر بود و با آنطیوخس جنگ کرده و او را بکشت و قلمرو او را که از دجله تا ری بود متصرف شد
اما نتوانست سلطنت را از سلاطین ایالات منتزع نماید بعد از چندین سال پادشاهی از روم
موسوم بقسطنطین برآن شد که با استعداد کامل بر اشک حمله کند و از روم که در آن وقت
بزرگترین شهر زمین بود حرکت کرد و بطرف اشک آمد که انتقام خون آنطیوخس را از او بکشد
اشک که میدانست قوهٔ مقاومت با او را ندارد فرستادگان نزد سلاطین ایالات فرستاد و از
آنها لشکر امدادی طلبید هر یک مخصوصا برای او قشون و نقود فرستادند و او چهارصد هزار
مرد جنگی آماده کار کرد پادشاه حضر که آنرا صاحب الحضر مینویسند نیز خود بنفسه حاضر شد و او
یکی از سلاطین ایالات و پادشاهی بزرگ بود اشک سرداری قشون را باو داده و او را بمقابل پادشاه
روم فرستاد پادشاه حضر با رومیها جنگ کرده عدهٔ کثیری از آنها بکشت و بسیاری را اسیر کرد و باقی را
منهزم ساخت و قسطنطین تا روم تعاقب نموده و باهدام شهر پرداخت پادشاه روم باز راه فرار
پیش گرفته و در آن مملکت شهر تازه بنا نمود نهایت مستحکم و آنرا قسطنطنیه نامید پس از آن پادشاه

مملکت

بمملکت خود بازگشت و قشون اشک را نزد او فرستاد اشک دسته جات قشون را انعام داده نزد
سلاطین ایالات که صاحب آن دسته جات بودند گسیل نمود

اشک تمام ممالک منبسطه از ساحل دجله تا ری را در تصرف داشت و بعد از ده سال سلطنت
قدم بجهان دیگر گذاشت بعد از او عدهٔ کثیری از پادشاهان بهمان وضع او سلطنت کردند از
میان سلاطین ایالات بعضی آن پادشاهان را اطاعت مینمودند و بعضی دیگر تمکین نداشتند
اما در اقتدار آنها حرفی نداشتند و بمنازعه و مشاجره نمیپرداختند و آنها را اشکانیان میگفتند
اشکانیان بعد از اشک پسر دارا دویست و شصت سال دارای آن سلطنت بودند اول جانشین
اشک اشک بن اشکان بود که ده سال سلطنت نمود بعد از او برادرش شاپور بر تخت پادشاهی
جلوس کرد و شصت سال حکمرانی نمود در ایام سلطنت او بنی اسرائیل یحیی پیغمبر پسر زکریا علیهما السلام
کشتند عقاب را خداوند آنها را مقهور شاپور ساخت و از آنها بسیاری بکشت و بسیاری را اسیر
کرده طوق عبودیت بر گردن آنها نهاد و آنقدر بر آنها سخت گرفت که بنوکدنزر بخت نصر
بیت المقدس و مسجد اقصی را خراب کرد آنقدر بر آنها سخت نگرفته بود در سال چهلم سلطنت
شاپور عیسی بن مریم پیغمبر علیه السلام ظاهر شد

بعد از شاپور برادرش خسرو اول بجای او پادشاهی یافت و ده سال سلطنت کرد و او آخرین
خسرو بود از دو خسرو اشکانی بعد از او بلاش پادشاه شد و بیست و یک سال سلطنت کرد
پسر از او خسرو دویم که نوزده سال پادشاهی داشت بعد از آن اردوان اول بعد گودرز که
چهل سال سلطنت نمود بعد بلاش با بیست و چهار سال سلطنت بعد از آن اردوان دویم
با سیزده سال سلطنت در زمان او اردشیر بابکان ساسانی پیدا شده او را بکشت و مملکت را
از او منتزع ساخت و سلاطین ایالات را معدوم نمود و سلطنت آنها را مالک شد و با رومیها
جنگ کرده سوریه و مغرب را از آن دولت بگرفت

(مقصود اسکندر کبیر بوده)
از زمان ذوالقرنین تا زمان او پانصد و بیست سال بود قبل از جلوس اردشیر در میان بنی
اسرائیل حوادث بسیار حادث شد از جمله خداوند زکریا را بنبوت برگزید و او در بیت المقدس
و مسجد اقصی مسلط و مختار کرده بود و اخبار دین او را شد مریم دختر عمران بدنیا آمد
و او را خاص خدمت مسجد اقصی کرده و محرره قرار دادند و هنوز طفل بود که او را بمسجد بردند
و از جمله وقایع مزبوره تولد یحیی بن زکریا بود و ولادت عیسی بن مریم است و تمام این حوادث

در زمان

در زمان سلطنت اشکانیان حادث شده است انتهی

نگارنده گوید چون در فصل فوق ذکری از صاحب الحضر شد لازم آمد شرحی از اینشهر نویسد تا از استقصای در مطالب چیزی فرو گذار نکرده باشد بنابراین گوید

حضر شهری بوده است مقابل تکریت در بیابانی که مابین تکریت و موصل و فرات افتاده و این شهر از بیوتات و ابواب و سقفها جمیعًا با سنگ تراشیده باندازه و اندام ساخته شده بوده است میگویند که شهر حضر شصت برج بزرگ داشته و میانه هر برجی تا برج دیگر نه برج کوچک و در ازاء هر برج کوشکی و برکنار کوشک حمامی بوده و رود خانه ثرثار که از نهرهای بزرگ بشمار می آمد بر مدینه حضر میگذشت و بر جوانب این رود ساز قری و باغات بسیار بود واصل ماده و منبع این آب نهر هرماس که رود نصیبین است بوده و رودهای بسیار نیز ضمیمه ثرثار میگردید تا بحدی بزرگ و سرشار میشد که بر روی آن کشتی میراندند یاقوت حموی میگوید ولی در این عصر ما از شهر حضر چیزی برجا نمانده است الا آثار باره و سور و علامات و بقایای عماراتیکه بر جلالت و عظمت آن شهر گواهی میدهد یکی از مردم تکریت گفت من خود وقتی برای شکار بر موضع مدینه حضر گذار کردم آثاری که بر خرابه جدران و سور می بقایای حیطان هنوز باقی است برای العین مشاهده نمودم ملکدار و حکمران این خطه را ساطرون میگفته اند در حق صاحب حضر و ملک این سرزمین عدی بن زید ابادی گفته است که

وانی الموت قد تدلی من   الحضر علی رب ملکه ساطرون

از شرقی بن قطامی روایت است که گفته چون قبایل قضاعه از یورت خود پراکنده شدند گروهی از ایشان بسمت جزیره آمده شیخ و سردار آن گروه ضیزن بن جلهمه نام بوده و یکی از احلاف است (احلاف قومی از قبیله تمیم را میگویند که با یکدیگر هم قسم شدند بر یاری یکدیگر) و بقولی این ضیزن پسر جلهمه نیست بلکه نژاد او چنین است که ضیزن بن معویة بن عبید بن احرام بن عمرو بن نخع بن سلیح بن حلوان بن عمران بن الحاف بن قضاعه و اینشخص را پادشاه تمام جزیره می پنداشتند تا سرحد ملک شام از سمت جزیره حکم میرانده است باری ضیزن با قبایل مهاجر از قضاعه بخطه حضر نازل شد و اینشهر را چنین ساخته و طلسم کرده بودند که هیچ دشمن آنرا نتواند فتح کرد و خراب نماید الا بخون کبوتر خاکستری رنگ و حیض زن کبود چشم ضیزن روزگاری در حضر اقامت داشته بر قضاعه و اهالی جزیره حکم میراند و بر قلمرو پادشاهان ایران نیز همی حمله میبرد

و سرحدات بلاد فرس را غارت میکرد و هر وقت که زنی زرقاء (کبود چشم) در آنشهر حایض میشد او را بموضعی که مخصوصًا برای اینگونه زنها در این عادت بیکسوی شهر مهیا کرده بودند موقتًا نفی میفرمود که مبادا بخون معتاد وی طلسم شهر را باطل سازند وقتی ضیزن بعراق عرب و سمت سواد غارت برد از اتفاقات ماه خواهر شاپور الجنود بن اردشیر الجامع را اسیر آورد و این شاپور که ضیزن با او معاصر بود شاپور ذوالاکتاف نیست چرا که این شاپور پادشاه دویم از ساسانیان و پسر اردشیر است بلاواسطه و از ذوالاکتاف تا اردشیر هفت پدر فاصله است باین سیاق شاپور ذوالاکتاف بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن بهرام بن بهرام بن هرمز بن شاپور البطل که شاپور الجنود صاحب این قصه است بن اردشیر الجامع پس از ذوالاکتاف تا اول سلسله اکاسره هفت طبقه فاصله میباشد و شاپور که ضیزن خواهر او را از سواد عراق اسیر برد شاپور اول و ثانی اکاسره و پسر بلاواسطه اردشیر است بعضی از روات در اینخصوص اشتباهی عظیم و خبطی فاحش کرده و خداوند اینواقعه را شاپور ذوالاکتاف گفته اند الفضه جدی بن دلهاث بن عشم بن حلوان قضاعی درباب سه حمله که بنی قضاعه و اهالی حضر در تحت رایت ضیزن بملک شهرزور بردند بسبیل مفاخره و این حماسه میگوید

دلفنا للأعادی من بعید   بجیش ذی التهاب کالسعیر
فلاقت فارس منا نکالا   و قتلنا هرابذ شهرزور
لقیناهم بجیل من علاف   وبالدهم الصلادمة الذکور

اینکه شاعر مذکور گفته است که ما بر بارگیهای از علاف نشسته لشکر شهرزور را دیدار کردیم مقصود از علاف ربان بن حلوان بن الحاف بن قضاعه است که اسبهای علافی باو منسوب میباشد الغرض چون خبر غارتگری ضیزن پادشاه حضر بسمع شاپور رسید سخت خشمگین شد که ضیزن بر اسیری خواهر وی جرئت کرده بود پس با لشکر خود بسمت جزیره حرکت نمود و شهر حضر را در حصار گرفت و تا دو سال آن بلد را در محاصره همی داشت و نتوانست گشودن که گفتیم حکماء آن عصر در حین بنیاد آنرا طلسم کرده بودند و اجنبی را بر شکستن آن طلسم راه نبود تا اینکه نضیره دختر ضیزن را عادت نسوان در رسید و ان اتفاق افتاد پادشاه علی الرسم او را بموضع بعید آورد که از خون اخراج فرمود و آنموضع گفتیم برکنار باره شهر بود و در اینوقت شاپور الجنود عزم رحیل فرموده بود یکروز نضیره را بر شاپور نظر افتاد و شاپور نیز او را بدید و بشناخت از دو جانب سلسله عشق

جنبید ونکرفت نضیره کس فرستاده از عشق خود شاپور را خبر ساخت وهم پیغام داد که اگر من ترا
بر طریق فتح این شهر دلالت نمایم ومقصود تو حاصل شود اجر من چه خواهد بود شاپور گفت ترا زن
میگیرم وبالاتر از همهٔ زنان خویش قرار میدهم همینکه این پیمان استوار شد نضیره پیغام فرستاد
وگفت که این کشور بدست مردم دانشور طلسم شده است اگر فتح یا هدم آن خواهی خون حایض زرقاء
بدست آور وبا خون کبوتری ورقاء آمیخته کن وبا آن دو خون مقصود را بر نگار ونگاشته خویش را
بر گردن طایری که آنرا ورشان گویند ببند همینکه آن مرغ در طیران آید وبا آن نوشته بر سر سور
حضر نشیند در حال باره وبروجش از جای برآید ومنهدم گردد شاپور چنین کرد وسوچیان شهر
پس شاهنشاه حکم یورش داد وشهر حضر را فرو گرفت واز قبیلهٔ قضاعه قریب یکصد هزار مرد
از شمشیر گذرانید ودر بسیاری از قبایل چنان کشتار کرد که یکجا نابود شدند وتاکنون جز اسمی از
ایشان در دنیا نیست جدّتی بن دلهاث که در غارت شهر زور دست ضیزن شعر گفته وحماسه کرده
بود در ویرانی حضر واستیصال قضاعه وعاقبت احوال ضیزن وسپردن شاپور ملک جزیره را
بپای پیل این اشعار سروده است

الم یحزنك والانباء تنمی بما لاقت سراة بنی العبید
ومقتل ضیزن وبنی ابیه واخلاء القبائل من تزید
اتاهم بالفیول مجللات وبالابطال سابور الجنود
فهدّم من بروج الحضر صخرا کانّ ثقاله زبر الحدید

پس شاپور از خطهٔ حضر حرکت کرده بعین التمر آمد وآنجا با نضیره دختر ضیزن علی المعاهده زفاف
کرد نضیره آن شب را تا بامداد همی در فراش بر خود بپیچید ومثل مارگزیده هیچ بیارمید شاپور گفت
هان ای دختر ضیزن ترا چه میشود گفت من تاکنون بر فراش خشن نخفته بودم از اینجهت دوش
همی پیچ وتاب داشتم شاپور گفت آیا بساط وپوشش خوابم را خشن میخوانی وآیا تاکنون هیچ
پادشاهی برزمتر از رخت آرامش وجامهٔ خواب من خفته است چون شاپور در مقام تفتیش
از سر اینسخن شد دید برگی از درخت مورد بر رخت خفتن او افتاده بوده است وآن برگ
در میان شکنهای شکم نضیره مانده وموجب خستگی او گردیده است شاپور از نازکی اندام آن
نازنین شگفتی گرفت وگفت آیا پدر تو ضیزن بچه قسم ماکول ترا میپرورد گفت با انگبین مکی که
سال نخستین از شهد آوردن او بود با مغز کنده مسکه پوست از آن تیک بر میگرفتند وقلم گوسفند

جوانه که بسال سیم در می آمد پادشاه از این اهتمام در خورش وپرورش آن دختر وبیوفائی
وبیحیائی وی در حق پدر عبرت گرفت وگفت با پدری این چنین وفا نکردی آیا با من چه خواهی کرد پس
فرمان داد تا بنائی بلند برپا کردند ونضیره را بر فراز آن برد وگفت با تو عهد کرده بودم که ترا
از جمیع اهالی حرمخانهٔ خویش بالاتر قرار بدهم اینک بعهد وفا نمودم گفت آنگاه پس بفرمود تا دو اسب
سرکش حاضر آوردند وگیسوهای آن دختر با دُم آنها محکم ببستند وبتاختند وآن ناسپاس حق نا
شناس را که بروی پدر مهربان وقبایل خویش شمشیر هلاک عام کشیده بود باین عمل قطعه قطعه کردند
عدی بن زید مشهور در این معنی گفته است که

والحضر صبّت علیه داهیةٌ شدیدةٌ ایدٌ مناکبها
ربیبةٌ لم ترق والدها لحبّها اذ اضاع راقبها
فکان حظّ العروس اذ جشر الصبح دماءٌ تجری سبائبها

وهم اعشی در محاصرهٔ دوسالهٔ شهر حضر بدست شاپور وانقراض نعمت وزوال راحت اهالی آن
خطه میگوید

الم تر للحضر اذ اهله بنعمی وهل خالد من نعم
اقام به شاهبور الجنود حولین تضرب فیه القدم

میگویند اصل بانی شهر حضر ساطرون بن اسطیرون جرمقی است واو با چهارصد هزار لشکر
بجنگ بنی اسرائیل رفت حضرت ارمیاء پیغمبر علی نبینا واله وعلیه السلام بروی نفرین کرد ساطرون
با آن قشون یکجا هلاک شدند (از این خبر معلوم میشود که بانی حضر وحکمران آنجا عجمی نژاد بوده اند
که جرامقه بزبان عرب گروهی از عجم میباشند که بموصل سکنی داشته اند) گویند که در کوه طور
عبدین معصرهٔ یافته شد (معصره آلت فشار ومقصود در اینجا کودال انگور فشردن وجای آب
انگور گرفتن است) دیدند از میان آن معصره جوئی است در زیر زمین که بفلز ارزیز (قلعی)
ساخته وریخته وپرداخته شده است چون جوی را دنبال کرفتند وبرفتند مصب آنرا در خانهٔ
مسین از شهر حضر یافتند میگویند شراب پادشاه آن ملک را در طور میفشرده اند وعصارهٔ
آنرا از زیر زمین بواسطهٔ این جوی روز بروز وارد این میخانهٔ مسین از داخل حضر میکرده اند بعضی هم
گفته اند که این تفصیل در سنجار بوده است
عدی بن زید در استحکام آن باره وبروج بسنگ مرمر وساروج وتسلط باج ستان آن کشور و

ویرانی آنشهر و هلاک سکنه و اهالی این شعرها سروده است

واخو الحضر اذ بناه واذ دجلة یجبی الیه والخابور

شاده مرمرا وجلله کلسا فللطیر فی ذراه وکور

لم یهبه ریب المنون فباد الملک عنه فبابه مهجور

کذا فی معجم البلدان از این اشعار معلوم میشود معنی اینکه گفته اند دیوان و دفتر تواریخ عرب اخبار و وقایع قبایل آن اشعار ایشان است که اگرچه خط نداشته اند اما وقایع عمده را بقید نظم و ضبط شعر حفظ نموده ضایع شدن و از میان رفتن نگذاشته اند والسلم ابو الحسن علی بن حسین بن علی المسعودی در تاریخ خود موسوم بمروج الذهب شرحی در باب ملوک الطوایف و اشکانیان نگاشته حاصل و مفاد آن از قرار ذیل است

ما بین طبقهٔ اول از ملوک عجم و طبقهٔ ثانی که ساسانیها باشند طبقهٔ بوده اند معروف بملوک الطوایف و در نسب این طبقه گفتگو بسیار شده که آیا اصلاً عجم بوده اند یا از طایفهٔ نبط یا عرب جماعتی از مورخین که در تاریخ قدیم تتبع و استقصا نموده گفته اند پس از آنکه اسکندر بن فیلیس دارا بن دارا را بکشت حکمران هر ناحیه خود را در قلمرو حکمرانی خویش مستقل دانسته دم از استبداد زد و مملکت و ولایت محکومهٔ خود را ملک خویش شمرد حکمرانان مزبور بعضی عجم و برخی نبط و عرب بودند اسکندر با آنها بنای مکابره را گذاشته مقصودش تفریق کلمهٔ آنها بود و سعی مینمود که با هم متحد نشوند و در تحت رایت واحد و سلطنت واحده درنیایند و بدفع او نتوانند پرداخت اما اکثر حکمرانان مطیع و منقاد اشکانیان شدند و اشکانیان ملوک جبال بودند از بلاد دینور و نهاوند و همدان و ماسبذان و آذربایجان و از آنجا که کلیهٔ سلاطین این مملکت یعنی جبال را اشکان میگفتند ملوک الطوایف یعنی حکمرانان سایر ممالک را که دم از اطاعت و انقیاد اشکان زده باین مناسبت بهمین اسم خواندند محمد بن هشام الکلبی از پدر خود و سایر علماء عرب نقل کرده گوید اولین ملوک روی زمین پادشاهانی بوده اند موسوم باسکیان و آنها از سلاطین طبقهٔ اول عجم که نام بردیم دانسته اند تا دارا بن دارا بعد از این پادشاه سلسلهٔ اردوان است و این سلسله حکمرانان نبط و از ملوک الطوایف بشمار می آیند و در خاک عراق از آنجا که قصر ابن هبیره است در فرات و جامعین و سوری و احمدآباد و النرس تا حلبا و تل فخار و طفوف و سایر امکنهٔ این ناحیه را در تصرف داشتند اما ملوک عرب از نزار بن مضر بن

نزار بن معد و ربیعة بن نزار و انمار بن نزار بوده و نفر تیره از بنی نضر از یمن و طبقات دیگر از قحطان هر یک حکمران مخصوص اختیار نمودند چه پادشاه واحدی که بر جمله مسلط شود و همه را در زیر یک بیرق درآورد نبوده یعنی اسکندر کبیر بموجب یکی از رسائل ارسطو استاد و وزیر خود نگذاشته است اتحاد و اتفاق ما بین ملوک الطوایف حاصل شود توضیح آنکه ارسطو باسکندر در یک نامه دستور العمل میدهد و میگوید اگر خواهی در ممالک متصرفهٔ خویش بی منازع و آسوده باشی حکمران هر ناحیه را مستقل و مختار نما و او را بحال استقلال نگاهدار و خراج مملکت محکومهٔ او را بوی واگذار تا آنان میل باتفاق و دفع تو ننمایند اسکندر چنین کرد و حکمرانان هر یک مفتقد ماندند بلکه در خیال بسط و وسعت ناحیهٔ خود بودند و با هم رقابت مینمودند سر سازش با یکدیگر نداشتند و پس از هر حکمرانی بخلفش ملکش میرسید و این طریقه معمول و مجرا شد بگفتهٔ آنها که در اخبار قدما و معرفت سیر آنها ید طولی دارند مدت ملک ملوک الطوایف پانصد و هفده سال طول کشید و آن از زمان سلطنت اسکندر بود تا خروج اردشیر بن بابکان که از اولاد بهمن ساسان بود و بر ملوک الطوایف غالب آمد اردوان پادشاه عراق را بکشت و تاج سلطنت او را بر سر گذاشت اردشیر با اردوان تن بتن و بطور مبارزت و در ساحل شط بغداد بود و اول دو روز از ملک اردشیر همان روز قتل اردوان است چه از آنوقت بر سایر ملوک الطوایف مسلط شد و تمام مملکت مجاور جمعی مخصوص شخص او گردید مختصر اردشیر بن بابکان بعضی از ملوک الطوایف را بکشت و برخی را منقاد ساخت ابو عبیده معمر بن المثنی الیمنی از عمر کسری در کتاب اخبار عجم که طبقات ملوک آنها را از سلف و خلف شرح داده و سیر و خطب و انساب هر سلسله را با ابنیه و بلاد یکه آباد نموده اند و انهار یکه حفر کرده و اسامی بزرگان هر قوم و القاب ایشان نگاشته نقل مینماید و میگوید اول ملک ملوک الطوایف اشک بن اشک بن اردوان بن اشغان بن اس الجبار بن سیاوش بن کیکاوس پادشاه بوده و بیست سال سلطنت نموده بعد از او اشک بن شاپور بن اشک شصت سال پادشاهی داشته و در سال چهل و یکم سلطانی وی حضرت مسیح علیه السلام در نزدیکی اورشلیم از بلاد فلسطین متولد شد پس از اشک بن شاپور گودرز بن اشک بن اردوان بن اشغان سلطنت یافته ده سال پادشاهی کرد بعد نرسی (نوبوذ) بن شاپور شاه بن اشک شاه پادشاه شد و مدت ملکش بیست و یکسال بود گویند در زمان او تیتوس بن اسفیانوس پادشاه روم منبرالکبری به بیت المقدس رانده این شهر را خراب کرد و بعضی از مردم آنرا بکشت و برخی را اسیر نمود و این چهل

سال بعد از رفع حضرت عیسی علیه السلام بود بعد از نوذر بن شاپور پسرش گودرز بن نوذر بتخت
سلطنت نشسته نوزده سال پادشاهی کرد پس از او نرسی بن نوذر چهل سال بعد از و
برادرش هرمز بن نوذر بیست و پنجسال پس از او اردوان بن هرمز بن نوذر پانزده سال بعد از و
کسری بن اردوان چهل سال پس از او پسرش بلاش بن کسری بیست و چهار سال بعد از او پسرش اردوان بن
بلاش سیزده سال سلطنت نمود مسعودی میگوید اینوجه نیز از وجهی است که پیش گفتیم و در تاریخ
سنین ملوک الطوایف نیز غیر از آنچه ما ذکر نمودیم نگاشته و مدت ملک این طبقه را کمتر نوشته است
اما آنچه ما اول ذکر نمودیم بیشتر طرف اعتماد است و مشهور همان میباشد اگرچه در تواریخ در
اینموضوع تباین و اختلاف زیاد مشاهده میشود و چیزیکه مؤید قول اول میتواند بود اینست که
ما آنچه گفتیم از تواریخ عجم اخذ کرده ایم و تواریخ سلف را آنها از سایرین بیشتر طرف دقت قرار
داده و در تصحیح آن کوشیده چه آن تواریخ قولاً و عملاً مبنای دین آنها است و سایر ملل که متدین
بدین و آئین عجم نبوده چندان داعی و محرکی برای استقصا و تحقیق کامل نداشته و فقط بقول
و قصه اکتفا نموده اند انتهی کلام المسعودی

تاریخهای فارسی نیز در باب ملوک الطوایف و اشکانیان تقریباً نزدیکست بتواریخ عرب بلکه
در بعضی ضعف اقوال بیشتر مشاهده میشود مگر معاصرین یا متاخرین از نویسنده های
عجم که کلماتی چند از مصنفین فرنگ و یونان شنیده و ترجمه نموده اند نادراً مطلبی قرین بصحت
راجع باین قسمت از تاریخ ایران نوشته و ما تکمیل مطلب را سطری چند از آنجمله مینگاریم
میرزا محمد تقی مستوفی ملقب بلسان الملک متخلص بسپهر که اول مورخ این دولت ابد آیت بود در
کتاب ناسخ التواریخ شرحی از اشکانیان مینویسد که خلاصهٔ آن از قرار ذیل است

اشک را نیز پدر اشک نام بوده و لقب او اشکان است از اینروی او را اشک بن اشکان گویند و
اشکان پسر دارای اکبر است چون اسکندر مملکت ایران را بر پادشاهزادگان عجم قسمت کرد از کنار
دجله تا انتهای اراضی ری بهرهٔ اشک افتاد و از جانب او همی حکومت کرد و بعد از اسکندر چهار
سال ابطخس (انطیوخس) یونانی را مکانتی تمام مینهاد و پیشکشی میفرستاد ابطخس بدین مایه
قناعت نکرد چه در خیال استقلال کلی بود بر اشک حمله کرد از شوشتر تا همدان را گرفت و بری
تاخت در آنجا با اشک مصاف داده کشته شد و کار اشک بالا گرفت و بر دیگر ملوک الطوایف
فزونی یافت اگرچه باج و خراج نمیدادند اما بر خود بزرگش میشمردند از اینروی ملوک الطوایف را

بدو منسوب نموده اشکانیان گفته اند درفش کاویانی نزد وی بود در زمان اشکانیان تاریخ عجم غیر
مسطور ماند چه کار پیوسته بر قتال میرفت مردم زراعت و صناعت و حرفت را فراموش کردند نوشتن و
خواندن از میان رفت ایام عید و روزهای ماتم را کسی نمیشناخت و این جمله بواسطهٔ فتنهٔ بود که
اسکندر در میانه انداخت اشک پانزده سال بعد از ابطخس سلطنت ایران کرده درگذشت
بعد از اشک شاپور پسرش پادشاهی یافت لقبش زرین بود بحکم او جسری آهنین بر دجلهٔ بغداد بستند
و تا زمان کسری استوار بود شهر همدان را نیز او بنیان زد با عدالت و فتوت و مایل باکتساب علوم
بود علما و حکما را محترم میداشت از اولاد حضرت یوسف زنی در سرای داشت مدت سلطنتش
شصت سال گویند و ویس و رامین در روزگار او بودند

پس از شاپور پسرش بهرام بسلطنت جلوس کرد و بمزید قدرت اختصاص یافت اراضی عراق عرب
بگرفت و در آنجا عمارات کرد در نزدیکی بیزانس شهری بنا نمود که بیشتر بنیان آن از احجار منقوره
بود آتشکدهٔ بزرگ و محکم نیز بساخت مدت ملکش چهل و هشت سال گویند لقبش گودرز بوده
بعد از بهرام پسرش بلاش جای پدر بگرفت مملکت بابل و دیار بکر را مسخر کرد در زمان او آنطیوخس
با رومیان صلح کرد و از شام لشکر به بیت المقدس کشیده صدمهٔ زیاد به بنی اسرائیل وارد آورد بلاش
این شنیده بتجهیز لشکر پرداخته عازم شام گردید در سرحد شام تلاقی فریقین شد و جنگ در گرفت
آنطیوخس مقتول گشت و لشکرش منهزم شدند این خبر بروم رسید مشورتخانهٔ روم حکم کرد قشون
بجنگ بلاش روند بلاش نیز از اینسو چهارصد هزار مرد جنگی بسرکردگی حاکم دیار بکر بمقابلت فرستاد
در حدود شام جنگ سختی کردند رومیان شکست خورده گریختند و غنیمت زیاد نصیب حاکم دیار بکر
شده خمس آنرا برای بلاش فرستاد و باقی را بر لشکریان قسمت کرد و خود نیز حصه برد مدت سلطنت
بلاش شانزده سال بود

بعد از بلاش پسرش هرمز بن بلاش بن بهرام بپادشاهی نشست و بواسطهٔ شجاعت عجم او را سالار لقب
دادند دولت شام و مصر رسولان نزد او فرستادند و جلوسش را تهنیت گفتند دار الملک او شهر
ری بود گویند روزی در شکارگاه آهوئی تعاقب کرد آهو بغاری رفت هرمز داخل غار شد و کمی
راه پیمود بکاخی رسید که در چهار سوی آن چهار خم نهاده بودند و بر سر هر یک خشتی زرین گذاشته
و لوحی از مس بر در آن کاخ منصوب بود و با خط عبری بر آن نگاشته که این گنج خانهٔ فریدون است
هرمز خمها را اگر پر از مروارید خوشاب بود برگرفته بر سپاهیان قسمت نمود مدت ملکش نوزده سال

قادسیه و نهروان از بناهای اوست

بعد از هرمز برادرش نرسی بن بلاش سلطنت یافت حکمرانان بیت المقدس بمناسبت حمایتی که بلاش از ایشان کرده بود هدیه و رسول بدربار او فرستادند مدت سلطنتش چهل سال و بعد از آن پادشاهی کرده

بعد از نرسی فیروز بن هرمز پادشاه شد گرجستان و ارمن را به تکران که مردی دلاور بود سپرد و فرمان داد لشکر به ارزن الروم و شام کشد و آن نواحی را متصرف شود امرای مشورتخانه روم که این خبر شنیدند قشونی بسپهسالاری سیلا بجنگ تکران فرستادند و او تکران را از تصرف شام مانع آمد و چون میخواست جمهوری روم را برانداز دو خود بسلطنت پردازد بعد از چند جنگ با تکران بروميه الکبری مراجعت نمود فیروز چون پادشاهی ظالم بود مردم در دار الملک ری بر وی بشوریدند و خلعش نمودند و چشمش را میل کشیدند و فرزندش بلاش را بجای او نشانیدند مدت سلطنتش هفده سال بود

بعد از فیروز بلاش دوازده سال سلطنت کرد و تکران را حکومت گرجستان و ارمن داد و حکم نمود متعرض بلادی که منسوب بدولت روم است نشود بلده لار را در فارس او ساخته

بعد از بلاش خسرو بن بلاش بن نرسی پادشاهی یافت و در دار الملک ری در قصری رفیع که او را بود بلهو و لعب و شرب مدام پرداخت و از هیچگونه مناهی دست نکشید با خواهر خود هم بستر شد و مهرداد و شیرین که او برگرفته از هرکس بنجره میشد او را شکنجه میکرد و از بام قصر بزیر می افکند پاپنی که در اینوقت سر کنسول دولت روم بود قصد تسخیر ارمن و گرجستان نمود تکران این مطلب را بعرض خسرو رسانید خسرو حکم کرد لشکر آذربایجان بمعاونت تکران روند تکران با قشون ارمن و گرجستان و آذربایجان تا بدن ارزن الروم باستقبال پاپنی شتافت و در آنجا جنگ سختی کردند تکران شکست خورد پاپنی او را تعاقب نموده بارمن و گرجستان آمد و مردم را بضرب شمشیر مطیع ساخت و آن نواحی را بتصرف درآورد و خسرو که رعایا و اهالی از او رنجیده بودند و بدین واسطه ضعیف گشته نتوانست تلافی کند ارمن و گرجستان را باز پس گیرد و بعد از چهل سال سلطنت بمرض اسهال درگذشت

بعد از خسرو بلاشان بن بلاش بن فیروز بن هرمز بتخت سلطنت جلوس کرد در زمان او عمال اگوست (اغسطس) که در اینوقت سلطنت رومیه الکبری داشت از اراضی شام قصد حیره کردند تا عراق عرب را مسخر نموده بتسخیر ایران پردازند مالک بن فهم حکومت حیره داشت بدربار بلاشان آمد و او را

بعرض رسانید بلاشان لشکری جرار از دیار بکر و عراق عجم فراهم کرد، چند بار با سپاه اگوست مصاف داد و اغلب غالب آمد شبی در خواب دید فرشته باو فرمود مرگ تو بدست تست پس از آن تا بود همه روزه در سراپرده بر ستون خیمه تکیه داد ستون بر سرش افتاد و درگذشت مدت سلطنتش بیست و چهار سال بود

بعد از بلاشان پسرش اردوان بسریر پادشاهی نشست او شهریاری بلند قدر بود مردم عرب او را احمر لقب داده بودند پس از نظم ممالک و ثغور سفیری بدربار اگوست امپراطور ممالک ایطالیا و بعضی ممالک فرنگ و مصر و شام و یونان و ارمن فرستاد و پیغام داد آنچه دولت روم از متصرفات و بلاد ایران گرفته باید مسترد نماید و اسرای ایرانی را رها کند و اموال منهوبه را باز پس دهد تا بنیان مودت مستحکم باشد اگوست چون شهامت و جلادت اردوان را میدانست اراضی ارمن را تفویض کرد و مردم کیما آنچه گرفته و برده بودند پس داد لهذا صلح کردند و دوستی فیمابین استوار شد چون سیزده سال اردوان بن بلاشان سلطنت نمود اردوان بن اشغ او را مقهور ساخت و خود بشهریاری پرداخت در زمان اردوان بن بلاشان سه سال خشکسالی شد و مردم بزحمت قحط و غلا مبتلا گشتند

چون اردوان بن بلاشان مقهور اردوان بن اشغ شد سلطنت از آن خاندان باین دودمان منتقل گردید اردوان بن اشغ از بزرگزادگان ایران بود و نسبش بفریبرز بن کاوس میرسید در مملکت ری مزیتی و حشمتی بسزا داشت و در حضرت اردوان بن بلاشان او را مکانتی لایق بود چون بدرستی کارش بالا گرفت با صنادید عجم بساخت و بر اردوان بن بلاشان بشورید و بر سر او تاخت و در دروازه ری با او جنگ سختی کرده لشکرش را منهزم و خودش را مقتول نمود و تاج خسروی بر سر نهاد ملکزادگان و حکام ایران تمکین او کردند و در موافقت از مبارکباد او پرداختند و اولاد اشغ را اشغانیان گفتند و اشغ معرب اسغ است بالجمله اردوان نامه به اگوست قیصر روم نوشت و با او عهد مودت محکم کرد مدت ملکش بیست و سه سال در عهد او بیشتر از مردم ایران آئین بت پرستی گرفتند

بعد از اردوان بن اشغ برادرش خسرو بن اشغ سلطنت یافت و ری را دار الملک نمود و در عهد او تبریوس قیصر روم و ایطالیا درگذشت و کالاقولا بجای او نشست خسرو برای تهنیت سفیری با هدایا بایطالیا فرستاد و با او عهد مودت محکم کرد و بر عمال خویش که در ارمن و حیره و سایر ممالک بودند استیلای تمام حاصل نمود مدت سلطنتش نوزده سال بود

بعد از او بلاش بن اشغان پادشاه شد جدیمة الابرش که در اینوقت سلطنت حیره داشت با او از در
ضراعت در آمد و هدایا فرستاد و در عهد او نرن در ایطالیا قیصر شد بلاش بن اشغان رسولان
بدربار او مأمور نمود تهنیت گفت و کار بودن گذشت

بعد از او پسرش گودرز بن بلاش سلطان گردید در زمان او تیتس در ایطالیا و دیگر ممالک قیصری یافت
گودرز سفیر بدربار او فرستاده عهد مودت بست و تیتس بعزم خونخواهی یحیی مظلوم از اغریپس
ملک یهود خواست لشکر به بیت المقدس کشد و آنجا را خراب کند از گودرز معاونت و همراهی خواست
گودرز حکم کرد عمرو بن عدی مردم خونریز را آماده دارد و اگر قیصر بخواهد از حیره بحضرت او فرستند
خود او نیز سپاهی آراسته از راه اهواز و شوشتر بخدمت قیصر فرستاد و او کار بیت المقدس تمام ساخت
مدت ملک گودرز سی سال بود

بعد از او پسرش نرسی بپادشاهی نشست و با دامیتین که در اینوقت ملک روم بود عهد مودت
محکم کرد مدت پادشاهی نرسی بیست سال بود

بعد از او پسرش گودرز بن نرسی سلطنت یافت و بعضی از ممالک ایران از قبیل ارمنیه و جز آن که تراژان
امپراطور روم از تصرف نرسی بدر کرده بود گودرز مجددا بگرفت عمرو بن عدی خراج گذار او گشت
و نوکوز بن غابور که حکومت آذربایجان داشت مطیع او گردید مدت سلطنتش ده سال بود

بعد از او برادرش نرسی بن نرسی پادشاه شد و او مردی راحت دوست بود و بنخچیر میلی مفرط داشت
لهذا ملقب بشکاری گردید مدت ملکش یازده سال بود

بعد از او اردوان پسرش پادشاهی یافت وی از همه ملوک الطوایف و اشغانیان بزرگتر بود سفرا
بمملکت ایطالیا بخدمت حدرین قیصر فرستاد و عهد دوستی با او استوار کرد در زمان او اردشیر
بابکان قوت گرفت و اردوان را در میدان جنگ بکشت و دولت اشغانیان را منقرض ساخت
پای تختش اردوان شهر ری بود و گاهی بلهو از سفر میکرد مدت پادشاهیش سی و یکسال بود
پوشیده نباشد که مرحوم لسان الملک طاب مضجعه جلوس اشک اول را در پنجهزار و دویست و نود و نه
بعد از هبوط آدم ع نوشته و چون ما در اینخلاصه مدت ملک هر پادشاه را نوشته ایم معلوم
میشود که جلوس هر یک چند سال بعد از هبوط است اختصارا بشکر آن نپرداختیم انتهی کلامه
در تاریخ منتخب مسطور است که اسکندر قبل از آنکه راه جهان دیگر پیش گیرد ممالک ایران را به
امرائی که مقهور کرده بود تقسیم نمود و آنچه از ایشان که فتنه انگیز بود و مقرر داشت هر یک مقداری

معین لشکر داشته باشند گویند اینکار را بدستور العمل ارسطو کرد چه او میدانست که امراء
مزبور را در مزاج اهالی ایران رسوخی تمام است کشتن آنها خلاف عدالت میباشد و اقبال آنها
اسباب اقبال اهل مملکت باید آنها را طوری نگاهداشت که مایه منفعت باشند و مضرتی در وجودشان
متصور نباشد اسکندر پیروی نصیحت استاد و وزیر خود نمود لکن بعد از مرگ او امرا و خلفای او
تمکین و اطاعت نکردند با آئین خود اتفاق نموده دولتی ترتیب دادند که در واقع نوعی از جمهوری
بود بعضی اوقات با هم متحد و گاهی مخالف و ضد و با انحلالات و تغییرات مختلفه دوره ملوک الطوایف
بعد از اسکندر در ایران زیاده از سیصد سال امتداد یافت

بعضی از مصنفین نقل از مورخین یونان کرده گفته اند ایران با بلاد شام بعد از فوت اسکندر
سلوکوس نیکاتر که از سردارهای معتبر او بود تملک نمود پس از او انطیوخس سوتر بجای او بگرفت
چون او درگذشت انطیوخس تئوس بر سریر او جلوس کرد در عهد این پادشاه یکی از امرای
خراج گذار که ارساس نام داشت خروج کرده آگاتوکلس را که از جانب انطیوخس فرمانفرمای ایران
بود بکشت و رایت استقلال برافراشت و این ارساس سرسلسله ارساسیان است که در پارتیا
سلطنت کرده و نسبش به اشک از سلاطین قدیم ایران میرسد صاحب زینة التواریخ میگوید
ارساس با پارتیان گفت چون دارا از اسکندر شکست خورد عم من دارای اکبر درفش کاویانی را
از میان برده پنهان ساخت و آن حالا نزد من است ایرانیها که این شنیدند باو گرویدند کار او قوت
گرفت و بعد از غلبه بر آگاتوکلس و قتل وی ری را پای تخت خود قرار داد و بحکام ولایات پیغام
فرستاده گفت در جنگ با اولاد سلوکوس مرا معاونت کنید اگر بمقصود رسیدم از شما خراج نگیرم
و فقط برئیس بودن بر شما قانع باشم و شما از تبعیت خارجه بیرون آئید حکام مزبور گفته او را
پذیرفتند و ملوک الطوایف در ایران شروع نمود

یکی از مورخین میگوید دولت پارتیا هیجده سلطنت قسمت شد بنابراین معلوم میشود مقصود
از پارت یا پارتیا ایران است اما نگارنده گوید این مورخ سهو کرده یا در عبارت مسامحه نمود
باید گفته باشد سلاطین پارت یا پارتیا هیجده سلطنت منقسم گردید چه مملکت پارت قسمتی
از ایران است و عنقریب ذکر حدود آن بیاید

دیگری مینویسد بعد از اشک دوم شاپور پادشاهی یافت و مدتی با انطیوخس بزرگ جنگ کرد
و مکرر از او شکست خورد و عاقبت کار بمصالحه انجامید و در این صلح و معاهده انطیوخس

ممالک پارثیا و هیرکانیا حتی بهم رسانید

بعضی اشکانیان و اشغانیان را دو سلسله نوشته و گفته اند اشغانیان معاصر اشکانیان بوده اند
صاحب تاریخ گزیده میگوید دارا و آن پسر اشغ که سلطنت اشکانیان را بر انداخت نسبش بکاوس میرسد
در تاریخ جلالی مینویسد اشغانیان و اشکانیان هر دو از یک سلسله اند جماعتی از ارباب خبر و اصحاب
سیر بکلی منکر اشغانیان گشته اند

سرجان ملکم در تاریخ خود مینویسد از فوت اسکندر تا سلطنت اردشیر قریب پانصد سال میشود
و اینمدت متمادی از تاریخ مشرق افتاده مع حال آنکه چون مسطورات رومیان را ملاحظه کنیم دانیم
ایرانیان باید بوقایع مدت مزبور فخر نمایند چه پادشاهان پارث که اسم هم در تاریخ ایران اسمی ندارند
همان سلاطینی بودند که در عین اقتدار رومیها با آنها برابری و مقاومت نموده اند بلکه مکرر بر
عساکر رومی غالب آمدند و این تنها از شجاعت آنها نبود بلکه طریقه جنگ بخصوص تیراندازی
پارتها و چیزهای دیگر نیز مدخلیت داشته و در هر حال معتبرترین از سردارهای روم وقتی سخن از
جنگ با پارتها میشد و حتی الامکان شانه خالی میکرده

نیز سرجان ملکم میگوید پارتها از دریای خزر تا خلیج فارس با رومیها حدود داشته و اینعرصه پر است
از کوههای بلند خشک و دره های پهناور سرسبز و دشتهای قفر وسیع بنابراین قشون روم از هر طرف
رومیها مینمود و پارتها نواحی را از آذوقه پاک میکردند و این نیز یکفقره علت شکست رومیها میگردید
جلال الدین میرزا ابن خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه در نامه خسروان که نگارش شیرین فارسی است
گوید نخستین اشکانیان را فرنگیان ارزاس خوانند که بنده سربازی بود از ایران و برخی بر آنند
که از بزرگان پارس بود که این سرزمین را از چنگ سلوکوس سردار اسکندر بیرون آورد و با پادشاهان
روم همسایه شد و بیشتر با ایشان در کارزار بود دویست و پنجاه سال پیش از عیسی ع بتخت
نشست پس از گرفتن همه ایران آسیای بزرگ را نیز بچنگ آورد پای تخت در دامغان داشت در
سال دویست و شش عیسوی دست و نژادش از پادشاهی ایران کوتاه شد شهریاری
اینان تا بساسانیان رسید و این گروه سی و پنج تن بودند که در ایران شهریاری کردند
نگارنده گوید با آنکه شاهزاده جلال الدین میرزا خیلی مختصر از اشکانیان نوشته باز از صواب
دور نبوده اگر چه در همین مختصر مبلغی مسامحه هست فاما جمعی از ارباب اطلاع را غالب فضلا
و مستشرقین عصر که در تاریخ و جغرافیا مخصوصاً مهارتی بکمال دارند مینویسند ملوک الطوایف ایران

کرغابهی

کما بین کیان و ساسانیان بوده اند و طایفه اند اولی را اشکانیان خوانند و دویم را چون نامی
نمیدانند بتقریب همین اسم اشغانیان میگویند و این هر دو طایفه قریب پانصد سال در ایران فرمان روا
بوده و اول شخص طایفه اولی اشک نام داشته و از نژاد پادشاهان نبوده بلکه بتحقیق یکی از فضلای
انکلیس ساکن ینکی دنیای شمالی که کتابی در تحقیق اصل و نسب طوایف روی زمین نوشته و خیلی
محقق و دانا است و کمال دقت را در تألیف خود نموده اشک اول از اهالی داغستان آنطرف دربند

مقصود دشت قبچاق است

بوده بعد از آنکه ظلم و بیحسابی خلفای اسکندر که مدت پنجاه سال بدون دغدغه حکمرانی ایران را داشتند
اکثر مردم را بستوه آورد این اشک که مردی دلیر و با همت بود بر آنطیوخس سیم پادشاه از خلفای
اسکندر خروج نمود و مردم ایران بمدد او کمر بستند جمعیتی عظیم دور او فراهم آمد و میان اشک و
آنطیوخس جنگی بزرگ واقع گردید آنطیوخس که مقتضر دعوی خدائی را ترتیب میداد و خود را تیوس خواند
در آن جنگ کشته شد و خیلش بجانب شام و انطاکیه گریختند و دست ستم اهل یونان از ایران کوتاه
گشت و دیگر بخیال اینجا نیفتادند اما اشک چون مردی دانا بود میدانست با وجود عدم نژاد خاندان
شاهی و ترک بودن سلطنت تمام ایرانرا پارسیان باو نخواهند گذاشت و تمکین او نخواهند کرد
لهذا بکسانیکه تقویت و اعانت او نموده بودند رعایت نموده هر یک را قطعه از مملکت ایران داده
و خود قسمت بزرگتر را گرفته مقتدم و رئیس کل گردید بمشروط که در جنگ دشمنان هم پشت بوده
خارجی را بمملکت راه ندهند و نگذارند و همینطور او و اولاد او نسلاً بعد نسل سلطنت نموده و
دیگران باطاعت آنها بودند و با رومیان که طمع با ایران داشتند جنگهای مردانه کردند و بآنها شکستهای
ایشان پرداختند اهل ایران هیچ چیز از گزارش حالات آنها خبری نیست اما رومیان فضایح
خود را از آنطایفه ثبت کرده و تفصیل داده اند جنگ ژولیان و غیر آن مشهور است و خیلی نقل
دارد و مقدمه میها اینطایفه که از نژاد اشک بوده اند زیاده از دویست سال ریاست نموده
و بعد منتقل بطایفه دویم گردید اینطایفه از نژاد پارسیان بوده و باز بهمان قاعده حکومتی
نموده و اکثر با اهل روم جنگ داشتند و در اغلب معارک بنا بر عاقلانه و مهارت در تیراندازی
فایق آمدند و در اواخر زمان لشکری بشام و بیت المقدس برده قتل و نهب زیاد نمودند و نخواهی مغلوم
نمودند و حال بر اینمنوال بود تا زمان خروج اردشیر بابکان که او از نژاد کیان و نبیره دختری
بابک و پسر ساسان نام داماد بابک مذکور بود مردی مردانه و جوانی عاقل و باکیاست و از مدبرین
بشمار می آمد در کرمان خروج کرد و اردوان مقدم ملوک الطوایف لشکر بسیار برده در صحرای

هرمز

مرهوز من اعمال کرمان جنگی عظیم میانهٔ ایشان واقع شد لشکر اردوان منهزم و خودش نیز کشته گشت
اردشیر باقی ملوک الطوایف را از میان برداشت و خود شهنشاه ایران گردید و او اوّل کسی است
در دنیا که نام شهنشاهی بر او گذاردند و در القاب او بزبان قدیم پهلوی نوشتند (اردشیر بابکان
ملکا ملکان ایران وانیران) یعنی اردشیر بابکان شهنشاه ایران و غیر آن و الف و نون آخر بابکان الف
و نون نسبت است مختصر بسعی اردشیر سلطنت ملوک الطوایف برافتاد و مردم از ستم آنها فارغ
آمدند انتهی

نگارنده گوید این بود تمام تحقیق مصنّفین عرب و عجم از اوائل و اواخر در باب اشکانیان و محقّقین
دانند برای یکطبقهٔ سلاطین نامی ایران که سالیان در این ممالک و مضافات سلطنت نموده و دوران
آنها مشحون بمغازی و مفاخر و آثار و مآثر بوده این شرحها مشبع و کافی نیست علاوه بر اینکه اثر قلم
مظلم حوادث و اغراض مانع وصول اشعهٔ حقایق گردیده اصل مطالب مجهول و فروع آن مجهول تر
و گذشت اعصار و ادوار که مجبول بر محو نمودن هرگونه اثر است پرده ها بر روی شاهد این مطلوب
انداخته و بنحوی آنرا مستور و محجوب ساخته که دیده را امید بدیدار آن نمانده و هر خوانندهٔ بعد از
تعمق بسیار آیهٔ یاس خوانده امّا از آنجا که امروز طالبان معرفت و آگاهی برای فهم یک مطلب خود را
بر آب و آتش میزنند و راحلهٔ از مشرق بمغرب میرونداین بندهٔ بمقداری که دوستدار اهل علم و
دانش است خواه و ناخواه رهروان راه بینش فریضهٔ ذمّهٔ خود میشمارد که در حلّ این معمّا از بذل جهد
و ترک آسایش و جدّ کامل چیزی فرو گذار نکند اصل و فرع و جزء و کلّ تاریخ اشکانیان و اصل و
نسب و عوائد و رسوم ایشانرا از روی اسناد صحیحه که بهمّت فاضلان مجدّ و ناقدان کاردان
مستعد بدست آمده باز نماید و این در بسته را بر روی مقبلان و نخواهشمندان کامل بگشاید بعون
الله و حسن توفیقه پس ابتدا فصولی در مولد و نژاد و عادات و آداب و احوال و البسه و اسلحه
و دین و آیین اینطبقه سلاطین مینویسد پس از آن بشرح سلطنت هر یک میپردازد امید که این
قلیل زحمت در عالم علم و مجمع انسانیّت مقبول افتد و صاحبان مدارک عالیه و مشاعر مضیئه را
قبول شود

فصل چهارم
در تحقیق نسل و نژاد قوم پارث که سلاطین اشکانی از این طایفه بوده اند

متاخرین از مورّخین که تاریخ را از افسانه جدا کرده و بدلایل علمی غث و سمین آنرا امتیاز نموده بدرستی
رسیده و فهمیده اند که سلاطین اشکانی برخلاف عقیدهٔ قدمای ما اصلاً و نسلاً ایرانی نبوده بلکه از
طایفهٔ تورانی معروف به پارت که تلفظ صحیح آن پارث بثای مثلّث است میباشند و در اصل و
نسب اینقوم تحقیقات انیقه و شواهد بیّنه از قول علمای فن داده اند و از آرای آنها اگرچه خالی
از اختلاف نیست حقیقت مطلب مکشوف و معلوم میگردد و شرح آن از قرار ذیل است
آنها که در اصل و نژاد بشر و تفرق و انتشار آن استقصا نموده یافته اند که مردم روی زمین سه شعبه اند
شعبهٔ اولاد سام و شعبهٔ از پشت حام و شعبهٔ سیّم فرزندان یافث اند و سام و حام و یافث پسران حضرت
نوح علیه السلام بوده اند و یکی از شعب ثلاثه را که فرزندان یافث باشند اسکیث نامیده اند و بعضی
از اهالی فرنگ اسکیث را اسیت تلفظ مینمایند قوم اسیت پر از دیری توالد و تناسل و
تکثر اولاد و احفاد قبایل و سلاسل عدیدهٔ کثیره تشکیل دادند یکی از آن قبایل طایفهٔ پارث
است که سلاطین اشکانی معروف از آنطایفه بوده اند و مورّخین عرب و عجم را خبری در دست از آنها نبوده
تا تا یان سایر ملل از روی اسناد تاریخی که در مقدمه ذکر آن شده احوال آنها را انکاشتر من جمله بعضی
از محقّقین گفته اند طایفهٔ پارث که یکی از قبایل اسکیث بوده اوّلا پارنی یا آپارنی نام داشته
دسته از آنها از سمت شمال دریای آزف جلای وطن کرده بایران آمدند و قسمت عمدهٔ در همان
حدود ماندند

برخی گویند پارثها از ملک پرجمعیت اسکیث جدا شده بخراسان آمده در آنجا سکنی گرفتند
یکی از مورّخین میگوید اسکیثها که یکی از شعب ثلاثهٔ بنی نوع بشر میباشند از جنس مردم گندم گون به
شمار می آیند و قبایل و طوایف عدیده بوده بر اقتضای قرون اولیه بشهر نشینی و مدنیّت میل
نداشته بر چادرها بسر میبردند و گلّه داری میکردند پیوسته نقل مکان مینمودند و عرصهٔ
نقل و انتقال آنها وادیهای بحر خزر و دریای سیاه بوده مردم اینطایفه را قفقازیهای مغربی
میگفتند و جهت آنکه آنها از کوههای قفقاز بفرنگ رفته اند و قفقازیهای مشرقی سکنهٔ
هندوکش[1] میباشند چه اینکوه را قفقاز مشرق و قفقاز هند نامیده اند در اینصورت اکثر اهالی
فرنگ را با پارثها نوعی اخوت است چه هر از قوم اسکیث اند و معرفت باحوال طوایف اسکیث را
اهمیّت زیادی است و بر ماست که بتحقیق حال آنها بپردازیم
محقّقی از اهل فرنگ میگوید سلسلهٔ نسب اسکیثها بیافث بن نوح منتهی میشود و یافث از جانب

هندوکش
[1] یا هندوکوه که سرداران اسکندر مخض تملّق بآن پادشاه اینکوه را قفقاز نامیدند و قاف همان قفقاز است و از آن پس مورّخین و علمای جغرافی یونان و روم آنرا قفقاز هندی گفتند امّا پیش از آن نویسندگان یونانی از قبیل هرودوت و غیره آنرا پاروپامیزا یا پاروپامیزس خواندند و آن انجبال عظیمه ایست ممتدّه آسیا مرکزی است که از حدود ایران شروع شده و تا سواحل سیحون رود پنجاب امتداد یافته و در سمت جنوب ترکستان و بدخشان و شمال افغانستان نیز اینکوه دیده میشود کوه هندوکش وصل است بکوه هیمالیا از طرف جنوبی و کوه مذکور در سمت ترکستان جبال پامیر را تشکیل میدهد قلّهٔ اینکوه هفت هزار و دویست متر ارتفاع دارد
۱۲

پروردگار بکثرت ذریت بشارت یافته بود (این فقره ناظر است بآیه بیست و هفتم از فصل نهم سفر
تکوین تورات که میفرماید خدا یافث را توسیع بدهد و در چادرهای سام بنشیند و کنعان او را بنده
باشد) اخلاف یافث اگرچه دیرتر از اولاد سام و حام برادران او رو بازدیاد گذاشتند اما بعد از
آنکه کثرتی بهم رسانیدند در قوت و اعتبار از بنی اعمام خود درگذشتند و مرتبتی حاصل نمودند مردم فرنگ
در فنون فضایل تقریبا کامل شده بعد از کنجکاوی در بیخ و بن امهات و آبای ملل و نیل معرفت قابل
خود قائل گردیده که از فرزندان یافث و از جنس اسکیث اند یا با اسکیثها سمت برادری دارند و
میگویند پدر ما از دو برادر خود سام و حام دیرتر بمرام خود نایل گشت یعنی ذریه او پس از ذریه
برادران او رو بازدیاد نهاد اما بعد از زیادتی اولاد او برای فرزندان برادران پیشی نیکو شدند
و روزی آید که ابواب معارف و فضایل و صنایع و بدایع بر روی آنها باز کنند و ایشان را باوج عالم
انسانیت و رفاه و حریت صعود دهند
هردوت که او را ابو التاریخ یا ابو المورخین گویند میگوید اسکیثهای بزرگ که نیز معروف به مساگتن
میباشند در زمان قدیم با مصریها محاربه داشته و بطوریکه سلاطین مصر که بنام رعاة یعنی شبانان
مشهور شده اند از طایفه اسکیث بوده اند
اکثر فضلا تصریح کرده اند که اسلاوها یعنی صقالبه و اهالی آسیای صغیر نیز اصلاً از قوم اسکیث بوده
همچنین طایفه سلت را که فرانسه‌های قدیم باشند باسم هنک ثرمنی نام برده و گفته اند سلت و
اسکیث و گت همه یک لفظ بوده باختلاف تلفظ تغییر کرده اما یکی از دانایان مساکن سلت و اسکیث را
مشخص نموده میگوید اسکیثها در حوالی بحر خزر و دریای سیاه جا داشتند و طایفه گری و سلت
و گلها یعنی فرانسه‌های قدیم نزدیک بمصب رود دانوب و خاک فرانسه سکنی گرفته و بعضی از آنها نیز
در جنگلهای مازندران و استرآباد بوده اند
بطلمیوس عالم معروف مصر ملل سلت را باسم ساک و تیتان و سلت اسکیث نام برده و او دیسیا
از مصنفین اهالی ختا و اکثر از طوایف تاتار را از قوم اسکیث دانسته اند
مالت برون از متاخرین علمای فرنگ که در اصل نژاد ملل مهارتی کامل داشته گوید جمیع ملل اروپا
از نسل سلت بوده اند و بنابر شرحی که پیش ذکر شد سلت همان اسکیث است
بعضی بر این اند که سلت طوایف و سکنه اصلی فرنگ بوده اند اسکیثها بر سر آنها تاخته و بنیاد
آنها را برانداخته جای آنها را بگرفتند چنانکه اهالی فرنگ به یکدیگر یورش برده همین کار را با اهالی

امریکا نمودند
استرابن از مشاهیر علمای جغرافی یونان که شصت سال قبل از میلاد متولد شده گوید اهالی تراس
که قسمتی از روم ایلی است با طایفه گت شبیه اند و گت همان اسکیث است که محض شیرینی تلفظ گت
شده است نیز گوید بعضی از جغرافی دانهای قدیم همه ملل ساکنه در اقطار شمالی را سلت و اسکیث
یا اسکیث دانسته اند
دیودور مورخ سیسیلی مینویسد اسکیثها مخصوصاً از ارمنستان و ایبری عبور نموده اند
پلینی مینویسد نه تنها تمام طوایف مابین ارمنستان و شمال هندوستان از قوم اسکیث بوده
بلکه ملل سارماسی و المان هم از همین جماعت میباشند
اکثر مصنفین گفته اند ملل فرنگ بطور یقین از آخرین هجوم جماعت اسکیث بآن اقلیم تشکیل یافته
باسم ژرمن و اسلاو در ممالک اروپا منتشر شده اند و پیش از آن هم بآن اقلیم مهاجرت کرده
و حمله برده بودند
یونانیها و رومیها اهالی هند و اروپائی و طوایف تورانی را از یکجنس و از قوم اسکیث دانسته
و گفته اند اسکیثها طوایف صحراگرد بوده بعضی از آنها زیر چادر منزل داشته برخی در گردونها
و الاچیقها و با حاصل گله‌های خود معاش مینموده اند و مردمان بی تربیتی بوده زندگانی
خود را به پشت اسب بسر میبرده اند
بعضی اسکیثها را طوایف صحراگرد شمال شرقی اروپ و شمال غربی آسیا و اجداد سارماتها دانسته اند
یکی از مورخین مینویسد اسکیثها از یکطرف تا حدود چین و از طرف دیگر تا حوالی طرابزون سکنی
داشتند و اکزنوفون مورخ معروف اسکیثهای حوالی طرابزون را تاهیا نامیده است
بعقیده بعضی اسکیثها در هزار و پانصد سال قبل از میلاد بآسیای صغیر و یونان رفتند و
پانصد سال بعد بطرف ایطالیا و المان حالیه راندند
نیز هردوت میگوید اسکیثها از طرف شمال ایران بطرف ارمن و کوه قفقاز حرکت کرده اند شاید
مقصود او شمال شرقی ایران باشد نیز در کتاب چهارم خود در صفحه ششم میگوید اسکیثها خود را
اسکولت مینامیدند و المانها آنها را اسکوبوتان گفته اند
در کتاب لغت لیتره مینویسد اسکیثها طایفه بودند در شمال شرقی آسیا و اروپا و مردمان
خشنی بودند و بخشونت و خودرائی ضرب المثل شده چنانکه وقتی روسها مسکو را برغم انف

تا پلیونا وتل آتش زدند گفتند اینها آدم نیستند اسکیث اند
اسکیثها را چینیها سزا میده اند و بعضی از یونانیها ساکاروکی گفته اند
دیودرمیگوید طایفهٔ اسکیث تا سواحل هند سکنی دارند

یکی از دانشمندان فرنگ که در سال هزار و هشتصد و هشتاد و چهار وفات نمود کتابی در احوال ملل قدیمه و اسباب مهاجرت آنها نوشته و اسم آنرا ادریژین آند واریئن یعنی اصل ملت هند و اروپائی گذاشته در آن کتاب طایفهٔ آریا یا آرین را به هشت شعبه بیست سلسله منقسم نموده و گوید از این جمله نیز بیست و دو شعبهٔ دیگر منشعب شده و یکی از آن شعبه‌ها اسکیثها را دانسته و شعبهٔ دیگر ایرانیها را

در تواریخ قدیم هند مسطور است که فریدون پادشاه عجم ایران و توران را از هم جدا و قسمت کرده هر قسمت را به یک پسر خود داد و کوه توروس و کوه سینا هنوز موسوم به تور (طور) و نسبت به تورا و جماعت هندی ایرانی که باسم ساک و اسکیث معروف شدند تمام جبال قفقاز را متصرف کرده در آن سکنی گرفتند و پوشیده نیست که این گفته نزدیک بهمان حرفیست که در تواریخ عرب و عجم نوشته شده میگویند فریدون ایرانرا بپسر خود ایرج داد و توران را بپسر دیگر خود تور بخشید و ایران از اسم ایرج این نام یافت و توران از اسم تور

یکی از محققین گوید جمشید در اصل ژاماشائث بوده یعنی اسکیث درخشان و این مناسبت با آنچه امروز در معنی جمشید میگویند و بر این اند که شید آفتاب است و جم چون تاجی درخشنده داشت باین اسم موسوم شد پس در این لفظ جمشید باشد یا ژاماشیث درخشندگی ملحوظ است و معلوم میشود که جمشید هم از قوم اسکیث بوده

هرودوت در آنجا که اسامی طوایف ساکنه در مملکت سیتی را میبرد میگوید یکی از آن طوایف موسوم به ایرک میباشد و پمپونیوس مالا از علمای جغرافی رومن که در سال چهل و سه میلادی کتابی در جغرافیا تالیف کرده ایرک را تصحیح نموده گوید صحیح آن ترکوا و ترک است و اهل فن این تصرف را تصدیق و تحسین کرده اند

نیز هرودوت میگوید با خزر و مساکت یعنی اسکیثها مقدار زیادی طلا داشتند و نویسنده دیگر گوید گله‌های جماعت اسکیث از رود سیحون سیراب میشدند و این طایفه در این رود سفاین داشتند

آمین مارسلن

آمین مارسلن مورخ لاتینی که در سال سیصد و بیست میلادی متولد شده گوید اسکیثها و ایرانیها از یک نسل و نژادند

آنکیتیل دوپارن که در سال هزار و هفتصد و سی و یک مسیحی در پاریس متولد شده و از اوضاع اقلیم آسیا اطلاعی کامل داشته تقویت قول هومر شاعر معروف یونانی را کرده گوید ارباب انواع اسکیثها و ایرانیها شبیه بهم بوده است

دیگری از اهل خبر میگوید مدها یعنی اهالی عراق عجم و آذربایجان که در لشکرکشیها با اسکیثها همراهی مینموده ایرانیهائی بودند که بشهرنشینی و انتخاب امکنهٔ جیده میل داشته اند و ایرانیهای ساکن بلاد که باسم زند معروف شده خود را از قوم اسکیث میدانسته اند

دانشمندی مینویسد چندمائه قبل از میلاد مسیح علیه السلام اسکیثها که داهها باشند در سواحل جنوب شرقی بحر خزر سکنی داشتند و هنوز بلاد آنها را دهستان میگویند و دهستان مخفف داهستان است

غرض از این طول کلام و نقل اقوال آنکه مطالعه کنندگان بنظر تعمق در کلمات اکابر قوم و اساتید فن دیده بدانند سرزمینی که قطعهٔ از آنرا ایران و ناحیه را توران میگویند چونکه قبایل اسکیثها صحرانشین بوده و آن طوایف که از پشت یافث بن نوح آمده در اصقاع این دو مملکت ییلاق و قشلاق مینموده اند یعنی از کوه هندوکش تا جبال قفقاز و از کنارهٔ فرات تا ساحل رود سند را این جماعت گاه و بیگاه مضرب خیام خود داشته اند و بسیاری از آنها بفرنگ و سایر ممالک مهاجرت نموده اما این مطلب از ما نحن فیه خارج است و از آن سخن نمیگوئیم مطلب ما اینست که اسکیثهای منتشر در این دو مملکت یعنی ایران و توران را وطن اصلی همان توران و سواحل جیحون و سیحون و آن حدود بوده از آنها جماعتی که با قضای طبع و طبیعت بظرافت و لطافت مایل بوده اراضی ممالکی را که حالا بایران موسوم است حسب التناسب پسند کرده از رملهای مواج طوفان زای ترکستان حالیه با توران اعراض نموده در این ناحیه رحل اقامت انداختند و بنای ساختن شهر و شهرنشینی را گذاشتند و ختنه‌های آنها در جزایر بری آن دشت فتنه خیز سایهٔ چادر و پشت اسب و شکار وحشیان و آزار همجنسان و آب جیحون و سیحون و کرینهای کوه و هامون را اعظم نعما پنداشته با آنهمه معرکه با اخند و پیوسته هر سو تاختند معین است ترکستان هم وقتی دارای اورکنج و کات با امثال و نظایر آن شده بعبارهٔ اخری چنین که می بینیم شهر و قصبه بخود دید لکن منشأ آن رشک رشت

وهمچنین

هومر
شاعر یونانی در سال هفتصد و قبل از عیسی زندگانی داشته و در کتب عرب و عجم او را اومیرس مینویسند و او را اهالی فرنگ خاصه یونانیها چنان دانند که ما فردوسی علیه الرحمه را

وهمچنین با نوع شیراز و اصفهان و جنس یزد و کاشان بود اسکیثهای خشن نخواستند از برادران خود که لطیف طبعی داشتند باز مانند بر خلاف طبیعت خود کار کردند مختصر زادگان یک پشت و شکم با اختلاف طبیعت و جنس نژاد و طایفه شدند تورانی و ایرانی و خود لفظ توران و ایران از ادلهٔ واضحهٔ این گفتار است چه توران مشتق از تور *tur* است و تور بلغت سانسکریت بمعنی چالاکی و شتابیدن و از این ماده است توتورا *tutora* و توترا *tutura* بمعنی شتاب کردن و توار *twar* بمعنی شتابنده تر و توراگا *turaga* بمعنی تند و اسب تند و توراژن یا توراگن *turagin* بمعنی اسب یا سوار یا آزاد و تورائی گاما *turaygam* بمعنی سوار یا آزاد و توراما *turama* بمعنی شتاب و در لغت زندی توریا *tuirya* صفتا است از تورا *tura* یعنی جنس تورانی و مخفی نماند که لفظ توران چنانکه ذکر شد ابتدا سانسکریت بوده بعد زندی آنرا قدری تحریف کرده و داخل در لغات خود نموده است و بعضی گفته اند که توران مشتق از تورا *tura* میباشد و این لغت زندی است و معنی آن شتاب و تند رفتن سوار است و مقصود سلسله و طایفهٔ بدوی و وحشی و شکارچی میباشد اما لفظ ایران از لغت آریا *aria* که بمعنی کار روز جمعت و زراعت و شهر نشینی باشد ساخته شده و آخر الامر باید گفت ایرانیها اسکیثهای لطیف طبع بوده و تورانیان اسکیثهای خشن تند جنگی و ابتدا با هم مخلوط و در بر ترکستان ساکن و آنها یکه از ماوراء جیحون و سیحون بمملکت ما آمده اند در اقطار آنجا گرفته بساختن بلاد پرداخته و کار زراعت و سایر شرایط مدنیت را ساخته مشهور به آریا و ایرانی شده اند و از این الفاظ ایران و ایرانی اشتقاق یافته است اما اسکیثها یا ترکها که در توران یا ترکستان مانده و ترکمانهای حالیه هم یکی از همان قبایل است بعضی بتقلید ایرانی بشهر نشینی و زراعت میل کرده بلاد آباد نموده و راه ترقی پیش گرفته اند و برخی مثل ترالکه همان راه اولی خود را رفته از سواری و شکار و آزار برادران هنوز هم دست نکشیده اند و از همین جنس بوده اند طایفهٔ غز که بواسطهٔ سوء رفتار و ناهنجاری بر افتادند و یکباره از صفحهٔ عالم محو و نابود شدند و آنها همان طایفهٔ ماساگت یا ماساژت بودند که کیخسرو بقصد تسخیر آنها از آب آمویه و سیردریا یعنی جیحون و سیحون گذشت و با آنها جنگید و تصریح شده است که ماساژتها قبیله از اسکیث بوده اند و ما مخفف مها است که بلغت پهلوی یعنی بزرگ است و ژت یا گت از لفظ اسکیث اشتقاق یافته یعنی اسکیث بزرگ که مقصود قبیلهٔ اسکیث پرجمعیت است

وژت یا گت رفته رفته در زبان فارسی و عربی تغییر یافته و از این تصحیفها و تغییرها میتوان استنباط نمود که سیت و اسکیث و سیتی و سکستان و سکسر و سکسار و سکزی همه یک لفظ بوده که با اختلاف امم و السنه و اوقات مختلف شده است

چون بتصریح اکثر محققین معلوم شد هر طایفه که باسم اسکیث خوانده شده اصلاً و نسلاً تورانی هستند و ضمناً نیز محقق شد که پارتها طایفهٔ از اسکیث بوده حالا باید تقریباً معلوم نمائیم این طایفه در چه عصر و زمان از توران بایران آمده اند و در کدام خطه سکنی گرفته و آیا اسم آن خطه پارت بوده آن قبیله باسم مکان موسوم شده اند یا مکان باسم آنها نامیده شده است

بزعم بعضی سزستریس که اشهر سلاطین مصر و پادشاه ستم از فراعنهٔ دولت نوزدهم آن مملکت است و تقریباً هزار و پانصد سال قبل از میلاد در گذشته چون بعزم جهانگیری با آسیا راند و بر اسکیثها حمله نمود پارتها را از این قوم جدا کرده و در جبال واقعهٔ در مشرق بحر خزر سکنی داد ولی این قول ضعیف است و مورخین این عصر و زمان چنانکه فاضل نحریر تررلنسن انگلیسی معلم علم تاریخ گفته سزوستریس را با اسکیثها از مجهولات مصریها دانسته اند و فرضاً که صحت هم داشته باشد مراجعت از امکنهٔ اسکیثها از طرف شمال و مشرق بحر خزر بهیچوجه صحت ندارد

مالالا از مورخین یونانی که تاریخ منتظمی در ده جلد نوشته و از بدو خلقت عالم است تا فوت ژوستی نین امپراطور معروف در سال پانصد و شصت و پنج میلادی میگوید سزوستریس فرعون مصر که از قهرمانان بزرگ عالم محسوب میشود و در سنهٔ پانصد و شصت و پنج قبل از میلاد سلطنت داشته وقتی از توران بمصر مراجعت میکرد شانزده هزار جوان رشید جنگی از مردم توران منتخب کرده با خود بایران آورد و آنها را در اختیار مسکن و یورت مختار ساخت و ایرانیها آنها را پارت گفتند و پارت بلغت ایرانی همان معنی اسکیث یا تورانی را دارد اگر این گفته حقیقت داشته باشد تقریباً سه هزار و چهارصد سال است که پارتها بایران آمده اند و مورخ مشار الیه در ذیل این شرح میگوید هنوز آن پارتها در ایران سکنی دارند و البسه و زبان و رسوم و عادات و رشادت اجداد خود را از دست نداده مردمان جنگی میباشند

در لوحهٔ بزرگی که در بیستون بامر داریوش بن هیستاسپ دارای اول منقور شده فقراتی بخط میخی مسطور است و از جملهٔ آن فقرات این عبارت است که با کمال دقت ترجمه شده داریوش پادشاه میگوید این است ایالاتیکه مطیع من شده و بنا بیاد آموزداس من پادشاه

آن ایالات شده ام
پارسا یعنی پارس اوواژا یعنی سوس بابیروس یعنی بابل آتورا یعنی آسیری آرابایا یعنی عربستان
مودرایا یعنی قبط یا مصر

وازایالات واقعه درحوالی دریا سپاردا یونا (ایونی) ماداکه مدیه باشد ارمینا که ارمنستان باشد کاتاپاتوکا یعنی کاپادسیا که قطریست از آسیای صغیر وامروز متعلق است بعثمانیه از ولایات سیواس وفرهان پارتشارا که پارتیه وهمان قرارگاه پارتها باشد زارانگا که درانژین باشد و بعدها نیمروز شده هاراوا که آری باشد آوارازمیا که خوارزم باشد باکتریش که باختر باشد سوگودا که سغد باشد گاندارا که ایالتی است برساحل رود سند هندوسا که مملکت اسکیثها باشد ثاتاگوش که مملکت ساتاگیدها است هرکابلستان هارانواتیش یعنی آراشوزی که سیستان حالیه باشد ماکا که مکران باشد

از این لوحه معلوم میشود که پارتها در زمان داریوش بن هیستاسپ کیانی در ایران بوده و ایالتی داشته و آن مطیع آن پادشاه مقتدر گردیده است

هرودوت که در سال چهارصد و پنجاه و شش قبل از میلاد تاریخ خود را نوشته نیز از طوایفی که در تحت حکم سلاطین کیان بوده اند نام برده و از آنجمله است طایفه پارت پس معلوم و محقق میشود که اینقوم قبل از هرودوت از سرحد طبیعی ایران که رود جیحون باشد عبور نموده و باینمملکت آمده اند
اکتزیاس طبیب و مورخ مشهور یونانی که در دربار بهمن کیانی مستخدم بوده گوید در سلطنت آستیبارا یا آرتی بارا پادشاه مد پارتها براو بشوریدند و طایفه ساس یا ساک را که با آنها هم جنس و هم نژاد بودند بکمک طلبیدند پادشاه مد بعد از جنگ سختی بر پارتها غلبه کرد و سلطنت آستیبارا هفتصد الی هشتصد سال قبل از میلاد مسیح و پیش از پادشاهی آستیاژ بوده

ازمطالب مسطوره معلوم میشود که بیشتر از دو هزار و چهارصد سال است که پارتها از اسکیثهای تورانی جدا شده و بایران آمده چه داریوش اول در سال پانصد و بیست و یک قبل از میلاد جلوس کرده و حالا دو هزار و چهارصد و یازده سال شمسی از سال جلوس او میگذرد و در آنوقت چنانکه ذکر شد مملکت و طایفه پارت در ایران وجود داشته و تا سه هزار و چهارصد سال هم تاریخ اینواقعه را یعنی آمدن پارتها را بایران میتوان پیش برد و آن باعتبار قول ملالا است که شرح دادیم اما بالاتر نمیتوان رفت چه اگر تا سه هزار و هفتصد بالا بریم مفاد آن

میشود با عصر حضرت موسی علی نبینا وآله وعلیه السلام واگر در آنوقت پارتها بایران آمده بودند ودر ناحیه سکنی داشتند اسمی از آنها و ایالت آنها در تورات برده میشد و حال آنکه هیچ ذکری از آنها در آن کتاب مقدس نشده است

اما در باب اینکه مکان باسم پارتها موسوم شده یا آنها باسم مکان ظاهر آنست که اینمسئله پر واضح وآشکار باشد و هرکس فی الجمله تامل نماید میتواند یقین کند که پارتها اسم خود را از مکان گرفته چه آنها را پارتین مینویسند و اینقسم نسبت در السنه شایع است مثل رومن و امثال آن و اکثر از محققین اهل تاریخ نیز تصریح باینمطلب نموده اند و هم اکنون نقشه هائی که وضع قدیم ممالک را در آن رسم مینمایند ناحیه از ایرانرا باسم پارت مشخص و معین میکنند و معهود نیست که اسم قوم را بجای اسم مملکت بنویسند مگر اینکه سرزمینی بی اسم باشد و محل طایفه در اینصورت مینویسند محل فلان طایفه باینمعنی که اگر مقصود از ناحیه پارت محل اقامت پارتها میبود مینوشتند محل طایفه پارت نه اینکه مثل عراق و فارس و کرمان مطلق بنویسند پارت[7] و چون مسئله واضح وبدیهی است زیاده از این باطناب و تفصیل نمیپردازیم واگر ملالا مورخ یونان در این باب سهوی کرده باشد یا دیگران بغلط مطلبی با والقا نموده باشند با بعد مسافت و مکان و اختلاف لغت و زبان امر بسیار عجیبی نیست

[7] ودیگر ممکن است که بعدها ذکر خواهد شد اینکه ناحیه از قوم اسم گرفته باشد ولی اخرالامر پارت اسم مملکت شده و پارتین اسم سکنه آن چه پارتین بمعنی پارتی است که یاء و نون حرف نسبت است

فصل پنجم
در تحقیق مملکت پارت و تعیین حدود آن

بعضی از مصنفین قدیم و مورخین مغرب گمان کرده اند مملکت پارت که قوم و سلسله اشکانی در آن توطن اختیار کرده همان پارس است که فارس معرب آن میباشد و سلاطین پارت را همان سلاطین فارس دانسته اند اما این سهو بینی است چه هرودوت و مورخین مخصوصا اسکندر و مورخین ارمنی از قبیل آقاثانجلوس و فسطوس و الیزه و موسی خورنی و لازار و غیرهم بتوضیح اینمسئله پرداخته و باز نموده اند که پارت اقامتگاه اشکانیان بدریای خزر نزدیک است و در سمت مشرق آن واقع و حال آنکه فارس در جوار دریای عمان میباشد بعلاوه تمام علمای جغرافی یونان و روم تصریح کرده گفته اند پارتی یا پارتین یکی از ایالات پرس است که ایران باشد ژوستن مورخ لاتینی که در مائه دویم مسیحی بوده و تاریخ تروگ پمپه لاتینی را که در مائه اول مسیحی نیز نوشته تلخیص نموده شرحی در باب اشکانیان مینویسد و چون آن هر دو با این طبقه از ملوک

عجم معاصر بوده اند آنچه ژوستن در اینباب نوشته طرف وثوق و اعتماد است از جمله میگوید
سلاطین اشکانی اصلاً پارثینی نبودند تورانی و باختری بودند مملکت پارثینی را بغلبه گرفته و
مرکز دولت خود قرار دادند و باینجهت معروف بسلاطین پارث شدند و وجه تسمیهٔ آن ناحیه بپارث
اینکه قبل از غلبهٔ اشکانیان بر مردم این ناحیه در عهد قدیم مهاجرین و فراریهای قوم اسکیث از توران
باینجا آمده رحل اقامت انداختند و پارث در لغت اسکیث یعنی مهاجر یا نفی شده است بمناسبت
مهاجرین و فراریهای مزبور اینجا معروف و موسوم بپارث شد پس فراریها و مهاجرین اسکیث اسم
خود را باینمکان داده و اینمکان اسم خود را بسلسلهٔ اشکانی و این منافی نیست با آنچه در آخر فصل
سابق گفتیم و در اینصورت ریشهٔ لغت پرث و پرتا بسته که پارث و پارثوا شده و بعد باختلاف
لهجه پارث و پارثوا گردیده

نیز ژوستن میگوید سکنهٔ پارث چه در سلطنت بنی آشور و چه در حکمرانی سلاطین مدی مردمان کم
قدر پستی بودند و در عهد کیان هم باز بواسطهٔ بی استعدادی تمسکی ننمودند از این گفتهٔ ژوستن
نیز معلوم میشود که پارث با ایران نیست ناحیه از آنست خلاصه مصنف مزبور میگوید حال برابنمنوال
میگذشت پارثها نسبت بسکنهٔ بلاد مجاور حالت عبودیت داشتند تا طلوع اختر ارساس
یا اشک اول که این ملت گمنام را نامی نمود و بجائی رسید که با قیاصرهٔ روم زد و خورد میکردند
نیز برای اینکه بدرستی مدلل شود که اشکانیان موسوم بپارث نبوده و اسم خود را بمملکت پارث نداده
استشهاد مینمائیم بقول استرابن یونانی که از علمای تاریخ و جغرافیا بوده و پنجاه سال قبل از میلاد
متولد شده این مصنف میگوید ارساس که نسلاً اسکیث بود با امداد طایفهٔ داهی که پارنی
هم نامیده میشدند و در سواحل جیحون در بادیه سکنی داشتند وارد پارث شد و آنجا را متصرف
نمود ابتدا در کمال الضعف و ذلت میزیست با چندتن از فرزندانش بجهت مشغول مدافعه بود
و از دست سلاطینی که بر آنها شوریده بود آرام نداشت رفته رفته قوت گرفته بر همسایه‌ها غالب
آمده فتوحات نصیبش شد و بعد از او اخلافش از فرات تا پنجاب را مالک شدند با سلاطین
اکراتید یعنی باختر نیز جنگ کردند با قوم اسکیث مصاف سختی دادند و قسمت عمدهٔ باختر را هم
متصرف شدند و حالا که من بتألیف این کتاب مشغولم اشکانیان در مملکت وسیعی سلطنت میکنند
و حق همسری با دولت معظمهٔ روم دارند و این قدرت آنها را حاصل نشده مگر از وضع زندگانی
که بطرز صحراگردان اسکیث است اگرچه اسکیثها وحشی اند اما زندگانی سادهٔ دارند که اسباب

خیلی پیشرفت داشت انتهی

از این عبارات بالصراحه معلوم میشود که مملکت اشکانیان قبل از خروج ارساس یا اشک اول
پارث یا پارثیا نام داشته اینک باز برویم بر سر مطلب

یکی از مورخین میگوید زمین دو قسمت متساوی شده قسمتی آن رومیهاست و قسمت دیگر از پارثها
و اینکلمات و اقتدار کلی پارثها امر را در تحدید حدود مملکت پارث بر بعضی نویسنده‌ها مشتبه کرده
زمرهٔ تمام ایرانرا پارث دانسته جماعتی دایره را از اینهم بیشتر وسعت داده اند لکن نه چنین است ناحیه
یا مملکت پارث عرصهٔ بسیار وسیعی نبوده نهایت سلاطین اشکانی که منسوب باین ناحیه
شده اند ممالک وسیعه گرفته و خود را بدرجه و رتبهٔ امم مشهورهٔ معظمهٔ دنیا رسانیده اند

یکی از علمای جغرافی مینویسد حد مملکت پارثا از سمت مشرق هراتست و از جانب جنوب کرمان
و از طرف مغرب عراق عجم و گرگان و سواحل بحر خزر و از جهت شمال صحرای وسیع طوایف اسکیث
یا سیتها یا سکاها یا ترکان که مسکن آنها از یکسمت برود جیحون میرسید لیکن ناحیه که جغرافیادانهای
قدیم پارتی میگفتند ولایت بسیار کوچک محقری بوده در سمت مشرق بحر خزر و چندان بعید
نیست که پارسیان نام داشته و بمرور پارثیان شده باشد چه در آنحدود هنوز قریه ایست که آنرا
فارسیان میگویند یعنی دو قریه است یکی موسوم بفرنک دیگری بفارسیان و غالباً اسم این دو را
باهم میبرند و فرنک و فارسیان میگویند و آن هر دو در بلوک کوهسار از بلوک استراباد واقع است
و فارسیان حالا دارای چهارصد خانوار سکنه است و ممکن است فارسیان معرب پارسیان باشد چنانکه
فارس معرب پارس است بالجمله مصنف دیگر مملکت پارث را تحدید کرده گوید از طرف مشرق محدود است
بهریرود و از جهت مغرب و شمال بگرگان از سمت شمال بر اترک از جانب جنوب بترشیز اما هرودوت میگوید
مملکت پارث محدود بوده است بخوارزم و هرات و گرگان و جیحون و مرو و در زمان جهانگیری
اسکندر کبیر پارثها در همین ناحیه سکنی داشته اند ژرژ رلنسن از فضلای انگلیس که معلم علم تاریخ است
گوید مملکت پارث عبارتست از خراسان حالیه که امتداد آن از سر درهٔ خوار تا هریرود بوده است
بنابراین سمنان و دامغان و شاهرود و بسطام و سبزوار و نیشابور و مشهد و ترشیز و سایر بلاد
خراسان همه داخل مملکت پارث بوده و سطح مملکت مزبور مساوی است با ایرلند و باو بر سلسله
کوه بخط متوازی از مغرب بمشرق مایل بجنوب امتداد دارد رشتهٔ اول اترک رشتهٔ دوم میرابی یا
آلاداغ است که عبارتست از کوههای دره گز و گلستان باشد رشتهٔ سیم کوه جغتای که نیشابور

وسبزوار و نیشابور در دامنه‌های آن واقع شده این سلسله جبال کوه از مغرب بمشرق متوازیاً امتداد یافته
فی الجمله بطرف شمال غربی و جنوب شرقی مایل گردیده و هر سه در مملکت پارت بوده و آن اراضی که مملکت
مزبوره عبارت از آنست حالا اکثر خراب و بایر و لم یزرع میباشد ولی از آثار باقیه معلوم میشود
که وقتی خیلی آباد و حاصلخیز بوده و هوائی خوش و مرتعهای نیکو داشته و همسایگان بتصرف آن
مایل و بهمین جهت جنگهای عظیم بر سر آن شده که از چنگ پارتها بیرون آرند و پارتها از میان
همسایگان خود از مدتها خیلی صدمه رسیدند چه قوه حربیه آنها کامل بود اما از سکنه آریا که هرات
حالیه باشد چندان وحشی نداشتند و سیستان که در جنوب شرقی آنها بود چندان آباد نبود
و خیلی کمتر از مملکت پارت بشمار میرفت ... طرف جنوب محدود بود بکویر و جز در کناره کویر که
آبادی تون و طبس مشاهده میشد دیگر سکنه وجود نداشت که محل ملاحظه باشد در جهت
مغرب و شمال غربی پارت گرگان باشد مملکت خود حاصلخیز بود و کوهها مستور در جنگل و اهالی
چندان جنگجو نبودند بهر جهت باید گفت پارتها از حیثیت همسایه آسوده بوده اند انتهی

مورخ دیگر مینویسد پارتها ابتدا در ناحیه بسیار کوچکی حکمرانی مینمایند اما در همان اوایل
شورش مملکتی را که مالک شدند دارای چند شهر بزرگ بود از قبیل ابراطیس و اوروپوس و آرساسیا
و هراکلیا و آپامیا و آرتاکوانا یا ارتاکانا و آسپا و هیکاتم پیلوس و شاید بلاد دیگر هم بوده که علمای
جغرافی ضبط ننموده اند و آخر الامر بسط ملکشان از پنجاب بفرات رسید نیز همین مورخ میگوید پارت
و پارتی یکی نیست بلکه دو طایفه جداگانه است و مؤید این گفته قول هرودوت است که مینویسد طایفه
پارت یکی از طوایف پارسیان است و بسلطان پارس تبعیت دارد جمعیت آن کم و ناحیه که در آن سکنی
دارند مختصر و در سمت مشرق ایرانست مورخین ارمنی مثل آگاتانجلوس و فسطوس و موسی خورنی و
لازار که در همان زمانها بوده بجهت اینکه یکطایفه از طوایف اشکانی مدتی در مملکتشان سلطنت
کرده در تاریخ کلیه اشکانیان دقت نموده و یکی نبودن پارتیان و پارثیان را بخوبی ظاهر ساخته
و هنوز بخط خودشان اینده و کلمه را بدو املای مختلف مینویسند علاوه بر این ماژور رالنسن انگلیسی
که از هزار و هشتصد و چهل و شش میلادی الی چهل و نه بخواندن خطوط الواح بیستون که بسه
زبان مسطور و منقور است بحکم داریوش اول نقر شده پرداخته گوید در آن الواح ایران را پارس
و پارسیا نوشته اند و طایفه پارت را باملای دیگر و پارث وا نگاشته و در خطوط تخت جمشید
که مسیولاسن خوانده ایرانرا پارسها و طایفه مزبوره را پارث و پارث وا ضبط نموده و عقیده

او اینست

او اینست که پارت یا پارثوا کلمه تورانی و بمعنی فراری است چنانکه ژوستن مورخ لاتینی هم همین طور
گفته و اشاره نمودیم بالجمله نگارنده بعد از آنکه بکثرت تتبع در کلمات مصنفین قدیم و جدید و
ملاحظه نقشه‌ها یقین نمود مملکت پارت که اشکانیان بدان منسوب شده عبارتست از دهستان
قدیم و دره اترک حدود آنرا چنین یافته
از طرف شمال شرقی حد مملکت پارت کوه اتک است و از جانب جنوب کوه البرز که فاصله مابین خبوشان
و بجنورد و نردین و فاصل بین نیشابور و سبزوار و شاهرود و بسطام و دامغان میباشد
از سمت مشرق محدود به آق دربند است و از طرف مغرب بطبرستان

فصل ششم
در اسامی و القاب سلاطین اشکانی یا پادشاهان پارث

پادشاهانیکه باسم سلاطین اشکانی موسوم و معروف شده چهار شعبه بوده اند اشکانیان
ایران اشکانیان ارمن اشکانیان کوشان و افغانستان تا سند و پنجاب اشکانیان دشت قبچاق و موضوع و
مقصود ما اشکانیانی هستند که در ممالک ایران و مضافات حکمرانی و سلطنت داشته و
مورخین عرب و عجم برای تمایز یکشعبه را اشکانی و اشکانیان و شعبه دیگر را اشغانی و
اشغانیان گفته اند اما اسامی آنها اکثر از کتب تواریخ و سیر عرب و عجم افتاده حکیم اکمل ابو
القاسم فردوسی علیه الرحمه در کتاب شاهنامه بیش از هشت نفر را اسم نمیبرد و جز داستانی
از اردوان و اردشیر و انقراض اشکانیان و ظهور دولت ساسانی شرحی نمیدهد و غیر
از حکایت مزبور تمام تاریخ اشکانی در شاهنامه منحصر و مقصود است بچند شعر ذیل که میفرماید

پس از روزگار سکندر جهان — چه گویم که را بود تخت مهان
چنین گفت گوینده دهقان چاج — کز آن پس کسی را نبد تخت عاج
بزرگان که از تخم آرش بدند — دلیر و سبکسار و سرکش بدند
بگیتی بهر گوشه‌ای هر یکی — گرفته ز هر کشوری اندکی
چو بر تختشان شاد بنشاندند — ملوک الطوایف همی خواندند
از اینگونه بگذشت سالی دویست — تو گفتی که اندر جهان شاه نیست
نکردند یاد این از آن آن از این — برآسود یکچند روی زمین
سکندر سگالید از اینگونه رای — که تا روم آباد ماند بجای

نخست

نخستین اشک بود از نژاد قباد — دگر گرد شاپور خسرو نژاد
دگر بود گودرز از اشکانیان — چو بیژن که بود از نژاد کیان
چو نرسی و چون اورمزد بزرگ — چو آرش که بد نامدار و سترک
چو زو بگذری نامدار اردوان — خردمند و با داد و روشن روان
چو بنشست بهرام از اشکانیان — ببخشید گنجی بارزانیان
ورا خواندند اردوان بزرگ — که از میش بگسست چنگال گرگ
ورا بود شیراز تا اصفهان — که داننده خواندیش مرز مهان
باصطخر بد بابک از دست او — که تنین خروشان بد از شست او

باقی سرگذشت اردوان و اردشیر است و شک نیست که فردوسی از اسامی اشکانیان بیش از این میدانسته و در کتبی که اساس و مأخذ شاهنامه بوده و حکیم امجد در پیش نظر داشته بیشتر از هشت نفر از اشکانیان را نام برده‌اند اما در نظم ذکر بعضی اسمها اسباب صعوبت و اشکال و سستی شعر میشده از آن روی تن زده است ابو علی مسکویه در کتاب تجارب الامم دوازده نفر از سلاطین اشکانی را ضبط کرده بدینصورت

اشک بن اشکان گودرز بن اشکان شاپور بن اشکان گودرز بن اشغانان الاکبر نرسی اشغانی گودرز اشغانی نرسی اشغانی هرمز اشغانی اردوان اشغانی کسری اشغانی بلاش اشغانی اردوان اصغر اشغانی

ابو جعفر طبری بر خلاف بعضی از مورخین بدون اینکه شعبه اشکانیان را از اشغانیان جدا کند در جائی شانزده نفر از این سلسله را نام میبرد بدین ترتیب

اشک بهرام هرمز فیروز خسرو اول اردوان اول پسر یزدوان خسرو دویم بلاش دویم رذی اشک دویم پسر بهرام گودرز اول پسر اشغان گودرز بن فیروز هرمزان بن بلاش اردوان دویم از طایفه اشغ گودرز سیم اردوان سیم

در جای دیگر ده تن را نام میبرد بدینصورت

اشک پسر دارای اول اشک بن اشکان شاپور بن اشکان خسرو اول پسر اشکان باترن (شاید بیژن باشد) خسرو دویم اردوان اول کوسرا بلاش اردوان دویم مسعودی در مروج الذهب از ابو عبیده معمر بن المثنی الیمنی و او از عمر کسری نقل کرده و

یازده تن از اشکانیان را اسم برده بدین ترتیب

اشک بن اشکان بن اردوان بن اشغان بن اس بن الجبار بن سیاوش بن کیکاوس پادشاه اشک بن شاپور بن اشک گودرز بن اشک بن اردوان اشغان نوزر بن شاپور شاه ابن اشک شاه گودرز بن نوزر نرسی بن نوزر هرمز بن نوزر اردوان بن هرمز بن نوزر کسری بن اردوان بلاش بن کسری اردوان بن بلاش

صاحب خلاصة الاخبار دو شعبه را تفکیک نموده از اشکانیان چهارده نفر را نام میبرد بدینصورت

اشک پسر دارا شاپور پسر اشک بهرام پسر شاپور بلاش پسر بهرام هرمز دویم پسر بلاش نرسی یا انوش دویم پسر بلاش فیروز پسر هرمز بلاش سیم پسر فیروز خسرو پسر بلاش بن نرسی بلاش چهارم پسر فیروز بن هرمز اردوان اول پسر بلاش

از اشغانیان هشت نفر را اسم میبرد بدین ترتیب

اردوان دویم پسر اشغان فیروز بلاش پنجم گودرز اول بیژن پسر گودرز گودرز دویم پسر بیژن نرسی سیم پسر بیژن اردوان سیم پسر نرسی

صاحب روضة الصفا در ضمن تاریخ ملوک الطوایف سلاطین اشکانی را دو شعبه نموده از شعبه اول که معروف باشکانیان میباشند یازده تن را نام برده باینصورت

اشک شاپور بهرام بلاش هرمز انوش فیروز بلاش دویم خسرو بلاش سیم خسرو دویم بلاش سیم اردوان

از شعبه دویم که اشغانیان باشند شش نفر را اسم میبرد بدین ترتیب

اردوان دویم بلاش گودرز بیژن گودرز دویم اردوان سیم

صاحب تاریخ جعفری نیز همین هفده تن را نام برده بدون اینکه آنها را دو طایفه نماید غیاث الدین خواندمیر صاحب حبیب السیر نیز چون اکثر مورخین اشکانیان را دو شعبه نموده از شعبه اول که اشکانی باشند یازده نفر را اسم میبرد بدینصورت

اشک بن دارا شاپور بن اشک بهرام بن شاپور بلاش بن بهرام هرمز بن بلاش نرسی بن بلاش مشهور بانوش فیروز بن هرمز بلاش بن فیروز خسرو بن بلاش بلاش بن فیروز اردوان اول پسر بلاش

از شعبهٔ دویم که اشغانی باشند شش تن را نام برده باین ترتیب
اردوان دویم پسر اشک خسرو دویم کودرز اول پسر بلاش بیژن پسر کودرز کودرز دویم
پسر بیژن اردوان دویم پسر نرسی
صاحب ناسخ التواریخ نیز سلاطین اشکانی را دو شعبه کرده از سلسلهٔ اول که اشکانیان
باشند یازده نفر را اسم میبرد بدین صورت
آشک بن اشکان شاپور بن اشک بهرام بن شاپور بلاش بن بهرام هرمز بن بلاش
نرسی بن بلاش فیروز بن هرمز بلاش بن فیروز خسرو بن بلاش بن نرسی بلاشان بن بلاش بن
فیروز اردوان بن بلاش
از شعبهٔ دویم که اشغانی باشند هشت تن را اسم برده باین ترتیب
اردوان بن اشغ خسرو بن اشغ بلاش بن اشغان کودرز بن بلاش بیژن بن کودرز
کودرز بن بیژن نرسی بن بیژن اردوان بن نرسی
سایر مورخین عرب و عجم نیز همینطورها گفته و نوشته‌اند ما احتراز از تکرار را بهمین قدر
اقتصار نمودیم اما مورخین فرنک که باسناد علمی تاریخ از قبیل مسکوکات و الواح و
سایر آثار متمسک و مستند میباشند سی و چهار و سی و پنج نفر را نام میبرند و گاهی عدهٔ
این طبقه را بسی و هفت و سی و هشت میرسانند و در مؤلفات آنها از پادشاهان
اشکانی یا پارث اسامی مسطوره در ذیل ثبت است
ارساس یا ارشاک که اشک اول باشد تیریداد اول که تیرداد باشد ارتابان
اول که اردوان باشد فراپاتیس یا فراپاتوس فراآت اول که فرهاد باشد
متریدات اول که مهرداد باشد فرهاد دویم اردوان دویم مهرداد دویم
ناسیکریس سیناتروسس یا سیناتریس فرهاد سیم مهرداد سیم اردیس یا ارد
اول فرهاد چهارم فراآتاسس یا فراتاس اردیس دویم ونونس اول اردوان
سیم تیریدات که تیرداد باشد اردوان چهارم واردانس یا واردان کودرز
ونونس دویم ولوگازس یا ولوژزس یا ولوژز اول فیروز خسرو ولوژز دویم
ولوژز سیم اردوان پنجم یا کوروس ولوژز چهارم ولوژز پنجم ولوژز ششم
اردوان ششم

و باید دانست این طبقه نیز نتیجه که اسامی آنها نکاشته شد خلفاً عن سلف ولایت عهد
نیافته و سلطنت نکرده‌اند بلکه یکوقتی دو شعبه شده هر شعبه در قسمتی از ممالک ایران
و مضافات حکم رانده و بعضی با بعض دیگر معاصر بوده و اینست که مورخین عرب و عجم
آنها را دو شعبه نموده یکی را اشکانیان و دیگری را اشغانیان گفته و چندان غلط
نرفته‌اند نهایت استقصا و تحقیقی نیز نکرده یا راه و اسباب بنکارندگان نداشته و تا همین
حد هم که آمده‌اند جای تشکر و امتنان و تمجید فراوانست شکر الله مساعیهم و در آنجا که
ما شرح سلطنت هر یک از سلاطین اشکانی را بالاختصاص مینکاریم بسیاری از مبهمات
معلوم و اکثر مشکلات حل میشود اگر توفیق رفیق باشد و حضرت باری عز اسمه و جل ذکره
مدد نماید
اما القاب سلاطین اشکانی پوشیده نیست بلکه مقرر و طبیعی است که ابتدا این سلسله مثل
سایر ملل که حائز رتبه و مقام منیع سلطنت شده در بدو امر چون بدرستی استقرار و
استقلالی نداشته چندان در فکر القاب و امور دیگر راجع نیز بتعیینات و بروز شأن و
عظمت است نبوده فقط بتشیید مبانی دولت و سلطنت پرداخته بعد از استحکام دعائم
و ارکان پادشاهی و اعتلای لوای شوکت و حشمت و فراغتی بالنسبه بخیال اظهار تجبار
و جلال و نشر القاب شامخه و امتیازات جلیله افتاده‌اند مثلاً سلاطین اولیه اشکانی
فقط خود را علاوه بر اسم خاص آرشاک شاه میگفته‌اند پس اولین لقب آنها همین آرشاک
که آرساس یا اشک اسم سر سلسله و بانی و مؤسس اساس سلطنت اشکانیان باشد و
این سلسله محض احترام اشک اول تا آخر همه خود را باین اسم ملقب ساخته پس اشک یا آرشاک
یا آرساس در این سلسله مثل قیصر است در قیاصره سلسله و کسری در اکاسره و تبع در تبابعه و
امثال آن و بعد از آنکه قدری اشکانیان صاحب قوت و استقلال شدند لفظ کبیر را ضمیمهٔ
لقب مزبور نموده خود را آرشاک شاه کبیر گفتند چون قدرت و اقتدار زیادتر شد یک کلمهٔ
جلیل هم بر کبیر افزوده آرشاک شاه کبیر جلیل شدند همینکه بکمال قدرت و تمکن
رسیدند خود را پادشاه پادشاهان نام دادند و گفتند پادشاه پادشاهان آرشاک
شاه کبیر جلیل و ماشرح این مختصر را با بسطی لایق در فصل ذیل که در باب اوان حصول اقتدار
سلاطین اشکانی است خواهیم نکاشت انشاء الله تعالی

یکی از مورخین مینویسد سلاطین اشکانی
بکمال قدرت رسیدند و بسط مملکت شد
شد خود را برادر ماه و آفتاب خواندند
این چون نیز با نسبتهای هم اکتفا ننمود
تئوز یعنی خدائی بخود دادند و بعضی
یونانیها تملقاً این لقب را بمهرداد دادند
و برخلاف اول دو لت که سادگی اختیار
بودند تمام تجملات سلاطین کیان را بنو
نمودند و بعد از مرگ باحترامی آنها را
میگذاشتند که ما فوق نداشت
مورخ دیگر مینویسد از سلاطین آسیا
پادشاهان ایران کسی خود را شاهنشاه
نمیامید این کلمه مرادف است با امپراطور
که معمول فرنک است و غیر از سلاطین ایران
هر کس این لقب را اختیار کرده مطرود
استهزا شده چنانکه بعضی سلاطین
بیت المقدس برای تخفیف اشکانیان
لقب را بخود دادند مسخره شدند و
از سلطنت مهرداد ششم پادشاهان
خود را شاهنشاه خواندند و قبل از
آن قدرت و بسط ملک ایشان نبود
باین مراتب قناعت و از ملوک الطوایف
و سلاطین خارجه هم تا آنوقت
میکردند و نمیخواستند آثار

برمطالعه کنندگان مخفی نماند که آرساس یا اشک را مخصوصاً ارامنه آرشاک میگویند و هم اکنون در این ملت بسیاری موسوم به آرشاک میباشند

فصل هفتم
در اوان حصول اقتدار سلاطین اشکانی

از تتبع در اخبار و سیر و مسکوکات وغیره مستفاد شده که پادشاهان اشکانی ابتدا خود را سلطان اعظم یا پادشاه کبیر یا شاهنشاه نخوانده چون دوره سلطنت بمهرداد اول پادشاه این سلسله رسید نوبت ملک الأعظمی بر دوش زدند وصادق ترین شاهد این مدعا خطوط منقوشه در مسکوکات آنهاست پس از پادشاه اول تا پنجم حال سلاطین اشکانی حال مشایخ اعراب و رؤسای غارتگر قبایل بوده است و با رؤسای طوایف دیگر که غیر پارت بودند در دفع سلوکیدها معاهده داشتند و چون در دست قوت نگرفته اگر اظهار مزیت و رجحانی میکردند رشته موافقت گسسته میشد و امر جلوگیری سلوکیدها مختل میگشت از اینرو میبایست خود را در عرض سایر رؤسا دانسته با آنها اظهار خواجه تاشی نمایند و بمعاونت آنها از عهده خصم قوی برآیند بعلاوه تا زمان پنجمین پادشاه اشکانی شعبه از یونانیها با کمال قدرت در باختر و ترکستان و افغانستان سلطنت میکردند و ممکن نبود اشکانیان خود را شاهنشاه نامند نیز ارباب خبر دانند که در سال دویست و چهل و هفت قبل از میلاد سلوکوس کالینیکوس پادشاه سلوسی شام بمملکت پارتی حمله نمود و با تیریداد (تیرداد) اول که دومین پادشاه اشکانی بود مصاف داده او را منهزم ساخت پادشاه اشکانی بطایفه اسکیت پناه برد اما چون در مقر سلطنت سلوکوس کالینیکوس بعضی از بلاد دیگر او انقلاب و شورشی روی داد مجبوراً با تیرداد صلح کرد و ظن قوی آنکه اگر این سانحه سانح نمیشد دیگر دست اشکانیان بکنگره قصر رفیع سلطنت نمیرسید همچنین در سال صد و شصت و پنج قبل از میلاد آنتیوکوس اپیفان پادشاه دیگر سلوسی با جنود نامعدود بسمت مشرق مملکت خود راند و با آرتابان (اردوان) اول پادشاه اشکانی جنگ کرده او را بطرف گرگان و جنگلهای مازندران گریزانده‌اند بعد عهودی باهم بستند و بموجب آن اردوان شاهنشاهی آنتیوکوس اپیفان را تصدیق نموده و متعهد شد قشون خود را با عساکر شاهنشاه سلوسی همراه نماید و متفقاً بر پادشاه

یونانی باختر حمله کنند چنانکه اینکار کردند بلکه تا حدود هندوستان رفتند پس اردوان که آنتیوکوس اپیفان را بشاهنشاهی شناخته بود چگونه خود دعوی یا اظهار شاهنشاهی میکرد حاصل کلام آنکه از شورش ارساس اول تا مدت یکصد سال اشکانیان رؤسای قبیله پارت بودند نه پادشاهان عجم نهایت آنکه چون از قوم اسکیت بودند و بهم جنسان خود استظهاری داشتند و آنها هم از معاونت مضایقت نمینمودند قدری قوت و قدرتشان از رؤسای سایر قبایل بیشتر بود و رقبا فی الجمله ملاحظه از ایشان میکردند و از اینجاست که مورخین مشرق زمین میگویند بعد از فوت اسکندر کبیر دوره ملوک الطوایف شد و با مقدمه مذکوره باید گفت بدور نرفته‌اند و اگر میگفتند بعد از اسکندر و خلفای او دوره ملوک الطوایف شد دیگر هیچ شایبه در گفته ایشان نبود و آن دوره فی الحقیقه یکصد سال است از زمان آرشاک اول پادشاه اشکانی تا عصر مهرداد اول ششمین پادشاه این سلسله اما همینکه سلطنت بمهرداد رسید باز ایران بپادشاهی رسانید و بساط ملوک الطوایف هم پیچیده شد از ابتدا بر باختر و ترکستان حالیه که اراضی بین النهرین سیحون و جیحون باشد مستولی شد بعد تمام مملکتی را که حالا افغانستان میگویند بگرفت بلکه تا پنجاب رفت و بزعم بعضی تا سواحل گنگ راند و از اینطرف جبال که عراق عجم باشد و ارمن را مسخر نمود و تا ساحل دجله او را شد و پای تخت خود را تغییر داده از پارتی بکنار شط مزبور آمد و دست قدرت سلوکیدها بکلی از ایران کوتاه کرد پس از آنکه بر قسمت عمده آسیا دست یافت دید حالا سزاوار است جانشین پادشاهان عظیم الشان کیان باشد و قبول لقب شاهنشاهی که خاص آن سلسله بود نماید خود را باین امتیاز ممتاز ساخت و باید دانست که این فتوحات مهرداد بمقدمه او را نصیب نشده بلکه از خروج ارساس اول تا زمان مهرداد حکام و رؤسای ممالک و بلاد مزبوره از بنی اعمام سلاطین اشکانی بوده یا اگر قرابتی با این سلسله نداشتند رو بضعف نهاده بودند و ماده مستعد گردیده چون مهرداد را قابل دیدند سر تسلیم بحکم و رای او نهادند و اختیار تمام عساکر خود را بدست او دادند و او را مولا و رئیس خود گفتند و او هم شاهنشاه کشورگیر گردید هم سپهسالار لشکر و سکه های اشکانی که در آنها لفظ پادشاه کبیر و سایر القاب که دلیل شاهنشاهی است دیده میشود مسلماً از زمان مهرداد است بعد پیش از او اشکانیان در روی سکه های خود فقط آرشاک شاه نقش میکردند بعد از آنکه

مهرداد خود را از هر جهت مستقل و مسلط دید و دست زبان معاندین را بسته و مغلوب
با فنا و اعدامش خود را پادشاه کبیر خواندند و این همان معنی شاهنشاهی و سلطان الاعظم
است بعد که قدرت خود را بیشتر دیدند باین لقب قناعت نکرده لفظ جلیل هم بر القاب
خود افزودند و خود را پادشاه کبیر جلیل گفتند و این مساوق شاهنشاه اعظم است چون
قدرت آنها بکمال رسید لفظ دیگر ضمیمه کردند معنی آن پادشاه پادشاهان آرشاک کبیر جلیل
شد و این مثل اینست که بگویند شاهنشاه اعظم و خاقان معظم و ما در اینمسئله بشهود خود
مستند میباشیم یعنی سکه در دست داریم که در یک روی آن صورت شخصی است نشسته بالباس
مشرق زمینی و کلاه فریژی که کمانی در دست دارد و در حاشیه این سکه نقش شده است
باسیلئس آرزاکوئی یعنی آرشاک شاه و سکه دیگر داریم بهمین شکل که در حاشیه آن
باسیلئس مکالوئی آرزاکوئی نقش نموده و لفظ مکالوی را افزوده اند یعنی آرشاک شاه
کبیر و این متعلق است باوایل اقتدار اشکانیان و سکه دیگر داریم که در روی آن صورت
پادشاهی است تاج برسر که ریش ندارد و در روی دیگر کله اسبی است و در حاشیه آن این
عبارت نقش باسیلئس مکالوئی آرزاکوئی ایپفانوئس که لفظ ایپفانوئس را زیاد
کرده اند یعنی آرشاک شاه کبیر جلیل و این سکه ایست که در قدرت متوسطه خود
اشکانیان زده اند و سکه دیگر داریم که در یک روی آن صورت پادشاه ریش دار است تاج
برسر و گوشواره در گوش خود دارد و بر روی دیگر صورت شخصی بر کرسی نشسته را نقش
کرده اند که کمانی در دست دارد در دوره آن نوشته شده باسیلئس باسیلئن مگالوی
آرزاکوی ایپفانوئس که کلمه باسیلئن را اضافه نموده اند یعنی پادشاه پادشاهان
آرشاک شاه کبیر جلیل و این سکه در منتها قدرت دولت اشکانی ضرب شده اما صورت
شخصی که بر روی کرسی جلوس کرده و کمان در دست دارد که کیست در آن اختلاف کرده اند
بعضی گفته اند اینصورت همان پادشاه است که در روی دیگر سکه نقش شده و تغییر وضع
و لباس از اینست که بهیئت حالت رسمی جلوس نموده و مستند شده اند بقول کاسیوس
مورخ که گفته است وقتی سفرای مارک آنتوان قیصر روم بحضور فرهاد چهارم پادشاه
اشکانی آمدند آن پادشاه روی کرسی نشسته و کمانی در دست داشت جماعت دیگر براین اند
که شخص کمان بدست روی کرسی نشسته ارشاک اول است سلاطین اشکانی عموماً چون

میدانستند بمساعی و مجاهدت اینشخص مالک تاج و تخت شدند و اینمقام منیع را یافتند
خیلی احترام اسم و رسم سرسلسله خود را منظور میداشتند اینست که صورت وی را
اخلافش در سکه های خود نقش نمودند و بمنزله لقب برای خود قرار دادند و شاید
در اینمسئله اشکانیان باسکندر کبیر اقتدا کرده باشند چه اسکندر بعد از ورود بمعبد
آمن خود را پسر ژوپیتر خواند و صورت پدر خود را در مسکوکات نقش کرد بعید نیست
که اشکانیان هم بتقلید او صورت پدر حقیقی خود را در سکه ها نقش کرده باشند و بجد
خود رتبه رب النوعی داده باشند و از آنجا که ارساس اول با وجود استیلای کامل که
در بعضی بلاد خراسان و دهستان و خوارزم حاصل نمود فی الحقیقه بسلطنت و موقع
تاجگذاری نرسید اینست که صورت او را بدون تاج نقش کرده و برای آنکه بکلی از تجملات
و علایم سلطنتی عاری نباشد او را بر روی کرسی کمان بدست ساخته اند و کمان آرم یعنی
علامت و نشانه مخصوص سلطنتی سلسله اشکانیانست و جهت اختیار این علامت آنست
که پارتها در تیراندازی سرآمد تمام ملل و اقوام اهل عالم بوده اند و الآن هم در اکثر اقطار
کره ارض تیراندازی پارتها از امثال سائره است چنانکه فرانسه ها هر وقت میخواهند
بگویند فلان شخص سخن لبیبانه مؤثری بدشمن خود گفته که زبان دبدل او کارگر شد میگویند
تیری انداخت مثل پارتها و استانلی سیاح معروف که تا یکسال پیش در داخله افریقا
مشغول سیاحت بود در سفرنامه های خود وقتی میخواهد از تیراندازی طایفه از طوایف وحشی
افریقیه تمجید نماید میگوید مثل پارتها تیر می انداختند
چون در این فصل ذکری از امتنان و احترام کلیه اشکانیان نسبت بسر سلسله خود ارساس
رفت اگرچه پیش اشاره نموده ایم توضیح و تصریح کرده گوئیم این سلسله بحرمت جد اعلای
خود علاوه بر اسم شخصی هم خویش را ارساس یا آرشاک که همان اشک باشد نامیده اند
و این قدر را فخر و وسیله نیل مقصود شمرده چنانکه در سکه ها کمتر اسم شخصی آنها دیده
میشود همان آرشاک نقش شده و اگر از جاهای دیگر اسامی شخصی سلاطین اشکانی بدست
نیامده بود اینهم یکی از مشکلات تاریخ این سلسله بشمار می آمد

فصل هشتم
در علت تغییر اسامی سلاطین اشکانی یا پارت

وسهو و اختلاطی که در آن روی داده

چون موسی خورنی اقوالش در تاریخ اشکانیان یا پارتها بیشتر از سایر مورخین طرف اعتماد است
بهتر آنکه قبل از شروع بمقصود و تحقیق مطلب بنگارش اجمالی از شرح احوال او بپردازیم بنابراین
گوئیم این مورخ از اهالی موش و از نویسنده های معتبر معروف است در اواخر قرن چهارم میلادی
متولد شده و بعد از رشد در حوزهٔ ارادتمندان ساهاق کشیش که اصلاً اشکانی بوده داخل
گردیده ساهاق از شاگردان مسرُپ مشهور است که در سال چهارصد و پنج بعد از میلاد الف بای
معمول ارامنه را ابداع نموده ترتیب داد موسی خورنی زبان یونانی را تحصیل کرده با فصاحت تمام
حرف میزد ساهاق و مسرُپ او را بر آن داشتند که بروم رود و زبان رومی را نیز بیاموزد و در کتاب
خانه های آنمملکت باکتشاف بعضی از مطالب تاریخی بپردازد موسی به ادس رفت و از آنجا بانطاکیه و
از انطاکیه باسکندریه و از آنشهر بقسطنطنیه و بعد به آتن دار الملک یونان و آخر الامر برُم شد
و آن مقصود حاصل نمود ارامنه او را از فرط تبحر و فصاحت موسی گِرِتُق گفتند یعنی موسی نحوی
این مورخ با فسطوس بیزانسی معاصر است و اختلاف کلی در گفتار آنها مشاهده میشود اما اهل
خبر اقوال موسی را معتبر تر میدانند

بعد از آنکه مسرُپ باستاد موسی در چهارصد و چهل و یک وفات کرد موسی شروع بنگارش تاریخ
خود نمود ساهاک نامی از اعاظم ارمنستان بود و او در چهارصد و هشتاد و یک در یکی از جنگها
که با عساکر ایران مینمود درگذشت موسی تاریخ خود را باسم او نوشته و مشتمل بر سه کتاب است
کتاب اول راجع بابتدای تاریخ ارامنه است از زمان سلطنت هائیک نام اولین پادشاه ارمنی
و ختم میشود بغلبهٔ اسکندر کبیر بر آسیا و اسناد او اقوال ماربیباس شامی است که صد سال
قبل از میلاد زندگانی مینموده این نویسندهٔ شامی در دربار آرشاک نخستین پادشاه اشکانی
ارمنستان و پسر او ارساس اول میزیسته و مأخذ تاریخ او بقایای تواریخ بابل و نینوا بوده
و موسی خورنی بعضی فصول آن تاریخ را بعینه نقل نموده

کتاب دوم موسی خورنی باز تاریخ ارمنستان است از فوت اسکندر کبیر تا وفات تیرداد اولین
پادشاه نصرانی اشکانی و در این کتاب آنچه راجع باشکانیان ایران است نقل از تاریخ آفانانجوس
منشی تیرداد پادشاه ارمنی کرده و هر چه از نسل و نژاد اشکانیان و مبدء سلطنت ایشان نوشته
اسناد آن مسطورات خورهُبود منشی شاپور دوم پادشاه ساسانی میباشد

خورهُبود

خورهُبود در جنگ ژولین قیصر روم و میرالکبری اسیر رومیها شد و در مملکت روم تغییر مذهب
داده عیسوی شد و اسم خود را نیز گردانیده آلازار گذاشت موسی خورنی مبدء و منشأ سلاطین
اشکانی را از تاریخ اینشخص اخذ کرده خورهُبود بمعاونت یارسومای شامی تاریخ موسوم به
راستی سخن را از زبان فارسی بلغت یونانی ترجمه نموده و آن تاریخ در اصل و نسب اشکانیان و از
تواریخ معتبرهٔ ایران بوده افسوس که نسخهٔ آن مفقود است

کتاب سیم موسی خورنی تاریخ آن مائر است که در آن زندگانی میکرده اما چندان اعتباری ندارد
و از روی سند صحیحی نوشته نشده غالب آن اقوال مردم متفرقه است که اهل فن نپسندند

بعد از تحریر اینجمله که بمعرض ماند گوئیم از اجتهاد و تتبع در مسطورات موسی خورنی و سایر
نویسنده های معتبر معلوم میشود همهٔ سلاطین پارث یا اشکانی از حقیقی و غیر حقیقی یعنی از آنهائی
که بموجب ولایت عهد سلطنت یافتند تا آنها که بغصب و تغلب چندی مالک مملکتی از ممالک ایران
شده محض اظهار شرافت خود را باسم بانی و مؤسس اساس این سلطنت اشک یا ارساس جد اعلای
سلاطین اشکانی نامیده و خوانده لکن هر یک را نام مخصوص صحیح بوده و بعضی هم بلقبی مشهور شده
و این اختلاط اسامی و القاب اسباب التباس و اغتشاش تاریخ گردیده چه یکنفر را بچند اسم خوانده اند
مطلب دیگر نیز هست و آن اینست که یک لفظ را اهل ملتی بوضعی تلفظ مینمایند مثلاً در کتب ملل
مختلفه هر جا آرساک یا آرشاک یا آرشویر یا آرشاگ دیده شود همه اشک است که باختلاف
تلفظ و لهجه مختلف شده و بعدها آنرا ارساک و ارساس و ارساسس کرده اند و فقط یک اسم از
اسامی سلاطین اشکانی است که در تمام السنه با تفاوتی جزئی باقی مانده و چندان تغییر شکل
نداده و آن اردوان است که یونانیها و رومیها آرتابان میگفتند و ارامنه آرداوان و باقی خلط
تصحیف شده مثلاً اردشیر را که بمعنی فاتح و غالب و پادشاه بزرگ است ارامنه ارداشه یا
ارتاکزه گفتند و چند نفر پادشاه اشکانی را موسوم باین اسم دانسته و یونانیها اردشیر را
ارتاکزیا و فرنگیها ارتاکزرسس تلفظ کرده و در الواحی که در ابنیهٔ قدیمهٔ ایران دیده میشود
این اسم اصلاً آرتاه شطر یا آرتاه شِطِر بوده و در حقیقت لقب است نه اسم و مرکب است از
آرتاه که در فرس قدیم معنی بزرگ داشته و از خشیتر و که بمعنی شاه است و هر پادشاهی را
میخواستند سلطان الاعظم لقب دهند ملقب به آرتاه شِطِر مینمودند

نیز از جملهٔ القاب اشکانیان پیروز است چون ولوجز یا ولوزس که شرح حال آنها بیاید

بولشکر

بر لشکر روم غالب آمد او را بپیروز ملقب ساختند و همگنان دانند که پیروز فارسی مظفر است

بالجمله در اینعصر که علم و دانش رو بترقی و تکمیل نهاده اگر تقریباً اسامی چند نفر از سلاطین اشکانی مرتباً ضبط شده باشد بواسطهٔ پیدا کردن سکه‌های آنهاست و گرنه اینکار از کتب تواریخ و سیر ساخته نشده نیز از راه دیگر فی الجمله معاونتی باینکار شده یعنی بعد از آنکه اشکانیان ایران منقرض شدند شعبهٔ از اینخانواده تا دویست سال در ارمن سلطنت میکردند مورخین ارمنی که با این سلاطین معاصر بودند بتملق آنها اسامی اشکانیان ایران را که با آن سلاطین اصلاً از یک دودمان بودند ضبط نمودند اما در مدت سلطنت آنها هرچه نوشته اند محل اعتماد نیست علت دیگر در تغییر اسامی سلاطین اشکانی اختلاط اسم و لقب است که اسباب اشتباه شده چنانکه نادر شخصی است که ملقب شود فیروز اسم نیست لقب است و اسم فیروز که معرب پیروز است ولوجز یا ولوژز یا ولگازس بوده و بعضی گمان کرده اند که ولوجز همان بلاش است و در هر حال اگر ما گاهی در تحقیق مطلبی تکرار عقیده و شرحی بپردازیم از آنست که تاریخ اشکانیان بیش از آنکه بنظر آید مغشوش شده و در چنین مقامی لابد باید جهد کرد و مکرر نمود تا بدرستی غث از سمین جدا و حقیقت از افسانه متمایز و پیدا گردد و اینطلسم سربسته باز و این معما چنانکه باید حل شود

فصل نهم

در مدت سلطنت سلاطین پارت یا اشکانی

چون بدقت در کتب و جنگهای مورخین و مصنفین قدیم عرب و عجم و یونانی و رومی و ارمنی و غیرها نظر کنیم دانیم که آن کاردانان خبیر و دانشمندان بصیر جمله در مدت سلطنت سلاطین اشکانی مردد بوده و فی الحقیقه از تحقیق و تعیین اینمطلب بنوعی اظهار عجز نموده اند و بالتبع ترتیب اسامی پادشاهان آن سلسله هم حال را بهم رسانده و در هیچیک از اینها و نفره احدی سخنی وافی و شافی نرانده است و این خلال را چند علت است و این اغتشاش از چند جهت اولاً آنکه کتب تواریخ راجعه باینطایفه که مؤلفین یونانی و رومی نوشته باستثنای معدودی همه معدوم شده و اوراقی هم که باقی مانده غیر مرتب و درهم برهم است ثانی آنکه در ظرف مدت سلطنت اینطبقه که بالنسبه متمادی بوده کثرت انقلاب و فتن و جنگهای داخله و خارجه مجال نداده که از خود اهل ملت ایرانی یا اشکانی کسی بضبط

شهور و سنین و حوادث و سوانح آن دوره پردازد و تألیفی جامع و مانع سازد که آینهٔ جهان نمای آن قرون و اعصار گردد و ناقل وقایع و اخبار باشد بلکه آشوبهای متوالی و نوازل پی در پی ادبیات نگذاشت تا کسی از عهدهٔ اینکار بر آید و این اندیشه و خیال نماید ثالثاً آنکه ساسانیان که سلطنت اشکانیان را برانداختند و کار ایشان را بساختند البته ببقایای مآثر و آثار و اسم و رسم آنها طالب نبودند و در ابقای آن نکوشیده سهل است بقایا را بقدر امکان محو و نابود نمودند رابعاً آنکه بعدها کشف شود نیز مدتها بنشو و بحث و تبصره و تدقیق که دید تا کار باینجا کشید سالها نامعلوم ماند و حالها مبهم و مجهول و بعد از آنکه متأخرین و علمای راسخین زحمت بسیار و سائل این کار را بدست آورده و دشوارها را آسان کرده ما را ممکن است که از در اجتهاد در آئیم و این معما را حل نمائیم بنا بر این گوئیم باتفاق تمام ملل عالم اسکندر کبیر در سال سیصد و بیست و چهار قبل از میلاد در گذشته و از وفات او تا کشته شدن یزدجرد بن شهریار آخر پادشاه ساسانی که بعضی آنرا در سال بیست و یک هجری مطابق دهم ماه دسامبر ششصد و چهل و یک و برخی در سلخ نوامبر ششصد و چهل و دو میلادی میدانند و برخی در سال سی و دوم هجرت مطابق دوازدهم ماه اوت سنهٔ ششصد و پنجاه و دو یا ششصد و پنجاه و سه میلادی نهصد و شصت و هفت سال یا نهصد و هشتاد و هشت سال میشود و مسلم است که در اینمدت سه طبقه در ایران سلطنت کرده اند خلفای اسکندر که معروف بسلاطین سلوکیه میباشند و اشکانیان و ساسانیان اما سلاطین سلوکیه مسلم است که هفتاد و سه سال سلطنت کرده اند یعنی بعد از هفتاد و سه سال دست ایشان از سلطنت ایران کوتاه شد از طرف دیگر جلوس حقیقی اردشیر بابکان اول پادشاه ساسانی بتخت سلطنت تمام ایران محققاً در سال دویست و بیست و شش میلادی بوده پس در میان انقراض دولت سلوکیه در ایران و جلوس اردشیر بابکان چهارصد و هفتاد و هفت سال است و ناچار باید آنرا خاص سلطنت سلاطین اشکانی نمود چه فیمابین آن دو سلسله یعنی سلوکیه و ساسانی جز اشکانی که باسم پارت و ملوک الطوایف هم نامیده میشود طایفه و طبقهٔ نبوده و نتوان گفت ممالک فسیح المسالک ایران چندگاهی بی حکمران بوده است پس بحکم عقل این چهارصد و هفتاد و هفت سال را باید مدت ملک سلاطین اشکانی دانست و مورخین معتبر که از این طبقه بخبر بوده سنین سلطنت این سلسله را تقریباً در همین حدود گفته اند حالا بر دیم بر سر نقل اقوال و توجیه آن تا بدرستی در این مطلب بصیر شویم

وجوه اختلاف را معلوم نمائیم

اوسربوس که او را اوشیر هم گویند و از کشیشهای انگلیس است که در سال یکهزار و پانصد و هشتاد میلادی در شهر دوبلن متولّد شده و در هزار و ششصد و پنجاه و شش درگذشته و در علم تاریخ ید طولی داشته و سال اوّل خلقت عالم را چهار هزار و چهار سال قبل از میلاد قرار داده میگوید پارتها در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد بر سلوکیدها بشوریدند و این در سال هفتاد و چهار بعد از فوت اسکندر کبیر میشود

ژوستن میگوید طغیان اشکانیان در ابتدای جنگ پونیك بود و آن تقریباً مقارن سال دویست و پنجاه قبل از میلاد و سنهٔ پانصد و چهار از تاریخ بنای شهر رُم میشود (پونیك اسم سه جنگ مشهور است مابین کارتاژها (قرطاجنه) و رمیها جنگ اوّل در سال دویست و شصت و چهار قبل از میلاد شروع شده و بیست و دو سال طول کشیده بنابراین مسامحه در عبارت ژوستن میباشد)

چند نفر دیگر از مورّخین قدیم باز ابتدای سلطنت اشکانیان را در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد نوشته و انقراض آنها را در سنهٔ دویست و بیست و هفت میلادی و مدّت ملکشان را چهارصد و هفتاد و هفت سال یا چهارصد و هفتاد و هشت سال ضبط کرده اند.

اوزب مورّخ یونانی که در دویست و هفتاد بعد از میلاد متولّد شده و معاصر امپراطور قسطنطین بوده ابتدای سلطنت اشکانیان را دویست و چهل و هشت سال قبل از میلاد نوشته چنین بنظر می آید که دو سال سلطنت ارساس اوّل را بحساب نیاورده چه سنهٔ دویست و چهل و هشت سال جلوس تیرید ات (تیرداد) دوّمین پادشاه اشکانیست و مؤیّد این خیال آنکه بعضی از مورّخین تیرید ات را اوّلین پادشاه اشکانی دانسته اند

نویسنده های لاتین و یونان و ارمنی متّفق الکلمه گفته اند انقراض دولت اشکانیان در سال چهارم سلطنت الکساندر سور امپراطور رومیهٔ الکبری یعنی در سال دویست و بیست و شش میلادی بوده امّا در تعیین جلوس اوّل شخص این سلسله جزئی اختلاف بوده بیشتر از آنها برآنند که تأسیس ارساس در سال دویست و پنجاه و شش قبل از میلاد شده و مدّت ملک آنها چهارصد و هفتاد و شش سال یا چهارصد و هفتاد و هفت سال است و اگر در سکّه از سکّه های آنها تاریخ پانصد و سی دیده شود از آن است که بعد از استیلای ساسانیها تا مدّتی از اینطایفه در

بعضی قطار ایران مختصر سلطنتی داشته اند و باز بروش اجداد خود سکّه میزده اند و نظیر این فقره در اغلب خانواده های سلطنت بوده و دیده شده است

موسی خورنی مورّخ ارمنی گوید سلوکوس نیکاتر اوّل پادشاه سلوکید بعد از سی و یك سال سلطنت تاج پادشاهی را بر سر پسر خود آنتیوخس ملقّب به سوتر (یعنی نجات دهنده) گذاشت و خود از اعمال ملکی کناره کرد و آنتیوخس سوتر نوزده سال مستقلاً مشغول سلطنت بود بعد از او پسرش آنتیوخس دوّیم ملقّب بخدا پادشاهی یافت و پانزده سال زمام مملکت داری را بدست داشت در سال یازدهم سلطنت او پارتها بر سلوکیدها بشوریدند از قرار گفتهٔ این مورّخ اشکانیان در سال شصت و یکم فوت اسکندر رایت طغیان برافراشته اند

امّا موسی خورنی چون اکثر مورّخین مشرق زمین سهو کرده یعنی مبدأ تاریخ سلوکید را که نیز باسکندری معروفست فوت اسکندر کبیر دانسته و حال آنکه مبدأ تاریخ اسکندری چنانکه پیش ذکر شد دوازده سال بعد از فوت اسکندر کبیر است و چون آنرا بر شصت و یکسال موسی خورنی بیفزائیم باز هفتاد و سه سال خواهد شد و تقریباً مطابق است با اقوال نویسنده های سابق الذکر و مدّت ملك ساسانیها چهارصد و هفتاد و هفت سال میشود

آپین از مورّخین قدیم که در مصر متولّد شده و تاریخ مسقط الرّأس خود را نوشته گوید وقتی که بطلمیوس ملقّب به اورژت پادشاه مصر بر شام مستولی شد و بخونخواهی خواهر خود برنیس که لاؤدیس زوجهٔ آنتیوخس ملقّب بخدا که ضرّهٔ او بود و برا کشته پرداخت و او را هلاك ساخت بتسخیر شام قناعت نکرده تا بابل براند پارتها ارکان سلطنت سلوکید را متزلزل دیده وقت را غنیمت دانسته رایت طغیان برافراشتند و این در دویست و چهل قبل از میلاد بود بنابراین مدّت ملك اشکانیان چهارصد و شصت و شش سال میشود

آسمانی مورّخ شامی مارونینی که در هزار و هفتصد و شصت و هشت درگذشته و کتابدار پاپ بوده و در تواریخ مشرق زمین صاحب مؤلّفاتست انقراض سلطنت اشکانیان را در سنهٔ پانصد و سی و سه از تاریخ سلوکیدی که مقارن دویست و بیست و دو میلادی باشد نوشته باین قاعده مدّت سلطنت اشکانیان را چهارصد و هفتاد و دو سال دانسته است

صاحب مجمع التّواریخ میگوید مدّت ملك ملوك الطّوایف یعنی اشکانیان را من از بهرام موبد شهرشاپور که مرد عالمی بود و تاریخی از ایران نوشته جویا شدم گفت چهارصد و یازده سال

بوده است حمزهٔ اصفهانی سیصد و نود و چهار سال نوشته و بهرام بن مردان شاه چهار صد
و شصت و سه سال دانسته و بروایت طبری بعضی تا پانصد و بیست و سه سال نیز گفته اند صاحب
مجمل التواریخ پانصد و هشتاد و هفت سال ضبط کرده است
زمرهٔ از مورخین عرب و عجم که بیشتر بدقایق تاریخی برخورده مدت ملوک اشکانیان را مابین
چهارصد و هشتاد و چهارصد و نود نوشته اند اما باقی از دویست الی دویست و هشتاد
گفته اند و این سهو عظیم و اختلاف توفیر بزرگ باید داشت
آغاسیا مورخ یونانی که در مائهٔ چهارم میلادی زندگانی میکرده و از سرژیوس شامی کسب
اسناد نموده و سرژیوس در دربار بعضی از سلاطین ساسانی دفتردار بوده در تاریخ کبیر خود
نقل از مورخین ایرانی کرده گوید مدت سلطنت اشکانیان دویست و هفتاد سال است
چون اقوال آغاسیا و سرژیوس همه جا محل اعتنا و اعتماد است بظاهر از این گفته او باید
استعجاب نمود اما مسعودی در کتاب التنبیه خود که نسخهٔ آن نزد نگارنده موجود است
تحقیقی کرده که عذر خواه سهو عظیم مورخین عرب و عجم است و بعد از مطالعهٔ آن تحقیق
دیگر جای تعجب نخواهد بود
سنسل (یعنی منشی مخصوص) که اسمش ثودراست و همیشه با کشیش بزرگ قسطنطنیه بوده
واصلاً و یونانی است و در سنهٔ هشتصد و عیسوی درگذشته همچنین سنسل یونانی که
در هشتصد و بیست و هشت فوت شده همان اشتباه آغاسیا را کرده اند
مسعودی ابتدای شورش اردشیر را در سال پانصد و سیزده از تاریخ سلوکید دانسته
و آن مقارن سال دویست و بیست و یک میلادی میشود اما در مروج الذهب سلاطین اشکانی را
باسم و لاة نه تهنه و بشرح نیز هدد و مدت ملک هر یک را میگوید و چون سالهای را جمع کنیم
دویست و هشتاد و هفت سال میشود و در کتاب التنبیه که بعد از مروج الذهب تألیف
کرده باز اسامی سلاطین اشکانی و مدت سلطنت آنها را ضبط نموده چون آنرا جمع نمائیم
دویست و شصت و هشت سال میشود اما عذری که خواسته و در ذیل نگاشته میشود او را
بسیاری را معذور خواهد داشت
همانا کتاب بندهشن که بزبان پهلوی است و در دولت ساسانیها نگاشته شده منشأ سهو
اکثر شده چه در آنجا مدت سلطنت اشکانیان را دویست و هشتاد سال ضبط کرده و بیشتر

ازمورخین

از مورخین عرب که تاریخ قدیم ایرانرا نوشته اند از آنجا اخذ و نقل مطلب نموده اند پس با
مزیداً للتوضیح بتجدید و تکرار مسئله پرداخته گوئیم اختلافی که در ابتدای سلطنت اشکانیان است
اینست که بعضی طغیان و شورش پارتها یا اشکانیانرا در سال یازدهم سلطنت آنتیوخس
دوئم ملقب بخدا پادشاه سلوکید دانسته و آن مقارن سال سیم اولمپیاد صد و سی و دوئم
میشود یعنی دویست و پنجاه سال تمام قبل از میلاد و در سنهٔ شصت و یک از تاریخ سلوکید
و هفتاد و سه سال بعد از فوت اسکندر کبیر و ژرژ رلنسن انگلیسی معلم علم تاریخ که از فضلای
معاصر است بعد از نقل اقوال همان سال دویست و پنجاه قبل از میلاد را برای شورش اشک
یا ارساس اولین پادشاه اشکانی اختیار مینماید اما از آنجا که ارساس دیر از سر کشی و استبداد
بیشتر از دو سالی نماند و در سال دویست و چهل و هفت قبل از میلاد در جنگ بزخم نیزهٔ
درگذشت برادرش تیرداد جای او بگرفت و مقارن همان وقت بطلموس اوِرژِت پسر فیلادلفوس
بجای پدرش برادیکهٔ سلطنت مصر جلوس نمود و دو سال بعد با لشکر جرار راه آسیا پیش گرفت
و بر سلوکوس کالینیکوس پادشاه سوریه غلبه کرد و شهر انطاکیه را مسخر نمود و از شط فرات
گذشته تا بابل عنان نکشید و بین النهرین و مرز و بوم آسیری و بابل و شوش و ماد و بعضی
از نواحی دیگر ایرانرا مطیع ساخت اما در داخلهٔ مصر شورش و اغتشاشی درگرفت بطلموس اکتفا
بغنایمی که حاصل کرده برد نموده آنها را بمصر فرستاد و از متصرفات جدیدهٔ صرف نظر کرده بمملکت
اصلی خود باز گشت تیرداد معروف به ارساس ثانی دانست که سلوکوس پادشاه سوریه را هجوم
بطلموس ضعیف نموده مهیای حمله کردن بر ممالک او شد و نواحی مجاورهٔ گرگان را از سلطنت
سوریه منتزع ساخت پادشاه سوریه که با برادر خود میجنگید بدفع او نپرداخت و اراده اش این
هذا در سنهٔ دویست و سی و هفت قبل از میلاد با آنتیوخس هیراکس برادر خود صلح کرد و احتیاط را
بادیودوت پادشاه باختر عهد مودت بسته قرار داد متفقاً بر تیرداد حمله کنند آنگاه
بتجهیز قشون نموده مصمم جنگ تیرداد گردید تیرداد که در خود تاب مقاومت ندید بنا
بطایفهٔ اسپاز یازی که یکی از طایفهٔ اسکیث بود و در اراضی مابین جیحون و سیحون بورت داشت
برد اما چیزی نگذشت که دیودوت پادشاه باختر درگذشت و تمام اندیشهٔ تیرداد از آن بود
بعد از فوت دیودوت تیرداد با جماعتی از طایفهٔ داهو یا پارنی یا آپارنی از قبایل اسکیث بوطن
خود یا پارتیه معاودت کرده آنجا را متصرف شد و آنگاه ارساس را که از جانب پادشاه سلوکید

حکمرانی

اولمپیاد

مثل اینکه بعضی از طوایف هر سی سال یا چهل سال را یک قرن گفته یونانیهای قدیم هم هر چهار سال را یک اولمپیاد میگفتند و این از سال هفتصد و هفتاد و شش قبل از میلاد معمول شد و تقریباً در اواخر مائهٔ چهارم مسیحی متروک گشت یعنی اولمپیاد آخری که اولمپیاد دویست و نود و سیم باشد در سنهٔ سیصد و نود و شش میلادی بود و بعد از آن یونانیها تاریخ اولمپیاد را متروک داشتند
اولمپیاد از اولمپیک مشتق است و آن یکقسم بازی بوده که در شهر اولمپی مینموده اند یعنی هر چهار سال یکبار از تمام بلاد یونان و آسیا و افریقا و اروپا خلق کثیری بشهر اولمپی آمده اقسام بازیها در آنجا میکرده اند ایکار پنج روز طول میکشیده و موقع آن همیشه اول تابستان بوده و هر کس در بازی بیشتر میجسته با و تاجی از شاخهٔ زیتون میدادند
کشتی گیری و اسب دوانی و عرابه کردن ذلق و زدن سنگ یا نیزه و مد دیگر نشانه از بازیهای معمولهٔ آن محل و موقع بوده و بعد از چند اولمپیاد آنها که در اسب تازی و حرکت دادن عراده و مشت زدن و رقص و علم موسیقی و فنون شاعری و سایر هنرها به تألیف و تصنیف هنر خود را بازمینموده صاحب امتیاز و شأن و اشتهار میشده چنانکه هرودت مورخ معروف خلاصهٔ تاریخ خود را در یکی از اولمپیادها خوانده خلاصه در این بازی از ملل مختلفه آنها که در شهر اولمپی بودند و برای غرض هنر و بازی آمده و تماشا کرده اند علاوه داشتند در آنجا با نظاهر آن هنر خود در مکتبخانه بوده بکنوع آکسپوزیسیون صنایع هم در شهر مزبور دایر بوده

حکمرانی داشت بکشت چون این خبر بکالینیکوس پادشاه سوریه رسید و اسبه بمصاف تیرداد
شتافت لکن تیرداد اورا منهزم ساخت و بعد از آن کارش اوج گرفت تا اینست که برخی ابتدای سلطنت
اشکانیان را از این وقت یعنی از زمان غلبهٔ بر کالینیکوس دانسته اند پس اگر شورش ارساس اول را
ابتدای سلطنت اشکانیان قرار دهیم در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد است اما انقراض
اشکانیان بعقیدهٔ محققین از مورخین در سال کشته شدن اردوان ششم آخر پادشاه اشکانی
میباشد بدست اردشیر بابکان و اهل تدقیق علاوه بر سال و ماه و روز آنرا معین کرده و گفته اند
اردوان روز بیست و ششم ماه مه سال دویست و بیست و شش میلادی بدست اردشیر کشته شد
وبعد از آن اردشیر خود را شاهنشاه نامید و در اینجا تحقیق دیگر هست و آن اینست که سلطنت
وحکمرانی اردشیر را سه دوره است دورهٔ اول وقتی است که فقط والی یکی از ایالات فارس بوده
وابتدای آن در پنجم ماه ژوئن سنه صد و نود و شش میلادی میباشد دورهٔ دویم وقتی است که
بر تمام مملکت فارس مسلط شده و خود را شاه نامید و آن در چهارم ماه ژوئن سال دویست و یک
میلادی اتفاق افتاده دورهٔ سیم همانست که ذکر شد پس اردشیر بعد از سی سال حکمرانی
براردوان غلبه کرده و اورا کشته است و بعضی از مورخین عرب و عجم دورهٔ دویم از ادوار را
ابتدای سلطنت اردشیر و دولت ساسانیان دانسته اند حالا بنتیجه پرداخته گوئیم اگر ابتدای
سلطنت اشکانیانرا از شورش ارساس اول یعنی از سال دویست و پنجاه قبل از میلاد که
مختار معتبرین اهل تاریخ است بگیریم و انقراض آنهارا کشته شدن اردوان چهارم مدت سلطنت
اشکانیان چهارصد و هفتاد و شش سال میشود و اگر ابتدای سلطنت اشکانیانرا از غلبهٔ
تیرداد بر کالینیکوس اعتبار نمائیم و انقراض آنهارا کشته شدن اردوان مدت ملک ایشان
چهارصد و شصت و یکسال میشود فرضا ابتدای سلطنت اشکانیان را از غلبهٔ تیرداد بر کا
محسوب داریم و انقراض آنهارا از دورهٔ دویم سلطنت اردشیر باز مدت ملک اشکانیان چهارصد
وسی و شش سال میشود برای اینکه جمیع شقوق را ذکر کرده باشیم اگر ابتدای سلطنت اشکانیانرا
از طغیان ارساس اول گیریم و انقراض آنهارا از دورهٔ دویم سلطنت اردشیر یعنی سال دویست
ویک قبل از میلاد در اینصورت هم مدت سلطنت اشکانیان چهارصد و پنجاه و یکسال گردد
آمدیم و بر دو قول ضعیف شدیم و گفتیم شورش ارساس اول در سال دویست و پنجاه و شش
قبل از میلاد بوده تا دویست و بیست و شش میلادی که سال کشته شدن اردوان است چهارصد

وهشتاد

وهشتاد و دو میشود و تا ابتدای دورهٔ دویم سلطنت اردشیر چهارصد و پنجاه و هفت پس محققا
ومجتبا بدون تردید و تشکیک مدت ملک اشکانیان زیادتر از چهارصد و هشتاد و دو
وکمتر از چهارصد و سی و شش نبوده است و اگر مطالعه کنندگان بنظر تدبر و تعمق در این فصل
نگرند دانند این دعوی را براهین قاطعه است و این گفته را ادلهٔ ساطعه
حالا برویم بر سر منشاء سهو و اختلاف مسعودی در کتاب التنبیه گوید میان مورخین عجم و سایر
ملل در تاریخ اسکندر اختلاف بین و فاحش است و بعقیدهٔ من منشاء این تناقض و تفاوت اسرار
دینی و پلیتیکی میباشد و کمتر کسی است که واقف آن اسرار شده باشد و موبدها و هیربدها
نیز از آن بیخبر باشند من خود در فارس و کرمان با علمای مجوس ملاقات کردم و مقالات ایشانرا
آوردم و مطلبی در ضمن صحبت کشف کردم که در هیچیک از کتب تواریخ قدیم ایران ثبت و ضبط
نشده و آن اینست که زردشت پسر پورشاسب بن آسمان که معاصر گشتاسب بن لهراسب بود
در اوستا که آنرا زردشتیان کتاب آسمانی دانند نوشته است سیصد سال دیگر انقلاب
عظیمی رخ نماید اما بدین من خللی وارد نیاید لکن چون بهزار رسد دین و دولت عجم هر دو
یکباره رو بزوال گذارد و دوچار اضمحلال گردد و پوشیده نیست که زردشت تقریبا
سیصد سال قبل از اسکندر بوده و اردشیر بابکان پانصد سال بعد از اسکندر مالک
تخت و تاج سلطنت ایران شده این پادشاه چون دید بوعدهٔ زردشت بیش از دویست
سال نمانده و ملت عجم که امناء هستند و اورا پیغمبر میدانند بگفتهٔ وی معتقد میباشند
وانقراض دین و دولت خودرا اگر نزدیک دیدند حالت یأس و ناامیدی بهم میرسانند و از قوت
قلب آنها کاسته میشود و خون آنها سرد میگردد و دیگر بسلطنت اخلاف او نخواهند چسبید و سخت
خواهند جنبید بلکه یکباره از حمایت و دولتخواهی آنها دست خواهند کشید تدبیری اندیشیده
اسباب مغلطه فراهم آورد موبدانرا که فقط خوانندگان و نویسندگان مملکت بودند و
هرگونه کتاب مخصوص ایشان بود طلبید و گفت باید در میان مردم چنین شهرت دهید که اردشیر
دویست و شصت سال بعد از فوت اسکندر جلوس کرده و کتابها را هم مطابق این گفته کنید
و زیادتر را محو نمائید تا مردم بر آن باشند که زیاده از چهارصد سال بانقراض دین و دولت
عجم نمانده دلسرد نشوند و اخلاف من بمظاهرت مردم پشتگرم گردند موبدان چنین کردند یعنی
تقریبا زیاده از دویست سال از مدت ملک اشکانیان از کتابها کاستند و چون از مدت کاسته

شد

شد رعایت تناسب را از عدد سلاطین نیز کم کردند و اسامی بعضی را حذف و ساقط نمودند و ترتیب
اشخاص هم بهم خورد و این مطلب بدین وضع ذهنی کلیهٔ مردم که عوام بودند شد و جز موبدان خواننده
نبود که علت این تفاوت و تغییر گردد و البته آنها هم صرفه خود را در همراهی اردشیر میدانستند
چه رواج دین زردشت را که اسباب اعتبار ایشان بود طالب بودند و نهایت ممنون میشدند
که پادشاه بقای دین زردشت را خواهانست و میدانستند که قوت دین با استقلال دولت است
چنانکه اردشیر میدانست شوکت دولت به دین است چه بزرگان گفته اند که دین و دولت توامان اند
و عمارات متحد الارکان استقلال سلطنت دین را قوی نماید و قوت دین بر شوکت دولت بیفزاید
مختصر این مغلطه تاریخ اشکانیان را مغشوش کرد و اسباب اضلال مورخین عرب و عجم را فراهم آورد
اسم چندین از سلاطین این طبقه و تقریباً دویست سال از مدت ملکشان از میان برفت پس بحثی
بر مورخین نیست نبود سلطنت و بی سوادی مردم آن دوره اینکار کرده و عجب اینست که با مساعی
اردشیر کهانت و غیبگوئی زردشت صورت حقیقت بهم رساند و سیصد سال بعد از زردشت
اسکندر کبیر به عرصه ظهور آمد و قسمت بزرگی از این عالم را منقلب ساخت و در اواخر مائه سیم
میلادی مانی پیدا شد و دینی از مذهب زردشتی و عیسوی مرکب نمود و بدینواسطه خلل در دین
عجم راه یافت و همان اسباب ضعف و فتور دولت گردید و فی الحقیقه دین و دولت عجم را بهم زد
یعنی بعد از آنکه بنیان دین محکم زردشتی رو بسستی گذاشت دولت عجم نیز بزوال و انقراض
نزدیک شد و این مقدمه بود که نتیجه اش قتل یزدجرد و استیلای عرب بر عجم گردید
تحقیق دیگر نیز شبیه بتحقیق مسعودی هست و آن اینست که مشرق زمینیها براین بوده اند که در
سر هر هزار سال انقلاب بزرگی در ممالک روی میدهد و اسباب تغییرات کلی میشود و از آنجا که
اردشیر میخواست خیلی دور از رأس الف باشد و بنای سلطنت اعقاب خود را کاملاً مستحکم کند و
مردم از تزلزل انقلاب و تغییر فارغ باشند تاریخ سلوکیدی معروف باسکندری را که در ایران و
مصر و شام و فلسطین و اغلب ممالک آسیای وسطی تا آنوقت معمول بود منسوخ و متروک ساخت
و همان تاریخ میلادی را رواج داد تا مردم رأس الف آنرا ابتدا دانند و خود را از رأس الف بکر خیلی دور
ببینند و خلاصه چون کلیهٔ عوام و بیسواد بودند مبدء تاریخ میلادی را با سلوکیدی تمیز ندادند
و مبلغ کلی سال از میانه افتاد و تواریخ مغشوش گشت
وجه دیگری هم در اغتشاش تاریخ اشکانیان بنظر می آید و آن اینست که مورخین یونانی مادامیکه

سرداری‌ها

سردارهای اسکندر یعنی سلوکیدها و بطالسه در مصر و شام سلطنت داشتند اگرچه کمال ضعف
بر آنها طاری شده بود ممالک ایران را املاک و حق آنها میدانستند و اشکانیان را غاصب و متغلب میشمردند
و سلطنت خلفای اسکندر در مشرق تا سال سی و یک قبل از میلاد برقرار بود در سنه مزبوره جنگ آکتیوم اتفاق
افتاد یعنی آکتاو قیصر رومیهٔ الکبری که ملقب به اگوست بود در محل موسوم به آکتیوم با رقیب مدعی خود
آنتوان جنگید آنتوان راه مصر پیش گرفت آکتاو او را تعاقب کرده در اسکندریه بر او غالب آمد پس از آن
کلئوپاتر از خانوادهٔ لاژید را که همان دودمان بطالسه باشند مقهور ساخت و از آن وقت بعد سلطنت
خلفای اسکندر در مشرق زمین منقرض گشت پس ممکن است که مورخین تا سنه سی و یک قبل از میلاد
حکمرانی ایران را بطور تسامح جزو سلطنت سلوکیدها نوشته باشند و دیگران پیروی آنها نموده و اگر
چنین باشد دویست و بیست سال از سلطنت اشکانیان را جزو سلطنت سلوکیدها کرده و این
اختلاف پدیدار آمده است
اما عدد سلاطین اشکانی بعضی هفده نفر و برخی هیجده و نوزده تا سی و چهار و سی و پنج و بیشتر دانسته اند
صاحب چهار چمن از باستان نامه نقل کرده که بعقیدهٔ پادشاهان اشکانی بیست و یک است لکن با تتبعاتی که
دانشمندان و نویسنده‌های معتبر فرنگ و متأخرین از مورخین که مستند باسناد علمی میباشند عدد
سلاطین اشکانی از هر دو شعبه کمتر از سی و پنج نبوده و اگر جز این بخواهیم بکنیم با مدت ملکشان سازش
و وفق ندارد مثلاً باید برای هر یک از آنها مدت سلطنت طولانی معتقد شویم تا توافق حاصل شود
و عادتاً محال است که یک سلسله همه نفری پنجاه یا شصت سال سلطنت کنند پس در این مطلب شکی نیست
که حق با متأخرین است و علاوه براهین قاطعه دلایل استحکام با گفتهٔ آنها همراهی دارد

فصل دهم
در مسکوکات سلاطین اشکانی

اولاً باید دانست که سلاطین اشکانی پول طلا نداشته اند آنچه سکه زده فقط روی نقره و مس بوده
و جهت اینکه روی طلا سکه نمیزده و پول طلا نداشته اند این است که امپراطورهای روم یا دولت
جمهوری روم که در آن اعصار قدرت و استیلای زیاده از پادشاهان سایر ممالک متحده داشته
اجازه بدول معاهده در ضرب مسکوک طلا نمیداده اند و در معاهده‌ها شرط میکرده اند که این
فقره علامت امتیاز و برتری و مایهٔ اختصاص خودشان باشد شاهد این مدعا آنکه لامپرید مورخ
رومی که تاریخ مبسوطی از چندین نفر از قیاصرهٔ روم نوشته از جمله شرح سلطنت الکساندر سور را

مفصلاً

مفصلاً نگاشته و در مائه سیم میلادی هم بسبب منسوب به الکساندر سوور بدروغ شهرت داده که من اردشیر ساسانی را تعقیب کردم تا بین النهرین و وقتی وارد شهر روم شد بر عراده سوار بود که چهار زنجیر فیل آنرا میکشید و چنین منتشر ساخت که من سیصد زنجیر فیل از عساکر ایران گرفتم همه در بین راه تلف شدند از آنها فقط همین چهار زنجیر فیل باقی ماند اما مدالی که برای یادگار این فتح در روم سکه شد روی آن عراده قیصر را ساخته بودند در حالتیکه چهار راس اسب آنرا میکشیدند نه چهار زنجیر فیل خلاصه مشخص و معلوم شد که در این جنگ بر خلاف آنچه امپراطور روم شهرت داده اردشیر پادشاه ایران بر الکساندر سوور غلبه کرده و پس از آن فتح و ظفر برای اثبات قدرت کامل خود حکم کرد سکه طلا زدند و تا آنزمان قیاصره روم بممالک و دولی که با آنها متحد بودند یا با آنها باج میدادند اجازه نمیدادند که مسکوک طلا داشته باشند و مسکوکات طلائی که در آنوقت رواج داشت خاص قیاصره روم بود و روی آن عکس صورت خود را نقش میکردند و تجار رومی غدغن شده بود که در معاملات مسکوک طلای هیچ ملت را قبول نکنند و تمام داد و ستد با پول نقره میشد و مؤید این مطلب باز قول پرکپ مورخ است که میگوید امپراطور ژوستی نین با اعراب جنگ کرد برای اینکه آنها پیغام باجی که رابه روم فرستاده بودند از پول طلائی بود که در روم سکه نشده و صورت قیصر را نداشت پس اشکانیان هم مثل سایر سلاطین متعاهده با دولت روم بملاحظات مسطوره سکه و پول طلا نداشته و محض ارتباط و معاملات تجارتی با رومیان و یونانیان مجبوراً نقره سکه میکرده اند و ساسانیها که پول طلا ضرب نمودند نیز نه چندان بود که بمعاملات بخورد و بکار داد و ستد بخورد همینقدر بود که کاری برغم انف قیاصره روم کرده باشند و اظهار شان و اثبات قدرتی و از اینروست که سکه طلای ساسانی خیلی کمیاب میباشد

اما پول نقره اشکانیان شبیه بوده است به پول نقره یونانیهای آنعصر توضیح آنکه یونانیها مثل اشکانیان دو قسم پول نقره داشته قسمی را دراگم میگفته اند که بمعنی درهم است بلکه لفظ دراگم همان خود درهم است و قسم دیگر تترادراگم یعنی پول چهار درهمی چه تترا در لغت یونانی بمعنی چهار است و تترادراگم نظیر پنجهزاری سفید امروزه ما بوده است و وزن آن شصت و هفت نخود و نیم یا دویست و هفتاد گندم و وزن دراگم شانزده نخود و نیم و سه گندم یا شصت و هفت گندم و نیم و سلاطین یونانیه و رتبه همین مقیاس را برای مسکوکات خود قبول نموده و سلاطین اشکانی هم در اینمسئله تقلید آنها را کرده ولی وزن اکثر سکه های آنها کمتر از سکه های یونانی است

نیز یونانیها را پول مسی بوده تقریباً معادل یک شاهی ما که یازده گندم وزن داشته و چنین بنظر میاید که اشکانیان در پول مس هم تقلید یونانیها را نموده اند و سکه های بسیار از اشکانیان بدست آمده و ارباب علم محض سند تاریخ و اولیای دولت برای زینت موزه های خود ضبط کرده و نگاهداشته اند و بعضی از آنها را نیز نگارنده دارد و صورت و وضع و شرح آن سکه ها از قرار ذیل است

سکه یافت شده که سر اشک اول روی آن نقش است با کلاه خود مدور و نیم تاجی که روی آن گذاشته پشت سکه باز صورت همان پادشاه است با کلاه خود که روی امفالس نشسته و کمانی در دست دارد و فقط اسم اشک را روی این سکه نگاشته اند (امفالس سنگی مخروطی شکل بوده در شهر دلف یونانیها تصور میکردند این شهر مرکز دنیاست در اینجا آپلن پسر ژوپیتر که از ارباب انواع یونانیهاست معبدی داشته و مجسمه او را روی امفالس نصب کرده بودند)

سکه دیگر تقریباً بهمین وضع است و اسم اشک پادشاه روی آن نوشته شده

سکه دیگر باز بهمین وضع است و روی آن نوشته اند ارشاک کبیر

سکه دیگر باز تقریباً بهمین وضع

سکه دیگر مثل سکه چهارم است

از این پنج سکه اولی را احتمال قوی داده اند که اشک اول ضرب کرده و دومی را احتمال ضعیف که از این پادشاه باشد و سیم و چهارم و پنجم را محققاً از تیرداد اول دانسته اند

سکه دیگر که صورت اردوان اول سیم پادشاه اشکانی روی آن نقش است با تاجی مزین و در پشت سکه باز صورت اشک اول است که روی امفالس نشسته

سکه دیگر که بهمین وضع است

سکه دیگر که روی آن مثل سکه پیش است و در پشت سکه اسبی است در حالت تاخت

سکه دیگر که سر فراآپاتس چهارمین پادشاه اشکانی روی آن رسم شده با تاج و پشت سکه باز اشک اول است روی امفالس نشسته و لقب فیلادلف یعنی محب الاخ در این سکه نگاشته شده و لقب فیل هلن هم که بمعنی محب یونان است بر آن افزوده اند و این اول سکه ایست که لقب فیل هلن دارد

سکه دیگر که روی آن مثل سکه سابق است و در پشت صورت اسبی در حالت حرکت و مسکوکات فراآپاتس در سال صد و بیست و پنج تاریخ سلوکیدها صد و هشتاد و هشت و صد و هشتاد و هفت قبل از میلاد ضرب شده

سکهٔ دیگر که سر فرهاد اول پنجم پادشاه اشکانی روی آن نقش شده با تاجی مزین و پشت سکه آپلن
روی امفالس نشسته تیر و کمان در دست دارد
سکهٔ دیگر باز سر فرهاد اول روی آن رسم شده قدری ریشش زیادتر است و پشت سکه صورت
اشک اول میباشد که روی امفالس نشسته
سکهٔ دیگر همین وضع است اما دار الضرب را روی آن ننوشته‌اند
سکهٔ دیگر باز همین وضع است و در پشت آن صورت اسبی در حالت حرکت میباشد
سکهٔ دیگر همین وضع است و در آن لقب ابن الله نوشته شده اما در بعضی سکه‌های فرهاد اول
تردید کرده‌اند و از آنجا که اسم اشک دارد نمیتوان گفت از اشکانیان نیست ولی ممکن است از اشکانیان
ارمنستان باشد
سکهٔ دیگر که سر مهرداد اول روی آن نقش شده با تاج و پشت آن صورت اشک اول است که روی
امفالس نشسته کمانی در دست دارد
سکهٔ دیگر که دار الضرب در آن نوشته نشده و بد ترکیب ساخته‌اند
سکهٔ همین وضع
سکهٔ دیگر که تفاوت آن با سکهٔ پیش اینست که کمان در قربان میباشد و تیرها نمایان و این بجای
صورت اشک اول است
سکهٔ دیگر همین وضع است بدون حرفی که اشاره بدار الضرب میباشد پشت سکه صورت نیک است
که گل و بوته در دست دارد (نیک فرشته ایست)
سکهٔ دیگر همین وضع است و پشت آن سر اسبی اضافه شده و آن بجای صورت اشک اول است
سکهٔ دیگر روی آن سر مهرداد اول است با تاج و پشت آن اشک اول روی تخت نشسته کمانی
در دست دارد
سکهٔ دیگر همین وضع است پشت سر آن اسبی علاوه شده
سکهٔ دیگر باز روی آن سر مهرداد اول است با تاج و پهلوی آن شکل ستاره رسم شده
سکهٔ دیگر همین وضع است
سکهٔ دیگر روی آن سر مهرداد اول است و پشت آن شکل نیک را بجای صورت اشک اول نقش
کرده‌اند و گل و بوته که علامت نصرت است بدست نیک میباشد

سکه دیگر

سکهٔ دیگر که باز روی آن سر مهرداد اول است و پشت سکه اشک اول بر تخت نشسته کمانی در دست دارد
سکهٔ دیگر که روی آن سر پادشاهی است با نیم تاج و زنجیره دار است پشت آن صورت هرقل که جامی
در دست راست دارد و در دست چپ بوسی این سکه را احتمال داده‌اند یا لاس یونانی تابع اشکانیان
ضرب کرده باشند (هرقل رب النوع است)
سکهٔ دیگر روی آن همین وضع و پشت آن صورت زوبس است که عقاب و عصای پادشاهی در دست دارد
(زوبس فرشته ایست)
سکهٔ دیگر روی آن سر پادشاهی است با تاج زنجیره دار پشت سکه صورت اشک اول است
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است با تاج بی زنجیره پشت سکه صورت دیوسکوری میباشد که سوار است
(دیوسکوری فرزند ژوپیتر است)
سکهٔ دیگر همین وضع است و در پشت آن صورت فیلی علاوه شده
سکهٔ دیگر روی آن بهمان وضع است و نقش پشت آن معلوم نیست جز صورت نیک که روی عراده
چهار اسبه سوار میباشد
سکهٔ دیگر روی آن سر پادشاهی است با تاج پشت آن نیز سر پادشاهی است که ریش بلند دارد و کلاه خود
تورانی بر سر گذاشته این سکه و چهار سکهٔ ما قبل آنرا احتمال داده‌اند ضرب باختر باشد
سکهٔ دیگر که سر فرهاد دویم روی آن نقش شده با نیم تاج و پشت آن صورت اشک اول است بر
تخت نشسته کمان در دست دارد
سکهٔ دیگر روی آن همین وضع است و در پشت آن صورت اشک اول میباشد نشسته
سکهٔ دیگر همین وضع است و در پشت سکه صورت اسبی علاوه شده که بسرعت حرکت میکند
سکهٔ دیگر بهمان وضع است این سکه و چهار سکهٔ ما قبل آنرا میتوان گفت محققاً فرهاد دویم
هفتم پادشاه اشکانی ضرب کرده
سکهٔ دیگر روی آن سر اردوان دویم هشتم پادشاه اشکانی را نقش کرده تاجی بر سر دارد که دو
قسمت شده از جلو بعقب و ابند و قسمت را شاخهای مرال از هم سوا کرده و در اطراف هم باز
شاخهای مرال است پشت سکه صورت اشک اول است نشسته
سکهٔ دیگر بهمان وضع است در پشت آن صورت نیک علاوه شده و گل و بوته که علامت نصرت است
بدست دارد

سکهٔ

سکهٔ دیگر با همان خط است و صورت نیکه عمودی در دست دارد
سکهٔ دیگر سر مهرداد دوم هم پادشاه اشکانی روی آن نقش شده و در پشت سکه اشک
اول روی تخت نشسته کمانی در دست دارد
سکهٔ دیگر بهمان وضع است
سکهٔ دیگر روی آن صورت مهرداد دوم نقش شده بهمان وضع
سکهٔ دیگر با تاج شاخدار مثل تاج اردوان دوم که ذکر شد و پشت سکه صورت همین پادشاه است
نشسته در دست راست عقاب و در دست چپ عصای سلطنت و عقب سر او فرشتهٔ شهر است
با تاج کنگره دار و عصای سلطنت در دست دارد (در آن اعصار برای هر شهری صورت
فرشته میساختند و این نشان و علامت مخصوص آن شهر بوده)
سکهٔ دیگر روی آن همانطور است و در پشت آن اشک اول نشسته
سکهٔ دیگر بهمان وضع است
سکهٔ دیگر نیز همانطور اما حروف تاریخ دارالضرب ندارد پشت سکه صورت اسبی
نقش شده
سکهٔ دیگر روی این سر پادشاهی با تاج نقش شده و روی تاج برگ شبدر برای زینت ساخته اند
و پشت سکه صورت اشک اول است نشسته و بدرستی معلوم نیست که این سکه از کیست
سکهٔ دیگر سر پادشاهی است با تاج و پشت سر هم بفاصله برگ شبدر است و دور آن مهره های
مدور شبیه بمروارید و عقب سر آن صورت لنگری رسم شده پشت سکه مثل سکه سابق است
و این سکه هم درست معلوم نیست که از کیست
سکهٔ دیگر روی آن سر سیناترسس دهمین پادشاه اشکانی است با کلاه خود و در یکطرف آن
ستاره و تاج میباشد پشت سکه صورت اشک اول است نشسته کمان در دست دارد
سکهٔ دیگر بهمان وضع است اما پشت سکه حرف دارالضرب ندارد
سکهٔ دیگر بهمان وضع است و در پشت سکه کلهٔ اسبی میباشد
بعضی از این سکه ها که از اردوان دوم تا اینجا ذکر کردیم همه را نسبت بهمان اردوان دوم داده اند
ولقب یونانی که بمعنی نادر مطلق است دفعهٔ اول میباشد که در اینجا بنام سیناترسس دیده
میشود و در سکه های پیش از این پادشاه نیست و بعدها در سکهٔ فرهاد چهارم نیز نگاشته شده

سکهٔ دیگر

سکهٔ دیگر روی آن سر فرهاد سوم است بطور مواجهه و نیم تاجی بر سر دارد و پشت سکه صورت
اشک اول است نشسته (فرهاد سوم با سیناترسس معاصر بوده)
سکهٔ دیگر روی آن همانطور است و در پشت سکه صورت اسبی است
سکهٔ دیگر روی آن بهمان وضع است در پشت سکه صورت فیلی نقش شده
سکهٔ دیگر سر فرهاد سوم روی آن نقش است با نیم تاج اینصورت بطور نیم رخ است پشت سکه اشک
اول روی تخت نشسته کمان در دست دارد
سکهٔ دیگر روی آن همانطور است و پشت آن صورت اشک اول است نشسته
سکهٔ دیگر روی آن سر فرهاد سوم رسم شده و در عقب سر صورت نیکه است که تاجی از گل بر سر این
پادشاه میگذارد پشت سکه همانطور است اما بجای اشک اول اسبی است
سکهٔ دیگر بهمان وضع است و صورت نیکه بجای اشک اول در آن دیده میشود
سکهٔ دیگر روی آن سر مهرداد سوم یازدهمین پادشاه اشکانی است با نیم تاج و گردن بندی از
مروارید در پیش رو و پشت سکه صورت اشک اول است نشسته
سکهٔ دیگر همانطور است و در پشت سکه صورت اسبی است ایستاده
سکهٔ دیگر روی آن سر مهرداد سوم است و در عقب سر ستاره نقش شده و در پشت سکه صورت
فیلی دیده میشود
سکهٔ دیگر در روی آن سر ارود دوم دوازدهمین پادشاه اشکانی نقش است با نیم تاج چیزی مارپیچ
شکل برای زینت بگردن دارد و سر شبدر و در گردن او پیچیده شده در پشت سکه اشک اول است
روی تختی نشسته کمانی در دست دارد
سکهٔ دیگر همانطوری است پشت سکه صورتی است تقریبا بشکل براق بحالت جست و خیز
سکهٔ دیگر باز روی آن سر ارود دوم است و در عقب سر نیکه که تاج بر سر او میگذارد در پشت سکه
اشک اول است نشسته
سکهٔ دیگر روی آن بهمان وضع است در پشت سکه صورت عقابی است با پرهای گشاده ایستاده
سکهٔ دیگر روی آن باز سر ارود دوم است با نیم تاجی و مارپیچی که زینت گردن اوست پشت سکه
صورت اشک اول است نشسته
سکهٔ دیگر همانطور است در پشت سکه صورت مرالی است

سکهٔ

سکهٔ دیگر همان وضع است و در پشت آن صورت قلعهٔ چهار برجی رسم شده

سکهٔ دیگر روی آن سر اردوان است در عقب سر شکل ماه و در پشت سکه صورت اشک اول است نشسته

سکهٔ دیگر باز روی آن سر اردوان است صورت آفتاب در جلو او و صورت هلال در عقب سر او پشت سکه مثل سکهٔ سابق میباشد

سکهٔ دیگر نیز روی آن سر اردوان است با پیشانی برآمده و در طرف شقیقهٔ راست صورت ستاره رسم شده و عقب سر هم ستاره و هلال پشت سکه مثل سکهٔ سابق است بعلاوه صورت لنگری در وسط سکه

سکهٔ دیگر که شبیه بسکهٔ سابق است جز اینکه ریش پادشاه بلندتر میباشد

سکهٔ دیگر روی آن سر اردوان است و شبیه بسکهٔ سابق غیر از اینکه ریش پادشاه بلندتر است در پشت سکه اشک اول است نشسته

سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است

سکهٔ دیگر روی آن سر اردوان است پیشانی برآمده دارد در جلو نهالی رسم شده که دلیل نصرت میباشد این سکه دو مرتبه سکه شده یعنی سکه روی سکه زده اند

سکهٔ دیگر روی آن سر پاکوروس اول دوازدهمین پادشاه اشکانی است با نیم تاج ریش بلند دارد از عقب بند تاج بر سر او میگذارد در پشت سکه صورت اشک اول است نشسته در عقب سر او هلال رسم شده

سکهٔ دیگر همانطور است جز اینکه پادشاه ریش کوتاهی دارد

سکهٔ دیگر روی آن فرهاد چهارم است در پشت سکه همین پادشاه نشسته پالاس یا رُما در جلو او دیده میشود یعنی معلوم نیست کدام یک از این دو میباشند این شکل مسلح است و در دست راست نیزه دارد و با دست چپ تاجی بسر پادشاه میگذارد فرهاد در پشت سکه چیزی مانند عقد رو دارد و نیزهٔ بلندی که پنداری (پالاس از ربة النوعهای جنس اناث یونانیست)

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است پشت سکه فرهاد چهارم نشسته در جلو او صورت فرشتهٔ شهری دیده میشود با تاج گل که علامت نصرت میباشد و شاخ حیوانی در دست دارد

سکهٔ دیگر

سکهٔ دیگر باز روی آن مثل سکهٔ پیش است پشت سکه فرهاد چهارم نشسته و نیک را بدست گرفته نیک گل و بوته و عصای سلطنتی بفرهاد تقدیم مینماید

سکهٔ دیگر روی آن همان سر فرهاد است و در عقب آن عقابی میباشد که تاج افتخاری در منقار دارد و بر سر او میگذارد در پشت سکه اشک اول نشسته عقب او نیز عقابی است که تاج افتخار در منقار دارد

سکهٔ دیگر روی آن همان سر است در پشت سکه صورت گاوی کوهان دار رسم شده

سکهٔ دیگر باز روی آن همان سر است در جلو آن ستاره و در عقب عقابی میباشد که تاج افتخار در منقار دارد در پشت سکه اشک اول نشسته و در عقب او صورت ستاره ایست

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است در پشت سکه صورت شکل بالداری از جنس ربة النوعهای ذکور نقش کرده اند

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است و در پشت آن صورت اسفنکس میباشد که در عربی به ابوالهول ترجمه کرده اند

سکهٔ دیگر روی آن باز سر فرهاد چهارم است در جلو آن ستاره و ماه و در عقب نیک با تاج افتخار دیده میشود پشت سکه لوح خشنی است و اشک اول نشسته در عقب او ستاره میباشد

سکهٔ دیگر روی آن سر فرهاد چهارم است و در جلو آن ستاره و ماه و در عقب عقابی که تاج افتخار در منقار دارد در پشت سکه اشک اول نشسته است

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن صورت فرشتهٔ شهری میباشد که تاج کنگره دار دارد

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق و در پشت آن صورت ملکه ایست که تاج بر سر دارد

سکهٔ دیگر که مثل سکهٔ پیش است

سکهٔ دیگر که روی آن مثل سکهٔ سابق است و پشت آن صورت آکیتاس که ربة النوع عدالت باشد ترازو در دست دارد

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و پشت آن معلوم نیست که همان لوح است با تغییری دارد ژانیفرم در این لوح دیده میشود و آن سر شکلی است از ارباب انواع از ذکور با سر دو صورت که سر ژانوس باشد و ژانوس از سلاطین بسیار قدیم رم بوده و ارباب خبر از تاریخ و ترجمهٔ حال او

بیخبر

بحجر میبستند

سکهٔ دیگر که از فرهاد چهارم یا از شخص غاصبی است که در آن زمان بناحق سلطنت کرده روی سکه سر یکنفر پادشاه است که نیم تاج دارد پشت سکه همان پادشاه نشسته جلو او صورت فرشتهٔ شهری ایستاده با تاج افتخار که علامت نصرت میباشد و عصای سلطنتی این سکه در زمان فرهاد چهارم ضرب شده لکن صورت شبیه بفرهاد نیست

سکهٔ دیگر روی آن سر تیرداد دویم است که با فرهاد چهارم معاصر بوده در پشت سکه همین پادشاه نشسته با تیر و عصای سلطنتی

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت سکه تیرداد روی تخت نشسته جلو او فرشتهٔ شهری رسم شده که تاج کنگره دار بر سر دارد و تاج افتخار که علامت نصرت میباشد با عصای سلطنتی در دست اوست

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است و در پشت آن همان شرح با صورت اشک اول که نشسته

سکهٔ دیگر که روی آن فراآتاسس میباشد با نیم تاج و غدهٔ روی پیشانی در پشت سکه همین پادشاه نشسته صورت فرشتهٔ شهری تاج افتخار باو میدهد

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن صورت اشک اول که نشسته و کمانی در دست دارد

سکهٔ دیگر روی آن صورت فراآتاسس است و در هر طرف آن نیک میباشد که تاج افتخار برای او میگذارد پشت سکه همان شرح است با صورت اشک اول نشسته

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش و پشت سکه زنجیره های مدور از نقطه و پادشاه روی اسب سوار است

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش و پشت آن همان زنجیره و شکل زنی که تاج افتخار علامت نصرت را در دست دارد و در قربانگاه قربانی مینماید

سکهٔ دیگر روی آن سر فراآتاسس است با نیم تاج در جلو آن نیک میباشد که تاج بر سر او میگذارد پشت سکه سر موزا مادر فراآتاسس است که نیم تاج بر سر دارد و باز در جلو او نیک است که تاج بر سر او میگذارد

سکهٔ دیگر روی آن سر فراآتاسس است و در طرفین آن نیک میباشد که تاج افتخار بر سر او میگذارد

در پشت سکه سر موزا با نیم تاج دیده میشود در عهد این پادشاه در مسکوکات تفصیلی که نوشته میشد موقوف و متروک میشود و بجای آن زنجیره از نقطه قرار میدهند

سکهٔ دیگر روی آن سر تاباروس پادشاه باختری الاصل است با تاج و در عقب آن دو حرف پهلوی و پشت سکه صورت اشک اول است تاباروس ظاهراً برفراآتاسس یاغی بوده

سکهٔ دیگر روی آن سر ارود سر دویم است با تاج در پشت سکه همین پادشاه نشسته کمان و عصای سلطنتی در دست دارد

سکهٔ دیگر روی آن سر ونونس اول است با تاج در پشت سکه صورت نیک است در یکدست تاج افتخار و در دست دیگر شاخهٔ از نخل دارد که نشانهٔ نصرت است

سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است و پیداست که روی سکهٔ فراآتاسس و موزا مجدداً ضرب شده

سکهٔ دیگر روی آن سر ونونس اول با نیم تاج و در پشت سکه صورت نیک است با شاخهٔ نخل که علامت نصرت میباشد

سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است و باید دانست که ونونس ببیک رومیها تربیت شده و تا زمان او هیچ پادشاه از سلاطین اشکانی روی سکه نقش نشده مگر اسم ارودس و پاکوروس

سکهٔ دیگر روی آن سر اردوان سیم است با نیم تاج در پشت سکه صورت همین پادشاه است نشسته ربة النوعی از جنس اناث شاخهٔ نخلی که علامت صلح و رفاهیت است باو میدهد و ربة النوع دیگر از جنس ذکور از انوزده تاج افتخار باو عرضه میدارد

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش و در پشت آن صورت اردوان است نشسته از صورت فرشتهٔ شهری که شاخ حیوان در دست دارد شاخهٔ نخلی دریافت مینماید

سکهٔ دیگر روی آن سر اردوان است بطور مستقبل و نیم تاجی دارد در پشت سکه صورت همین پادشاه است سواره از شکل فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی در دست دارد تاج افتخار که علامت نصرت است دریافت مینماید

سکهٔ دیگر روی ان اردوان است با نیم تاج و در پشت آن نیز صورت همین پادشاه است نشسته

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن صورت سر یکنفر زن دیده میشود

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است در پشت سکه کاسه ایست شبیه بگلدان دسته دار در عهد اردوان سیم نقش و خط سکه رو ببدی شد ن و صنایع کشتن گذاشته و رفته رفته طوری میشود

کتابخانه آستان قدس

میشود که بعد از صد سال دیگر خطوط مسکوکات خوانده نمیشود
سکهٔ دیگر روی آن سر داریوش اول است با نیم تاج و غدهٔ پیشانی در پشت سکه همین پادشاه
نشسته و از فرشتهٔ شهری که شاخی در دست دارد تاج افتخار که علامت ظفر است دریافت
میکند
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است بدون غدهٔ پیشانی و در پشت آن همان لوح است ولی ضایع
شده و صورت اشک اول است نشسته
سکهٔ دیگر روی آن سری است شبیه بسر سکهٔ پیش و در پشت آن صورت فرشتهٔ شهری است
روی تخت نشسته شاخ که علامت وفور نعمت است در دست دارد
سکهٔ دیگر مثل سکهٔ سابق است
سکهٔ دیگر روی آن سریست شبیه بسر سکهٔ سابق در پشت سکه صورت نیک میباشد که تاج
افتخار در دست دارد زنجیرهٔ مربعی نیز از نقطه در آن ملاحظه میشود
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن صورت عقابی است تاج افتخاری در چنگال
نگاهداشته و همان حاشیهٔ مربع در این سکه هم دیده میشود
سکهٔ دیگر روی آن سر گودرز است با نیم تاج در پشت سکه همین پادشاه نشسته و از دست
صورت فرشتهٔ شهری که شاخ علامت فراوانی در دست دارد تاج افتخار دریافت مینماید
سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن همان شرح میباشد با صورت اشک اول
که نشسته است
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن صورت سر ملکه که تاج دارد و در دور
آن زنجیره از نقطه میباشد
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و پشت آن صورت پادشاه است که در قربانگاه قربانی
میکند و همان زنجیره را هم دارد
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن در قسمت بالای صفحه شکل آرتمیس ملکهٔ هالیکارناس
دیده میشود که تیر و کمان در دست دارد و همان زنجیره هم در این روی این سکه هست
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است و در پشت سکه سر مردی است با نیم تاج و در پیش کمی دارد

وهمان

[illegible]

وهمان زنجیره نیز در آن دیده میشود
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش میباشد و در پشت آن سکه صورت اشک اول است نشسته
سکهٔ دیگر مثل سکهٔ سابق است
سکهٔ ونونس دوم هیچ دیده نشده
سکهٔ دیگر روی آن سر ولگاذس یا ولوژز اول است با غدهٔ پیشانی در پشت سکه
صورت همین پادشاه است نشسته از صورت فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی در دست دارد
تاج افتخار دریافت مینماید
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت سکه همان شرح است با صورت اشک اول
که نشسته است
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است و در پشت سکه صورت سر اسب رسم شده
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است در پشت سر پادشاه حروف (ول) بخط عربی نوشته شده
سکهٔ دیگر که روی آن سر وارد انس دوم با نیم تاج و غدهٔ پیشانی است در پشت سکه صورت همین
پادشاه است نشسته و از صورت فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی در دست دارد تاج
افتخار دریافت مینماید
سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است
سکهٔ دیگر روی آن سر وارد انس میباشد بطور مستقبل که نیم تاج دارد و در هر طرف آن
صورت ستاره است در پشت سکه صورت اشک اول است نشسته
سکهٔ دیگر روی آن سر ولگاذس دوم با نیم تاج در پشت سکه صورت همین پادشاه است
نشسته و از شکل فرشتهٔ شهری شاخهٔ نخلی دریافت مینماید
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است و در پشت آن همان شرح میباشد با صورت اشک
اول که نشسته است
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش میباشد پشت سکه کاسوس که عصای آپلن باشد و بال
در سر عصا دیده میشود و زنجیرهٔ مربعی هم از نقطه دارد
سکهٔ دیگر روی آن سر پاکور دوم است با نیم تاج خیلی جوان بنظر می آید در پشت سکه صورت
همین پادشاه است از شکل فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی در دست دارد تاج افتخار دریافت
مینماید

مینماید
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت سکه همان شرح معمولی اما لایقرء و صورت اشك
اول است نشسته
سکهٔ دیگر باز روی آن همان سر است و در پشت سکه صورت ظرفی میباشد
سکهٔ دیگر باز روی آن سر پاکوروس است که کمی ریش دارد و کلاه خود بر سر گذاشته در پشت
سکه صورت همین پادشاه است نشسته از شکل فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی دارد تاج
افتخار دریافت مینماید
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و پشت سکه شرح معمولی و صورت اشك اول است نشسته
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت سکه صورت سر فرشتهٔ شهری است
سکهٔ دیگر روی آن سر اردوان چهارم است با نیم تاج در پشت سکه صورت همین پادشاه است
نشسته و از صورت فرشتهٔ شهری نیم تاجی را در حالیکه باز است دریافت میکند
سکهٔ دیگر روی آن سر خسرو است با نیم تاج در پشت سکه صورت سر فرشتهٔ شهری است
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است بطور مستقبل و پشت آن مثل سکهٔ پیش است
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است با تاجی که سه کنگره دارد در پشت سکه صورت فرشتهٔ
شهری میباشد که تاج افتخاری بدست گرفته
سکهٔ دیگر روی آن سر خسرو است با کلاه خود توپی زره دار در پشت سکه شرح معمولی میباشد
ولی ضایع شده و صورت اشك اول است که نشسته در اواخر سلطنت خسرو ولگازس نامی
خیلی سکه‌های چهار درهمی زده ولی معلوم نیست که در کدام ناحیهٔ مملکت حکمرانی داشته
سکهٔ دیگر روی آن سر مهرداد چهارم است با نیم تاج در پشت سکه بخط عبری مخلوط با
یونانی نوشته شده (مهرداد ملکا) و صورت اشك اول است نشسته
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است در پشت سکه سر هرقل با سر یکی از ساتراپها است چه تاج
ندارد و سر برهنه است چون وضع سکه مثل سایر سکه‌ها نیست ممکن است یکنفر از حکام
مهرداد چهارم ضرب کرده باشد
سکهٔ دیگر روی آن سر مهرداد چهارم یا اردوان چهارم است پشت سکه ضایع شده و صورت
اشك اول در آن نشسته نقش است

سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است
ایضاً سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت سکه صورت عقاب میباشد
سکهٔ دیگر روی آن سری است شبیه بسر سکهٔ پیش در پشت سکه صورت کاو نری است که و هلال
دارد و بالای آن صورت ماه است
سکهٔ دیگر روی آن سر ولگازس سیم است با تاج و در اطراف آن چیزی است مانند حلقه در پشت
سکه صورت همین پادشاه است نشسته از شکل فرشتهٔ شهری که عصا در دست دارد
تاج افتخار دریافت مینماید
سکهٔ دیگر روی آن همان سر سکهٔ پیش است در پشت سکه بخط یونانی تاریخ نوشته
سکهٔ دیگر روی آن سری است در پشت سکه صورت فرشتهٔ شهری است نشسته با نقاب
سکهٔ دیگر روی آن صورت ولگازس سیم است در پشت سکه لوحی است ضایع شده و صورت
فرشتهٔ شهری است نشسته شاخ نخلی در جلو دارد
سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت سکه صورت اشك اول است نشسته و
شرحی که روی سکه نوشته شده لایقرء میباشد
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت آن سر حروف واو و لام عبری است و در پشت سکه
صورت عقابی نقش شده
سکهٔ دیگر روی آن سر ولگازس چهارم است با کلاه خود و توپی زره از عقب افتاده در پشت
سکه صورت همین پادشاه میباشد نشسته و از فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی در دست
دارد تاج افتخار دریافت مینماید
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت آن سر صورت فرشتهٔ شهری
سکهٔ دیگر روی آن سر است با خود و توپی زره
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت سکه صورت فرشتهٔ شهری است نشسته تاج
افتخار و شاخی در دست دارد
سکهٔ دیگر روی آن سر ولگازس چهارم میباشد و در پشت آن سکه علامتی مذهبی است

وبخط عبری نوشته شده است (ولکشی ارشك ملکین ملکا)
سکهٔ دیگر روی آن سر ولگازس پنجم است که صورت آن بطور مستقبل دیده میشود و زلفهای
مجعد از دو طرف دارد در پشت سکه علامت سکهٔ پادشاه پیش نقش شده و همین پادشاه
نشسته و از شکل فرشتهٔ شهری که عصائی در دست دارد تاج افتخار دریافت مینماید
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است امّا بطور نیم رخ و پشت سکه مثل پشت سکهٔ پیش است
سکهٔ دیگر روی آن باز سر ولگازس پنجم است و صورت آن مستقبل و در پشت سکه نوشته شده
(ولکشی ملکا) و خطی است بزبان یونانی ولی ضایع شده و صورت اشك اول است نشسته
سکهٔ دیگر روی آن صورت ولگازس ششم است با کلاه خود و توپی زده در پشت آن علامت خطی است
نامعلوم و مثل پشت سکهٔ اول و دوم ولگازس پنجم میباشد
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت سر پادشاه حروف واو و لام عبری نوشته اند
در پشت سکه صورت اشك اول است با خط یونانی غیر معلومی
سکهٔ دیگر روی آن سر اردوان پنجم است با کلاه خود و در پشت سکه نوشته شده (هریه ملکا)
و بعضی خط یونانی که ضایع شده با صورت اشك اول که نشسته
سکهٔ دیگر روی آن سر آرتاواسدس است با کلاه خود توپی زره دار در پشت آن شخص دو شاخه است
در پشت سکه بخط عبری نوشته شده (اردبزو ملکا) و این خط ضایع شده و صورت اشك
اول است نشسته و ظاهرا آرتاواسدس از حکام اشکانیانست
این بود سکه‌های معتبر که از اشکانیان بدست آمده و ملاحظاتی در این مسکوکات است که
ذکر آن موجب توضیح و فهم بعضی مطالب میشود و آن ملاحظات این است
سکه‌های تیرداد و مهرداد از نقرهٔ خالص بوده امّا مسکوکات سلاطین بعد کم و زیاد
بار داشته و اینکار را مخصوصاً و حسب المصلحه کرده اند بعلاوه چنانکه ذکر شد از ظرافت
سکه هم کاسته شده اگرچه صورت ظاهر آن همانست چنین بنظر می آید که مادامیکه عمله جات
دار الضرب اشکانی یونانی بوده سکه‌ها با ظرافت و قشنگ ضرب میشده همینکه کارگرها را
تغییر داده از خودشان اشخاص را بکار واداشته اند بواسطهٔ عدم مهارت در صنعت از ظرافت
و قشنگی افتاده است
از سکه‌های ملل غالبا آداب و رسوم آنها بدست می آید و اگرچه از مسکوکات اشکانیان این مقصود

کمتر حاصل

کمتر حاصل میشود ولی باز چنین نیست که بکلی فاقد فواید منظوره باشد
اشکانیان از سه محل آداب و رسوم خود را اخذ کرده اند یکی از اجداد سکیثی خود که تورانی
بودند دیگر از طوایف ایرانی و بنی آشور که قرنها آداب و رسوم آنها در آسیا شایع بوده
سیم از یونانیها که همراه اسکندر بایران آمده و در اینجا مانده بودند و از آداب و رسوم
این هر سه قوم روی سکه‌های آنها آثار مشاهده میشود
صورت اشك اول مؤسس اساس سلطنت اشکانیان که روی امفالس کشیده اند به آپلن
تقلید کرده که صورت او را در شهر دلف روی امفالس قرار داده بودند و به ژوپیتر که در
سکهٔ اسکندر کبیر روی تخت جای دارد و این دلیل حتمی است که اخلاف اشك اول نسبت
باو منظور میداشته اند و باید دانست که در تمام سکه‌های سلسلهٔ سلوکید آپلن دیده
میشود که روی امفالس نشسته جمیع پولهای یکدرهمی و چهار درهمی سلاطین اشکانی از اول
تا آخر بیك شکل است و در اکثر صورت اشك اول دیده میشود
اغلب سلاطین اشکانی وقتی بتخت سلطنت جلوس میکرده ریش داشته اند و نقاشهای این
طایفه آنقدر ماهر بوده که اختلافاتی که بعدها در بشره پیدا میشده ظاهر سازند و
در سکه‌ها محسوس نمایند
در مسکوکات اشکانیان ابتدا تاریخ نگاشته نمیشده بعدها باین صرافت افتاده اند
چنانکه در مسکوکات مس جانشینهای ارود سال ضرب دیده میشود و در پول چهار درهمی
این پادشاه علاوه بر سال ضرب ماه نیز نقش و ثبت شده
تاریخی که اشکانیان معمول داشتند تاریخ یعنی سلوکیدی (اسکندری) بوده و آن تاریخ چون شمسی نبوده
تطبیق آن با تاریخ میلادی مشکل است فقط میتوان گفت سال اول تاریخ سلوکید
مطابق است با سال دویست و سیزده یا دویست و دوازده قبل از میلاد
سال اشکانیان دوازده ماه بوده و اسامی آن از اینقرار است دیوس آپلاوس
اودیناوس پریتیوس دیستروس ژانتیکوس آرتمیزیوس دازیوس
پانموس لیوس گرپیاوس هیپربرتااوس و یکماه فوق العاده در هر چند
وقت یکبار بملاحظهٔ فصول اختیار مینموده اند چون ماه اینطایفه قمری بوده و با فصول
سازش نداشته میبایست هر سه سال یکماه علاوه کنند تا با ماه شمسی و فصول موافقت بن

وابهماه

وانیماه زیادی را آمپلی موبس مینامیده اند

بعقیدهٔ اکثر مورخین با تحقیق در اواخر مائهٔ اول میلادی سلطنت اشکانیان منشعب بشعبات شد و هر شعبه که در تحت شاهزادهٔ از شاهزادگان اشکانی بود خود را مالک بالاستحقاق تخت و تاج سلطنت میدانست و از آن وقت پادشاهان اشکانی اسم خود را نیز روی سکه‌ها نقش کردند و الا قبل از آن فقط اسم اشک اول را رسم مینمودند و از وقتی که اسامی اشخاص سلاطین اشکانی روی مسکوکات دیده شد شرح معمولی سکه از اسم پادشاه ودار الضرب و غیره بخط پهلوی نیز نگاشته آمد و بزعم بعضی در آن زمان دیگر اشکانیان زبان یونانی نمیفهمیدند اما پیش از آن این زبان زبان علمی و رسمی اشکانیان بود

بعضی گفته اند تا قبل از فتوحات مهرداد و استیلای اشکانیان خط و نقش مسکوکات آنها بزبانی بوده که این طایفه حرف میزده اند اما این عقیده ضعیف بلکه واهی است

لقب فیل هلن که اول دفعه در روی سکه فراآپاتس دیده میشود علت را برخی این نوشته اند که بعضی از شهرهای یونانی که در تحت تملک پادشاه اشکانی بودند چون مورد مرحمت پادشاه شدند این لقب را به پادشاه خود دادند

بعضی از مورخین و آنهائیکه در علم مسکوکات مهارت دارند مینویسند پاکروس در آسیای صغیر و شامات باجازهٔ پدر خود لقب پادشاهی اختیار کرده و سکه‌هائیکه باسم این پادشاه دیده میشود در دو مملکت مذکوره ضرب شده

صورت لنگری که در بعضی از سکه‌های اشکانی دیده میشود تقلید بسلاطین سلوکید است چه این سلسله این آلت را در اسلحهٔ خود نقش مینموده و اغلبی از پادشاهان آسیای مرکزی در مسکوکات خود صورت لنگر را قرار داده اند و بر آمدگی روی پیشانی ارودس را نیز بعضی از اخلاف او پیروی کرده اند

بعقیدهٔ جماعتی از مطالب مهمهٔ تاریخ اشکانیان یکی اینست که سه پادشاه یعنی پاکوروس و آرتابانوس و ولگازس در یکوقت سلطنت کرده و با هم معاصر بوده اند بنا بر این لازم دانسته اند که بعلاوهٔ اسم اشک که حسب الرسم در مسکوکات رسم میشد اسم شخصی خودشانرا نیز نقش نمایند تا اسباب اشتباه نشود و در صورت غفلت از این مطلب شک نیست که مطالعه کنندگان دوچار التباس خواهند شد

در سکه‌ها هر وقت صورت ماه و آفتاب مشاهده شود ظاهراً کنایه است از اینکه پادشاه خود را سلطان المشرق والمغرب میدانسته و بعضی تصور کرده اند که آن بواسطهٔ تبعیت مذهب عجم و علامت پرستش این دو سیارهٔ متبوعه و تابعه میباشد

گویند بعضی از اشکانیان لقب خدائی بخود داده اند اما در مسکوکات آنها این لقب دیده نشده بلکه لقب تئوپاتر که بمعنی ابن الله است دیده میشود و اما آنهام که لقب خدائی قبول کرده مقصود شان این بوده که خالق عالم اند بلکه تئوز که برخی خدا ترجمه کرده اند دلالت به ویوُس ترجمه شده و دیووس انکیسی است که بخواست خدا قوی شده باشد و نظیر همین لقب است خداوندگار که سلاطین عثمانی دارند

صورت دو رب النوع در سکه‌های سلاطین اشکانی دیده میشود یکی صورت نیک که حاکی از جانب صلح است و در زمان مهرداد اول این صورت را روی سکه نقش کردند و بعد از آن کمتر پادشاهی است که این صورت را روی سکهٔ خود رسم ننموده باشد و رب النوع دیگر که آن را طالع بلند میدانسته اند و در روی مسکوکات فرهاد چهارم و سلاطین بعد از او مشاهده میشود و تاج پادشاهی بپادشاه میدهد و معلوم نیست که این دو رب النوع در ملت پارث بقول عامه پرستیده میشده باشند بلکه چنین بنظر می آید که ارباب انواع بزرگ یونانی در میان پارتها بیشتر طرف توجه شده چنانکه صورت آنها را در روی پولهای سیاه اشکانیان که خیلی خشن و بد ترکیب است و کار خود ملت بی صنعت پارث رسم نموده اند نیز صورت پالاس که بعقیدهٔ یونانیها رب النوع حرب است با شکل زنی مسلح که منتهای شباهت را به پالاس دارد و از ارباب انواع جنس اناث یونانیها میباشد در سلطنت فرهاد چهارم و گودرز و ولگازس روی سکه‌ها نقش شده

صورت آرتمیس ملکهٔ هالیکارناس در عهد گودرز روی سکه رسم شده همچنین صورت زوپیتر که رب النوعی است و عقاب و عصای سلطنتی که از خصایص خدای بزرگ میشمرده اند بدست او میباشد در روی سکهٔ وارداتیس سیم دیده میشود

و سری شبیه بسر آپلن پیرث و پیترد در سلطنت فرهاد چهارم و گودرز روی سکه نقش کرده اند و ممکن است همان سر آپلن باشد و آپلن را رب النوع آفتاب و نور و صنایع وادبیات و طب میدانسته اند

وژانوس و آکیناس که از ارباب انواع یونانیهاست و نمزیس که آنرا رب النوع انتقام میدانسته اند
در سلطنت فرهاد چهارم روی سکه ها رسم شده

نیز در سلطنت فرهاد چهارم و آرتابانوس صورت فرشتهٔ پردار از جنس ذکور در روی
سکه ها دیده میشود که خوشهٔ انگوری در دست دارد

و در سلطنت واردانیز صورت فرشته یا رب النوعی از جنس ذکور نقش شده و آن صورت
شاخ جوانی در دست دارد و دست خود را بطرف سر خود بلند کرده احتمال داده اند این
شکل صورت هارپکرات باشد که او را رب النوع سکوت میدانسته اند

صور هرقلس رب النوع قوت و زوپیس و دیوس کوری فرزند ژوپیتر که اولا نقوش
مسکوکات یونانی بوده در زمان مهرداد اول روی سکه نقش شده است

صورت کادوسه که در روی تمام سکه های اشکانیان نقش شده بعقیدهٔ بعضی متعلق
بهرمس یعنی عطارد است اما بزعم برخی چنین نیست بلکه تعلق به تیك یا ایرن دارد (کادوسه
عصائی بوده است که بر سر آن شکل دو بال مرغ میباشد و دو مار بدور آن بیکدیگر پیچیده اند
و این شکل اختصاص بعطارد داشته و علامت صلح میباشد

اسفنکس را که سر زن داشته و بدن شیر و مصریها بابوالهول ترجمه کرده و میپرستیده اند
احتمال دارد که پارتها هم پرستش مینموده

اشکانیان در وضع سکه اگر پیروی یونانیها و سلوکیدها را نموده اند امری غریب نیست
و نظیر آن بسیار واقع شده از آنجمله در اسلام چنانکه چند سکه نزد نگارنده موجود است
که در حکومت زیاد بن ابیه در بیضای فارس ضرب نموده اند خط آنها پهلوی است و
صورت یکی از سلاطین ساسانی هم روی آن نقش شده با اینکه مدتی بود اعراب ایران را
متصرف بودند و حال بر این منوال بوده تا در سلطنت هشام بن عبدالملك اموی بصوابدید
حضرت امام محمد باقر علیه السلام مسکوکات را تغییر و ترتیب دادند

در خاتمهٔ این فصل باید تصریح نمائیم باینکه پادشاهان که در تحت تبعیت شاهنشاهان
اشکانی بوده سکه میزده اند و خطبه بنام آنها خوانده میشده و جیقه و بعضی شئونات
سلطنتی داشته چنانکه مسکوکات باختریان و سکه های پازرکیان که در فارس سلطنت
داشته اند موجود است و همینطور بوده است حال طایفهٔ هفوا که در کرمان حکمرانی

مینموده و سکهٔ از نزد نگارنده دیده که یکطرف آن حك شده و در طرف دیگر کلمهٔ ابزدو
دستم و ابزدو همان یزد است و تاریخ سکه مقارن بود با سنهٔ پنجاه میلادی که عصر گودرز
اشکانی است نیز در آبست که بُست باشد و آن شهری است در جنوب سیستان در کنار
رود هیرمند و ساحل دریاچهٔ هامون واران نامی سکه میزده و در عراق عجم سکهٔ دیده شده
که در یك روی آن صورت شخصی است با تاج سر کنگره و در روی دیگر صورت نوشته اند آرتابان
آراق مالکو) یعنی اردوان مالك عراق و در فسای فارس سکهٔ ضرب شده که در یك روی آن
اسم فسا رسم شده و در روی دیگر اسم هرمز و در هرات نیز شخصی فرهاد نام سکه میزده و
خود را آرتیرکاناساها میخوانده یعنی شاه آرتاکن و آرتاکن همان آریی وار یا بی عجم و یونان است
و سکهٔ دیگر از همدان دیده شده که روی آن نگاشته اند ارود مدائی و دا [illegible] دریا یعنی
ارود پادشاه مدو دهستان و سکه های دیگر هم یافت شده که مسلماً از عهد اشکانیان نیست
و ذکر آن موجب تطویل بلاطائل

پس از نگارش این ملاحظات ما توضیح مطالب و تکمیل مقاصد را بشرح ذیل پرداخته گوئیم
اسکندر کبیر چون بر ممالك ایران دست یافت جمعی کثیر از مردم یونان را کوچانیده در
اقطار ایران سکنی داد بعد از او خلفای او هم مادامیکه حکومت این نواحی را داشتند این طریقه
او را پیروی نمودند بنابراین در شهرهای بزرگ عراق عرب و شامات و آسیای صغیر و
ایران و ترکستان بلکه تا حدود هندوستان مهاجرین یونان جای گرفته بودند و اینان
در تربیت و تمدن بهیچوجه با ملت پارت و اشکانیها طرف مقایسه و نسبت نمیشدند
چه ملت یونان در آن دوره از حیثیت علوم و معارف و حرف و صنایع و فنون نظامی
و آداب و شئون کشوری اعم از اینکه تعرضی باشد یا تدافعی با ایرانیهای قدیم هم نسبتی نداشتند
تا چه رسد به پارتها که از حلیهٔ این مزایا بکلی عاطل بودند و از آنجا که هیچ دولت و سلطنتی را
از وجود هنرمندان عالم و کاردانان عاقل و صاحب‌صنعتان ماهر و نویسندگان کافی
گزیری نیست آن جماعت یعنی یونانیهای متمدن طرف ملاحظه و احترام اشکانیان گردیدند
و با مبانی از امتیازات خاص اختصاص یافتند و رعایتها از آنها دیدند از جمله در بلاد عظیم از قبیل
سلوسی و بابل و سایر امصار و مداین که بیشتر سکنهٔ آن یونانی بود سلاطین اشکانی
حاکم مقتدر بحکومت نمیفرستادند بلکه آن شهرها را اختیار داده که مجلس بلدیه برای رتق

وفتق امور خود ترتیب دهند و محتاج بوجود شخص حکمران نباشند بنابراین اماکن و آبادیهای
یونانی نشین تقریباً بوضع جمهوری سر میبردند و اشکانیان تصدیق آنها کرده بودند
و مؤید این مطلب آنکه بعضی سکه‌های اشکانی که در دست داریم در یک روی آن صورت شخصی است
نیم تن با تاج و این علامت سلطنت است و در روی دیگر شخصی نشسته را نقش کرده اند که
ملبس بلباس قشرق زمینی است و کلاه فریژی بر سر دارد و این کلاه علامت جمهوری میباشد دیگر آنکه
مجموع لجوئی یونانیها نه بعلتی که سابق ذکر شده سلاطین اشکانی خود را فیل هلن یعنی محب
یونان میگفتند و کمتر سکه یونانی دیده میشود که این کلمه در آن نقش نشده باشد دیگر آنکه لقب
اپیفان را که بمعنی جلیل و از القاب سلوکیدها و اصلاً یونانی است محض همرنگی و خوش آمد آنها
اختیار کرده چنانکه از سلطنت مهرداد اول تا انقراض سلسلهٔ اشکانی همه سلاطین ملقب به
اپیفان بودند اما اینکه خطوط سکه‌های اشکانی یونانی و عبارت آن نیز بلغت اهل همان
مملکت است دو جهت دارد اول آنکه خط و زبان یونانیهای عالم قهراً خط و زبان رسمی اشکانیان
شده بود چه خود چنانکه گفتیم خط و سوادی نداشتند و جهت دیگر باز همان استمالت
یونانیها بود و مزیداً للتوضیح گوئیم آنچه از مسکوک اشکانی دیده میشود خطوط آن
جمله یونانی است و سکه که بخط دیگر باشد کمتر یافت شده و در کتابی مخصوص معرفت سکه‌های
قدیم در لندن در سال هزار و هشتصد و هفتاد و هفت میلادی طبع نموده اند تصریح باین
مطلب شده و علت آن را نیز مستضعفین از اهل علم بلکه محققین ندانسته و در شبهه و
حیرت مانده و اعتراض کرده اند که اشکانیها با وجود آنکه میخواستند بواسطهٔ منتسب نمودن
خود بدودمان کیان خویش را اصیل و نجیب سازند و بتألیف قلوب ایرانیها پردازند چه شده است
که در نقش سکه‌های خود از خط کیانی یا ایرانی اعراض کرده خط یونانی را اختیار نموده بلکه
عبارت سکه‌های آنها نیز بزبان یونانی است غافل از اینکه اسکندر و خلفای او در مدت
تملک و سلطنت ایران از خط و زبان کیان محض مصلحت خود چیزی باقی نگذاشتند و همت
خود را مقصور براین داشتند که ذکر کیان را بر طاق نسیان گذارند و اثر و آثار آنها را محو و نابود
سازند و نام آنها را از ذهنها اندازند تا ذیحق بودن خودشان در ممالک ایران نضج و
قوامی گیرد و ایرانیان نام سلاطین خود و اعقاب آنها را فراموش کنند و یونانیان با شاهد
دولت دست در آغوش نمایند و نظیر اینکار در متقدمین و متأخرین بسیار اتفاق افتاده

چنانکه

چنانکه در بیست سال قبل فرانسویها در همان وقت که صیت تمدنشان بشرق و غرب رسیده
قصر تویلری پاریس را بهمین قصد و نیت آتش زدند و ارباب خبر دانند که یونانیها علاوه
بر برانداختن ناموس نشان کیان همه مؤبدها و دستورها و هیربدهای عجم را که علمای آن
زمان بودند مقتول نمودند ابنیه را خراب کردند کتب را سوختند بضرب و تبدیل سکه‌ها
پرداختند اینست که از سلاطین کیان نادراً سکه بدست افتاده و معدودی از سکه‌های داریک
که داریوش اول است در موزه‌های معتبر فرنگ هست و بهمین جهت بعضی از فضلا اگر در شناختن
و امتیاز مسکوکات مهارتی دارند گمان کرده اند قبل از داریوش اول که دارای کبیر باشد
در ایران سکه نمیزده اند و این وهم و خیالی باطل است چه پادشاهی بزرگ مثل کیخسرو که
اکثر از محققین وی را سرسلسله دانسته محققاً سکه میزده در صورتیکه سلاطین مد که پای
تختشان همدان و سلاطین بنی آشور که همسایهٔ سلاطین مد بوده و جزو سلطنت کیان شده
خیلی پیش سکه داشته چگونه کیخسرو بعد از استقلال تمام سکه نمیزده است پوشیده نیست
که سکه‌های داریک را که ذکر شد خیلی پیش از این در همدان یافته اند و اگر حالا یکی سکهٔ
کیانی نبینند باید بدانند قلب استاصل نیست چه یهودان که در همدان و عراق عرب سکنی
داشته اند از هفتاد سال قبل الی الآن ملتفت شده اند که ملل فرنگ میلی مفرط بسکه‌های
قدیم دارند هر چه بوده است شبیه آنها را ساخته و فروخته اند
بعضی بر این اند که از سکه‌های اشکانیان آنها که ضرب بلاد یونانی نشین است از قبیل سلوسی
و غیرها بخط و زبان یونانی است بلکه گفته اند کلمهٔ فیل هلن یعنی محب یونان نیز در این قبیل
مسکوکات نقش شده و این هم سهوی بین است چه مسکوکات بسیار که از اشکانیها بدست
آمده اکثر در اراضی ری و همدان و دامغان و بعضی بلاد خراسان بلکه سیستان پیدا شده
و نقش جمله بخط و زبان یونانی بوده و اگر گویند آن نقود را از سلوسی و امثال آن بآن
اماکن برده اند گوئیم دلیل دیگر هست که ابطال این گفته مینماید و آن اینست که آن سکه‌ها
در ظرافت نقش و خوبی خط و شکل باهم فرق و تفاوت محسوسی دارد و چنانکه پیش
اشاره نموده ایم معلوم میشود آنها را که ضرابهای یونانی زده اند چون در نقاشی و حکاکی
و غیرها مهارتی داشته اند بهنر بعمل آورده و از هر جهت ظریف تر است و آنها را که ضرابهای
پارت یا ایرانی بتقلید یونانی ضرب کرده ناهموار و بدنقش است و خطوطشان نیز چندان

خوانا

خوانا نیست پس شك نیست که عمدهٔ مسکوکات اشکانی بخط و زبان یونانی بوده و
توضیح را گوییم پادشاهای بی علم و صنعت ایرانی که علم و صنعت کیان را فاتحین پامال
کرده بودند احتیاج بعلم و صنعت یونانیها داشتند دبیرشان یونانی ادیبشان یونانی
طبیبشان یونانی صانعشان یونانی معلم نظامشان یونانی عاقله و مدبر امورشان
یونانی بود بلکه بعد از میلاد هر وقت میخواستند اطفالشان را تربیت کنند به رُم و
فلسطین و آن طرفها میفرستادند در اینصورت چگونه رعایت و ملاحظهٔ آن ملت را
ننمایند و اظهار محبت بآنها نکنند و پیرو ایشان نباشند و حال آنکه خود نیز بواسطهٔ
جنسیت یعنی تورانی بودن آن ذوق و فطرت نداشتند که در تربیت اهل علم و صنعت
سعی و کوشش نمایند و از زیر بار عجز بیرون آیند نکتهٔ دیگر نیز هست و از اینست که ملل وحشی
یا نیم وحشی در هر عصر و زمان باقتضای ضعف بصیرت و کوتهٔ نظری جامد بوده و سرعت
انتقال نداشته اند و دیر منتقل بعضی مطالب میشده یا اصلا نمیشده بنابراین میتوان
گفت پارتها ابتدا بضرورت و احتیاج محب یونان و پیروان آن ملت شدند چون قدری
انس برسوم آنها حاصل کردند و بآداب و عادات آنها مؤدب و معتاد شدند فراموش
نمودند که این از بیچارگی بوده الا اگر قدرت و اختیار داریم بتغییر این اوضاع همت گماریم و این
مطلبی شایع است و نظایر آن بسیار مگر ما خود هنوز در محاسبه و معاملات نمیگوییم یك
عباسی دو عباسی سه عباسی چهار عباسی مگر عباسی مبلغی نیست که شاه عباس صفوی
قرار و رواج داده نه تنها ما عباسی میگوییم در ارمنستان بلکه در مسکو همین عقد
متداول است و از همین قبیل میباشد سکهٔ شاهی که در بعضی از سرحد حکومت دنیا دینابه
ضرب شده و شرح آن پیش گذشت و آنها که در امور عالم نظری دقیق و تدبری بسزا دارند
هیچ استبعاد نمینمایند که در مملکتی زبان و ادبیات و آداب مملکتی دیگر چندی بجهتی
شایع و معمول شود بلکه غیر آن ممنوع باشد مگر در همین ایران سالهای دراز زبان
عربی زبان رسمی نبود آیا در آن سنین فرمانی و رقمی بزبان فارسی نوشته میشد
یك مطلب دیگر هم پارتها را بر آن میداشت که با یونانیها مهربانی کنند و گرم بگیرند و آن
این بود که خود را مثل آنها اجنبی میدانستند از بیم آنکه ایرانیهای حقیقی بواسطهٔ خارجی
بودن ایشان بر آنها بشورند باستمالت یونانیها میپرداختند که اگر غائله و محضوری رخ نماید

کمك و رفیق داشته باشند و از عهدهٔ طاغیان بر آیند
ممکن است کسی بگوید پس چرا اشکانیان با یونانیها میجنگیدند در جواب گوییم مقصود ما
از اظهار عقیدهٔ مزبوره و مطالب مسطوره در فوق این نیست که اشکانیان بجنس یونانی
از دل و جان عاشق و مایل بوده البته در جنگ با یونانیهای معاند کمال ایستادگی نموده اند
و در همان وقت رعایای یونانی خود را حسب المصلحت استمالت داشته و سرموئی از جانب
داری آنها فروگذاشت نمیکرده اند آیا اگر دولت فرانسه وقتی بخواهد بموجبی با مراکش
بجنگد رعایای الجزایر خود را باید قتل عام کند یا آنها را زیر بار ظلم و بیحسابی کشند
چنین نیست دشمن را میکوبد و رعیت را مینوازد با آنکه هر دو عرب اند حاصل کلام
اینکه سکهٔ اشکانیان تا آخر چنانکه ذکر شد عمده بزبان و خط یونانی ضرب شده و در
اکثر عبارت فیلهلن منقوش است چنانکه وجدان و شهود گواهی میدهد و احدی را
جای انکار نیست

فصل یازدهم
در وضع سلطنت سلاطین اشکانی

سلطنت پادشاهان اشکانی یا پارتها خاصه در اوانی که باوج عظمت و اقتدار نرسیده
بودند دو صورت و حال داشت یکی نسبت بخود ملت و رعیت پارتها که همجنسان آنها
بودند دیگر نسبت با بالائیکه جنساً تورانی و پارت نبودند اما پارتهای تورانی
الاصل با کمال جسارت و بی پروائی حرکت مینمودند و هیچ حالت رقیت و خشوع و عبودیت
در آنها مشاهده نمیشد و بدون ملاحظه و بعضی رعایا در بسیاری از امور ملکی و
دولتی مداخله میکردند مخصوصاً در وقتیکه پادشاهی زندگانی را بدرود میگفت و
باید پادشاهی دیگر بجای او بر سریر سلطنت جلوس نماید هر ادنی شخصی از ملت پارت
دخل و تصرفها در اینکار میکرد و بسا میشد که در تعیین شخص پادشاه کار بمشاجره
می انجامید و شمشیرها کشیده میشد و خونها میریختند تا اینکار را فیصل میدادند
راست است که سلطنت وضوحاً حق خانواده و سلسلهٔ اشك بود و قانوناً آنکه ارشد
اولاد و ولیعهد و جانشین باشد اما چون شرایط دیگر از قابلیت و کفایت و شجاعت و
غیرها داشته جای حرف و مناظره و اختلاف باقی بوده و پارتها خصوصاً و سایرین عموماً در این

سود خیلی کشمکش و دخالت میکرده اند و از پیرونادر اتفاق افتاده که پادشاهی از سلاطین اشکانی بمیرد و بعد از او وارث و ولیعهد او اعم از اینکه پسر یا برادرش باشد بدون تنازع و تشاجر بجای او بتخت سلطنت نشیند و مکرر اتفاق افتاده که پسران پادشاه بواسطه اینکه رشید و جنگجو نبودند از سلطنت محروم میشدند و از بنی اعمام و منسوبان دور پادشاه متوفای اشکانی شاهزاده بپادشاهی منتخب میشد و این انتخاب در مجلس شورای که اعضا و اجزای آن اعیان و بزرگان پارت و رؤسای قشون و امرای عسکریه بودند بعمل می آمد

اما رعایای غیر پارت سلاطین اشکانی بزور شمشیر کمال اطاعت و انقیاد و بندگی و خشوع نسبت بپادشاهان و امنا و ارکان دولت داشته و عمل حکومت ولایات و ایالات ایشان دو حالت مخصوص بوده یکی و لایا بتکه حاکم پارت و اشکانی داشته این ولایات از هر جهت محکوم و مطیع بوده اند دیگر ایالاتی که در تحت ولاة یا ملوک الطوایف بسر میبرده این قسم حکمرانان اظهار اطاعت بسلاطین اشکانی مینموده و در قلمرو حکومت خود اختیار کامل داشته در تنبیه و مجازات و کم و بیش کردن مالیات و سایر اعمال هیچوجه بدربار دولت اشکانی رجوع نمیکردند و مجبور باعلام و حصول اجازه از سلاطین اشکانی و امنای او نبودند فقط علامت تبعیت و اطاعت آنها این بود که خراج معینی میدادند و در وقت لزوم و هنگام جنگ قشونی تجهیز کرده بمیدان جنگ یا محل مخصوص میفرستادند و حکمرانی آنها موروثی بود و از پدر بپسر میرسید و سلاطین اشکانی نمیتوانستند غیری را حاکم و مامور آن ایالات و نواحی نمایند بعبارة اخری حال ولاة مزبوره حال صوبه داران هند بود و تقریبا همین رسم و وضع حکومت تا مائه دوازدهم میلادی در تمام فرنگ معمول بود هر ناحیه را برسم سیورغال و تیول بیکنفر دوک یا مارکی یا کنت یا بارون اعطا و تفویض مینمودند ناحیه بزرگتر را به دوک و بالنسبه کوچکتر را به مارکی و کوچکتر را به کنت و خیلی کوچکتر را به بارون و آن نواحی را دوشه و مارکیزا و کنته و بارونه میگفتند بعدها این رسم متروک شد و برافتاد و بعضی گمان میکردند این وضع حکمرانی خاص فرنگستان بوده و فرنگیها رسم و ابداع نموده و حال آنکه از سوالف ایام و اعوام و ازمنه قدیمه این رسم در ایران و هندوستان مجرا میشده و ولاة ملوک الطوایف تبعه

اشکانیان چنانکه ذکر شد همین حالت داشته اند

از سطورات مصنفین معتبر چنین مستفاد میشود که ولاة و ملوک الطوایف تابعه اشکانیان بعضی لقب پادشاهی داشته از جمله وقتی هفت نفر باین لقب ملقب بوده اند و سلطان اشکانی را شاهنشاه خطاب میکرده اند و در حقیقت دولت اشکانیان را باید دولت نظامی دانست و این وضع سلطنت اختصاصی باین طبقه نداشته قبل از آنها هم دولت بنی آشور و سلطنت مد و سلاطین کیان هم همین رویه را پیشنهاد کرده و همین را مرعی داشته اند سلاطین کیان بلکه کلیه پادشاهان ایران لقب شاهنشاهی داشته و اگر اسکندر کبیر سلطنت کیان را منقرض نمیساخت یقینا پادشاه یونان هم یکی از ملوک تبعه ایران میشد خلاصه دایره عظمت و قدرت اشکانیان آن وسعت یافت که در ساحل رود دانوب (طونه) با رومیها جنگ میکردند و از طرف دیگر با چینیها زد و خورد داشتند ممالک اشکانیان منقسم بچهار قسمت و شعبه شده بود اما در وقت ضرورت هر چهار قسمت متفق و یک واحد شده بدفع دشمن میکوشیدند و آنچهار شعبه از قرار ذیل بوده است

شعبه اول آنها که لقب شاهنشاهی داشتند و ریاست کلیه و سلطنت ایران ایشان را بود شعبه دویم اشکانیان ارمن یعنی سلاطین آن سرزمین شعبه سیم سلاطین باختر و ترکستان که بسط ملکشان از طرفی بر پنجاب و دهلی میرسید و از سمتی طوایف تورانی ساکنه در اقطار شمالی را در تحت تبعیت داشتند شعبه چهارم حکمرانان دشت قبچاق که ممالک جنوبی حالیه روس باشد و بعضی از محققین فرنگ بر این اند که شعبه بزرگی از طایفه تورانی که موسوم به داس بوده و در عهد قدیم از طرف چین و سیبریه مهاجرت کرده بساحل دانوب رفته ماوا گزیده بودند از آنجا مجددا بکناره جیحون آمده و پارتها یعنی اشکانیان از این طایفه بزرگ خارج شده و مجارهای حالیه بلکه غالب طوایف فرنگ از المان وغیره نیز داس بوده اند چون درست نمیدانیم که المانها و مجارها نسبت و قرابت نزدیک با اشکانیان دارند اما باید دانست که حرکت پارتها از آسیا باروپا و بازگشت آنها از اروپا بآسیا امری مستبعد است در هر حال تاریخ اشکانیان بمثابه عمارت و قصری بسیار عالی است که بکلی منهدم شده باشد و ترتیب آن چنانست که مهندسی با فراست و معماری عالم و باخبر باستعانت بناهای استاد و نجاران و حجاران ماهر و نقاشان کامل هنر و سایر ارباب صنایع دوباره این کاخ رفیع را بسازد و برپا نماید بعبارة اخری باید باقوال یونانیان و رومیان و شامیان و اعراب و ارامنه و عجم وغیرها متمسک شد و نظر دقیقی هم در مسکوکات

و سفورات و الواح و سایر اسناد تاریخی داشته کاری از پیش رود توستن مورخ لاتینی در وضع سلطنت اشکانیان گوید بعین عامه ناس و دولت شخص پادشاه بود و بعد از آن آرای جمع بر همه چیز تقدم داشت یعنی مجلس پارلمنت مانند از اعیان اهل مملکت تشکیل مییافت و امور دولت بمشاوره و صوابدید اجزای این مجلس رتق و فتق میشد قواد عساکر و سران سپاه و قضاة و عمال و ارباب مناصب را این مجلس منتخب مینمود چه از خود اعضای مجلس و چه از خارج و از خصایص اشکانیان آنکه اگر در داخله مملکت شاهزاده یا حکمرانی بنای سرکشی و طغیان میگذاشت و اتفاقاً در همان وقت لشکر خارجه بمملکت حمله میکرد آن طغیان را برکنار گذاشته همه با هم متفق شده دشمن خارجی را دفع میکردند

یکی از مورخین مینویسد سلاطین اشکانی شش ماه از سال را در طیسفون سر میکردند و شش ماه دیگر را در ییلاقات طبرستان و مازندران و شاه کوه و استراباد بوده نیز نویسنده مینویسد مجلس شورای اعیان در دولت اشکانیان طوری مقتدر بود که اگر لازم میدید شاهنشاه را خلع مینمود و دیگری را بجای او نصب میکرد و در تعیین سلطنت منصب ولیعهدی هیچ طرف اعتنا نمیشد هر کس را مجلس مزبور میخواست و مصلحت میدانست اعم از اینکه پسر پادشاه باشد یا برادر یا عم یا یکی از بنی اعمام او وی را بسلطنت جلوس میداد و در قانون اشکانیان اقتدار مجلس اعیان مخصوصاً میبایست از پادشاه بیشتر باشد مگر آنکه در جنگ بروز رشادت و قابلیت دهد آنوقت بدرجه استبداد میرسید بهمین جهت اکثر سلاطین اشکانی بجهت اسباب جنگهای سخت فراهم میآوردند تا بمرتبه استقلال و قدرت کامل نایل شوند و چون این مقصود ایشان را حاصل میشد تجملات کیان و سلوکیدها و غیره تقلید میکردند بر بیرق خود صورت عقاب دو سر که خاص قیاصره روم بود یا هلال و ستاره که آن با بلیها بود نقش مینمودند تاج مرصع بسر گذاشته بسبک کیان جبه بلندی مروارید و جواهر دوز در بر میکردند و اینجمله در انظار خارجه اسباب کمال عظمت آنها میشد و ایشانرا پادشاهی بزرگ جلوه میداد اما در داخله باز از مجلس اعیان بدرستی تمکین داشتند و سلطنت آنها مثل سلطنت حالیه انگلیس مشروطه بود نه مستبده و اخرالامر سلطنت شاهنشاهان اشکانی منقرض نشد مگر بدست یکی از ولاة و حکام تابعه خودشان و آن اردشیر بابکان رئیس سلسله بنی ساسان بود که این طبقه را بعد از چهارصد و هفتاد و شش یا هفتاد و هفت سال پادشاهی مقهور ساخته ملکشان را بدست زوال

بعضی از مورخین مینویسند دربار دولت اشکانیان را دو مجلس شورا بوده جزو یک مجلس شاهزادگان خانواده سلطنت بوده اند و اعضای مجلس دیگر عقلا و کاهنین و علمای دین و این هر دو مجلس بدرجه‌ای اختیار داشته حتی تعیین و تغییر سلاطین این سلسله با ایشان بوده

داد اما سلاطین اشکانی ارمن و سلاطین اشکانی ترکستان مدتی بعد از اشکانیان ایران حکمرانی داشتند اشکانیان ترکستان در مائه پنجم عیسوی مغلوب اتراک هون و هیاطله گشتند و اشکانیان شمالی مشهور آتیلا شدند و باز از نسل و نژاد این سلسله تا هفتصد سال قبل از این در ایران سلطنت کرده اند چنانکه سامانیان ترکستان از همین پشت و دوده بوده اند و از همین سلاله نیز در قسطنطنیه بسلسله فقوری امپراطوری یافته اند

فصل دوازدهم
در قانون ولیعهدی در سلطنت اشکانیان

بنا بر مسطورات توستین مورخ و غیره سلاطین اشکانی قرار داده بودند که فرزندان رشید خود را ولیعهد نمایند و او بعد از پدر یا دیگری سلطنت جلوس کند اما با اقتضای استبداد و خودسری که داشتند چندان مقید به پیروی این قانون نبودند و همه وقت ملاحظه میل شخصی و هوسی مینمودند بلکه گاهی رشد و قابلیت ملحوظ بود و زمانی مهر و محبت پدری و فرزندی ملاحظه دیگر و این تخلف اکثر اسباب جنگ و جدل میشد یعنی پادشاهی در میگذشت فرزندان که جای خود داشتند بیشتر از اقوام او از اعمام و بنی اعمام بداعیه سلطنت بر میخاستند و امرا و رجال و حکام بلاد و اعمال هر یک فایده و صرفه شخص خود را در همراهی با شاهزاده میدیدند نفاق و خلاف در میگرفت و نزاع در کار بود تا ملکزاده بواسطه لیاقت و استعداد فطری یا بموجب اتفاقات خارجی بر سایر غلبه مینمود آنها را مضمحل میساخت و خود مستقلاً بسلطنت میپرداخت همچنین گاهی منتسبین سلطنت که در ایالات سلطنت داشتند بعد از فوت سلطان در مرکز حکمرانی خود دم از استقلال زده دعوی شهریاری میکردند پس در انتقال هر پادشاهی چه در داخله و چه در خارجه انقلابی بروز میکرد بلکه بعضی اوقات که پادشاهی را ضعف پیری ضعیف میکرد این فقره اسباب طغیان برخی از اقویا میگردید و مملکت دچار هرج و مرج میگشت پسر پادشاه با جمعی همدست شده پدر را از سلطنت مقهور میساخت و برادران خود را مجبور مینمود برادران آن پسر و خویشان پادشاه که حکمرانی ولایات میکردند در اینموقع از کشمکش و اغتشاش چیزی فروگذار نمیکردند و رایت استبدادی افراشتند بنابراین مکرر اتفاق افتاده که سلاطین اشکانی فرزندان صلبی خود را هلاک کرده اند که در اواخر عمر از شر آنها محفوظ مانند یا اگر مهر پدری مانع اعدام شده بنفی و تبعید آنها پرداخته اند

یعنی بهانهٔ تربیت با عنوان خصوصیت بدربار سلاطین معاصر فرستاده چنانکه فرهاد چهارم
پسران خود را بروم نزد اگوست قیصر رومیهٔ الکبری فرستاده و ونن اول فرزند خود را بجدّ
زن قیصر همان مملکت گسیل نمود و بعضی دیگر اولاد خود را به بیت المقدس پایتخت
سلاطین عرب روانه کردند و چون از خیال آنها آسوده و فارغ شدند آن پسری را که با او
بیشتر مهر و محبت داشتند در حیات خود لقب پادشاهی دادند بلکه در سکه‌ها صورت
او را در پهلوی خود نقش نمودند و از کسانیکه اینکار را صورت داده پدر فرهاد سیم است
و چند تن دیگر از اشکانیان این راه رفته و شعبه از این سلسله که در ارمن سلطنت داشتند
بتقلید اشکانیان ایران جز ولیعهد شاهزادهٔ دیگر حتی صبایای خود را در پای تخت نمیگذاشتند
آنها را بحکمرانی بلاد و امصار داخله میفرستادند یا ببهانه باصقاع و اقطار خارجه می انداختند
و اتفاق افتاده که از سلاطین اشکانی ایران پادشاهی از اولین زوجهٔ خود چند فرزند
بهم رسانیده و یکی را ولیعهد نموده بعد تجدید فراش کرده و از بانوی دومی نیز صاحب اولاد
شده بواسطهٔ مهریکه بهم بالین تازه داشته ولیعهد اولی را خلع نموده طفل رضیع منکوحهٔ
ثانوی را ولایت عهد داده و قبل از آنکه کودک بسنّ رشد رسد پادشاه بدرود زندگانی
گفته ولیعهد اولی متوسل بدول اجنبیه شده با عساکر خارجه با ایران آمده بر سر تاج و تخت
خونریزیهای سخت کرده مختصر غالباً مغلوب و فراری شده پناه بقیاصرهٔ رومیهٔ الکبری
میبردند آنها بحمایت ایشان برخاسته اسم پادشاهی بر سر آنها گذاشته و قشون مستعدی
با ایشان همراه کرده با ایران می آمدند و با پادشاه مستقل این ممالک میجنگیدند و بنابراین
غلط کاریها که شده است در یک زمان در اکناف و اطراف ایران دو سه پادشاه بتخت خسروی
جلوس کرده با افسر سلطنت بر سر داشته پس از مبلغی مناقشه یکی دو نفر از آنها مقتول یا مسموم
گردیده و دیهیم شهریاری بمنازع آن دیگری داشته است و همین خود سبب عمده در اختلاف عدهٔ
سلاطین اشکانی و مدت ملک آنها میباشد یعنی محققین از مورخین فقط از سلاطین
ذوی الحقوق نام برده و باقی را که برادران و منسوبان آنها بوده اگرچه چند سال اسم
پادشاهی داشته و سکه زده اند بطاق نسیان گذاشته و از شهریاران حقیقی ایران نشمرده
و برخی بر خلاف بتعداد جمله پرداخته و فرقی میان غاصب و محق ننهاده اینست که سخنان
نویسنده‌های عرب و عجم و رومی و یونانی و ارمنی و غیرها در اینموضوع باهم وفقی ندارد

ومورخین

ومورخین ارمنی که این دوره تاریخ را از دیگران نزدیکتر بصحت نوشته اند با آنکه مدت سلطنت
اشکانیان ایران را چهارصد و هفتاد و شش سال ضبط نموده زیاده از چهارده پادشاه را
نام نبرده پس معلوم میشود که متغلبین را ترک کرده آنچه گفته اند از وارثین بالاستحقاق
تخت و تاج گفته و نکتهٔ دیگر نیز هست که باید ملحوظ باشد و آن اینست که بعضی از سلاطین
اشکانی ایران زیاده از چندماه سلطنت نکرده اند یعنی بعد از فوت پدر سالها با معارضین
مشغول زد و خورد بوده چون ملک را مصفّی نموده و در پادشاهی مستقل شده اجل او را
امان نداده که چند گاهی بحکمرانی با کامرانی پردازد بنابراین مقدمه باید گفت سلاطین اشکانی
کلیّه در تعیین ولیعهد مختار مطلق نبوده بلکه طریقه و ترتیب معینی هم نداشته اند بلی
از مسطورات ارباب خبر و سیر چنین بنظر مستفاد میشود اینست که اغلب اوقات مجلس شورای
دولتی شاهزادهٔ را بولیعهدی معین میکرده اما در موقع اجرا اجالات رقبا و طامعین
و متغلبین آن حکم را ناسخ شده و نگذاشته است مجرا شود مگر بعد از زحمت بسیار و رنج
بیشمار

فصل سیزدهم

در اندازهٔ اقتدار اعیان و اکابر و رجال دولت اشکانیان

اکابر و اعیان و نجبای دربار اشکانیان بیشتر از رجال و بزرگان سلاطین کیان و سلوکیدها
مقتدر بوده و غالباً شئونات از پدر به پسر بمیراث میرسیده و انجمنی داشته اند شبیه
بمجلس لردهای انگلیس و مجمعی که بعضی از دول فرنگ از کاردانان دارند و باسم سنا معروف است
انتخاب پادشاه با این انجمن بوده یعنی وقتیکه در وجود مالک تخت و تاج بجهتی تردید حاصل
میشد اکابر و اعیان مجلس مشاوره ترتیب میدادند و از خانوادهٔ سلطنت شخصی را که قابل
و سزاوار میدیدند برای اینکار خطیر و مقام منیع انتخاب میکردند همچنین این مجمع که باید مجلس
اعیان تعبیر نمود اگر پادشاه را ظالم یا ناقابل میدیدند خلع مینمودند این بود که سلاطین
اشکانی از این انجمن و نجبا کمال ملاحظه و تشویش را داشتند و همواره باحترام آنها
میپرداختند و اگر یکی از آنان حکمران مملکت و بلدی بود نسلاً بعد نسلٍ او را و اعقاب او را
در آن حکمرانی میگذاشتند و از ابراز اقتدار کلی خود را حفظ میکردند چه اگر یکی از نجبا
مصدر خلافی میگردید یا پادشاه بهوای نفس یا بعلتی با وی میل میکشت و میخواست تنبیه او

پردازد

پرهاز دسایر نجبا با شخص مقصر همدست شده با پادشاه میجنگیدند در حقیقت نجبا بر پادشاه بیشتر مسلط بودند تا پادشاه بر نجبا و وضع سلاطین فرنک هم تا چهارصد پانصد سال قبل همینطور بود بالجمله اگر در زمان سلطنت اشکانیان نجبا و مجلس اعیان باین اقتدار نبودند قدرت سلاطین خیلی بیشتر از آنچه بود میشد و فی الحقیقه همان تسلط نجبا اسباب انقراض آن سلسله گشت و اردشیر ساسانی که از جانب اردوان آخر پادشاه اشکانی حاکم بعضی قطعات فارس بود و رعیت و تبعه آن پادشاه بر او بشوریدند و جمعی از نجبا و اعاظم را با خود متحد ساخت و بر اردوان غالب آمد و سلطنت را از دستش بگرفت و شرح این ماجرا در مقدمه تاریخ ساسانیان بیاید انشاء الله تعالی اما نجبا در دربار دولت اشکانی بچند دسته و درجه از یکدیگر ممتاز بودند بعد از پادشاه بالاترین مناصب و مراتب منصب سورنا بود که سپهسالاری باشد خانواده سورنا از حیثیت مکنت و قدرت یکدرجه از پادشاه کمتر بود و سورناها علاوه بر سپهسالاری کل قشون اشکانی از خود هم تا ده هزار قشون در میدان جنگ حاضر مینمودند و وقتیکه سلاطین اشکانی میخواستند بتخت سلطنت جلوس نمایند سورنا باید تاج سلطنت را بسر پادشاه گذارد طبقه دویم نجبا آنهائی بودند که یا مستشار مخصوص پادشاه میگردیدند یا از وزرای دولت لباس نجبا بعینه بلباس پادشاه شباهت داشت و فرقی که در میانه دیده میشد این بود که نجبا بجای تاج در مهمانیها و جشنها کلاههای طبیعی بر سر میزدند و هر وقت میخواستند بحضور پادشاه آیند با یکنوع حربه قمه مانند مسلح میشدند در اواخر سلطنت اشکانیان که سادگی و حالت رجولیت اولیه آنها از میان رفته بود نجبا البسه زربفتی و کلابتون دوزی هم میپوشیدند و باید دانست که هر وقت دولت را قشونی لازم میشد نجبا از ایالات و ممالک محکومه خود جمع کرده برکاب پادشاه یا هر جا که حکم شده بود حرکت میدادند

فصل چهاردهم
در آداب سفارت در دولت اشکانیان و روابط و معاهده و مقاوله ایشان با دول خارجه

در موقع جلوس سلاطین همسایه عموماً و قیاصره رومیة الکبری خصوصاً پادشاهان اشکانی سفیر بجهت تهنیت آنها میفرستادند و هدایای نفیسه گرانبها با آنها ارسال مینمودند

وطرف مقابل هم همیشه تحف و تقادیم برای سلاطین اشکانی گسیل و ایصال میداشت چنانکه اگوست قیصر روم از جمله چیزها که برای فرهاد چهارم فرستاد دختر صبیح المنظری بود ایطالیائی موزا نام که در این کتاب ذکرش رفته؛ و خواهد شد و ارتابانوس (اردوان) از سلاطین اشکانی شخصی بلند قامت مشهوری را در جزو هدایا بدربار طیبریوس قیصر فرستاد از ماموریت سفرا بعضی اوقات فقط مقصود تبریک و تهنیت و تعزیت و تسلیت بود و گاهی فیصل دادن امور پلیتیکی و در چنین صورتی سفیر حامل نامه بود که در آن مطالب مندرج شده و ماموراً از خود رائی نداشته و نمیتوانسته در حل و عقد مسئله دخالتی کند باید نامه را بدهد و دریافت جواب نماید مگر اینکه نویسنده نامه مطلب را مبهم نوشته باشد و در تصریح آن اهمال نموده آنوقت سفیر آنرا توضیح میکرد و جواب شافی کافی که اسباب حصول مطلوب بود میگرفت و فرضاً در جواب هم تعقیدی و اشکالی دیده میشد سفیر چون سؤال و جواب هر دو را ملتفت شده بدفع و ایضاح آن میپرداخت

سلاطین اشکانی همیشه ساعی بودند و اهتمام مینمودند که مردمان آزموده کاردیده دانا را بسفارت فرستند و وقتی که از خارج سفیری عازم دربار ایشان میشد خیلی دقت و مراقبت داشتند که از ورود بسرحد تا روز خروج او از خاک آنها بعزت و حرمت و امنیت و رفاه و خوشی گذراند

اما معاهده و مقاوله که با دول خارجه می‌بستند اگر در غیر اوقات جنگ و لشکرکشی بود با آمد و شد سفرا منعقد میگردید و اگر بعد از سوق عسکر بود اعم از اینکه قبل از محاربه باشد یا در بین جدال همینکه میخواستند با دشمن بمذاکره پردازند قشون اشکانی زه کمان خود را باز کرده کمان باز شده را بسینه چپ میگرفتند و دستهای راست را بلند مینمودند از این علامت معلوم میشد که خواهان صلح یا متارکه اند آنوقت اگر در وسط دو لشکر پلی بر روی رودخانه یا جزیره در وسط آب بود مامورین جانبین سر آن پل یا در آن جزیره بمکالمه و مذاکره می‌نشستند و اگر پل و جزیره نبود مسافتی را از دو طرف پیموده در وسط حقیقی دو اردو قرار میگرفتند و بگفتگو میپرداختند و دو سپاه از دو جانب مستعد قتال می‌ایستادند تا گفت و شنید سفرا تمام میشد اگر کار بمصالحه انجامیده بود سران دو سپاه بی‌اسلحه بار دیگر هم آمده یکدیگر را مهمانی مینمودند شراب میخوردند و عیش میکردند

بعدها مصالحه نامه مینوشتند و طرفین مهر و امضا میکردند آنگاه دستهای یکدیگر را گرفته سوگند یاد مینمودند که تخلف و نقض عهد ننمایند پس از آن مراجعت باردوهای خود نموده روز بعد قشون طرفین میدان جنگ را خالی کرده راه بلاد خویش پیش میگرفتند و اگر مسائل متنازع فیه و مشکلات حل نمیشد مأمورین باردوهای خود برمیگشتند و قشون دست باسلحه میبردند و جنگ در میگرفت

بعضی از مورخین مینویسند اشکانیان زه کمان خود را که باز میکردند و بطرف مقابل وانمود مینمودند که طالب مذاکره و صلح اند اغلب محض این بود که دشمن غافل کشته نزدیک آید و اینها بر آنها حمله نمایند خصم گول فریب ایشان را میخورد و بدون ملاحظه و احتیاط پیش می آمد اشکانیان بچابکی زه را بکمان می انداختند و کار رقیب خود را میساختند اما این حرف چندان راست نیست یعنی در ظرف مدت سیصد سال که با رومیها جنگیدند یکدفعه این کار واقع شد و آن در جنگ با کراسوس سردار رومی بود

و باید دانست زبان رسمی اشکانیان در صورتیکه با رومیها هم طرف سؤال و جواب بودند تحریراً و تقریراً زبان یونانی بود و جهت اختیار این زبان آنکه اشکانیان در اوایل سلطنت خواستند مغلطه کنند و با آنکه تورانی بودند خود را ایرانی قلمداد کنند تا مردم این مملکت آنها را اجنبی نخوانند و از خود بدانند این بود که گفتند ما از نژاد سلاطین کیانیم این حرف بخرج ایرانیها نرفت و سودی نبخشید با آنها نگرویدند و اظهار مخالصت و مخالطت ننمودند بظاهر با آنها راه میرفتند و در باطن رغبت و میلی نداشتند اشکانیها ملتفت اینحال شده تکیه بیونانیان کردند و با آنها بنای خصوصیت و اتحاد را گذاشتند و خود را جانشین خلفای اسکندر و محب یونان گفتند و بتحصیل ادبیات یونان را رسم کردند حتی بپرستش ارباب انواع آنها پرداختند القاب آنها را بخود دادند خط و نقش سکه و سایر آثار را آنها ناقص یا کامل بزبان یونانی نوشتند و اینجمله نبود مگر برغم انف ایرانیها که آنها را خارجی و اجنبی فرض نمودند و از خود ندانستند و ضمناً محل اتکال و اطمینانی هم برای خود بدست آوردند و در فصل مسکوکات هم اشاره باین مطلب شده است بالجمله اشکانیان بعد از آنکه با دولتی از دول خارجه صلح کرده عهد مودت می بستند احتیاط و مزید اطمینان را گروکان میدادند و میگرفتند و غالباً آن گروکان از فرزندان خود پادشاه بود یا از بنی اعمام و شاهزادگان

خانواده

خانواده سلطنت و بسیار اتفاق می افتاد که سلاطین اشکانی اولاد خود را برم بدربار قیاصره میفرستادند و چند جهت داشت یکی تربیت شدن آنها دیگر آنکه اگر در مملکت ایران بودند بعد از وفات پادشاه همینکه ولیعهد او بتخت سلطنت جلوس میکرد ممکن بود نسبت ببرادران خود ظلم و تعدی نماید و آنها را بقتل رساند یا ناقص کند نیز احتمال میرفت برادران بداعیه سلطنت برخیزند و فتنه و آشوبی در مملکت برپا شود سلاطین اشکانی میدانستند فرزندان آنها که در دربار دولت روم میباشند بهر عنوان که باشند گروکان و غیر گروکان زاید الوصف آسوده و مرفه اند و بخوشی و فراغبال روزگار میگذرانند بلکه همان وقتی هم که دولت اشکانی با دولت روم جنگ میکرد باز شاهزادگان اشکانیان در رم کمال عیش و خوشی را داشتند و علت آنکه این شاهزادهها یکنوع آلتی در دست رومیها بودند و بوجود آنها سلاطین اشکانی را میترسانیدند و انذار مینمودند که ممکن است تو را خلع کنیم و اینشاهزاده را بجای تو بر تخت سلطنت جلوس دهیم و فی الحقیقه میتوانستند یعنی شاهزاده را بر آن میداشتند که با اشخاصی که از پادشاه ناراضی بودند مکاتبه و ارسال و مرسول نماید و آنها را بشورانند چون داخله مغشوش شد از خارج هم حمله آور شوند و مرام و مقصود خود را حاصل نمایند

فصل پانزدهم
در وضع قشون اشکانیان

عساکر سلاطین اشکانی را وضع و ترتیب مخصوصی بوده و ببعضی جهات مزیت و رجحان بر سبک و طرز لشکریان پادشاهان کیان و یونان داشته و بهمین واسطه تقریباً مدت سیصد سال با دولت قدیم مقتدری مثل روم جنگ کردند و کمتر شکست خوردند

ژوستن مورخ لاتینی میگوید عساکر اشکانیان مرکب بود از حر و عبد یعنی بعضی آزاد و نوکر ردیف و چریک بودند برخی غلام و زرخرید صنف ثالثی هم از اسیرزادگان برده و صنف مذکور افزوده میشد باین معنی که پادشاهان اشکانی اسرائی را که در جنگ میگرفتند بامرا و بزرگان و اعیان مملکت تقسیم میکردند ایشان آنها را متأهل مینمودند و فرزندیکه از آنها وجود مییافت مثل اولاد خودشان طرف توجه میگردید و ذکور از فرزندان را با کمال دقت آداب سواری و اسب تازی و تیر اندازی می آموختند در مواقع جنگ این اسیرزادهها نیز بسلاح جزو قشون و عساکر اشکانیان بودند و هر یک از مالکان آن ممالیک حسب التکلیف نسبت بعده غلامان خود میبایست چندین مرد

جنگی

جنگ در وقت جنگ بدایره عسکریه پادشاهی بفرستند انتهی

مورخ دیگر مینویسد غلامزاده‌های اشکانیان اعم از اینکه جزو قشون بودند یا نبودند همه چنانکه پیشتر هم
که میگذشت بانی غلام و عبد بودند و پادشاهها بهمان طور که فرزندان خود را تربیت میکردند غلامزاده‌ها را
نیز مشمول تربیت میداشتند

از عساکر اشکانیان آنچه جنساً پارث و تورانی بودند اسب داشتند و سواره بمیدان محاربه میرفتند
و جنگ میکردند و سایر ملل و طوایف تابعه این سلسله در هنگام قتال و جدال حق سوار شدن
نداشتند و لابد میبایستی پیاده مصاف دهند

اکثر لشکریان اشکانی در تیراندازی منتهای مهارت را داشتند و دسته تیرانداز زره نمیپوشیدند
و سلاح آنها فقط تیر و کمان بوده و وجودشان بیشتر از سایر دسته‌جات فایده داشته است
بعضی از دسته‌های قشون اشکانی زرههای بلند که از سر تا پای آنها را حفظ میکرده میپوشیده‌اند
و نیزه‌های بلند بدست میگرفتند و این دسته‌ها طلیعه و یزک لشکر بودند

کلیه سپاهیان اشکانی میل بتوقف در بلاد و بیوتات و شهرنشینی نداشتند بوضع اصلیه خود
بصحراگردی و اقامت در خیمه راغب بوده‌اند و با وجود دلیری و شجاعت فطری در جنس بواسطه بی
تدبیری و عدم علم و اطلاع از قوانین حربیه کمتر از عهده فتح قلاع و حصون بر می‌آمدند چنانکه وقتی
اهالی سلوسیه در دولت اشکانی بشوریدند و این در اوان اقتدار اشکانیان بود چندین سال تمام
عساکر اشکانی جهد و اهتمام کردند و زحمتها کشیدند تا شورشیان را دوباره مطیع نمودند

از مسطورات مورخین رومی و یونانی چنین مستفاد میشود که سلاطین اشکانی قشون حاضر
رکابی بر ترتیب نداشتند و اگر هم داشتند عده قلیلی بوده است برای قراولی و حراست شخص پادشاه
و حفظ نظم پایتخت و بعضی قلاع محکمه‌های سرحدی و این دسته لشکر معلم و مشق کرده بوده‌اند
و مشق و تعلیم و قواعد و فنون نظامی قشون اشکانی منحصر بوده است باسب‌دوانی و تیراندازی

خلاصه همینکه دشمنی قصد میکرد بمملکت اشکانیان حمله نماید اعم از اینکه آن دشمن تورانی باشد
یا رومی بمحض حرکت و جنبش و شنیدن سلاطین اشکانی هیونان تندرو باطراف و اکناف ممالک
روانه میکردند و ولاة و ملوک و ولایات باجگذار را اعلام مینمودند آنها حسب المعاهده هر یک باندازه
قدرت و وسعت ناحیه خود چند هزار سوار جرار تیرانداز و پیاده بمقر سلطنت یا محلی که برای
اجتماع عساکر معین شده بود میفرستادند بزرگان و امراء هم از اسیرزادگان سابق الذکر که بیشتر

طرف اعتماد سلاطین بودند گسیل مینمودند و بزودی اردوی معظمی تشکیل مییافت و بهر سمت که
میبایست حرکت میکردند و گاه میشد که یکنفر از نجبا و بزرگان آنقدر از اسیرزادگان در تحت تملک
داشت که ده هزار نفر غلام در وقت جنگ میداد اغلب اوقات بزرگان و نجبا خود شخصاً اسیرزادگان
و غلامان را حرکت داده برکاب پادشاه یا بمعسکر و میدان جنگ می‌آوردند بعبارة اخری خود
سردار آن سپاه بود

ژوستن مینویسد در محاربه سلطان اشکانی با آنتوان رومی عساکر اشکانیان پنجاه هزار
نفر بود و از این پنجاه هزار نفر فقط چهارصد نفر حر و از نجبا بشمار می‌آمدند باقی همه غلامان و
اسیرزادگان بودند باین قاعده هر یک از بزرگان تقریباً صد و بیست نفر غلام با خود همراه داشته
نیز باید دانست که اسب و مال بنه و لوازم غلامان را نیز خود نجبا و آقایان میدادند

عساکر اشکانیان غالباً بلکه عادتاً اسباب و لوازم و بنه خود را با شتر حمل مینمودند و بهر ده نفر
مرد جنگی یکنفر شتر برای اینکار داده میشد بعضی اوقات هم بجای شتر عراده حامل احمال و
اثقال عساکر بود قشون پیاده اینطایفه از سواره خیلی کمتر بود لشکر زبده و عمده همه سوار
بودند و در حقیقت سواران جنگ میکردند پیاده‌ها اغلب بحفظ و حراست اردو و سایر بادی
و بعضی خدمات میپرداختند

در سنه پنجاه و سه قبل از میلاد که اشکانیان با کراسوس سردار رومی جنگ کردند و فتح نمودند
و شرح آن بیاید تمام قشون اینطایفه سوار بودند هیچ پیاده نداشتند

اشکانیان دو قسم سوار داشتند سبک اسلحه و سنگین اسلحه سواران سنگین اسلحه زرهی
میپوشیدند که تا زانوی آنها میرسید و آن زره عبارت بود از چرم شتر دباغی شده که روی آن
پارچه‌های آهن صیقلی یا فولاد بشکل صنوبری میدوختند و در تابش آفتاب مشعشع و باشکوه
بود علاوه براینکه بدن را از ضرب شمشیر و نیزه حفظ مینمود نیز سواران سنگین اسلحه کلاه
خودی از فولاد صیقلی که مخصوصاً از کارخانه‌های شهر مرو می‌آوردند بسر میگذاشتند
و این هم مزید جلوه و شکوه آنها میشد شلوار سواران سنگین اسلحه از چرم و گشاد بود و
تا غوزک پا بلکه تا روی پای آنها را فرو میگرفت و معلوم است با اینقسم لباس و سلاح پیاده
جنگ کردن متعذر میباشد این قسم سوار سپر هم نداشتند چه همان زرهی که داشتند کافی
بود که کار سپر مینمود اسلحه سواران سنگین نیزه ضخیم بلندی بود و تیر و کمانی و همیشه مردمان

قوی هیکل پر قوت را داخل این قسم سوار مینمودند که کمان را خوب بتوانند بکشند و تیر آنها دور برود نیز سوارهای سنگین اسلحه شمشیر کوتاهی دو دم شبیه بخنجر بکمر میبستند و این سلاح را بکار نمیبردند مگر وقتیکه با دشمن دست و گریبان میشدند و برای اسبهای این قسم از سوار برگستوان از چرم شتر و قطعات آهن یا فولاد صیقلی شبیه بزره خودشان ترتیب میدادند که مرد و مرکب هر دو محفوظ مانند

اما سواران سبک اسلحه کلاه خود و زره و نیزه نداشتند سلاح آنها منحصر به تیر و کمان بود و از آنجاکه مثقل بحمل اشیاء ثقیله نبودند در تاخت و تاز و جنگ و گریز بسیار موافق خیلی چست و چابک بودند و با کمال سرعت حرکت مینمودند مخصوصاً در وقت فرار سوارهای اشکانی بطور قیقاج از روی اسب تیر کشیده و بطرف عقب سر رها می افتادند و این از خصایص آنها بود و میتوان گفت جنگ و گریز اشکانیان برای دشمن خطرناکتر بود تا حمله و یورش آنها بالجمله سواران سبک اسلحه نیز چوبه تیر مانند بر کمر داشتند و اغلب از سوارهای اشکانی علاوه بر اسبی که بر آن سوار بودند اسب دیگر بطور جنیبت و یدک با خود همراه داشتند که در وقت کوشش و تکاپوی اگر مرکبشان خسته شود یا بخواهد از کار بماند آنرا عوض کرده با اسب تازه نفس بکار خود و کارزار مشغول شوند

بعضی از مورخین مینویسند در اواخر سلطنت اشکانیان سلاطین و سردارهای آنها در اردوهای خود چند فوج شتر سوار هم داشتند و آن افواج در هنگام تصادف با دشمن روی تلی که مشرف بر میدان جنگ و حربگاه بود رفته صف بسته خصم را تیرباران میکردند اما در چند موقع فهمیدند وجود این افواج شتر سوار بیمصرف و غیر نافع است لهذا آنها را متروک داشتند و این رسم را موقوف نمودند توضیح اینکه در قرون سالفه ارباب دول که از جنگ و صلح و زد و خورد ناگزیر بودند در قورخانه های آنها چیزی خار مانند از آهن ساخته میشد و در صحرا جلو قشون دشمن میپاشیدند که پای لشکریان پیاده بلکه سم مراکب آنها را زخم کند و نتوانند پیش آیند و این رسم تا صدر اسلام باقی بوده چنانکه در جنگ نهاوند مشهور بفتح الفتوح در خلافت خلیفه ثانی که عساکر اسلام با لشکریان عجم جنگیده اند عجمها همین کار را کرده و مسلم آسیب گران خار آهنی برای دست و پای شتر بیشتر اذیت داشت تا اسب که سم دارد چون اشکانیان شترهای افواج شتر سوار خود را از این خارها عاجز یافتند این قسم قشون را منسوخ نمودند

حمله و

حمله و یورش قشون اشکانی بدشمن اینطور بود که سوارها چندین دسته میشدند یک یا دو دسته از آنها با سپاه طرف مقابل برابر میشد آنوقت دسته های دیگر از سواران سبک اسلحه اطراف و جوانب خاصه ساقه و دنباله عساکر خصم را غارت میکردند و نمیگذاشتند آذوقه برفقای خود دسته ها جلو برسانند و اردوی مخالف را از بابت آذوقه و قرکی مستاصل میساختند و بدینوضع غالباً کار خود را از پیش میبردند

قشون اشکانی کلیتاً نه بمحاصره کردن دشمن معتقد بودند نه خود مهما امکن در قلعه ها رفته محصور میشدند اگرچه وقتی در جنگ با رومیها که در حصن و حصارهای متحصن شده بودند لشکریان پارت رشادتی بروز داده و خود هم هر وقت مجبور بتحصن و رفتن در قلعه گردیدند در دفاع همیشه حالت درماندگی نداشته و گاهی کاری کرده اند اما چند واقعه که از این قبیل است از وقایع فوق العاده بشمار می آید فطرت و طبیعت و میل عساکر اشکانی فقط بجنگیدن در صحرا و بیابان بوده و سبک و روش و پلتیک آنها اینکه دشمن را خسته و درمانده کنند لکن فتوحاتی که قشون اشکانیان را نصیب میشد بواسطه جنگ و گریز بود یعنی در عین گیر و دار و زد و خورد یکمرتبه پشت بدشمن میکردند و چنین وانمود مینمودند که فرار میکنند همینکه سپاهیان طرف مقابل مغرور شده بتعاقب آنها میپرداختند و صفوفشان بهم میخورد و در حقیقت متفرق میشدند قشون پارت برمیگشت و کار آنها را میساخت

یکی دیگر از رویه های اشکانیان در جنگ این بود که قشون دشمن را حتی المقدور بداخله مملکت خود بکشانند و از هر نوع مدد و کمک دور سازند و از هر قسم آذوقه محروم نمایند کار را از هر جهت بر آنها تنگ کنند آنوقت بر سر آنها بتازند و کارشانرا بسازند

ژوستن مورخ لاتینی گوید اشکانیان هرگز در مقابل خصم صف آرائی نمیکردند و بمحاصره نمیپرداختند دشمن را اگر از دور میدیدند با هیاهو و اجماع حمله سختی میبردند اگر در حمله اول خصم منهزم میشد آنها را تعاقب میکردند و الا عقب مینشستند و وانمود میکردند که فرار کرده اند چون دشمن آنها را تعاقب مینمود برگشته کار او را میساختند نیز عساکر اشکانی هرگز بمعسکر دشمن شبیخون نمیبردند در جنگها همینکه آفتاب غروب میکرد دست از کارزار میکشیدند و با عجله عقب نشسته مسافت بعیدی مابین اردوی خود و لشکرگاه خصم فاصله قرار میدادند و جهت عمده که برای اینکار فرض شده اینست که تمام شب میخواستند اسبهای خود را تیمار نمایند و علوفه

بدهند

بدهند و حال بیاورند که صبح روز دیگر از خستگی بیرون آمده مهیای کار و تازه نفس باشند و ظاهراً از قدیم الایام این رسم در ایران معمول بوده چنانکه اکزنفون سردار یونانی که در دربار کیان مستخدم بوده مینویسد ایرانیها بهیچوجه بشبیخون مایل نیستند بناً آنها بر اینست که شب خودشان و مراکبشان را آسوده و راحت نگاهدارند مختصر در تمام مدت سلطنت اشکانیان یکی دو مرتبه اقدام بشبیخون نموده اند

پارتها در اوان بارندگی و فصل زمستان که هوا غالباً رطوبت دارد باختیار اقدام بجنگ نمیکردند و علت آنکه سلاح معتبر عمدهٔ آنها تیر و کمان بود و زه کمان در هوای رطوبتی و تر سست میشد و هنری که در تیراندازی داشتند بدرستی نمیتوانستند ظاهر سازند و کاری از پیش ببرند پس هر وقت اینطایفه در زمستان و اوایل بهار جنگ کرده اند اختیاری نبوده

اشکانیان طاقت زیست در گرما و سرما هر دو را داشته اند و مخصوصاً تحمل آنها در حرارت آفتاب ضرب المثل بوده و رومیها چنین میپنداشته اند که قشون اشکانی دوا بصرف میکنند و بکار میبرند که حرارت هوا و عطش در وجود و طبیعت آنها اثری ندارد

در اردو و هنگام جنگ سران سپاه و نجبای اشکانی مغنیه ها و متعه های خود را با عراده حرکت میدادند و زنهای مزبوره بیشتر یونانی الاصل بودند و از شهر سلوسی و سایر بلاد یونانی نشین آنها را اجیر مینمودند اما معقوده های خود را هرگز باردو همراه نمی آوردند

عساکر اشکانی همیشه مهمات زیاد از حربه و غیره از قبیل آذوقه و جبه خانه با خود همراه داشتند مخصوصاً تیرهای زیاد با آنها حمل میشد کمتر اتفاق می افتاد که اردوی اشکانی فیل همراه داشته باشد مگر در دو سه جنگ یک زنجیر یا دو زنجیر فیل در اردو و مخصوص سواری پادشاه بود و شبها بنگه حرکت میکردند سلطان روی تخت فیل استراحت میکرد و میخوابید ظاهر اینست که اینطایفه از داشتن فیل در اردو متزجر بوده اند بعلاوه آن سرعت سیر و تندی که اشکانیان در جنگ داشتند فیل با آن تاب طاقت عاجز میشد و نمیتوانست با آنها همراهی کند و از عادات قشون اشکانی آنکه چون با دشمن تصادف میکردند تماماً بنای هیاهو و غوغا میگذاشتند و صداهای خشن برمی آوردند که اسباب هول و رعب خصم شود از ساز و موزیک نظامی چیز دیگر داشتند فقط طبل و دهل بود نای و بوق و شیپور و کرنا نمیدانستند چیست طبل و دهل را هم برای این میخواستند که دسته جات قشون را در وقتیکه متفرق هستند بصدای

این دو ساز اعلام و خبردار کنند که یکجا جمع شوند نیز قشون اشکانی طبل و دهل در ترپوس زین داشتند و در وقت حمله این دو ساز را میزدند

قوت و نیروی بازوی عساکر اشکانی زیاد بوده چه سواران زره پوش که نیزه های ضخیم داشتند و پیکان آن نیزه ها نیز ضخامت داشت با این سلاح که حمل آن چندان کار سهلی نیست گاه میشد که بیک ضربت دو تن را از پا در می آوردند در نشانه زدن با تیر هم نهایت ماهر بودند چنانکه ذکر شد در راحت نگاهداشتن مراکب خود اهتمام تامی داشته اند یعنی تا ناچار نمیشدند اصرار باسب تاختن نمیکردند و اکثر بطور خدعه از جلو خصم میگریختند و دشمن را فریب میدادند که بتعاقب آنها پردازد چون اینکار میکرد بدام مکر و حیلهٔ پارتها می افتاد و از آنجا راه دیار عدم پیش میگرفت مختصر فرار قشون اشکانی برای طرف مقابل مضرتر و خطرناکتر از حملهٔ آنها بود

آخرالامر اشکانیان تا میتوانستند خود را خسته نمیکردند میان حملات و جنگها فاصله قرار میدادند که رفع خستگی آنها بشود و گاه میشد که یکروز چند بعد از محاربه کناره کرده خود را راحت و آسوده نموده پس از تازه کردن نفس باز بجنگ و کارزار میپرداخته اند

فصل شانزدهم
در اسلحهٔ اشکانیان

اسلحهٔ اشکانیان فی الحقیقه همان اسلحهٔ معمولهٔ در توران و در میان قوم اسکیث و سایر طوایف ترکستانی بوده اما تیر و کمان را میتوان گفت اول سلاح اشکانیانست چنانکه آنرا آرم یعنی علامت مخصوص خانواده و سلسلهٔ خود قرار داده بودند و آرم از رسومی است که از اعصار و قرون سالفه و ازمنهٔ بسیار قدیم در میان قبایل و سلاسل و خانواده های بزرگ و طوایف نامی عالم رسم بوده و هر قومی چیزی را اتخاذ و اختیار نموده و مینمایند و آن بحسب خیالی و تصوری و مناسبتی است و مناسبت تیر و کمان با قوم پارت و اشکانی چنانکه پیش ذکر کرده ایم مهارت آنها بوده در استعمال این سلاح و در عالم نادر ملتی و امتی میباشد که صیت تیراندازی اشکانیان بسمع آنها نرسیده باشد

یکی دیگر از اسلحهٔ اشکانیان نیزه است که هم نی آن و هم سر نیزهٔ آن ضخامت زیادی داشته و سواران آنها از سبک اسلحه و سنگین اسلحه حمل این سلاح مینموده اند و در کار بردن آن چنانکه گذشت کمال قدرت و توانائی و ید طولی داشته اند

نیز اشکانیان دو قسم حربهٔ دیگر داشته یکی شمشیر مانند تا دو دم که از دو طرف قطاع و برنده بود یکی دیگر شبیه بقمه‌ها البته که آن نیز دو دم بوده است و سواران این هر دو حربه را یعنی یکی از این دو قسم را بکمر میبسته اند

کارد بلند و خنجر نیز از اسلحهٔ این طایفه بوده و اختصاصی باوان جنگ و جدال نداشته در غیر اوقات رزم و حرب هم کارد و خنجر بکمر میزده اند

زره و کلاه‌خود اشکانیان ابتدا بهمان وضع و طرز زره و کلاه‌خود تورانی و اسکیث‌ها از آهن و فولاد بوده بعدها بعضی تصرفات در آن نموده اند و مرکب شده از سبک و وضع زره و کلاه‌خود ایرانی که در عهد کیانیان معمول بوده و از زره و کلاه‌خود سپاهیان بنی آشور و از زره و کلاه‌خود تورانی و اسکیث که خاص خود آنطایفه بوده است

قسمی از زره‌های اشکانیان تمام بدن را و پاها را تا پشت پا و دستها را تا معصم می‌پوشانیده و حفظ میکرده است قسم دیگر از زرهٔ آنها تا بالای زانو میرسیده و وضع این زره‌ها را در فصول سابقه شرح داده‌ایم کلاه‌خود آنها هم دو سه نوع بوده از جمله کلاه‌خودی تقریباً بشکل نیم دایره داشته که کل میخها دو روی آن نصب میکرده اند و توبی زره از چرم یا حلقه‌های آهن برای حفظ گوش و گردن بر آن می‌آویخته اند و بدین هم اشاره نموده‌ایم

اشکانیان زره‌های آهنی خود و برگستوان اسبها را طوری میساخته اند که قطعات آهن که در زره و برگستوان بکار میرفته شبیه به پر طیور بوده و هر کس مردان مسلح اشکانی را از دور میدید چنان می‌پنداشت که تن و بدن راکب و مرکوب پرهای آهنین بیرون آورده است و چون برگستوان اسبان را نیز از اسلحهٔ لازمهٔ مهمه میشمرده اند در ساختن آنها همان دقت را میکرده اند که در ساختن زره‌ها در اوایل یعنی در سلطنت چهار پادشاه سلاطین اشکانی کلاه‌خودی شبیه بکلاه‌خود تورانیان نوک تیز بر سر میگذاشتند بعدها آن وضع را تغییر دادند و شکل دیگر اختیار کردند ژوستن مورخ میگوید اشکانیان چه در اوقات بدویت و چه در زمان مدنیت و اوان دولت و سلطنت مسلح باسلحهٔ اصلی و نسلی خود که اسکیثی و تورانی باشد بودند و سواران در وقت جنگ غرق در آهن و فولاد میشدند زره و برگستوان آنها از فولاد بود و شبیه بپارچه که پر مرغ بر آن نصب کرده باشند یعنی پارچه‌های آهن را شبیه به پر مرغ نموده از آن زره و برگستوان میساختند

بگفتهٔ اکثر مورخین اشکانیان در غیر وقت جنگ هم مسلح گردش میکردند و آخر الامر احتمال میدهیم دبوس هم جزو اسلحهٔ آنها بوده زیاده بر این حربه و سلاحی نداشته اند

فصل هفدهم
در جنگجوئی اشکانیان یا قوم پارت

طایفهٔ پارت که سلاطین اشکانی از آن طایفه بوده بجنگجوئی مشهور و معروف اند و این از خصایص تورانی و اسکیث بودن آنهاست و در این قوم اگر کسی از رشادت و شجاعت و حالت جنگجوئی بهرهٔ کامل نداشته چنین بوده که هیچ نداشته و وی را با ننگ و عار انباز و از مفاخر عاری میدانسته اند آنها که از عوائد ملل باخبر بوده اند میدانند که عموم طوایف تورانی و ترکستانی بلکه تمام قبائل و سلاسلی که چادر نشین و صحرا گرد بوده اند و در زیر خیمه بسر میبرند حالا هم شجاع و دلیر و پر دل شده اند و این فقره طبیعی است چه اهالی شهرها اتکال و اعتماد به سور و حصن بلاد و نظم و قوت حکومت نموده خود را از دفاع و دست بردن باسلحه و حفظ و حراست خود و اهل و کسان و قوم و قبایل و خویشان تن زده اند و خود را محتاج باین تجشم و زحمت ندانسته براحت و تنعم و تن آسائی پرداخته و باستیفاء لذات و انواع تمتع و تعیش و خوشگذرانی مشغول گشته اند اما ایلات بادیه نشین که قلعه و حصار و توپ و تفنگ و سایر قوای حکومتی نداشته و ندارند پیوسته باید مستعد مدافعهٔ سایر قبایل و متعرضین مختلفه و ارباب تعدی و اجحاف شوند و بزور بازو و بکار بردن سلاح و قوت از شر اشرار خود را محروس و محفوظ دارند بزد و خورد و نزاع و قتال و اسب تازی و دشمن اندازی مانوس و معتاد میشوند مخصوصاً اگر مانند مردم ترکستان خشونت طبعی هم داشته باشند و حسهای لطیفه که از مردم آزاری و اذیت و اضرار نافراست در آنها صورت فعلیت و ظهور بهم رسانیده باشد اقوامی چنین و طوایفی بهایت محتاج بقوای شخصی خود در سلامت و آسایش اوقات زندگانی ناچار جنگجو و دلیر میشوند و کاردانان عالم دانند که کارها کلیةً بعادت است و بشهود و تجارب معلوم شده که سکنهٔ بلاد و نواحی سرحدی که بیشتر از سایر اهل مملکت دچار زد و خورد و حملهٔ خارجه میشوند شیلتر و جنگی‌تر و جری‌تر از مردم بلاد مرکزی و سکنهٔ نقاط و امکنهٔ محفوظه میباشند و یک چیز دیگر بر جنگجوئی و دلیری و تجری اشکانیان افزوده و آن این است که این قوم بعد از آنکه از ناچاری رایت شورش و طغیان برافراشتند و فی الجمله پیشرفتی حاصل نمودند دیدند ممکن است بواسطهٔ تجلد و مصابرت در حروب

وتحمل مشقتهای کارزار از هبوط مذلت وزحمت باوج سربلندی ورفعت رسند طالب شوکت وحشمت
واقتدار زاد در مجادله وگیرودار ومخاصمه پا افشردند وجنگجوئی درحقیقت جزء ذات آنها شده است
که در تاریخ آنها مکرر دیده میشود که بجهت اسباب جنگی فراهم آورده اند
یکی از مورخین مینویسد سلطنت اشکانیان اگرچه بدست سلسله دشمن ساسانی منقرض شد اما لیاقت
وشایستگی آنها را در اعمال حربیه وسختی وطاقت وپشتکار ایشانرا نمیتوان انکار کرد چنانکه
مکرر با رومیها جنگ کردند واغلب فتح وغلبه ایشانرا بود رومیها که شکستهای فاحش از
اشکانیان خورده مسلّم است که در آن قرون اول دولت بنا بودند واین برهان قاطعی است بر
کمال پردلی ودلیری وجنگجوئی اشکانیان

فصل هیجدهم
در شکار اشکانیان

دانشمندان خبیر دانند که شکار کردن ونخجیر رفتن ملوک وامراء وبزرگان عالم فقط از
برای تفرج وتفریح وگذراندن وقت بشادی وخوشی نبوده بلکه مقاصد وفواید دیگر در نظر
داشته اند از جمله سلاطین میخواسته اند ملازمان وغلامان آنها گاه وبیگاه باید بتجدید
ریاضت وصاحب منصبی قشون وسرداری وسوق عسکر وجنگ مشغول شوند ومتقلد اعمال
حربیه ونظامی باشند خودشان ومراکبشان خام وجمام نگردند دراوان آسایش وصلح
یکباره بیکار ننشینند واز عادت سواری وراه پیمودن واسب تاختن بکلی دور نیفتند این
بود که صید وشکار را برای خودشان وآنها یکنوع مشق وورزش قرار داده وباین کار
ترغیب وتحریص میکرده اند اما قبایل وطوایف بادیه نشین وصحراگرد علاوه بر تفرج ومشق
وتحرک وداعی دیگر برای شکار بوده یعنی باینکار احتیاج داشته اند شک نیست که تمام ایلات
دارای اغنام وسایر مواشی ماکول اللحم نبوده ونیستند وآنها هم که دارا بوده وهستند غالبا
بواسطه جلب بعضی منافع حاصله از آن اغنام ومواشی از ذبح آنها مضایقه داشته ودارند
وبرای توسعه دایره اکل خود خاصه در بیابان که برخلاف بلدان اقسام خوردنی موجود
ومهیا نیست وجود گوشت شکار را نعمتی بزرگ وغنیمتی میدانسته اند پس بموجبات مذکوره
وباقتضای طبیعت صحراگردی در هر وقت وزمان اشکانیان بشکار میلی مفرط ورغبتی عظیم
داشته ومهما امکن در اینکار مجد وساعی بوده اند اگرچه این طایفه بموجب مسطورات بعضی

ازمورخین

از مورخین حرص وولعی بخوردن گوشت نداشته اما باز بتصریح همان نویسنده ها بگوشت
وحوش وطیور مایل بوده اند چون حیوانات اهلی را وجوها طرف رغبت میخواسته از کشتن
گاو وگوسفند اکثر اوقات احتراز میکرده اند وبگوشت شکار قناعت مینموده ومسلّم است
اشکانیان اکثر اوقات خود را بصید افکنی وشکار میگذرانده چه متصل سوار بوده حتی در وقت
دید وبازدید ورفتن مهمانی ودنبال سایر کارهای خود پیاده حرکت نمیکرده وفقط غلامان
وبردگان آنها باید پیاده طی مسافت کنند وارباب فطانت دانند که سواری دائمی با شکار
نوعی تلازم است نمره ۲ از ارباب خبر مینویسند اشکانیان بشکار وصید سباع نهایت
راغب بوده اند
یکی از مصنفین معتبر گوید سلاطین اشکانی در اوایل سلطنت خود یعنی تا زمان مهرداد اول
هر وقت که مشغول جنگ نبودند عساکر وقشون خود را وادار بشکار مینمودند تا عادت و
حالت جنگجوئی را از دست ندهند خودشان هم باینکار اشتغال داشتند وشکارهای طبیعی
میکردند یعنی عقب سباع وحیوانات وحشی میتاختند تا آنها را خسته وماندهٔ میکردند بعد بضرب
تیر میکشتند یا بالکند میگرفتند اما پس از آن قرق وقرقها مخصوص ترتیب داده ودور آنها را
دیوار کشیده هر وقت میل بشکار داشتند در قرقها باینکار میپرداختند
نیز شکاری که اشکانیان میکردند یکفقره در سواحل دجله وفرات ودر باتلاقهای حوالی و
اطراف این دو شط بوده که در این امکنه شکار گراز مینمودند ودر کوههای الوند شکار آنها خرس
ودر طرق مازندران وگرگان ببر ودر عراق عرب نیز شیر بود اما بچه این حیوانات درنده را
در قرقهای مذکوره مخصوصا تربیت میکردند تا بزرگ میشدند وبنیمه مانوس آنوقت بصید
آنها میپرداختند

فصل نوزدهم
در البسه سلاطین وملکه های اشکانی وبزرگان ایشان وبعضی زینتهای آنها

بدیهی ومعلوم است که البسه ملل مادامیکه اهل حضاره وشهرنشینی نشده وبه دولت و
تموّل نایل نگردیده نهایت ساده واز هر قسم تکلف دور میباشد فی الحقیقه ساتر وحافظ حرّ و
برد است وبس ومخصوصا لباس طوایف صحراگرد بدوی ان در آن عصر وزمان مشخص است که پشمینه

خشن

خشن بوده و ممکن است بعد از مهاجرت پارتها از ترکستان و آمدن بمملکت پارتیا پارتین فی الجمله بتقلید مردم ایران پوشش آنجماعت رو بتغییر گذاشته باشد اما بتصریح مصنفین معتبر بعد از آنکه اشکانیان مالک تخت و تاج کیان شدند و چند پشت هم گذشت بمراقبت امتیاز ملابس و لطافت و خوبی آن افتادند و این امری طبیعی است یکی از مورخین گوید پادشاهان اشکانی قبل از آنکه بکمال اقتدار نایل شوند و مملکت خود را بسط دهند یعنی تا زمان مهرداد اول بیشتر همان جامه‌های تورانی را میپوشیدند چون کامیاب و مقتدر گشتند کم کم در پوشش تقلید سلاطین کیان و شهریاران مدی را نمودند و البسهٔ فراخ که تا پشت پا میرسید بلکه بزمین میکشید در بر کردند

از مسکوکات اشکانیان و بعضی آثار ایشان و اقوال بسیاری از مصنفین یونانی و رومی نیز چنین بر می‌آید که لباس سلاطین اشکانی بلند و فراخ بوده و در شانه و کمر چین داشته با چند جا تا (تنه) میشده لکن در زیر این لباس قبائی کوتاه و شلواری تنگ از حریر و پارچه‌های ابریشمی و پنبه و پشمی نیز میپوشیده اند و گاهی البسهٔ آنها یراق دار بوده و آنرا از پارچه‌های الوان با جلوه و شکوه ترتیب میداده اند

ژوستن مورخ لاتینی مینویسد اشکانیان پیش از آنکه بر تبهٔ عالی سلطنت نایل شوند جامهٔ تورانی میپوشیدند چون بپادشاهی رسیدند لباسی مرکب از وضع ایرانی و تورانی ترتیب داده آنرا پوشش خود قرار دادند اعیان و نجبای پارت لباسهای فراخ بلند بسبک مردم ایران میپوشیدند و رعایا همان البسهٔ پشمینهٔ خشن تورانی را در بر میکردند

ایضاً یکی از نویسنده‌ها میگوید سلاطین اشکانی پس از تسلط در لباس تقلید اهل ایران نمودند و جامهٔ معتبر خود را جبهٔ فراخی قرار دادند که از پارچه‌های خیلی لطیف نازک قیمتی میدوختند دیگری مینویسد تا دو سه پشت البسهٔ پادشاهان اشکانی در کمال سادگی بود بعد بموجب نقوش مسکوکات و نقشها و الواح معلوم شده که این سلسله ذوق و میل مفرطی بزینت و تجمل داشته زره و کلاه خودی که حالا معمول است از اختراع اشکانیان میباشد چه در آثار کیان دیده نشده همین مورخ گوید اشکانیان زرهی بلند داشته که بزانوی آنها میرسیده و پوششی چاقچور مانند که آنهم از جنس زره بوده و در پا مینموده اند و روی پای افتاده کفشی که روی آن نیز زره میکشیدند میپوشیدند این لباس نظامی از وضع البسهٔ حربیهٔ طایفهٔ اسکیث

واز سبک پوشش یونانیها ترکیب یافته و جامهٔ زنان اشکانی کمال امتیاز را داشته چنانکه در سکهٔ فرهاد چهارم و زوجه‌اش موزا مشاهده میشود صورت این ملکه را با سر باز ساخته اند بحالتی که گیسوان خود را بطرز زنان یونانی در بالای سر بطراوت و قشنگی هر چه تمامتر گره زده و باید دانست که البسهٔ زنهای نجبا و اعیان اشکانی بقدری خوب و ممتاز بوده که امپراطریسهای روم تقلید آنها مینموده اند

بعد از ملاحظه و دقت در سکه‌های اشکانیان و تتبع در اخبار ایشان معلوم میشود لباس اشک اول نظامی و کوتاه بوده یعنی زرهی از حلقه‌های آهن در بر داشته که تمام بدن او را حفظ مینموده و آن لباس نظامی را روی زره میپوشیده و نیم تاجی بوضع تاج سلاطین یونان با کلاه خودی مخروطی شکل که توپی نیز داشته بر سر میگذاشته و دهنهٔ کفش او بساق پا بسته میشده و گردن بندی ساده بگردن می بسته و گوشواره‌ها در گوش میکرده است

مهرداد اول جامهٔ نرمی در بر مینموده با پوششی کاپچه مانند که طرف گردن آن باز بوده و این لباس را با چند قطار از احجار کریمه مزین میساخته از آنجا که صورت این پادشاه را تمام نساخته وضع پایین جامهٔ او معلوم نیست تاجش ساده کلاه خودش بشکل نیم دایره با توپی زرهی از چرم یا از آهن و چند دانه گل میخ روی کلاه خود نصب شده چیزی بشکل مارپیچ شبیه به کلگی سر اسب برای زینت روی گردن داشته است

بعضی از سلاطین اشکانی که بعد از مهرداد سلطنت کرده اند کلاه خودی شبیه بکلاه خود این پادشاه بر سر دارند ولی در حاشیه دور آن صورت آهو و چند قطار گلوله رسم شده چندتن از پادشاهان اشکانی از قبیل مهرداد سیم و غیره چیزی قلاده مانند بگردن داشته اند و آن ظاهراً از دو قطار سنگهای گرانبها زینت یافته است

یکی از ارباب سیر مینویسد سلاطین پارت در اوان صلح نیم تاجی بر سر میگذاشتند و آن عبارت بود از نوارهائی که دور سر میبستند و در عقب سر گره میزدند که موی سر را نگاهدارد و در وقت حرکت پریشان و درهم نکند و شاید این نوار چندمرتبه دور سر پیچیده میشده و دو سر بلند داشته که از عقب آویزان میکرده اند و بر روی این نوار احجار کریمه و قطعات طلا برای زینت نصب مینموده

نگارنده گوید در این عبارات مسامحه ایست یعنی بهتر آن بود که این نوارها را نویسندهٔ مشارالیه بموی بند

تغییر کنند بتاج و در اکثر قرون و اعصار موی بندهای مزین بوضعهای مختلف رسم بوده نهایت
آنکه نسوان بیشتر آنرا بکار میبرده اند لامعی گوید (چون موی بند زد زینت موی حور عین)
فرهاد چهارم و سلاطین بعد از او جامهٔ نرمی زیر البسهٔ خود میپوشیده و در روی آن پوششی داشته
که طرف گردن آن باز و با نوار مزین شده و این پوشش را با کمربند بکمر می بسته و شلواری در پا
میپوشیده از طرف بالا فراخ و از پایین تنگ شبیه بشلوارهای مردم مازندران و فرقی که این
لباس پادشاه اشکانی با جامهٔ رعیتی دارد اینست که قدری مزین و بلندتر است و تقریباً تا روی
زانو میباشد اما در تنگی و گشادی فرقی در میان شلوار رعایا و سلاطین نیست
بعضی از پادشاهان اشکانی تاجی مخروطی شکل مکلل بمروارید و سایر جواهر ثمینه بر سر میگذاشته
و گردن بندها در گردن داشته اند که دو سه دوره دور گردن آنها پیچیده میشده و یکی از
علایم نجابت و سلطنت آنها گوشواره بوده چنانکه در گوش غالب سلاطین در تصاویر دیده
میشود و ظن غالب آنکه بجای خلعت و امتیازات دیگر بامنا و بزرگان اشکانی گوشواره میداده اند
و در گوش بعضی که دو گوشواره هست گویا آن بجای دو امتیاز باشد
سلاطین اشکانی بازوبند طلا ببازو می بسته و تاج ملکه های این طایفه زیباتر و با شکوه تر
از افسر شوهرهای آنها بوده و چند رشته گلوبند در گردن داشته اند
ملکه موزا زوجهٔ فرهاد چهارم که صورت آن روی سکه دیده میشود تاجی بلند مرصع بر سر دارد
و نیم تاجی هم روی آن گذاشته از روی شانه هایش معلوم میشود لباسی قیمتی و فاخر مانند
لباس شوهر خود پوشیده و طرف گردن آن باز است
مغنیه ها و زنهاییکه طرف تمتع و خاص عیش و طرب پادشاهان و بزرگان اشکانی بوده اند
لباس بلند یونانی در بر مینموده
آخر الامر گوییم ملابس سلاطین اشکانی از جامه و زره اشک اول گرفته تا لباس کوتاه و
شلوارهای گشاد پادشاهان بعد از اشک همه لباس نظامی بوده است
اما زیب و زینت اشکانیان مسلم است که بتناسب دوره و زمان آنها میباشد ابن مقفع مینویسد
طایفهٔ اشکانی بآرایش میلی مفرط داشته و از طلا و نقره هر قسم آلات و اسباب حتی زره
و چار آینه و برگستوان اسب میساخته اند احجار منقوره نهایت درجه آنها مطبوع بوده و
بعضی احجار از آن عهد نزد نگارنده موجود است که روی آنها تصاویر نقش شده و گمان میکنند آن

اشکال صور سایر اینها یعنی حکام یا سردارها باشد در گوش بعضی از این صورتها یک گوشواره
و در بعض دیگر دو گوشواره هست

فصل بیستم
در لباس نجبا و مغهای اشکانی

لباس نجبای سلسلهٔ اشکانی عموماً گشاد و بلند بوده و تا پشت پا میرسیده و در زیر آن قبا
و شلواری میپوشیده اند اما لباس مغهای اشکانیان عبارت از جامهٔ بلندی بوده آستین دار
و لباسی دیگر که در گردن بسته و تا بزیر زانو میرسیده روی آن میپوشیده اند و کلاهی مخروطی
شکل بر سر میگذاشته و موهای سر خود را بشکل دو کیسه دو دسته کرده در دو طرف سر قرار
میداده اند
بارون دوبد از معارف دانشمندان فرنگ در سال هشتصد و چهل و یک چند صورت
در لوحهٔ کوهی دیده و یکی از متبحرین با خبرت و بصیرت آن تصاویر را از اشکانیان
دانسته صورتها عبارتست از پانزده شکل که چهار تن از آن در دو صف نزدیک
بهم ایستاده اند و یکنفر دیگر که بر جمله مقدم است ملبس بلباس مذکور روی صندلی
ناهمواری نشسته در بازوی راست بازوبند دارد از هیئت و جامهٔ او چنین استنباط
کرده و حدس زده اند که از متعبدین اشکانی و بعبارة اخری مغ است و مشغول عبادت
میباشد این صورت خوب محفوظ مانده اما چهارده صورت دیگر قریب بمحو و انطماس
بوده و تصور نموده اند که اینها تماشاییان اند و سیر پرستش و اعمال مغ را مینمایند
چیزیکه مخصوصاً ثابت مینماید که تصاویر منقوره در لوحهٔ کوه سابق الذکر صور مردم
اشکانی است صورت دیگری است که در همان حدود نقر شده و آن یکنفر سوار میباشد
که تیر و کمان و نیزه دارد و لباسی بلند پوشیده کلاهی مدور بر سر گذاشته موی سر را
بوضع مزبور چون دو کیسه در دو طرف قرار داده کمان در دست چپ و تیرکش پشت سر
سوار از زین آویخته با دست راست نیزهٔ خود را بگردن جانوری وحشی زده و آن جانور
علی الظاهر خرس باشد سواری با این وضع و هیئت مسلم است که اشکانی است

فصل بیست و یکم
در بعضی از عوائد سلاطین و ملکه های اشکانی و بعضی

از اقوال مورخین در باب این سلسله

سلاطین اشکانی در موی سر و ریش تفنن میکرده اند یعنی گاهی آنرا بدقت مجعد میساختند بعضی اوقات صاف شانه و رها مینمودند وقتی ریش خود را دو شقه قرار داده و هر شقه را منتهی به نقطه و نوک دار کرده زمانی آنرا بشکل مربع میزده اند گاهگاه هم ریش را از زیر شانه نموده بطرف صورت آنرا برآمدگی داده و در اواخر رسم نموده بودند که موی سر خود را در دو طرف جمع و در دو دسته مثل دو کیسه پر میکردند

بنابر مسطورات بعضی از مورخین پادشاهان اشکانی در ظرف سال دو مرتبه نقل مکان میکردند یعنی از قشلاق به ییلاق و از ییلاق بقشلاق میرفتند زمستان قشلاق آنها در سواحل دجله و فرات یعنی عراق عرب بود و تابستان ییلاق ایشان عراق عجم اکثر اوقات در همدان و حوالی کوه الوند بسر میبردند و در نقل و انتقال جمعیت کثیری در اردوی پادشاه اشکانی حرکت میکرد و تمام زوجات و خادمه های سلطان و رجال دولت در این قسم سفر همراه بودند و اکثر اوقات از بسیاری اهالی اردو در منازل عرض راه چه در ذهاب و چه در ایاب آذوقه وفا نمینمود و کار سخت میشد

حرمخانه پادشاه عبارت بود از یکنفر زن محترمه که زوجه پادشاه و ملکه مملکت بود و بهمین لقب نامیده میشد ما بقی زنان در حکم متعه یا مغنیه و مطربه بودند

در دولت اشکانیان قانون این بود که ملکه از شاهزاده خانمهای خانوادهٔ سلطنت باشد اما گاهی تخلف از این قانون مینمودند و یکی از دخترهای سلاطین دول خارجه را بزنی میگرفتند یا رعنائی و زیبائی کنیزکی رامشگر و غیر رامشگر پادشاه را مفتون خود میساخت و ملکه کشور میشد لکن اینکار در این سلسله چندان شیوع نداشته و نادراً اتفاق افتاده است

بیشتر کنیزان و رامشگران و مغنیه های سلاطین و بزرگان یونانیه بوده اند و از شهرهای یونان اسیر نموده آورده داخل حرمخانه میکردند و بعضی اوقات یونانیها که در بلاد و ممالک اشکانیان بودند دخترهای خود را تربیت مینمودند ساز و آواز می آموختند و برای حرمسرای پادشاه اشکانی هدیه و پیشکش میفرستادند

در سلسله و طایفهٔ اشکانی از پادشاه و پادشاهزادگان گرفته تا طبقات بزرگان

ورعایا رسم بود که زوجات آنها باید از مردم اجنبی روی بپوشند و مساکن زنان از منازل مردان جدا و مفروز باشد

زوجات سلاطین اشکانی قادر نبودند و نمیتوانستند در امور دولتی مداخله نمایند در مدت پنج مائه که تقریباً این طبقه سلطنت کردند یک تن یا دو تن از ملکه های پادشاهان بامور مملکت دخالت بهم رسانیدند و مسلط شدند و ملکه که بدرستی این تسلط حاصل نمود موزا بود که صورت او در سکه نقش شده و ذکر او از پیش گذشت و این فقره از سوانح فوق العادهٔ دولت اشکانیان بشمار می آید

فیلوس تاراتوس که یکی از مورخین است مینویسد بعضی خواجه سرایان در حرمخانهٔ سلاطین اشکانی بودند و آنها گاهگاه مأمور حکومتی یا متقلد شغلی از اشغال دیوانی میشدند اما از آنجا که مورخین دیگر مطلقاً اشاره باین مطلب نکرده بلکه در تاریخ این طبقه اسمی از خواجه سرا برده نشده قول فیلوس تاراتوس چندان محل اعتماد نیست و ضعیف بنظر می آید

سلاطین اشکانی را آداب و سلیقه این بود که نگذارند هرگز شاهزادگان و امرا و وزرا زیاده از حد معین و مخصوص اقتدار بهم رسانند بلکه فرداً فرداً هیچ قدرتی برای آنها نگذاشته بلی هیئت اجماع یعنی باتفاق اعیان و اکابر نهایت مختار و مقتدر بوده و شرح آن داده شد

اشکانیان از میان تجملات ظاهری به یراق طلا و نقرهٔ اسب خیلی مایل بوده اند و در این طایفه هر کس تمولی داشته در کار این تجمل فرو گذار نمینموده است

چون اغلب ملوک اشکانی ملقب به تئوس که بمعنی خدا یا خداوندگار است بوده اند ملکه های آنها نیز دارای این امتیاز شده آنها هم همین لقب داشتند

یکی از رسوم معمولهٔ اشکانیان این بوده که علامت و طالع بلاد را الهه مبدا میدانستند و صورت زنی یا فرشتهٔ از جنس اناث برای هر شهری از شهرهای یونانی خود بوضعی خاص میساخته اند و آنها که مسبوق باین مطلب بوده اگر اینشکل را میدیده فهم مینموده اند که اینصورت فلان بلد است و در روی پولهای چهار درهمی اشکانیان صور فرشتگان بلدان بسیار رسم و نقش شده که لباسهای بلند یونانی دارند و بعضی گمان کرده اند که صور مرسومه اشکال نساء متعه است و این سهوی عظیم است

از نقود سلاطین اشکانی که دیده شده چنین برمی‌آید که تمام آنها باستثنای دو نفر از پادشاهان آخری گیسوان کوتاه داشته بطوریکه درازی موی سر آنها بیش از چند بند انگشت نبوده و بوضع طبیعی بروی سرشان ریخته و آن دو پادشاه که این هیئت را تغییر دادند خسرو و ولگازس بودند که زلف و گیسوی خود را در اطراف سر یا در عقب آن گلوله مانند نمودند و این شکل گیسو و زلف شك نیست که بوضع مردم ایران بوده نه بطرز اهالی پارت و اسکیت چنانکه نظیر آن در سکه‌های ساسانی بسیار دیده شده

پیش اشاره نموده‌ایم که اشکانیان کلیه آداب و رسوم خود را از سه محل اخذ و دریافت نموده‌اند اول از اسکیتهای تورانی که اصل طایفه و اجداد آنها بوده دویم از آداب و رسوم ایرانی و آشوری که قرنها در آسیا شیوع و رواج داشته سیم از یونانیها که با اسکندر کبیر بایران آمدند و بحکم غلبه بعضی از رسوم و آداب آنها در ایران و ممالک مجاور منتشر و معمول گردید چنانکه هر وقت صورت آنها را سواره و تیر و کمان بدست ساخته حالت اسکیت بودن آنها را وانمود کرده و هرگاه صورت پادشاهی اشکانی دیده شود که رعایا برای او پیشکشی می‌آورند و در بیان قرار میدهند پیروی آنها را بقواعد سلاطین بنی آشور و ایران ظاهر ساخته‌اند بصورت در الواح و منقورات این دو مملکت دیده شده و هر وقت با نیم تاج صورت پادشاهان اشکانی را رسم نموده‌اند از تقلید آنها بیونانیان حکایت کرده و این مخصوص وقت و زمانی بوده که سلطان شجاعت و رشادت با لیاقت عمده بروز داده است

سلاطین اشکانی محال بود پیاده راهی بروند و مسافتی طی کنند بلکه اعیان و ارکان و نجبا و اشخاص حر نیز این عادت پادشاهان خود را پسند کرده و پیروی مینمودند پیاده رفتن چنانکه پیش اشاره نموده‌ایم کار غلامان زرخرید بوده و باید دانست که این سیره سواری را اشکانیان از طوایف تورانی داشته و حکیم الحمدی فردوسی علیه الرحمه در شاهنامه چند جا اینفقره را ذکر میکند و میگوید هر وقت اسب سرداری در میدان جنگ کشته میشد فوراً دست از جدال میکشید و تا دوباره سوار نمیشد آهنگ کارزار نمیکرد ژوستن مورخ معروف نیز این مطلب فردوسی را نگاشته و شرح داده و این شعر فردوسی که در مقدمه نبرد و جنگ با طوس فرموده و میگوید

که شاهان پیاده نسازند جنگ / اگرچه بود کار دشوار تنگ

عین

عین مطلب ژوستن است

یکی از مورخین گوید پادشاهان اشکانی و ارکان دولت آنها طلا و نقره را بمصرف نمیرسانیدند جز بمصرف تزیین اسلحه و آلات حربیه خود اما ظاهراً اینقول ضعیف و بی‌اصل باشد

اشک اول مؤسس اساس سلطنت طایفه اشکانی در پیری بپادشاهی رسید و چندان فایده و تمتعی او را از این رتبه اعلی عاید و حاصل نشده و بزودی درگذشت نتیجه زحمات او اخلاف وی را نصیب و قسمت گشت بلکه بعد از چند پشت سلاطین اشکانی بکامرانی رسیدند و بهمین جهت که باندازه مرارت خود اشک اول را حلاوت نکرد اعقاب او قدر جهد و مشقت او را دانسته در تمام مدت سلطنت اسم او را برای اسامی خود مقدم داشته ذکر جلالت و عظمت او را پیشنهاد خود ساختند مختصر اشک اول در سلسله اشکانی چنان شد که اسکندر نزد یونانیها و کیخسرو پیش ایرانیان و رومولوس در روم

مصنفی مینویسد سلاطین اشکانی عساکر خود را باخذ و دریافت تعلیمات و فنون حربیه و آداب لشکرکشی یونانیها مجبور مینمودند و تا آخر دولت اشکانی حالت بر همین منوال بود اما معنی گفته این مصنف را نگارنده بدرستی نمیداند چه مبرهن است که تمام فنون حربیه اشکانیان اسب‌تازی و تیراندازی و جنگ و گریز بوده و هیچیک از این سه کار دخلی بیونانیها نداشته دیگر تعلیماتی که عساکر اشکانی از معلمین و مشاقهای یونانی فرا میگرفته چه بوده است خدا میداند

بعضی از مورخین میگویند نشان دولت اشکانی ترنج بوده و بعضی مرغ مرغ دانسته اند چه بعضی سنگها از عهد اشکانیان بدست آمده که صورت این جنس از طیور بر روی آن منقور است

بعضی از ارباب خبر را عقیده اینست که علامت و نشان دولت اشکانی عقاب دو سر بوده و قطعات احجار از آن ازمنه و اعصار دیده اند که در وسط آنها صورت عقاب دو سری نقش شده و در دوره آن بخط یونانی اسم یکی از سلاطین اشکانی را رسم کرده اند

ایزیدر شاراکسی که یکی از مورخین است و بعضی او را یونانی و جمعی ایرانی دانسته‌اند با اشکانیان معاصر بوده و تاریخی از این سلسله نوشته اما آن کتاب مفقود شده و از میان رفته قطعه قطعه از آن گاهی بدست می‌آید این مورخ میگوید پادشاهان اشکانی با سلیقه و ذوق بودند و بسبک سلاطین سلف یعنی کیان میل زیاد بساختن عمارات و ابنیه و طرح باغات و بساتین داشته و حدائق و بیوتاتی که آباد مینمودند از فرط آراستگی و صفا بهشت مینامیدند و دارای چندین شهر سلطنتی بودند که از جمله شهر دارابود و پای تخت

حقیقی

حقیقی آنها محسوب میشود و در حوالی همان بلد مقبره از برای اجساد اموات سلاطین داشتند
چنانکه پادشاهان کیان در حوالی اصطخر پای تخت خود دخمه داشتند که نعش اغلب سلاطین کیانی را
در آن میگذاشتند و بانی شهر دارا بنا بر مسطورات بعضی از مورخین اشک اول بوده است
یکی از نویسنده های معتبر میگوید اشک اول بعد از استیلا بر آندراگورا حاکم آن مملکت را بکشت
و خود را رئیس آن ناحیه خواند و ولایت گرگان را نیز ضمیمهٔ آن ایالت نمود پس از آن با تئودت
پادشاه باختر متحد شد و سلوکوس دویم پادشاه یونانی سوریه و مضافات را شکست داد
و قوتی گرفت و در قلمرو خود قلاع مستحکم بساخت و شهر دارا را در بالای کوه زاپااورتنون
بنا کرد و آن هم حصنی حصین بود هم جائی با خضارت و صفا در اطراف کوهها سنگی عمودی شکل
داشت و فی الحقیقه از حسن موقع و فرط استحکام نگهبان و ساخلو نمیخواست و هیچ قشون
با استعدادی قادر بتسخیر آن نبود و از آنجا که اراضی اطراف آن کوهسار حاصلخیز بود و میدانها
و جنگلهای متعدد آن جوانب و حدود را احاطه کرده بود و هزاران چشمه از هر سو جاری
و اقسام شکار در آنجا فراوان بود اگر اردوئی در آنجا در تشکیل میبافت و اقامت مینمود
محتاج به آوردن آذوقه از خارج نمیشد انتهی

شهر دویم اشکانیان هکاتم پیلس یعنی شهر صد دروازه بود بنای این شهر را ابتدا یونانیها
کردند اما بعد از آنکه اشکانیان مسلط شدند بتجدید بعضی از ابنیهٔ آن پرداخته و اسمش را
تغییر داده دامغان نامیدند و حالا هم همان نام را دارد شهر دیگر که مختار اشکانیان گردید
ری بود مختصر هر قدر قدرت سلاطین اشکانی رو بازدیاد نهاد بر بسط مملکت خود میافزودند
و از مملکت پارتیا تجاوز کرده بلادی را که بالنسبه در میان متصرفات و ممالک ایشان بود
اختیار مینمودند چنانکه در کمال قدرت شهر طیسفون را که در ساحل دجله واقع است پای تخت
قرار دادند

ژوستن مورخ گوید اشک اول خیلی عمر کرد و وقتی در گذشت نهایت پیر بود از این فقره بر
می آید که وی مدتها در حالت طغیان بوده تا اواخر عمر بسلطنت نایل شده و چون هیچیک
از سلاطین ایران از پادشاهان عظیم الشان با شوکت گرفته تا ولاة و ایلبیگی ها که چندان
بسط ملکی نداشته بی سکه و خطبه نبوده اند باید سکهٔ که روی آن صورت مردی پیر رسم شده
و کلاه خود طایفهٔ پارت را بر سر دارد از اشک اول باشد

مورخین مغرب گویند بعد از اشک اول تیرداد بسلطنت پرداخت اما مصنفین مشرق زمین بجای
تیرداد شاپور نوشته و ضبط کرده اند ظن غالب اینست که تیرداد شاپور لقب داشته جماعتی اسم را نگاشته
و زمرهٔ لقب را و شاپور مخفف شاه پور است یعنی پسر پادشاه صاحب کتاب چهار چمن میگوید شاپور نیکو سلطنت
کرد صفات حمیده داشت رشید و پرهیزکار بود در علم نجوم وی را مهارت بوده اند بحار با ارباب طرز سلوک با سلوکیه
شام طرف بجدید مشهور است خزانهٔ اسکندر را که سلاطین شام تملک نموده بودند شاپور متصرف ساخت
و جواهرش هویدا و از نژاد حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام بنای شهر طیسفون را اکثر باو نسبت
میدهند یونانیها این شاپور را اکثر تری دات (تیرداد) مینامند برادر اشک اول میدانند و غلبهٔ او را بر
پادشاه سوریه که از سلوکیدها بود ضبط نموده و مدت ملکش را چهل و دو سال گفته اند حافظ
ابرو هم همینطور ثبت کرده عجب اینست که حمدالله مستوفی شش سال مینویسد

نیز مورخین مشرق میگویند بعد از شاپور بهرام بتخت سلطنت جلوس کرد و شهر انبار را در الجزیره بنا ساخت
و آتشگاهی خیلی معتبری بنا نمود و یازده الی پانزده سال پادشاهی او بود اما یونانیها بجای بهرام اردوان
اول را مینویسند و میگویند او با آنطیوخس اعظم پادشاه سوریه جنگ کرد و با آنکه صد هزار نفر قشون
پیاده و بیست هزار سوار در میدان حرب داشت شکست خورد مدت سلطنتش پانزده سال بود بعقیدهٔ
مغربیها در سلطنت همین اردوان یا بهرام بامر او بود که طایفهٔ یهود را در ایران و قلمرو اشکانیان
بانواع بلاها مبتلا کردند و صدمات زیاد بآنها وارد آوردند

مورخین ایران بر اینند که قتل حضرت یحیی مظلوم علیه السلام در عهد این پادشاه و از سوانح ایام سلطنت
اوست اما این سهو است آنحضرت در عصر اشکانیان شهید شده اما نه در زمان اردوان اول یا بهرام
چهارم پادشاه اشکانی بعقیدهٔ مصنفین مغرب فرهاد است ژوستن مینویسد فرهاد بعد از یازده
سال پادشاهی مرد و دو پسر او بعد از وی در پی سلطنت کردند صاحب روضة الصفا اینمدت شهر ری را
بهر بلاش پسر بهرام اول نسبت میدهد گویا فقط اختلاف در اسم است و باید دانست که بلاش و پلاش و بلاسان
و داهس و ولوجز و ولگازس القابی بوده که بیشتر از سلاطین اشکانی بدان ملقب بوده اند

صاحب تاریخ جعفری پدر مهرداد اول را جودرز و گودرز نوشته و معین است که جودرز معرب گودرز
میباشد و بعقیدهٔ این مورخ گودرز پسر یا برادر بهرام بوده بنابراین بزعم نویسنده های مشرق فرایاد یا
پریاپاد که مورخین یونان او را همان گودرز یا بلاش میدانند بعد از فرهاد اول بتخت سلطنت جلوس کرده
و مصنفین فرنگ گویند که این پادشاه در طرف مازندران و کوهستان رویان که طوایف مارد

آنجا ماوا داشتند جنگی کرد مدت ملکش بقولی هفت سال و بروایتی ده سال بوده صاحب تاریخ جعفری
ایمدت سلطنت را به گودرز پسر بلاش که برادر هرمز یا مهرداد اول است نسبت میدهد

مهرداد اول که مورخین رومی و یونانی از و سخن مینمایند مسلماً هرمز یا هرمزد یا مزدان یا اورمزد
نویسنده های مشرق زمین است و از سلاطین بزرگ اشکانیان بشمار می آید و بعضی بر این اند که معنی این
اسم قهرمان یا شاهنشاه میباشد اما بعقیده نگارنده نه چنین است و از نوادر سوانح روزگار مهرداد اول
یا هرمز که افسانه بنظر می آید اینکه روزی بشکار رفته بود غزالی نمودار شد پادشاه آنرا تعاقب نمود غزال
بغاری پناه جست پادشاه وارد آن غار شد بفاصله یک تیر پرتاب در وسط غار چهار صفه دید و در
هر صفه جامی طلا گذاشته و در میان هر جام فنجانی الماس در وسط چهار صفه لوحی یافت که بخط
عبری روی آن نوشته بود که گنج فریدون در اینجا مدفون است مهرداد یا هرمز از غار بیرون آمده
مرامان خود را طلبید گنج را استخراج کرده بالسویه میان آنها قسمت و بخشش نمود مورخین عجم مدت
ملک هرمز را چهل سال نوشته اند

موسی خورنی اسم برادر مهرداد را وافارشاک ضبط کرده و وافارشاک اول پادشاه اشکانی ارمنستان است
اقوال موسی خورنی از مسطورات ژان کاتولیکوس مورخ صحیح و معتبر است ژان کاتولیکوس
میگوید وافارشاک برادر اشک اول است و این سهو عظیمی است چه در زمان اشک اول سلطنت
اشکانیان آن پایه و مایه نیافته بود که بخیال فتح ارمنستان افتند

مورخین فرنگ مهرداد را پادشاهی بزرگ دانسته مدت سلطنت او را از سی و چهار الی سی و هفت
نوشته اند برادرش فرهاد اول چون مکارم اخلاق او را فهمیده و سنجیده بود وی را بر فرزندان صلبی
خود ترجیح داده و ولیعهد نمود بزعم بعضی چون مهرداد قبول عامه داشت فرهاد دانست بعد از او
پسرانش بسلطنت قبول نخواهند شد این بود که مهرداد را بجانشینی و وراثت تخت و تاج سلطنت
اختیار و انتخاب نمود بهر حال مهرداد از سلاطین اشکانی اول پادشاهی است که تسلط کامل بر ملوک
الطوایف بلاد ایران بهم رسانید و سلوکیدها را در حروب شکستهای فاحش داد در سلطنت او عراق
عجم و فارس و خوزستان و ارمن مستقلاً و مستقیماً مسخر دولت اشکانی گردید شهر سلوسی را که محاذی
تیسفون بود و هر دو را با هم مداین میگفتند متصرف شد و حدود ایران را از این سمت تا سرچشمه های
فرات امتداد داد به بلاد هند حمله نمود علاوه بر فتوحات خارج به تنظیمات داخله پرداخت قوانین لشکری
و کشوری مرتب و مدون ساخت و تمام مملکت را مطیع قانون واحد نمود و با وجود کمال قدرت

هرگز در کاری راه افراط و تفریط نرفت چون بر ترستان حالیه و بلاد مازندران مسلط شد ملک را
از ملوک آن ممالک منتزع ننمود بلکه بخود آنها واگذاشت و شرط کرد تابع او باشند و در سال مختصر
مالیاتی باو بدهند و در مواقع لازمه قشون او را کمک نمایند

بعضی از مورخین خاصه آنها که مشرق زمینی میباشند بر این اند که فرهاد اول بعد از مهرداد پادشاه
شد موسی خورنی گوید مهرداد اول وقتی که با آنطیوخس سلوکیدی جنگ میکرد خود شخصاً در سرداری
قشون اقدام ننمود یکی از منسوبان خانواده سلطنت را که پورداد یا فرهاد نام داشت سردار قشون
کرد و سلوکیدها که با این سردار مصاف میدادند خیال میکردند با پادشاه یعنی با خود فرهاد اول یا
مهرداد اول جنگ میکنند مصنفین مغرب میگویند بعد از مهرداد اول فرهاد دوم بتخت سلطنت
جلوس کرد این پادشاه در قشون کشی و سوق عسکر کمال مهارت را داشت پس از چهارده سال
سلطنت بدست قاتلین یونانی مقتول گردید صاحب روضة الصفا اسم این پادشاه را انوش نوشته
و مورخ طبری نرسی نامیده آن گوید یازده سال سلطنت کرده این چهارده یا هفده سال ضبط نموده
خلاصه این برادر یا پسر مهرداد که او را گودرز و انوش و نرسی نام داده اند صاحب تاریخ جعفری ایران
شاهش خوانده میگوید شام را مفتوح ساخت و این مطابق است با آنچه موسی خورنی به او نسبت
میدهد صاحب روضة الصفا مینویسد این پادشاه چون ظالم و جابر بود سپاهیان بر او بشوریدند
و بمجلسش آورده چشمش بکندند و از این غصه وی درگذشت

یونانیها بعد از فرهاد اول اردوان دوم را پادشاه دانسته و او را پسر سیم فرهاد اول گفته اند و مدت
ملکش را پنج یا شش سال ضبط کرده این سلطان در قلیل مدت سلطنت خود با هیمروس که یکی از بنی
اعمام او بود و با تورانیها غالباً زد و خورد داشت اما صاحب روضة الصفا اردوان دوم را بلاش
نامیده و غلبه بر طوایف البرز کوه را باو نسبت میدهد و میگوید چون اغلب در پای تخت نبود یکی از بنی
اعمامش بجای او سلطنت میکرد شاید مقصود از ابن عم همان هیمروس باشد اردوان دوم وقتی پادشاه
شد پیر بود و ابن عمش هیمروس در ایالات جنوبی و شرقی مسلط بود بواسطه کبر سن و ضعف سلطنت ایران را
با هیمروس تقسیم کرد و این اول دفعه است که مملکت اشکانیان تقسیم میشود و دو یا سه پادشاه
اشکانی در یک عصر و زمان سلطنت میکنند

خلاصه دولت اشکانی کمال قدرت و تسلط و استقلال را بهم رسانید و با قیاصره روم دم از برابری و
همسری زد گاهی نیز بواسطه فتنه و فساد داخله ضعیف میشد و بعقیده بعضی از مورخین

در اوایل امر دولت اشکانی بسلطنت مشروطه یا جمهوری بیشتر شباهت داشت تا بحکمرانی مستقل مستبد
یکی از مصنفین میگوید اشکانیان در وقت جنگ نزدیکان سلطنت و خواص و منسوبان پادشاه را بسرداری
و سپهسالاری میدادند و در اوان صلح نیز آنها برتبه وزارت و حکومت نایل میشدند بلکه سرداری و
سپهسالاری و حاکمی و وزیری از میان مردم عالی و دانی منتخب میشد و فقط قابلیت و لیاقت شرط شغل
و منصب بود

دولت اشکانی در اجرای قوانین غالباً سخت گیری داشته و ملاحظه کمتر در کار بود مثلاً قاتل را حکماً
میکشته اند و اگر کسی زخمی بدیگری میزد همان طور زخم باو میزدند زانی و زانیه را بشدت سیاست میکردند
بعلاوه مصادره عمده از آنها بگرفتند لکن باید دانست که این وضع مرسوم آنهائی بود که بحالت ایلیت
و آداب و رسوم اولیه خود باقی بودند جماعتی که تمدن قدیم ایران را با تمدن قدیم یونان تلفیق نموده و
پیشنهاد ساخته سخت گیری در قوانین را پسند نمیکردند

یکی از مصنفین مینویسد میان سلاطین اشکانی و رعایای ایرانی در نفس الامر رابطه نبود چه آن پادشاهان
بنظر شفقت و مهری که به نوزادیان ابنای جنس خود میدیدند به ایرانیها نمیدیدند و بطور تحکم و تجبر با آنها
رفتار میکردند و رعایای ایران هم آنها را اجنبی شمرده قلباً از آنها متنفر بودند و کرهاً و ضرورتاً اطاعت و
تمکین مینمودند و همین وضع خود اسباب پیشرفت کار ملوک الطوایف و ولاة بود و هیچ زمانی اشکانیان را
از استقلال تام و تمام محروم نمود و درست که ملاحظه کنیم و در مسطورات ارباب خبر تدبر و تعمق نمائیم
دانیم سلاطین اشکانی فقط در خراسان و گرگان و خوارزم سلطنت مستقله داشته اند و سایر ایالات
حتی میزن و کاراسن که قسمی از لرستان حالیه بوده و مندلیج و بصره در تحت تصرف سلاطین مخصوص بوده
و میتوان سلطنت اشکانیان را قبل از اقتدار کلی و اختیار مطلق تشبیه نمود بسلطنت خانواده
هابس بورگ اطریش در سوابق ایام و بسلطنت دودمان هُهَن زُلِرن پروس در اینعصر و زمان چه سلاطین
اطریش و پروس لقب امپراطوری المان داشته و دارند اما در امور داخله المان وجهاً من الوجوه مداخله
نمینمایند مگر در وقت جنگ و مدافعه که تمام عساکر ممالک مختلفه المان باید در زیر رایت و علم پادشاه
پروس که امپراطور المان است باشد و سلاطین ممالک مزبوره در روابط پلتیکی که با خارجه دارند بدون
مشاوره با امپراطور میتوانند اقدام بکاری کنند از این گذشته پادشاهان هر در مملکت صاحب تخت و تاج
و خطبه و سکه میباشند و تقریباً بلکه تحقیقاً سلطنت اشکانیان و ملوک الطوایف تا مدتی همین
شکل داشته

اما مملکت

اما مملکت ارمن باید دانست که در عهد کیان در تصرف سلاطین مخصوص مستقل بوده و این استقلال
زایل نشد تا چند سال بعد از فوت اسکندر کبیر که مهرداد اول اشکانی این مملکت را مفتوح و مسخر نمود
و برادر خود والارشاش یا والارساس یا والارشاک را بتخت سلطنت ارمنستان جلوس داد و مملکت
مزبوره خاص اشکانیان گردید و ملوک آن اگرچه بشاهنشاه اشکانی اظهار تبعیت مینمودند خود در
بدرستی مستقل بودند و از سلسله اشکانی ارمنستان ارشام نامی که داماد ارداشه پدر تگران بود
در طرابزون و سواحل فرات دیگر سلطنتی جداگانه تشکیل داد و فی الحقیقه شعبه کوچکی از سلطنت
ارمن منشعب گردید رادس و نصیبین هم از دوده اشکانی حکمرانی نموده اند شعبه دیگر از اشکانیان
در باختر و افغانستان تا ختا و کاشغر سلطنت کرده مورخین ارمنی این شعبه از طایفه اشکانی را
سلاطین خوشان نامیده اند و آنها همان خواقین بوده طایفه دیگر از اشکانیان از کوه قفقاز عبور کرده
و در آن سمت لوای حکومت افراشته و در جنوب روسیه حالیه متمکن گشته و از رود ولگا تا دنیپر را
در تحت تملک داشته و بر ملک الملوک اشکانی همان رفته که بر منکوقاآن پادشاه مغول چه منکوقاآن
از مرکز دولت که قراقرم بود بنی اعمام و اقارب و اقوام خود را امور ایران و ترکستان و چین و ماچین
و بعضی بلاد فرنگ نمود چون رفتند و مسلط شدند دیگر اطاعت و تمکین قاآن بزرگ از یاد آنها برفت
فروع از اصول قوی تر شد و بجای آنکه اغصان مقوی و مؤید دوحه گردند اسباب ضعف آن گشتند
پس باید گفت مغولها بعد از هزار و پانصد سال همان رویه را پیشنهاد ساختند که اشکانیها پانزده
قرن قبل از آنها داشتند یعنی خویشان ملک الملوک اشکانی اسباب خرابی کار او شدند و اردشیر بابکان
بر اردوان غالب نیامد مگر بمعاونت اقارب آن پادشاه خلاصه سپهبدهای طبرستان و قارنها و
سورناها که دائما در داخله ایران در آن ازمنه حکومت میکرده اصلا اشکانی بودند و معلومست
این سلسله کلیتاً از شاهنشاهان بزرگ تا حکام و امرا فقط شجاعت و جرأت و قوت قلب تنها بوده و
اهل تدبیر و تدبر نبوده اند چنانکه نتوانستند نه استبداد و استقلال کیان را بهم بسانند نه
وضع جمهوری و آزادی یونانیان و رومیان را

لکن باسم هدیه وارمغان خرجی میدادند

یاکوشان یا قوشان؟

فصل بیست و دوم
در وضع اشکانیان با ملوک الطوایف و تقسیم ایالات

سلاطین اشکانی بعد از آنکه بر پادشاهان سلوکیه سوریه غلبه کردند و ایشان را از مملکت ایران
بآنطرف فرات راندند ملوک الطوایف یا ولاة ولایات و ایل بیگیهای قبایل و رؤسای عشایر خود را

ناگزیر

ناگزیر از تمکین آنها دیدند و رتبهٔ تبعیت آنها را بگردن نهادند بدون اینکه قبول باج و خراجی نمایند فقط متقبل شدند که در اوان جنگ قشون بعسکر شهریار اشکانی کسیل نمایند فی الحقیقه ولاة و دولتا ملوک بودند و پادشاهان اشکانی ملک الملوک و بهمین جهتست که مورخین عرب و عجم آن عصر و زمان را دورهٔ ملوک الطوایف نامیده اند اما در باب رفتار سلاطین اشکانی نسبت بولاة بعضی خوب دانسته و گفته اند ملوک الطوایف از ملک الملوک اشکانی راضی و خوشنود بوده اند جماعتی بر خلاف از تعدی اشکانیان بولاة سخن رانده اند ژوستن مورخ لاتینی مینویسد پادشاهان پارت نسبت بولاة بطور نخوت و غرور رفتار مینمودند و بآنها تعدی میکردند شاهد این مدعا آنکه وقتی آنطیوخس پادشاه سوریه بقصد جنگ با سلطان اشکانی از دجله عبور کرد بسیاری از ولاة و ملوک باستقبال او شتافتند و با وی همراه شدند و از پادشاه اشکانی شکایت نمودند و گفتند این سلسله علاوه بر اینکه اجنبی هستند و ما را میلی بتمکین و تبعیت آنها نیست از سوء سلوک آنها هم بستوه آمده ایم پلوتارک مورخ میگوید وقتیکه پمپه قیصر روم بر تگران پادشاه اشکانی ارمن غالب آمد و تمام طوایف ساکنه در قفقاز را مطیع خود ساخت ملوک عراق عجم و خوزستان و لرستان سفرا نزد او فرستادند و اظهار داشتند که اگر قیصر بخواهد و لازم داشته باشد ما او را بمرد و مرکب مدد مینمائیم و با اشکانیان جنگ میکنیم یکی از مصنفین مشهور نوشته است تمام هیجده ایالت تابعهٔ اشکانیانرا پادشاهان مستقل بوده و از ایالات مسطوره واقعه فیما بین بحر احمر و دریای مازندران که بحر احمر در جنوب و دریای مازندران در شمال آنست یازده ایالت موسوم به ایالات علیا میباشد و ایالات علیا محدود از سمتی بارمنستان و محل طایفهٔ خزر که در کنار بحر خزر سکنی دارند و از طرفی ببلاد توران که طوایف تورانی و پارت مخلوطا در آنجای گرفته اند اما هفت ایالت دیگر که معروف به ایالات سفلی است در بین النهرین (مزوپوتامی) و آسیر (آشوری) و بابل و برخی از ولایات اعراب واقع است در این ایالات اگرچه گاهی مشایخ عرب سلطنت مینمایند اما بعض اوقات هم سلاطین اشکانی حکمرانی میکنند در بین النهرین مخصوصا شهرها هست که سلاطین سلوکیدی سوریه بنا کرده اند و مردم آن احفاد یونانی هستند و حکام ایشان نیز یونانی است و حکومتی بوضع جمهوری دارند شهرهای دیگر هم در این سرزمین هست که سکنهٔ آن یهودند در آن بلاد هم قبول حکام اشکانی نمیکنند کلدانیها که در بابل و آن نواحی هستند چندان تمکین و تبعیتی بپادشاهان اشکانی ندارند در حقیقت آزادند آذربایجان کلیةً پادشاه مخصوصی دارد که از عهد اسکندر کبیر به بعد در این ایالت سلطنت نموده و مستقل بوده و تا سنهٔ

سی بعد از

سی بعد از میلاد سلاطین آذربایجان کمال استقلال را داشته اند پادشاه اشکانی بجهت اینکه پادشاه آذربایجان به مارک آنتوان کمک کرده در سال مذکور بر او حمله کرده و غلبه نمود اما باز مملکت ویرا ازو منتزع نساخت چه استرابن که چندی بعد کتاب خود را تالیف نموده مینویسد پادشاهان آتروپاتن که همان آذربایجان باشد در ایالت خود سلطنت دارند نگارنده گوید چیزی از زمان استرابن نگذشت که آذربایجان یکباره بتصرف اشکانیان در آمد و عجب اینست که از آن وقت بعد این طبقه ولیعهدها خود را پادشاه آذربایجان نخواندند و این رسمی که حالا بعد از دو هزار سال در سلسلهٔ جلیلهٔ قاجاریه ابدالله تعالی ملکهم مرسوم است و ولیعهد دولت فرمانفرمائی مملکت آذربایجان را دارد در آن طبقه هم معمول بوده و کرسی آذربایجان دویمین تخت بشمار می آمد و از حیثیت جمعیت و عظمت و ثروت ثانی اثنین قاعدهٔ مملکت بوده چنانکه حالا هم که ما بتالیف این کتاب مشغولیم چنین است در سمت جنوب شرقی دریای خزر ایالت هیرکانی که گرگان و قسمتی از مازندران باشد در سال شصت میلادی بر ولوژز اول پادشاه اشکانی شورید و یکی را به روم فرستاده از دولت روم استعانت نمودند این شورش مدتی متمادی در کار بود طوایف ساکنهٔ در خوزستان و لرستان تبعیت مستقیم باشکانیان نداشتند و استرابن مخصوصا باین فقره تصریح کرده است سلاطین بازرانجی که در فارس حکمرانی مینمودند و بابکان و اردشیر از آن دودمان بودند و بعد خود را ساسانی خواندند استقلال درستی داشتند یکی از مصنفین میگوید شاهنشاه اشکانی هر وقت خیلی مقتدر بود از ولاة و ملوک الطوایف پیشکشی میگرفت و آنها در وقت لزوم قشون بکمک شاهنشاه میفرستادند نویسندهٔ دیگر مینویسد در زمان سلاطین اشکانی اکثر ممالک مجاوره حکمران مستقل داشته که باج گذار اشکانیان بوده اند از جمله ایالات معتبره بابل و خوزستان و بعضی ولایات مشرقی در مدت استیلای سلاطین پارت در تحت حکومت حکمرانان با استقلال بوده و همینقدر که باج خود را میدادند اشکانیان مطلقا در داخلهٔ آنها مداخله نمیکردند و مؤید این گفته آنکه در سنهٔ چهل میلادی سکنهٔ یونانی شهر سلوسی و مردم سوریه با هم سازش کرده بر جماعت یهود حمله نموده بر آنها دست یافتند و پنجاه هزار نفر از آنها را بکشتند و پادشاه اشکانی بهیچوجه متعرض آنها نشد و از این قضیه چیزی مطلقا بزبان نیاورد تا چه رسد باینکه مرتکبین را تنبیه و سیاست نماید

مورخین معتبر مینویسند ارشک اول اگرچه بعد از غلبه بر حاکم یونانی و انداختن ربقهٔ اطاعت آنطیوخس از گردن بسلطنت و استقلال رسید اما آن پایه و رتبه نیافت که خود را شاهنشاه خواند و رؤسای

قبایل

بنابل و ملوک الطوایف که با او همراهی کرده بودند تمکین این دعوی نمینمودند بلکه هر یک خود را در عرض
او میدانستند و با او دم از همسری و همشانی میزدند این بود که معاهده ما بین او و ملوک الطوایف
منعقد شد و قرار دادند در احکام و فرامین اسامی تمام ولاة بترتیب رتبه و شان نوشته شود نهایت
اینکه اسم اشک را چون بالنسبه بدیگران متقدم بود بر سایر اسامی مقدم بنویسند و نیز قرار دادند اشک حق
نداشته باشد که ولیعهد برای خود تعیین کند بعد از فوت او مجلسی منعقد کرده رؤسای طوایف
و سران سپاه و مردان کارآگاه و علمای دین در آن مجلس جمع شوند و پادشاهی برای جانشینی اشک و تخت
سلطنت منتخب نمایند

فصل بیست و سیم
در عوائد و حالات ملت پارت از زن و مرد

بعضی از مورخین را عقیده اینست که اشکانیان از طایفه پارت بوده از قوم داهی سکائی بوده اند و از آنجا که مدتها پارتها بسلطنت رسیدند آنها را پارتی خواندند

پارتها که سلاطین اشکانی از این ملت بوده بموجب مسطورات اکثر مورخین و محققین از نویسندگان
فرنگ طایفه مغرور و متلون المزاج و پر حیله و بیرحم بشمار آمده و نسبت بمردان حالت سفاکی و سختی
داشتند اما با زنها عادتاً ملاطفت و مهربانی و فروتنی مینموده و مبلغی رعایت از آنها میکرده اند آسایش
و راحت را از مکروهات میشمرده دائماً زحمت حرکت و نقل و انتقال و تغییر مکان و سواری میکشیده اند
حرف کم میزده و جز بلزوم سخن نمیرانده و مهموم بنظر می آمده و این کم حرفی و حالت اندوه گویا بجهت
نداشتن ادبیات بوده که بخاموشی و تفکر دلالت مینموده در هر حال چندان از وضع تکلم آگاهی نداشته
هرگز سرگذشت و وقایع متعلقه با موطن و شخص خود را بکسی بروز نمیداده اند و با خفای مطالب
میکوشیده برؤسای خود و سلاطین ادب میکرده اند اما نه از صمیم قلب بلکه از ترس و توحش مورخ
شرحی در این باب نوشته است اشکانیان در صرف مسکرات حریص و ولوع بوده غذا کم میخورده اند اما
در شراب اسراف مینموده از جنس لحوم بگوشت شکار بیشتر میل و رغبت داشته اغلب اوقات در زیر
چادر و آلاچیق بسر میبرده و متصل ییلاق و قشلاق میکرده زوجات متعدده میگرفته اما نسبت
بزنان خود زیاده از حد غیور بوده اگر خلافی از آنها دیده میشد یعنی با اجنبی راهی بهم میرسانیدند
جانبین هر دو معدوم و نابود میشدند کلیه زنهای طایفه پارت باید از مرد غیر رو بپوشند و در مجالس
مردانه داخل نشوند پارتها در اوایل یعنی در آن اعصار که دارای سلطان و حکمران نشده بودند و هنوز
از اشک و اشکانیان اسمی عیان نیامده بود از تمدن اصلا بهره نداشتند و بعد هم که آفتاب دولت
وسعادت آنها از مشرق اقبال طالع شد حظ قلیلی آنها را از ترقی و کمالات عالم انسانیت و مدنیت

عاید آمد از تمام آن قوم اگر یک ربع از وضع بدویت و زندگانی صحرانشینی خارج گشتند باقی بهمان
حالت اولی ماندند

یکی از مصنفین گوید پارتها آنوقت که در تبعیت سلاطین کیان یعنی رعیت آنها بودند در ادای مالیات
گاهی تهاون و مسامحه مینمودند و حقوق دولت را بدرستی مرعی و منظور نمیداشتند اما هنگام
جنگ از خدمتگذاری دولت چیزی فروگذار نمیکردند و با قدم صدق و جلادت راه جانفشانی
می پیمودند چنانکه وقتی قشون اسکندر با دارا در اربل روبرو شد از لشکریان پادشاه ایران
کسیکه ثبات قدم ورزید و بزودی دست از کارزار نکشید و حتی المقدور پا افشرد پارتها بودند
و اگر فتنه هان مقدونیه بدون زد و خورد مملکت پارتها را بگرفت علت ناسپاسی پارتها ضعف
و جبن آنها نبود دارا کشته شده و آن پادشاه را ولیعهد و جانشینی از دودمان کیان نمانده
رکنی وثیقی نمیدیدند که بدان تکیه نمایند و صاحب علمی نیافتند که در زیر بیرقش جمع آیند علاوه
رفتار سلاطین کیان در اواخر نسبت بطایفه رعیت غالباً اسباب کدورت میشد و کار بیاس منجر
میگشت این بود که پارتها مثل سایر رعایا آن جانفشانی که بایستی نداشتند از این جهت کار اسکندر
آسان شد اشکالات رفت و آمد آنچه آمد بالجمله در دولت سلوکیه هم بعضی دواعی و علل خارجه
پارتها را بشورش واداشت و گرنه بالذات مایل بناسپاسی نبودند انتهی

مورخ دیگر در عوائد ملت پارت میگوید قوه شهوانی مردان این طایفه زیاد بود بنابراین بیک زن
و دو زن قناعت نکرده زوجات متعدده میگرفتند اما آنها را مستور میداشتند حتی در اعیاد
و مجالس جشن ایشان را راه نمیدادند بجا در تعدد زوجات و نکاح داشتن صیغه و متعه افراط
میکردند وظیفه نسوان بود که مقیم خانه ها یا چادرها و آلاچیقها باشند و بکمال عفت و عصمت
راه روند چه میدانستند زانی و زانیه حتماً مقتول میشوند و راه خلاص برای آنها نیست نیز زنها
کلیه هرگز با اجنبی تکلم نمیکردند فقط طرف گفتگوی آنها شوهرها و برادران و پسران ایشان
بودند و هر وقت بضرورت از منزل بیرون میرفتند روبند بصورت می بستند و فرقی در میان زن
بیوه و شوهردار نبود و همینکه زن از شوهر ناراضی میشد اگرچه شکایت او جزئی بود طلاق میگرفت
زنها هرگز با مردها غذا نمیخوردند و غالباً زندگانی مرد از زن جدا و مفروز بود

پارتها اگرچه در اضمحلال طبقه و سلسله سلاطین کیان و انقراض سلطنت ایشان با اسکندر همدست
گشتند بلکه بزعم بعضی محرک و مهیج پادشاه مقدونیه شدند اما بعد از استیلای این پادشاه شل

سایر طوایف و قبایل چندان با او نگرویدند و اظهار اطاعت و انقیاد تأمل نمودند و بعضی‌ها که مستحکم
و سفاهتی که داشتند آنها را اسباب قوت غلبه کرده بزور اسلحه امتیاز آنی از اسکندر گرفتند و
میل پارتها این بود که پس از کشته شدن دارا اسکندر پادشاهی ایرانی الاصل انتخاب کند و او را
در شوش تخت سلطنت جلوس دهد و آنجا مرکز دولت و حکمرانی باشد پارتها در تحت امر و فرمان
او باشند و از آن محل احکام برای آنها صادر شود اصلا و مطلقا نمیخواستند زیر بار سلطان یونانی که
بابل را مقر سلطنت قرار داده بروند و مطیع اجنبی باشند و مخصوصا هرچند وقت
یکبار طوایف سکت تورانی بمملکت پارتها حمله میکردند پارتها از وضع سلطنت سلوکیدهای سوریه
خشنودی نداشتند همانا وضع و استعداد آنها اجازه نمیداد که یکباره دم از خودسری زنند بنابراین
تقریبا هفتاد سال از خارجه تمکین کردند

مورخ دیگر مینویسد پارتها اینکه چند قرن میان ایرانیهای متمدن زندگانی مینمودند و آداب
و رسوم آنها را برای العین میدیدند باز از وضع و طریقه قدیم خود دست نکشیده بسبک آباء و اجداد
خود بعیش و تنعم نپرداختند نه بصنایع و حرف رغبتی نداشتند همه میل آنها بغارت و یغما بود و عمده
از این راه معاش مینمودند و از عوائد ملت پارت اینکه از اختلاط با سایر ملل نافر بودند و نمیخواستند
با هیچ طایفه و قومی خاصه ملل متمدنه همپوت و هم مسکن باشند و از غیر خود هما امکن دوری میجستند
و بعد از آنکه طی مقامات کرده و بمقامات عالیه رسیده باز همین سیره و داب را داشتند
ژوستن مورخ گوید اشکانیان زیاده از حد متکبر و بیحیا و فتنه جو و بیشرم و مکار بوده و خوی گفته اند
مرد باید تندخو و جسور و جری باشد و زن خوشخو و متواضع و مهربان و از صفات خاصه این طایفه خود
داری و کم حرفی میباشد در مهر و کین و غم و شادی آثار غضب و میل و حزن و شعف در بشره آنها نمودار
نمیشده است هر وقت ضعف داشته اند بر اقویا تمکین مینموده و چون قوت می یافتند سر از اطاعت
باز میزدند

فصل بیست و چهارم
در دین و مذهب اشکانیان

از دین و مذهب و عقاید اشکانیان اطلاع درستی نمیتوانیم حاصل کرد چیزیکه معین است طرق و شرایع
مختلفه را باهم مخلوط و درهم کرده بدان معتقد شده بودند شک نیست که ابتدا پارتها یا اشکانیها
بمیل و رغبت پیروی دین پیغمبر یا متنبی باختری را که زردشت باشد مینمودند اما بعدها بیزدان

و اهرمن اعتقادی ظاهری یا قلبی بهم رسانیده و اورمزد را که بزعم زردشتیان فاعل خیر است پرستیده اند
و خدای متعال میدانستند و از اهرمن خوف و هراس داشتند علاوه بعضی بتها و مجسمه ها را نیز
پرستش میکرده و برای کسب میمنت و فیض آنها را در مساکن و منازل خود میگذاشتند و در تغییر منزل
و مکان آنها را با خود میبرده و حمل و نقل مینموده اند که بآن هیاکل نزدیک باشند آفتاب و ماه را
نیز از معبودها شمرده و هنگام طلوع خورشید باسم مهر بعبادت این جرم مضیئ میپرداخته و قربانیها
در راه آن میکرده اند و مجسمه ها برای جرم آفتاب میساخته و بوجود بعضی خداها که آنها را رب النوعهای
خانواده سلطنت میدانستند قائل بوده و این خداها را از جنس روحانیات یاوندای اورمزد می پنداشتند
سلاطین اشکانی در مواقع مخصوصه باین قسم از خداها قسم میخوردند سایر اجزاء خانواده سلطنت
نیز بهمین منوال سوگند یاد میکردند

ملت پارت یا اشکانیها از خانواده سلطنت گرفته تا افراد و آحاد رعیت بتها و مجسمه ها داشتند
که از آبا و اجداد شان بمیراث بآنها رسیده بود و آنها را در خانه و منزل در بهترین مکان میگذاشتند
و بپرستش آنها میپرداختند عقاید دینی پارتها را او خرد و بهبودی گذاشته از پرستش ماه و آفتاب
و ضوء و تماثیل ترقی کرد مورخی میگوید در اوایل دولت اشکانیان مغها یا علمای دینی خیلی معتبر بودند
و پارتها پیروی احکام و آداب و رسوم آنها مینمودند و بعدها که بعضی تغییرات در عقاید خود دادند
مغها از اعتبار افتادند و اگرچه آنها را از مجلس شوری بیرون نکردند اما اعتنائی هم دیگر بایشان نبود
سلاطین اشکانی رعایای خود را مانع نبودند که قبول مذاهب مختلفه نمایند آتشکده ها در دولت
آنها دایر و مذهب زردشت مجاز بود در بلاد یونانی اشکانی ارباب انواع المپی را چندین هزار نفر
میپرستیدند و المپ کوهی است در تسالی شعرا آنرا اقامتگاه ارباب انواع افسانه و محل اجتماع
آنها قرار داده و مثل آسمان فرض کرده اند نیز در شهرهای بابل و نیزاردا و نصیبین یهودان در عقاید
مذهبی خود در همان وقت آزاد بوده اند و دین عیسوی در مملکت پارت شیوع یافته بدرجه
رسید که در قسمتی از آن قطر مذهب دولتی گردید و حکمرانان اسروئن که اورفا پای تخت آنست
مسیحی بودند یکی از مورخین گوید اشکانیها آتش را مبارک میدانستند و در خانه ها احترام مخصوصی
مینمودند اجساد اموات را نمیسوزانیدند در مکانی میگذاشتند همینکه طیور شکاری گوشت بدن
آنها میخوردند استخوان خشک شده آنها را جمع نموده در مقبره ها دفن میکردند سلاطین اشکانی
ارمنستان آتش مبارک اورمزد را که میبایست همیشه روشن باشد اجازه دادند که خاموش شود

ومیتوان گفت سلاطین اشکانی ایران هم در این اجازه و اهمال با سلاطین اشکانی ارمنستان هم داستان شدند احترام آتش بدین وضع رفته رفته از میان رفت و اشکانیان از آن وقت اجساد اموات خود را با آتش داده سوختند

مورخ دیگر مینویسد اشکانیان بقدری بارباب انواع معتقد میباشند که آنها را در این عقیده غالی باید گفت بنظیر و نفاذ هم اعتقادی کامل دارند و نظر معتقدات مذهبی آنها است..

مصنفه دیگر میگوید علاوه بر هیکل پرستی و عبادت ارباب انواع که از یونانیها باشکانیان رسیده و فهمیده و نفهمیده معتقد شده بودند قدری هم مذهب برهمنی و تصوف و حالت درویشی و بفیک هند و تها هند را اختیار کرده پیروی مینمودند و مذهب این قوم از فروع دین زردشت هم چیزی ضمیمه داشت یعنی اگر چه مثل سلاطین کیان مروج آئین زردشت نبودند لکن بکلی هم آن مذهب را مردود نشمرده از احکام آن بعضی را مطاع و متبع میدانستند

صاحب دبستان المذاهب میگوید اشکانیان زند نافضی داشتند از این گفته مقصودش اینست که چیزی از دین زردشت داخل در آئین اشکانیان شده بوده است

ژوستین مورخ لاتینی نوشته است اشکانیان نه همین بارباب انواع کمال اعتقاد را داشته بلکه بخرافات کرده اند بطریقیه دیده و از پیروان آن شنیده ایم قلباً معتقد بوده اند

بعضی مینویسند که اشکانیان منکر بقای روح و نفس ناطقه بوده و همین جهت اجساد اموات خود را دفن مینمودند و بعضی لوازم زندگانی در قبور آنها میگذاشتند که چون روح بتن عود کند در عالم آخرت باین حالت از مایلزم حیات محروم نباشند و این نقیض قول آنها است که گفته اند پارتها نعش اموات خود را در صحرا در جائی می انداختند که گوشت آنها را وحوش و طیور بخورند بعد از آن استخوانهای ایشان را جمع کرده دفن مینموده اند

نگارنده گوید نویسندهای هر قوم در دین و آئین اشکانیان سخن رانده و اکثر نقیض یکدیگر است بعد از ملاحظه اقوال هر یک و پس از اطلاع از سایر قوانین و رسوم و آداب این طایفه بحاصل کلام پرداخته و آنچه را صواب دانسته اینست که پارتها در کار هیچ در تحت تبعیت حکومت کیان بوده و از آثارها که بر حسب تجربه ظهور در عالم حاصل میشود پیروی و تبعیت مغلوب بغالب است اگر چه اخبار خلاف این حال را دیده اند و دیده ایم چنانکه می بینیم ملل بلغاری و صربی و یونانی و ارمنی قرنهاست که رعیت دولت عثمانی میباشند و بذلت و زحمت و خذلان گذرانده باز بسیاری از آنها تغییر مذهب

نداده

نداده و شرع شریف دین اسلام را قبول نکرده همان راهی را که از پیش میرفته اند حالا هم میروند اما چون حکم غالب است گوئیم اشکانیان باندازه در کیش و مذهب تقلید کیان کرده و اگر چه دولت کیان منقرض نمیشد هر اینه پارتها یکباره دین زردشت اختیار میکردند و چون بنیان آن دولت سست شد و رو بانهدام گذاشت اشکانیان نیز آثار قوتی در خود مشاهده نمودند یکمرتبه از آن دین نگردیدند فقط بر این شدند که بظاهر بدان مذهب مردم ایران نگویند و آنرا مردود و باطل نخوانند و فی الحقیقه بسکوت گذرانند همینکه در سلطنت قادر و مسلط شدند بکلی انکار آن دین کردند و گفتند اعتقاد به یزدان و اهرمن از عقاید سخیفه است بلی بآفتاب و ماه معتقد بودند و ایندو جرم مضیء را پرستش مینمودند و مربی پادشاه و خانواده سلطنت میدانستند اما دین واقعی آنها همان دین تورانی یعنی بت پرستی بود و هر وقتی که بیورت دیگر میرفتند بتهای خود را همراه میبردند هنگام طلوع آفتاب باین فروزنده سجده میکردند و قربانیها برای آن مینمودند اصنام آنها بیشتر مظهر کواکب یا هیاکل نجوم بوده است در خیام خودشان جای مخصوصی معین میکردند و از بتان آنهائی را که مظهر اجداد خود میدانستند در آنجا میگذاشتند و محل را متبرک و مقدس میشمردند و در آنجای تقدیس آن هیاکل را سجده میکردند اوثان نیاکان خود را مقام مرتبه خداوندی میدادند و برفعت و بزرگی و بزرگواری آنها طوری معتقد بودند که بوجود و ذات ایشان قسم میخوردند سلاطین اشکانی در اوایل سلطنت علمای دینیه ایرانی را خیلی محترم میداشتند عناصر اربعه علی الخصوص آب و آتش را نیز زاید الوصف احترام میکردند کثافات را از هر قبیل که بود و اجساد اموات در آب و آتش نمی افکندند اما بعد از حصول تسلط و استیلا آن حرمت و احترام را برکنار گذاشتند علمای مزبوره را از مجلس شوری خارج ساختند و آتشکده های عجم را که در بلاد و ممالک ایران و ارمن و مستقیما در تحت حکمشان بود خاموش نمودند و آن احترام سابق آتش مبارک از میان رفت چون با هنود مراوده بهم رسانیدند سوزاندن جسد مردگان را از آنها یاد گرفتند بلی یک مطلب یا از راه پلتیک یا بعقیده قلبی رعایت میکردند و آن حفظ شأن علمای دینی هر طریقه و مذهب بود هر کس در مملکت آنها توطن داشت با دین و آئین او کاری نداشتند مذهب زردشتی و دین یهود و آئین یونانی نزد آنها مساوی بود از رعیت آنها اگر کسی تغییر دین میداد و مذهبی را ترک کرده پیرو مذهب دیگر میشد کسی متعرض او نبود و با وی کاری نداشت و فی الحقیقه مذهب عیسوی هم در ممالک آنها رواج یافت و در بعضی نقاط ایران شایع گشت بلکه بعضی از مورخین مینویسند در اواخر سلطنت اشکانیان دین عیسوی بصفحات ترکستان و خراسان هم نشر کرد و ما این فصل را ختم میکنیم بقول یکی از مصنفین معتبر که میگوید اشکانیان دین و مذهب معین درستی

نداشتند

نداشتند کیش و آیین آنها مخلوط و مرکب از اصول و فروع ادیان مختلفه از زردشتی و یونانی و یهود و نصرانی و بودائی چین و برهمنی هند و ترکیب خود ساخته بود و در این ترتیب مصالح ملکی اگر بیشتر از مقاصد اخری منظور نشده کمتر هم رعایت نموده بودند رعایای خود را اهل هر مذهب که بودند بیک چشم میدیدند علمای هر طریقه آزاد و محترم میزیستند و میتوان گفت از این طبقه موبدها نزد اشکانیان کمتر از رؤسای سایر مذاهبشان احترام داشتند

فصل بیست و پنجم
در ادبیات و علوم و صنایع و فنون اشکانیان

آنها که در فنون تواریخ و سیر گذشتگان یدی طولی داشته و تتبعی بسزا نموده تصریح کرده اند که ایرانیان عصر و زمان پیشدادیان و کیان از علوم و صنایع و کمالات و ادبیات بقدر اقتضای آن قرون و اعوام بهره و نصیب داشته و جانب فضل و هنر را فرونگذاشته بلکه در این مضمار از اقران گوی سبقت برده از همه پیش بودند و مقدم کاروان خویش اما چون دولتین مزبورتین از اوج عظمت و جلالت خود رو بحضیض زوال گذاشته و آن اختر فروزنده دچار وبال شد کوکب اهل علم و صنعت و دانش و درایت نیز بافول نزدیک شد و از لمعان و شروق افتاد سلاطین عجم بخود و هواهای خود مشغول شدند و از آن طرایف و اصول که ینابیع شوکت و حشمت بل مبانی قدرت و استدامت است غافل گشتند طریق تقاعد پیش گرفتند و راه تکاسل رفتند اسباب اختلال کار لشکر و کشور فراهم آمد و امور رعایا مختل ماند شیرازه اوراق فضایل گسسته و بند پریشانی دست ارباب صنایع بسته رفته رفته مبتلا به تنزل گردید و چندی هیچ دیده روی خیر و خوبی ندید این بود که یونانیها بر دولت عجم و مملکت ایران دست یافتند و غالب آمدند و بانتشار ادبیات و علم و صنعت خود پرداختند و در هفتاد و اند سال سلطنت و حکمرانی در ممالک مانحن معارف و حرف یونانی در اراضی ایران پاشیده شد و آن کشته سبز گشته رو بنمو گذاشت چون دوره و پادشاهی باشکانیان رسید این طبقه که از تمام معلومات عالم چیزیکه میدانستند صحراگردی و تاخت و تاز بود و مملکت داری را این سرمایه ناچیز کفایت نمینمود لابد و ناچار میبایست از سرچشمه و مخزنی علم و ادب و کمال و هنر وام خواهند و پیرو آن شوند تا کار حکمرانی بنظام و سامان رسد و رعایا نیست و نابود نگردند خواستند از بقایای کیان و پیشدادیان و بعبارة اخری از فضایل و علوم ایرانیان قدیم کسب و جلب نفعی نمایند و رفع احتیاج خود کنند اما دو مانع در پیش بود یکی آنکه آن چراغ سحر دیگر چندان فروغ و نوری نداشت دیگر اینکه ایرانیها چون

اشکانیان را اجنبی میدانستند و از عالم بیشه و نیم وحشی بودن آنها بیخبر نبودند سنگ درستی در ترازوی آنها نمیگذاشتند و اعتنائی بآن طایفه نمیکردند بدینواسطه اشکانیان از ایرانیها رنجیده از آنها رو گردان شده بیونانیها متوسل گشتند و اولاً بتحصیل زبان یونانی مشغول شدند و چندان زبان را اهمیت دادند که زبان رسمی دولتی اشکانیان شد بعد از آن دنبال صنایع و علوم یونان را گرفتند و آنها هم از خدا میخواستند دولت و مملکتی پیرو و مقلد فضایل و کمالات آنها باشد و خود بمردم یونان از هر صنف و طبقه محتاج ببینند لهذا از همراهی فروگذار نکردند از آن روز بازار فلسفه و حکمت و پیشه و صنعت یونان در ایران باز شد و اشکانیان که علم و صنعت و کتابت و زبان یونان را قبول کرده ناچار بودند که از یونان و یونانی تمجید کنند خود را با داب و رسوم آنها معتاد بسازند بدین خود را بدین یونانیها شبیه نمایند خویش را محب یونان خوانند و القاب یونانی را بخود دهند و خطوط مسکوکات و الواح و دفاتر و ارقام و فرامین آنها یونانی باشد و بصنایع یونانی عظم زیاد گذارند و تشویق کنند و چون چنین کردند علم و صنعت یونانی در ایران ترقی کامل نمود و بعضی احجار منقوره از زمان اشکانیان دیده شده که معین است نقر آن کار حکاکهای یونانی میباشد و با مهارت و تناسبی که در رسم تصاویر و نقوش بر آنها مصور و منقوش ساخته اند و هر کس اندک نظری به کارهای قرون مختلفه و اعمال استادان اعصار خالیه دارد تمیز میدهد که این عمل آن دوره است و ثمر آن دو چه مختصر این بوده است جهت عمده و راه خصوصیت اشکانیان با یونانیها و ایشتوت نامه و انس و الفت کامل تا آنوقت بود که سلاطین اشکانی باعلی درجه قدرت و اقتدار خود نرسیده بودند چون رسیدند اگرچه یکباره از ارتباط و مودت و علم و صنعت یونان صرف نظر نکردند یعنی در کار بود و باضمحلال آن نمیکوشیدند اما بر رواج و شیوع نیز توجهی نداشتند و چون پادشاهان پارت از سرچشمه و محل دیگر کسب معارف و صنایع نکرده بنای بی اعتنائی را بعلم و صنعت یونان گذاشتند در اواخر سلطنت آنها این هر دو سرچشمه قدرت و قوت بلکه بقا و استدامت رو بضعف و نقص گذاشت چنانکه مسکوکات و منقورات و ابنیه و غیره که در اوایل دولت اشکانی جلوه و تابانی داشت بی صفا و ناقص بلکه خراب و ضایع گردید خطوط سکه ها دیگر خوانده نمیشد ساختنها بدرستی پرداخته نمیگشت و درهمان حال تنزل بود تا اردشیر و شاپور ساسانی ارباب صنایع از روم طلب کردند و برای چندگاهی اصلاح نمودند

بلی حروف را درست تحقیق و معلوم نکرده گذشتیم اگرچه این مطلب بجای معترضه شبیه است اما از آنجا که در این مبحث حرفی از مخالطت اشکانیان و یونانیها بمیان آمد تا تمام ماند تکمیل مرام و اجتناب و احتراز

از شاه را گوئیم وجه مودت و خصوصیت پارتها را با یونانیان گفتیم و معلوم شد اما وضع دوستی این ملت را با پادشاهان اشکانی ایران و ایرانیان باز نمودیم و ممکن است کسی بگوید سلاطین سلوکیدی نیز که یونانی بودند و اشکانیان بنیان سلطنت آنها را منهدم ساختند و بارها بقصد راندن ایشان رایت جدال افراختند آن ملت چگونه باز با دشمنان خود طرح دوستی انداختند جواب اینست که یونانیها هم اقوام مختلفه بوده و باهم منازعه و مشاجره و منافرت داشتند و از آنجا که سلاطین سلوکید نسبت برعایا تعدی و اجحاف مینموده و از دفع دشمن درمانده و عاجز میگشتند سایر طوایف یونانی با آنها مودت و خلوصی نمودند و بچشم مهر و خویشی و هموطنی در آنها مینگریستند و ارباب خبر دانند که ما بین مردم مقدونیه و اهالی سایر بلاد و ولایات یونان وداد و اتحادی نبوده مثلاً قاطنین و ساکنین شهر آتن که کرسی و پای تخت حقیقی یونان است همچون فیلیپ پدر اسکندر با وجود اسکندر کبیر تمکین درستی ننموده و اگر در وقتی اسکندر عازم جنگ و حمله کردن با ایران شد او را ببرد و مرکب کمک کردند نه از جهت میل به تبعیت و دوستی و همراهی او بود چون تمام یونانیها از ایرانیان صدمه خورده بودند و عداوت و کینه آنها را در دل داشتند برای بغض ایشان نه حب آنان این اتفاق و همراهی را نمودند و فی الحقیقه اسکندر کبیر در آن وقت سردار و سپهسالار کل عساکر یونان بود نه پادشاه آن مملکت و از این واقعه گذشته مکرر اتفاق افتاده که قشونی از ایران بیونان رفته اهالی قطعه و ناحیه از نواحی آن مملکت با ایرانیها متفق شده لشکریان ایشان با عساکر ایرانی بناحیه دیگر حمله برده و با آنها جنگ کرده است حاصل سخن اینکه اگر سلسله سلوکیدیه نیز با اشکانیان بجهت منتزع ساختن مملکت از دست ایشان خصومت داشتند سایر طوایف یونانی را با آن سلسله چندان خصوصیت نبود که همراهی کنند بلکه صرفه و صلاح خود را در همراهی و دوستی اشکانیان میدیدند و بمقتضای مصلحت خود عمل میکردند بر و بیم بر سر مطلب اصلی بعد از آنکه از روی قاعده و برهان معلوم نمودیم که زبان و علم و صنعت ادبیات اشکانیان عمده از یونانیها اخذ شده بلکه خود یونانیان مصدر اعمال صنعتی و ملکی و غیره بوده اند حالا میپردازیم بنقل اقوال و مسطورات مورخین و مصنفین تا معلوم شود که گفتار آنان نیز مؤید خیالات ماست

ژوستن میگوید زبان اشکانیان مرکب از دو لغت بود تورانی و ایرانی اما همینکه این سلسله بدرستی بر ایران غالب شدند ظاهراً لغات ایرانی و زبان و مکالمات آنها بیشتر داخل گشت و شاید زبان دری که مخلوطی از چند لغت میباشد همان زبان بوده که اشکانیان بدان تکلم میکرده اند در جای دیگر ژوستن مینویسد زبان پارتها اختلاطی و ترکیبی بوده از مدیهی و ایرانی یعنی پهلوی

پلوتارك مورخ گوید ارد پادشاه اشکانی که با کراسوس سردار رومی جنگ میکرد زبان یونانی میدانست چه در حضور او از مجالس تماشا یکی از بیت شاعر یونانی تألیف کرده بودند بازی و بندبازی میکردند و او خیلی محظوظ و ملتذ میشد یکی از نویسندهها معتبر دیگر این گفته پلوتارك را شرح داده و آنچه نوشته است خلاصه آن از قرار ذیل است

خط و زبان و علوم یونانی از اوایل سلطنت اشکانیان تا اواسط از کنار شط فرات تا سرحد هند رواج داشت و مخصوصاً زبان مزبور در ایران بیشتر معمول بود تا در یونان و بعضی از سلاطین هندوستان نیز در قرن اول میلادی خطوط سکههای خود را بزبان یونانی قرار داده بودند و همانطور که زبان لاتین در مغرب یا زبان عربی در مشرق زبان علمی و مذهبی گردید زبان یونان هم در آن زمان در حدود مزبور همان حالت را بهم رسانید بلکه رسمی و دولتی شد نجبا و اشراف و اعیان بدان زبان سخن میراندند کتب علمی و دینی را از آن زبان میشنیدند حتی مجلس تماشائی که در دربار سلاطین درمی آوردند محاورات آن بزبان یونان بود چنانکه وقتی ارد پادشاه اشکانی بتماشاخانه آمده در حضور او بازی با کتابی را که نویسنده معروف یونان موسوم به اوری پید تألیف کرده درمیآوردند یکی از اجزای این بازی اینست که بازیگر سر بریده کراسوس را ساخته اند بحضار نشان میدهد چون همان وقت سر کراسوس سردار رومی را که با ارد جنگ میکرد بدربار این پادشاه آورده بودند بازیگر بجای اینکه مقوائی بمردم نشان دهد سر آن سردار را نشان داد از این گفته معلوم میشود که مجالس تماشائی که برای تفرج سلاطین اشکانی درمی آوردند مفاوضات آن نیز بزبان یونانی بوده است

یکی از مورخین میگوید اکثر سلاطین و نجبای پارت زبان یونانی میدانستند و علت عمده آن اینکه مادرهای آنها اغلب رامشگران و مغنیه ها و اسرای یونانی بودند و بموجبات دیگر زبان یونانی زبان رسمی و دولتی اشکانیان شده و بعضی از شاهزادگان اشکانی که برسم گروگان در روم بودند علاوه بر زبان یونانی بتحصیل زبان لاتین هم میپرداختند

یوسف خورنی مورخ مینویسد چند نفر از سلاطین اشکانی زبان کلدانی و عبری هم آموخته بودند اما السنه خارجه که تحصیل میکردند نه بقدری بود که در ادبیات آن زبانها نیز مهارتی بهم رسانند فقط بقدر حرف زدن و رفع حاجت می آموختند

مورخ دیگر میگوید اشکانیان کلیةً تمدن یونانیها را اقتباس و اختیار کرده چنانکه اینطا بنظر میرسد و حتی بواسطه نداشتن ادبیات خطوط سکههای خود را یونانی قرار داده بودند اما بعد چون در سلطنت

مستقل و مسلط شدند تغییر وضع و طریقه داده قدری از تمدن کیانی را با تمدن یونانی ممزوج و مخلوط کرده ترکیب جدیدی ساختند و سبک و طرز مخصوصی پیشنهاد نمودند

نویسندهٔ دیگر گوید اشکانیان تشبّه کامل بیونانیان حاصل نمودند و خط و زبان آنها را خط و زبان رسمی و دولتی خود قرار دادند چنانکه در تمام مسکوکات و بعض الواح عصر اشکانی خط یونانی دیده میشود علاوه بر اینها دبیرهای سلاطین این سلسله نه تنها نامه هائیکه بپادشاهان خارجه مینوشتند بزبان یونانی بود بلکه احکام و فرامین و سایر نوشتجات متعلقه بداخله را هم بلسان یونانی مینگاشتند و یکی دیگر از تشبّهات آنها ادات تعریف اسامی آنهاست که بزبان یونانی میباشد مثلاً اردوان را چون میخواستند معرفه کنند اردبانوس میگفتند و گودرز را گتارزس و از این قبیل و این طریقهٔ تعریف یونانیست و سین حرف تعریف آن ملت است

آقا تجلوس مورخ میگوید زبانی که اشکانیان حرف میزدند همان لسان ارمنی است با اندک تحریفی

مصنف دیگر درباب لوحه و صفحهٔ که اشکانیان روی آن مینوشتند تحقیق کرده گوید مراسلات این طایفه غالباً روی پارچه نوشته میشده بعضی اوقات هم روی یکقسم نی که در حوالی بابل میروید و آنرا پاپیروس میگفتند تحریر مینموده اند

حاصل آنکه در عهد و زمان اشکانیان و در دولت ایشان علم و صنعت و زبان در اکثر امکنه یونانی بوده و در حقیقت ملت اشکانی خود از علوم عالیه و صنایع مستظرفه بکلّی بی بهره بوده اند و در مدت متمادی سلطنت خویش کاری نکردند که آنچه را فاقد بودند دارا شوند و هرچه از عمرونات آنها دیده شده از یونانیان و مردم سوریه است و همین غلبهٔ صنایع و علوم و زبان یونانی کار ایرانیان قدیم را هم عقب انداخت و از هر جهت عقب نشاند چنانکه زبان حقیقی ایرانی در آن قرون فقط در فارس و کرمان و لرستان تکلم مینموده اند و از احتمال باصفهان هم میرود اما در خوزستان زبان مخصوصی داشته اند مرکب از کلدانی و ایرانی و همین بوده است حال علوم و صنایع و آداب و رسوم و دین و آئین و تمدن و غیرها

تألیف کتاب کلیله و دمنه را که اکثر بحکمای هند نسبت داده بلکه از مفاخر آنها شمرده بعضی از مؤلفات و آثار فضلای عصر اشکانیان دانسته اند صاحب کتاب الفهرست میگوید کتاب کلیله و دمنه که عبدالله مقفع از پهلوی بعربی ترجمه کرده در مصنف اصلی آن اختلاف نموده اند جماعتی را عقیده اینست که کتاب مزبور از آثار نویسندهای دورهٔ ملوک اشکانی میباشد و حکمای هند آنرا بخود بسته اند زمرهٔ میگویند این تألیف شریف با دانشمندان عهد سلاطین فرس مرتّب و مدوّن ساخته و نتایج افکار عالیه آنهاست و در کتاب سندباد

حکیم

حکیم نیز همینطور نوشته شده

نگارنده بر اینست که کتاب کلیله و دمنه و کتاب سندباد در سلطنت اشکانیان از هند بایران آمده نه در اواخر ساسانیان

فصل بیست و ششم
در بسط مملکت سلاطین اشکانی و پای تختهای ایشان و وضع ادای خراج در آن دولت

معین است که سلاطین مقتدر اشکانی ایران را در حدود طبیعی خود مالک شده اند و حدود طبیعی ایران بگفتهٔ جغرافیادانهای معتبر قدیم نهرین فرات و جیحون است و پادشاهان مزبور علاوه بر ممالک ایران مالک ایالات و ولایات شده اند و در سرحد هندوستان و قفقاز مملکات داشته

یکی از محققین اهل خبر گوید مهرداد ششمین پادشاه اشکانی بعد از آنکه بر پادشاه سلوکید سوریه غالب آمد و مملکت بابل را گرفت هر روز بر متصرفات او افزوده چنانکه عراق عجم را بحیطهٔ تصرف آورد و از طرفی ارمنستان و از طرف دیگر باختر را مسخر کرد و تا دشت توران و مرز هندوستان راند فی الحقیقه مهرداد ایران را دارای حدود طبیعی خود نمود و آن فرات و جیحون و قفقاز و خلیج فارس بود و جانشینهای مهرداد تا چند پشت بر بسط مملکت می افزودند

مورخین ارمنی که در تاریخ اشکانیان کهنتر و مسطورات آنها را کمال صحت و اعتبار است در وسعت مملکت اشکانیان میگویند دریای خزر فی الواقع دریاچه بود در وسط مملکت اشکانیان یعنی تمام اطراف این دریا را از چهار جهت شمال و جنوب و مشرق و مغرب تا مسافت زیادی مالک بودند

آقا تجلوس مورخ ارمنی مینویسد پادشاهان اشکانی ایران که شاهنشاه لقب داشتند و وقتی که باوج قدرت و عظمت سلطنت خود رسیدند تمام بلاد و ممالک ایران را در تصرف داشتند و ارمن کبیر و ارمن صغیر و ممالک هند که وصل بحدود شرقی ایران میباشد آنها را بود بلکه از بلاد ماساژت نشین نیز متصرف بودند و بلاد ماساژت نشین عبارت از ممالکی بوده که طایفه اسکیت یا تورانیان در آن سکنی داشته و آن از یکطرف از ماوراء جیحون است تا خلخ و ختن و کاشغر و از طرف دیگر از دشت قبچاق است تا دریای آزف و سواحل رود دنیپر اما پای تخت

سلاطین

سلاطین اشکانی بزعم مورخین عرب وعجم ری بوده است ولی این حرف بطریق اطلاق سهوست
وصحیح نیست ممکن بعد از نضج وقوام وسلطنت چند نفر از این سلسله از سلاطین
پای تخت خود را بری آورده باشند لکن ابتدا مسلم است که کرسی مملکت آنها در طرف خراسان
بوده صاحب کوشنامه مینویسد سلاطین اشکانی دامغان را پای تخت خود قرار دادند ودر کوهستان
اطراف دامغان وبلاد خراسان کلیه یونانیها سکنی داشتند ومردم کوهستانی آداب ورسوم
آنهارا اخذ کرده بودند

یکی از فضلای مصنفین مینویسد چون سلاطین اشکانی قوتی گرفتند واغلب بلاد ایران در تحت
تسلط وتملک آنها درآمد پای تخت خود را از خراسان بعراق عرب یعنی ساحل نقل وشهر نو دجله وفرات یعنی
شهر سلوسی را که در کنار شط بغداد وآباد ومعتبر ومرکز تمدن بود گرفتند وخواستند کرسی
مملکت خود قرار دهند رجال وامرا واعاظم دولت اشکانی که از طایفه پارث بودند بتوطن
واقامت این بلد میل ننمودند پادشاه اشکانی مجبور شد مقابل شهر سلوسی شهر دیگر بنا
نماید که مخصوص پارتها یا تورانیان باشد این بود که شهر طیسفون را ساخت وطیسفون
اسم عربی این بلده است یونانی آن کتزیفون وارامنه تیسبون میگویند وشهر طیسفون نه
همین پای تخت سلاطین اشکانی شد بلکه بعد از این طبقه ساسانیها هم آنرا قاعده مملکت خود
قرار دادند وچون سلوسی وطیسفون در دو طرف دجله ونزدیک هم بود اعراب این دو شهر را
بروی هم مداین گفتند اما وضع گمرک در زمان اشکانیان اگرچه مصنفین بدرستی شرحی
از این مطلب ننوشته لکن از اشاراتی که در هر موقع نموده معلوم میشود که گمرکخانه این طایفه اداره
منظمی داشته و وجوهی که در گمرک دریافت میشده از امتعه وارد بوده است ومبلغی گزاف از
این راه بخزانه دولت میرسیده وهرچه وارد گمرکخانه میکرده اند ثبت آنرا برمیداشته ودر سرحد
مامورین گمرک حاضر واداره گمرک دایر وکتابچه‌ها برای ثبت وضبط خرج ودخل گمرک ترتیب
داده اینکار را از روی قاعده وقانون معینی میپرداخته اند تجار بلکه رعایا وتبعه اشکانیان
بوده اند با مملکت روم خیلی داد وستد وآمد وشد مینموده از ایران بعضی پارچه‌های پشمی و
ابریشمی که در بابل نسج میشده وقالی که در مملکت روم خیلی مطبوع ومطلوب بوده وقیمتی
آنرا زینت عمارات خود قرار میداده اند بروم میبرده واز روم حریر ودیبا واقمشه نفیسه دیگر
وظروف بایران می آورده اند وداد وستد در زمان اشکانیان مخصوصاً از ایران بروم وفرنگ

حمل میشده یکی مقل از ادویه دیگر علفی که بفارسی آنرا کور کیاه مینامند درآمد وشد مردم
خارجه بداخله ممالک اشکانیان ورفتن رعایای تبعه ایشان از داخله بخارجه نیز چنانکه باید
خبردار نیستیم چیزیکه میدانیم اینست که هرکس وارد پای تخت ییلاقی وقشلاقی میشد یا بیرون
میرفت قطع نظر از اینکه اهل مملکت باشد یا غریب اسم او را ثبت میکردند وصورت وهیئت او در دفتر
دروازه‌بانان نگاشته میشد وباو تذکره مرور داده میشد

فصل بیست وهفتم
در وضع اکل وشرب ومجلس عیش وطرب اشکانیان

بعضی از مورخین در اکل وشرب قوم پارث یا اشکانیان مینویسند در غذا اصراری نداشته
لکن در شراب افراط مینموده اند واز آنجمله است نوشتن مورخ لاتینی جماعت دیگر میگویند
در غذا هم مسرف بوده وراه اسراف می پیموده اند حق اینست که در ایام صحرانشینی کم میخورده اند
وجهت عمده اینکه ایلات را ماکولات متنوعه ممکن واستطاعت نیست که نسبتاً پرخوار شوند و — واقسام اغذیه لذیذه بلکه
البته بواسطه همراهی با وضع وطبیعت حال مکنت وقدرت مبایست در خوراک تقلیل
نمایند اما بعد از آنکه بدویت بحضارت واستقرار در بلاد مبدل شد ودیده در انواع نعمتها
دید یقین است تغییر سبک وطرز میدهد واز صنوف خوردنی که در بلدان موجود میشود
وبمصرف میرسد صرف نظر نمینماید ومخصوصاً که شخص جنساً بادیه نشین وبابنیه باشد واز
عهده تحلیل غذای مفرط برآید وافکار عالمانه وخیالات دقیقه ولطایف وظرایف دیگر نباشد
که گاه او را از خوردن منصرف نماید وگاه معده او را از تحلیل بردن باز دارد پس آنهاکه طایفه
پارث را کم غذا گفته اند آن پارتهائی را گفته اند که در بیابانها مقیم واز الوان اطعمه واصناف
خوردنیها دور وبی نصیب بوده اند وجماعتی که آن قوم را اکول خوانده مقصودشان از اشکانیها
یعنی پارتهائی بوده که بدولت ومکنت وآبادانی ونعمت رسیده بوده اند پلین مورخ که
معاصر این طایفه بوده میگوید اشکانیان بقدری در اکل وشرب اسراف میکردند که نفس آنها
رایحه کریهه میداد وهرکس بآنها نزدیک میشد از آن بو مشمئز ومتنفر میگشت بنابراین
پادشاه وبزرگان دولت ونجبا مجبور بودند غالباً پوست لیموی ترش یا شیرین را مضغ
نمایند تا اسباب مغالطه گردد ومعاشرین ملتفت بوی بدی که از ایشان استشمام میشد
نشوند یکی از اغذیه عمده آن سلسله کباب گوشت شکار بوده مخصوصاً گوشت گراز

و میلی تمام باین غذا داشته اند از غله و حبوبات گندم را بیشتر بمصرف میرسانده و نانی که در
عهد سلطنت و زمان اشکانیان متداول و معمول بوده شباهت بنان لواش حالیه که در
بعضی امکنه میپزند داشته چنانکه ارباب خبر نوشته اند نان معمول در ممالک سلاطین اشکانی
نهایت نازک و سبک وزن است و روشنائی از ورای آن مشاهده میشود و آنها که از مملکت
روم بممالکات اشکانیان سفر میکردند برای تعجب اهل وطن از این نان با خود میبرده اند و از
نفایس میشمرده و معروف است و میها تقلیدا برای آنها نموده چند در بدکان خبازی در
شهر رم باز کرده از همین قسم نان می پخته اند و آن نهایت مطبوع اهل روم بوده

و از چیزها یعنی میوه ها که اشکانیان بدان میل زیاد و ولع داشته رطب و خرماست که بی اندازه
دوست میداشته و بحد افراط میخورده اند و شراب مخصوصی نیز از خرما بعمل می آورده که
زاید الوصف پر قوت و مؤثر و معروف بشراب خرمای بابل بوده است و بیشتر از سایر شرابها
سکر داشته یکی از مورخین آن عصر میگوید شراب خرمای بابلی بسفره پادشاه و اعیان و ارکان
دولت اشکانی اختصاص دارد

سلاطین اشکانی هرگز با دیگران در سر یک سفره غذا نمیخوردند همیشه باید تنها بصرف شام
و نهار و عصرانه و غیره پردازند و اگر ملاحظات پلتیکی یا خیالات دیگر ایشانرا بهمراهی در
غذائی با مهمان مجبور مینمود باید مهمانی کنند و مهمانان در حضور پادشاه غذا خورند بستر
خوابی برای سلاطین اشکانی در صدر مجلس پهن میکردند و میزی در جلو آن میگذاشتند
پادشاه در بستر دراز میشد و مشغول خوردن غذا میگردید و مهمانان در پائین مجلس در
سر میزهای کوتاه تر صرف شام یا نهار مینمودند

وقتیکه پادشاهان اشکانی مشغول خوردن غذا میشدند یک دو نفر از خواص و نزدیکان
ایشان در جلو میز پادشاه می نشستند و چشم خود را بدست سلطان میدوختند و اگر پادشاه
میخواست مهربانی و مرحمت را در حق آنها مبذول دارد از اغذیه که صرف مینمود بوضعی که در مشرق
نان پیش سگ می اندازند لقمه برای آنها پرتاب میکرد آنها باید از هوا آنرا ربوده با کمال افتخار بلع
و صرف نمایند و این التفات در حق هر کس مبذول میشد نهایت مفتخر و مشعوف میگشت

نیز سلاطین اشکانی و ارکان دولت و اعیان و بزرگان آنقوم بساز و آواز و رقص و طرب کمال
میل داشته اند و آلات طرب آنها نی و طبل کوچک و یکقسم سرنائی بوده است موسوم بسامبوکا

فی الحقیقه

فی الحقیقه از سازهای ممتاز از قبیل ارغنون و غیره چیزی نداشته اند در مجلس و محضر بزرگان
رقاص رقص میکرده و خیلی مطلوب و مطبوع آنها بوده و رقاصها یا پسران خوب صورت خوش سیما
بوده اند یا زنهای با صباحت و ملاحت و غالباً رقاص این طایفه یونانی و از جنس اواسط الناس بلکه
ادانی و رعیت بوده مردمان ذیشان عالی مرتبت تمکین اینکار نمینموده و آنرا قبیح میشمرده اند
لکن این وضع عیش یعنی مجلس ساز و آواز و رقص را اشکانیان خیلی دوست میداشته اند

فصل بیست و هشتم
در عمارات سلطنتی پادشاهان اشکانی

فیلوسترانوس مورخ که در سال صد و هفتاد و دو میلادی متولد شده و تا سنه دویست
و چهل و چهار زندگانی میکرده و عصر چند تن از سلاطین اشکانی را درک نموده شرحی در باب
ابنیه و عمارات و قصور پادشاهان این سلسله مینگارد از جمله میگوید ملوک اشکانی را در بابل
قصری بوده بورنی از آن مسقف به گنبدیکه روی آنرا بورقه مس مستور ساخته و روی مس را
مطلا کرده بودند و در وسط گنبد منفذی گذاشته که از آن راه نور و روشنائی داخل اطاق
شود و این اطاق نشیمن و منزلگاه مخصوص پادشاه بوده است منازل و اطاقهای نسوان و اهل
حرمخانه سلطان را همیشه جدا و دور از عمارت بیرونی و دیوانخانه پادشاه قرار میداده اند
اطاقهای نشیمن عمارت سلطنتی را با الواح و صفحات نقره و پارچه های زری مزین میساخته اند
بلکه در اطاق پادشاه و ملکه قطعات طلای صیقلی هم میکوبیده و نصب مینموده اند و در زینتها
که بجای پرده یا عوض کاغذ دیوارها بوده اسمار و قصص راجعه بارباب انواع یونانی بلکه
حکایات فتوحات سلاطین کیان را در مملکت یونان می نگاشته اند و اطاق تالار تختگاه پادشاه را
سقفی بوده منقوش بنقوش کواکب و نجوم بوضع آسمان و آنچه بشکل آبی آسمانی دیده میشده
از یاقوت کبود و سنگ لاجورد ترتیب داده و صور بروج ثابت و سیار جمله از جواهر الوان
ترصیع یافته و هیاکل ارباب انواع را که یونانیها میپرستیدند از طلای احمر ساخته در طاقچه ها
و رفهای تالار گذاشته و چهار چرخ شبیه بچهل چراغ از طلا در چهار ضلع او آویخته اما مقصود
از چرخهای مزبور فقط روشن کردن فضای تالار نبوده بلکه هیکل نیزی را خواسته اند نشان
دهند و ضمناً اطاق را روشن کرده باشند و نیزی بعقیده یونانیها دختر ژوپیتر و رب النوع انتقام
و تلافی و کیفر بوده که رب الارباب ورا مأمور تادیب و تنبیه اشخاص نموده که راه تکبر و غرور

روند

رفته و بتحقیر و تخفیف مردم پرداخته خود را دون خالق و فوق مخلوق دانسته و ابنای جنس را
غیر از نوع خود شمرده اند هیکل این ربّ النوع را بشکل فرشته بالدار میساخته اند که مارها
بدور کمر او پیچیده و در دست و سایر جوارح اطراف و مشعلها و چراغها روشن شده و مخصوصاً
چهل چراغ تالار و اطاق خاص پادشاه اینشکل را داشته و فی الحقیقه پادشاه را از کبر و غرور
تخدیر مینموده است

نگارنده گوید ظاهراً در عبارت مورّخ که میگوید چهار چرخ در چهار ضلع آویخته مساحیر باشد
همانا در هر چهل چراغی چرخها تعبیه کرده بودند و آنرا کوک مینمودند و مثل ساعت حرکت
میکرده چنانکه خود نویسنده میگوید هر روز یکی از سدنه بتکده می آمد و این چهل چراغها را
مرتّب میساخت

ابنیه و عمارات سلطنتی پادشاهان اشکانی شک نیست که خالی از تکلّف و تأنّق و تصنّع و
زینت نبوده اما معیّن و مسلّم است که آنچه صنعت و ظرافت در آن ابنیه و اثاث البیت و تزیینات
آن دیده میشده صانع و بانی و مرتّب آن ارباب صنایع یونانی بوده و این جلوه و شکوه و طرح
و نمایش را آنها ظاهر مینموده اند چه خود اشکانیان علم و هنر بلکه دقّت و نظر و سلیقه نداشتند
که بنا و عمارت و آلات و اسباب و زینتهای زندگانی بکار برند و حال هنرمندان ایران و ارباب
حرف و اصناف کارگران این ملّت هم در آنزمان معلوم است چنانکه پیش هم بدان اشاره نموده ایم

فصل بیست و نهم
در ابنیه و آثار باقیهٔ اشکانیان

از آن وقت که اسکندر کبیر بر ایران دست یافت و ممالک این مملکت شد تا آنزمان که سلطنت
سلاطین ساسانی شروع نمود یعنی از سال سیصد و سی و یک قبل از میلاد تا سنه دویست
و بیست و شش بعد از تولّد حضرت مسیح علیه السلام که تقریباً پانصد و پنجاه و هفت سال
میشود ابنیه و آثار و شهرها و بناها ساخته و پرداخته نشده و وجود بناهائی که علی التحقیق
بتوان آنرا نسبت بسلاطین اشکانی داد و هر بنائی را که مورخین قدیم یونانی و رومی یا
متأخرین از علمای فرنگ از اشکانیان دانسته حدس زده اند و خیالی کرده و دانشمندان
منصف این قرن خود باین مسئله معتقد و معترف میباشند استاد المورّخین مسیو ژرژ رولنسن
انگلیسی معلّم علم تاریخ در کتاب ششم تاریخ ایران راجع باشکانیان که تألیف نموده فصلی مبسوط

ومشروح

و مشروح در باب ابنیه و عمارات این سلسله پرداخته و نگاشته است لکن این فاضل متبحّر و دانشمند
ماهر در اوّل همان فصل میگوید آنچه در این موضوع نویسنده ها طوایف و ملل نوشته اند مستند
باسناد صحیحه نبوده است و هم و خیال و فرض و گمان میباشد همه را باید گفت ممکن محتمل شاید
دور نیست مظنون است پس از این تمهید گوئیم آنچه بعد از تتبّع و استقصا بر ما معلوم شده
اینست که اشکانیان کلّیتاً طالب احداث ابنیه و عمارات نبوده اند و میل بکلّی الفانی باین مطلب
نداشته که برای اخلاف از خود یادگاری تاریخی گذارند و بر خلاف این حال و بر عکس این خیال
بوده است سبک و سلیقه و رویه و طریقهٔ سلاطین بنی آشور و بابلیها و ایرانیهای کیانی و مادیها
طبقهٔ ساسانی و در واقع جنس و سرشت تورانی بودن و خود را در مملکت ایران اجنبی دانستن این
اقتضا مینموده و در عالم نادر اتفاق افتاده که مردم بدوی دارای خیالات بزرگ شوند و مالک مآثر و
آثار جلیله گردند و برای اینکه قدری هم اشکانیان را در این فنون و قصور معفو و معذور داریم
گوئیم ضعف علم و صنعت و نبودن مهندس و معمار قابل کامل و نقّاش و نجّار و غیرهم نیز
موروث جمیلی آن سلسله با امثال این اعمال گردیده است و بنادکی اغرا و تحریض نموده

در اوایل این کتاب شرحی از شهر حضر که فرنگیها هادرا یا هدرا مینویسند نگاشته ایم
آثاری از آن شهر هنوز باقی است و بعضی از مورّخین گمان کرده اند آن ابنیه که حالا منطمس شده
از اشکانیان بوده لکن باید دانست و بنظر گرفت که شهر معروف به حضر یا الحضر از بلاد جزیرة
العرب میباشد و یاقوت حموی و سایر علمای جغرافی که قبل از این مصنّف میزیسته هم گفته اند
بنای این بلده را ساطرون بن اسطیرون جرمقی کرده و جرامقه گروهی از عجم بوده اند که در موصل
سکنی داشته و بعضی بر این اند که اینشهر را ملوک عرب آباد نموده بهر حال دخلی باشکانیان
ندارد فرضاً که ملوک و حکمرانان بانی این بنا و بلد تابع و باج گذار اشکانیان بوده خود علوم و
صنایعی داشته اند که طایفهٔ اشکانی از آن بهره و نصیبی نیافته و طوری اینشهر را مستحکم کرده
که ملوک نامدار از فتح آن عاجز گشته چنانکه تراژان قیصر روم در سال یکصد و شانزده بعد از
میلاد و سِوِرُ قیصر دیگر روم در سنه صد و نود و هشت این بلده را محاصره نمودند و کاری از
پیش نبردند و بر مطالعه کنندگان است که بشرح مسطور در باب الحضر رجوع نمایند
مسیو ژرژ رولنسن میفرماید هادرا یعنی الحضر در اوایل مائه دوم از میلاد با همت شهر گشت
و در سال یکصد و شانزده میلادی تراژان قیصر و در سنه صد و نود و هشت سِوِروس

گرفته

که فتح آن نتوانستند و از شهره برنیامدند و از اینجا معلوم میشود که این شهر در آن زمان بزرگ
و پر جمعیت و مستحکم بوده و سور بزرگ محکمی داشته که در مقابل آن عساکر جرار و سلاطین با اقتدار
مقاومت نموده معبدی معروف بمعبد آفتاب در این بلده وجود داشته که اشیاء نفیسه و تحف
که اینها بسمت نذر بدان حمل و تقدیم میشده و در آن اعصار ناحیه الحضر از خود سلاطین داشته
که نسلاً عرب بوده یا آنها را عرب می پنداشته اند و از حکمرانان معتبر بشمار می آمده و نیز ولی پارت
با سلاطین اشکانی خراج میداده اند آنچه از الحضر مورخین قدیم از عرب و یونانی و رومی نوشته اند
و آنچه از بقیة السیف آن ابنیه خود علمای معاصر دیده و نگاشته چون منظور نظر دقت شود
معلوم میگردد وضع ابنیه بلده مزبوره و سبک بنائی روم و قسطنطنیه و شبیه ببعضی از آثار
یونانیان که در نواحی سوریه مشاهده میشود بوده که عمارتی را که ولگازس سیم در طیسفون
بنا نموده بود اویدیوس کاسیوس سردار رومی در سال صد و شصت و سه بعد از میلاد خراب
نمیکرد و ما طرز و وضع آنرا میدیدیم میتوانستیم سبک و سلیقه و طرح معماری اشکانیان را بدست
آریم و ذوق آنطایفه را در اینباب معلوم نمائیم چه مسلماً آن عمارت بفرمان پادشاه اشکانی و
بدستور العمل او بنا شده اما آنچه از الحضر باقیست بهیچ جهه نمیتوان باشکانیان نسبت داد
عمارتی را که قومی از اقوام تابعه باجگذار اشکانیان در عصر و زمان آنطایفه ساخته اند نمیتوانیم
باشکانیان نسبت دهیم و سلیقه آنها را در ساخت و بنا از آن معلوم کنیم فرض میکنیم راجه
از راجه‌های هندوستان عمارتی بسبک مشرق زمین و وضع هندوستان بنا نماید پس از
چند قرن در حالتیکه خراب شده باشد بیایند آثار او را که ببینند بگویند این بنا انگلیسی است
بدلیل اینکه هندوستان در وقت ساختن این عمارت در تحت تسلط انگلیس بوده آیا این حدس و
خیال را میتوان گفت صحیح است نسبت دادن ابنیه الحضر باشکانیان همان حالت را دارد
بعضی الواح و منقورات نیز استاد مادزر لنس باشکانیان نسبت داده در این نسبت هم تردید
و جای تأمل و تردید بسیار است چه راستست که این الواح و منقورات از بی حسن و بد و ضخیم و
ناهموار است هیچ شباهتی بالواح و منقورات زمان کیان بلکه عصر ساسانیان ندارد و از بابت
بدرشتی و عدم تأنق و تکلف جا دارد که برخی از آنرا از آثار اشکانیان بی علم و صنعت فرض نمایند
اما همینقدر قرینه برای اثبات مطلب کافی است
در کوه بیستون در بالای سر چشمه که از زیر کوه جاری است در سطح جبل منقوراتیست و د

در وضع و سبک بنائی

همانجا

همانجا شیخعلی خان زنگنه معروف وقف نامه نقر نموده و محققین دانشمندان فرنک و بعضی از
مسافرین که از آنجا عبور کرده نسبت آن منقورات را باشکانیان داده اند و دلیل آنها
اولاً کمال بی اهتمامی و عدم استادی حجار است ثانیاً از دیانت کیان و ساسانیان در آن صحیفه
علامتی مشاهده نمیشود و مؤید خیال آنها صورت فرشته که تاج افتخار بر سر پهلوانی
میگذارد و این تشبیهی است به دیانت یونانیها و اشکانیان بوده اند که ثلث دین و آئین خود را
از شرع و طریقه یونانیان اخذ و اقتباس کرده اند پس با دلائل مذکوره ممکن است نسبت
منقورات مزبوره بسلاطین اشکانی داده شود همچنین منقوراتی در تنگه سر پل زهاب
هست که بواسطه عدم تناسب اشکال و بیحجاری و بودن چند کلمه با حروف و زبان یونانی
در آن صفحه میتوان آنرا باشکانیان منسوب نمود خاصه در صورتیکه از خارج میدانیم پایتخت
قشلاقی این طایفه شهر طیسفون و سلوسی بوده و از داخله ایران که بجزیره العرب
میرفتند از این تنگه عبور و مرور مینموده اند اما الواحی که بارون بد در سمت بختیاری
و مال امیر در سال هزار و هشتصد و چهل و یک میلادی مشاهده کرده و نسبت آنرا
باشکانیان داده و از جمله صورت مغی است در یک لوح و صور دیگر در الواح دیگر هیچیک
ربطی بدوره اشکانیان ندارد و بارون مشار الیه در این نسبت سهو عظیم نموده است
چه این تصاویر بالنسبه بصور سومر در بیستون و تنگه پل زهاب بهتر است و حجاری آن
خوبتر از این فقره گذشته این قسمت از ایران در دوره اشکانیان هم وقت تابع و باجگذار
سلاطین اشکانی نبوده و وقتی هم که بودند آن قدر تمکین و تبعیت از آنها نداشتند که
تصاویر پادشاهان پارت را در بلاد خود در صفحات و الواح نقش کنند خلاصه منقورات
الواح سمت بختیاری و مال امیر را نمیتوان بزمان کیان و ساسانیان نسبت داد چه منقورات
آن بخوبی منقورات آن دو دوره نیست نیز نمیتوان باشکانیان منسوب ساخت بادله سابق
الذکر شاید اشکال مزبوره صور ولاة مستقله و حکام مستبده نامی این ناحیه باشد که
در عصر اشکانیان یا زمان ساسانیان حکومت داشته اند
آخر الامر گوئیم اشکانیان آثار باقیه خود را فقط فتوحات و جنگهای بزرگ خود میدانستند
و نام نیک خویش را از این راه پایدار میخواستند اعتنائی بمجسمه و منقورات الواح نداشتند
و اوقات صرف اینقسم کارها نمیکردند و این اعمال را از فروعات میشمردند چه اگر این قسم

کارها را

کارها را در نظر آنها اهمیتی بود با مراوده و رابطه که با یونانیها داشتند و با جمعیت زیادی
که از آن ملت در تحت تبعیت ایشان بود میتوانستند دارای بهترین الواح و منقورات و
مجسمه‌ها شوند زیرا که یونانیها از قدیم در صنعت حجاری و نقاری اول ملت مردم روی زمین
بوده و با این ترقی تمام که امروز علوم و صنایع را حاصل شده باز از مجسمه‌های قدیم کار استادان
یونانی مجسمه‌سازان سرمشق میگیرند و چه اشکال داشت که سلاطین اشکانی برای انجام
این مرام جمعی حجار و نقار و حکاک یونانی برای ساختن الواح و مجسمه‌ها مستخدم نمایند
و بکار و خدمت وا دارند

فصل سی‌ام
در نجابت سلاطین اشکانی

پس از آنکه اشک اولین پادشاه اشکانی بطغیان و خودسری پرداخت و کاری از او ساخته
شد و اخلاف وی خاصه برادرش تیرداد امیدوار شدند که در بعض یا کل ممالک ایران
سلطنت و حکمرانی کنند و مالک تاج و تخت شوند دانستند برای صاحب این مقام منیع و
مرتبت رفیع نجابتی لازم بلکه از شرایط اهم است لهذا بخیال افتادند که نسب خود را بسلاطین
کیان رسانند و خویش را در نظر مردم ایران خصوصاً و ملل ساکنه در شرق عموماً نجیب و
پادشاهزاده جلوه دهند تا از کید عیب‌جویان و نکته‌گیران و ارباب ایراد و اعتراض فارغ
و ایمن باشند و ایرانیان بمیل و رغبت بسلطنت ایشان تمکین کنند و سایر ملل شرقیه نیز بچشم
حقارت و استخفاف در آنها ننگرند این بود که شهرت دادند و گفتند که ما از صلب و
پشت دارای اکبر هستیم یعنی اشک اول را نواده دارای اکبر خواندند و بانتشار این خبر کوشیدند
اینست که اکثر مورخین عرب و عجم در ابتدای تاریخ و ذکر اشکانیان و نسب ایشان میگویند اشک اولین
پادشاه این سلسله از دوده کیان و نواده دارای اکبر بوده است و این خبر طوری منتشر و شهره
گشت که بعضی از دانشمندان سایر اقالیم نیز شنیدند و باور کردند چنانکه سنسل مورخ از
اهالی قسطنطنیه که در هزار و یکصد سال قبل میزیسته این گفته را معتقد بوده و در ضمن
مسطورات خود نوشته است نسب اشک اول به آرتاکزرسیس پادشاه کیانی میرسد و
آرتاکزرسیس همان است که ما اردشیر بهمن میگوئیم و بهمن درازدست که همین اردشیر باشد
از سلاطین کیان معروفست

اکزیاس طبیب و مورخ یونانی که در خدمت اردشیر یعنی بهمن درازدست بوده و در سنه
چهارصد و شانزده قبل از میلاد بایران آمده و هفده سال در ملازمت اردشیر گذرانده
و از اوضاع این مملکت بدرستی خبردار شده و تاریخ مبسوطی از ایران و هندوستان نوشته
و بعضی از فصول و قطعات آن بدست می‌آید میگوید بهمن درازدست یا اردشیر قبل از جلوس
بتخت سلطنت اشک نام داشته و ایرانیان این اسم را میمون و مبارک میدانند و بسیاری
اولاد خود را باین اسم مینامند از این گفته اکزیاس معلوم میشود که اشک اول و اخلاف او
در رسانیدن نسب خود بسلاطین کیان خاصه باردشیر ملاحظات عدیده و جدی داشته‌اند
و همه جای مسئله را ملتفت بوده‌اند
بعضی را عقیده اینست که سلاطین اشکانی تا صد و پنجاه سال سلطنت در این خیال نبودند بعد از
انقضای مدت مزبور و تسلط تام بر ممالک ایران باین صرافت افتادند و خواستند بنجیب و
صاحب نسب عالی بودن نزد مردم تمکین آنها نمایند و این خیالی واهی است چه پادشاهی که اجداد
او در مملکتی صد و پنجاه پادشاهی کرده باشند اگر ابتدا از اخس خانواده‌ها هم بوده‌اند این
مدت متمادی سلطنت برای نجابت و شرافت و علو مقام و مرتبت نیز بزرگ کردن او کفایت
میکند و محتاج به پیرایه خارجی نیست این دست و پاها چنانکه بتجربه معلوم شده برای اول
کار و اوقات تزلزل و احتیاج بوسایط و اسباب و زیب و زینت است و دودمانیکه صد و
پنجاه سال سلطنت در آن مانده باشد خود نجیب است و لازم نیست خویش را بغیر ببندد
تا نجیب شود
یکی از مورخین میگوید پادشاها که باسم اشکانیان مالک ممالک ایران شدند خیلی مایل بودند
برای افتخار و اظهار شأن و نسب و حسب صحیح و درست خود را ایرانی و از دودمان سلطنت
قلم دهند و بهمین واسطه سلاطین اشکانی اسامی پادشاهان عجم را از قبیل مهرداد و تیرداد
و اردوان و خسرو و غیره بفرزندان خود میگذاشتند و از لغات ایرانی در زبان خود بسیار
داخل میکردند و متوسل بوسایل دیگر از قبیل تقلید در البسه و آداب و رسوم و غیره بسلاطین
کیان میشدند اما این جمله بخرج نرفت و ایرانیها تا آخر آنها را اجنبی میدانستند و بنظر خویشی
و همیاری و اهل وطن در آنها نمیدیدند و علت ضبط نکردن سوانح و وقایع دوره اشکانیان
و تاریخ ایشان نیز یکی همان خارجه بودن آنها بوده و اسم آنها گواهی میداده چه پارت چنانکه

مدتها قول جمعی از مورخین است که میگویند
جماعت اسکیث یا تورانی که قسمت عمده از آنها در ترکستان اینطرف جیحون در خاک ایران سکنی داشته و قسمت دیگر در سمت کاشغر وختن تا چین زندگانی مینموده از معارف قبایل تورانی زمین بوده اند از این قوم آنها که معروف باشکانیان شده بمعاونت طوایف تورانی ساکنه ماورای جیحون بر عساکر مقدونیه غالب گشتند و مملکت ایران را تملک و تصاحب نمودند و ممکن که خود آنها هم از اسکیثها و تورانیهای آنطرف جیحون بوده اند و بنا بر مسطورات تاسیت و آقاتانجلوس و فسطوس این سلسلهٔ اشکانی تقریبًا ششصد سال بر طوایف اسکیثیه که آنها را آنوماساژد و آتس یا آیز میگفته اند ریاست و تسلط داشته و از خوانین و ایل بیگیهای بزرگ اسکیث محسوب میشدند چون مالک ممالک ایران شدند حقوق ریاست خود را به بنی اعمام خود واگذاشتند

نگارنده گوید اقوال مورخین مشار الیهم بحقیقت نزدیک است و راست و درست مینماید چه اگر اشکانیان ایل بیگی و خان نبودند و در میان قبایل تورانی ریاست نداشتند بهمان سبب چگونه میتوانستند از ایشان استمداد نمایند و آنها را بکمک خود طلبیده و فرضًا هم که می طلبیدند آن طوایف وحشیه بچه جهت تمکین میکردند و سر اطاعت بزیر انداخته می آمدند و خود را در راه اشکانیان بکشتن میدادند و آخر الامر ما بتصفح کتب میتوانیم گفت تیرداد برادر اشک بعد از آنکه بر خراسان و بعضی از نواحی دیگر ایران استیلا یافت شأن خود را اجل و اعلی از ریاست قبایل صحراگرد دیده خانی یا خاقانی طایفهٔ اسکیث را بیکی از برادران خود واگذار نمود و این بود تمام نجابت سلسلهٔ اشکانی و زیاده بر این چیزها استنباط نشده و نمیشود و سایر نسبتها که داده اند نسبت آسمان و ریسمان است و ترکش و دولت دان

فصل سی و یکم
در طغیان اشکانیان و علت آن و ابتدای سلطنت این طبقه

در فصل پیش باز نمودیم که اشک اول نخستین پادشاه اشکانی قبل از آنکه بسلطنت رسد از اعاظم و اکابر بوده و قبیلهٔ او همچنین شخص او در میان قوم پارث رتبهٔ خانی و ایل بیگی داشته اینک مزیدًا للتوضیح گوئیم ایل و طایفهٔ پارث که در ناحیهٔ پارتیا از مملکت خراسان سکنی گرفتند بقراین محقق و معلوم میشود که در تحت ریاست قبیلهٔ اشک میبرده بعبارة اخری آبا و اجداد

[illegible] نیز خود را بیم در لغت اسکیث و تورانی بمعنی نفی و تبعید است و اگر پارث از کلمهٔ پارتوای سانسکریت مشتق شده باشد باز بمعنی غریب است شک نیست که بعضی از پادشاهان اشکانی باسم سلاطین کیان موسوم شده اما برخی هم اسامی تورانی داشته و آرساك و سیناك که مختوم به آك ترکیها است و ولوژز که بچنگیز و قزقز شباهت دارد در ترکستانی بودن اشکانیان را مدلل داشته و چیزهای دیگر نیز این مغلطه را مانع گردیده ایرانیهای متعصب بکراهت زیر بار آنها رفته و از خدمت و خلوص و مخلد نمودن نام ایشان در بطون دفاتر و صحف و اوراق خود تن زده اند

نگارنده گوید اگر سلاطین اشکانی خود را بپادشاهان عجم نسبت داده و بخیال نجیب کردن خود افتاده باشند امر عجیب و خیال تازه نیست بسا اشخاص سر سلسله از ملوک و بزرگان دیگر برای مصلحت وقت و پیشرفت کار خود و اظهار شوکت و عظمت ذاتی و نسبی اینکار کرده و این راه رفته اند حتی اگر نتوانسته اند سلسله و خانوادهٔ خود را بیکی از اعاظم و معارف معروف و مشهور روی زمین وصل و مرتبط سازند زبان دعوی را بلندتر کرده نژاد آسمانی برای خود ترتیب داده و هم اکنون ببینیم که چینیها دولت خود را دولت آسمانی خوانند و نژاد خاقان چین را بفلك اعلی رسانند و سمیرامیس ملکهٔ مشهور بابل و رومولوس پادشاه و بانی شهر رم و چنگیز خان همینکار کرده اند و امثال و نظایر ایشان بسیار بوده و اشکانیان علاوه بر نسبت دادن خود بکیان نیز بجانشینی اسکندر کبیر افتخار مینموده اند و از چیزها که مؤید این خیال است آنکه شهر دارا که ساختند اسم آنرا دارا نهاده گفتند ما این بلد را باسم جد خود دارای اکبر موسوم مینمائیم و از مورخین عرب و عجم نادر کسی است که این سلسله را از پشت و صلب دارا یا اردشیر دراز دست معروف به بهمن ندانند مگر فردوسی علیه الرحمه که میگوید اشکانیان اولاد آرش تیرانداز معروف میباشند و قول او بصواب نزدیکتر است و از نویسنده های معتبر هستند کسانیکه میگویند آرساس یا آرشاک که همان اشک باشد لفظی است مشتق از آرش و جهت این اشتقاق آنکه اشک از نبایر آرش تیرانداز بوده است پس از آنکه وجه و معلوم شد که اشکانیان مطلقا نسبتی بایران و ایرانی و ملوک عجم و کیانی نبوده و این شهرت را برای نجیب کردن خود داده گوئیم این سلسله را یک اندازه و بحد معین نجابت داشته یعنی از قوم پارث آنها که بسلطنت رسیدند از خوانین و ایل بیگیهای بزرگ طایفهٔ اسکیث بوده اند شاهد این

اشك در نیس و نزدیك و حاکم آنطاکیه بوده و باقی مطیع و محکوم الا طغیان و جدال شهرهای
امری خارج از حیز امکان بود اما شورش و جنبش اشك اول را مورخین معتبر در سال دویست
و پنجاه و یك قبل از میلاد نوشته اند یعنی تصریح کرده اند که اشك اول در سال یازدهم سلطنت
آنطیوخس دویم ملقب به تئوس سیمین پادشاه سلوکیدی سوریه رایت طغیان برافراشت
و آنطیوخس دویم در سنه دویست و شصت و دو قبل از میلاد بتخت سلطنت جلوس کرده و در
سال دویست و چهل و شش درگذشته و سال یازدهم سلطنت او تقریباً سنه دویست و
پنجاه و یك قبل از میلاد میشود و این گفته ظاهراً از صحت دور نباشد چیزیکه هست اینست
که بعضی از مورخین سال طغیان اشك را ابتدای سلطنت اشکانیان دانسته و برخی زیر
این بار نرفته تا آنجائیکه اشك اول را محض مساعی و مجاهدات و مغازی و اقدامات او از سلاطین
اشکانی میشمارند و گروه میگویند اشك اول بسلطنت نرسید مدت دو سال در کشمکش و زد
و خورد بود و در اثنای تاخت و تاز راه آنجهان پیمود و همانا قسمتی از اینسخن را پایه و مایه ایست
یعنی راستست که اشك اول جلوس بسریر پادشاهی نموده و دیهیم خسروی بر سر ننهاده اما
در اینکه چندی در عالم طغیان و خودسری گذرانیده و از کسی تمکین نداشته و با قدرت و تسلط
میزیسته تأمل نتوان کرد و راه تردید نتوان رفت و همان اوقات اوان تسلط و سلطنت اشك
اول است و مسلماً علاوه بر ناحیه پارتیا که در تحت تحکم او بوده مبلغی از اراضی و اماکن آنحدود را
تملك نموده و حکمرانی و پادشاهی جز این نیست که شخص مالك مملکتی باشد اعم از اینکه آن مملکت بزرگ
یا کوچك باشد و اگر اشك را بیشتر فتح عظیم حاصل نشده بود برادرش تیرداد آن دل نداشت
و آن عدت و قدرت نه که بتسخیر ممالك پردازد و با سلاطین در اندازد فتوحات بزرگ کند و مسالك
صعب بپیماید و آن شوکت شد و بآنجا رسد که رسید و نگارنده را عقیده اینست که اشك اول
بیش از دو سال در حالت طغیان و خودسری و جنگ و جدل و زحمت و مجاهدت و خلاف و مخالفت
بوده است که کار اعقاب و اخلاف خود را بدرستی پخته نموده است و مؤید این خیال گفته ژوستن
مورخ معروفست که میگوید اشك اول مؤسس اساس سلطنت اشکانیان مدتی مدید
حکمرانی و پادشاهی کرده و غیر از این مورخ جمع دیگر نیز دارای همین عقیده بوده اند لکن قول
مشهور اینست که اشك اول دو سال سلطنت نموده در هر حال بزعم آنها که اشك اول بپادشاهی
نایل نشده سلطنت اشکانیان در اوان حکمرانی سلوکوس دویم ملقب به کالینوکوس جانشین

آنطیوخس

آنطیوخس دویم ملقب به تئوس ابتدا نموده در اینصورت باید بگوئیم ابتدای طغیان اشکانیان
در عهد سلطنت آنطیوخس دویم است و ابتدای سلطنت این سلسله در زمان پادشاهی سلوکوس
دویم از سلاطین سلوکیدی سوریه و بر ماست که اقوال مورخین و مصنفین معتبر را در اینموضع
نقل نمائیم تا مطلب بدرستی مکشوف گردد

سوبدای مورخ مینویسد اشك سر سلسله اشکانیان کاری ناقص کرد و بتکمیل و اتمام آن موفق
نشد و در یکی از محاربات بزخم نیزه دشمن جان بداد و تیرداد برادر او که با اشك در این شورش متفق و
همراه بود پس از چندی بتجدید آنعمل پرداخت و کاریکه برادرش میخواست او بساخت و این در سلطنت
سلوکوس کالینوکوس بود یعنی در آنوقت که ممالك سلطان سلوکیدی سوریه دوچار انقلاب گردید
تیرداد موقع را مناسب دید و وقت را غنیمت شمرد با سلوکوس مصاف داد و بر او غالب آمد و ملت پارت را
آزاد نمود و بعد از آنکه عساکر تیرداد بر قشون سلوکوس کالینوکوس غلبه کردند تیرداد خود را پادشاه
نامید و پیش از آن روسای طایفه پارت سمت ایلبیگی داشتند بلکه مقدم دزدان و راهزنان بشمار
میآمدند و این سلسله روز فتح تیرداد و غلبه او را بر سلوکوس کالینوکوس روز عید قرار دادند و هر سال
در آنروز عیش و سرور داشتند و جشن میگرفتند و این رسم تا دیری معمول بود و ذکر آن و تعیین آن
روز بیاید

مورخ دیگر میگوید پارتها در سال یازدهم سلطنت انطیوخس دویم ملقب بخدا یا خداوندگار بر پادشاه
سلوکید سوریه بشوریدند و آن در سال سیم از المپیاد صد و سی و دویم یعنی تقریباً در سنه دویست
و پنجاه قبل از میلاد بود

مصنف دیگر مینویسد پارتها دو مرتبه رایت طغیان برافراشتند بار اول در سال شصت و یکم تاریخ
سلوسی بود که مقارنست با سال سیم از المپیاد صد و سی و دویم در این شورش دو سال با عساکر
یونانی در زد و خورد و جدال بودند پس از آن اشك اول کشته شد و برادرش تیرداد از میدان
جنگ گریخت و پناه بر اسکیتهای تورانی برد و در میان آنها سر میکرد تا آنطیوخس دویم درگذشت و
سلوکوس کالینوکوس جای او بگرفت و اتفاقاً دو جنگ این پادشاه را پیش آمد یکی با بطلمیوس سلطان
مصر و دیگر با برادرش که گلها یعنی فرانسه های قدیم را بکمك خود آورده بود تیرداد دید وقت حمله کردن
بر سلوکوس کالینوکوس است در سنه دویست و چهل و پنج قبل از میلاد با طایفه داهو پارنی بطرف
پارتیا وطن خود که از دست او رفته بود آمد آنجا را مجدداً مسخر کرد و آندراکراس را که از جانب پادشاه

سلوکید

سلوکیدی سوتیر حکومت میکرد بکشت چون این خبر بشام رسید سلوکوس کالینوکوس بی تعلل و تأمل
بطرف او راند و با تیرداد برابر شده بکارزار پرداخت اما بخت او مساعدت نکرده شکست خورد
و فی الحقیقه آن روز پارتها آزادی یافتند و پس از آن روز بروز بر قوت آنها افزود و اغلب ممالک و
بلاد آسیا را مالک شدند و تا سال دویست و بیست و شش میلادی سلطنت کردند
آرین مورخ میگوید اشک و برادرش تیرداد والی یکی از ایالات باختر بودند و دیودت نامی از جانب
سلطان سلوکید سوتیر حکمرانی کل ولایات باختر داشت این حکمران بر سلطان خود بشورید
و راه طغیان پیش گرفت اشک و برادرش در این خود سری با او همراهی نکردند و فرار اً بپارتیا
آمدند و پناه جستند در آنوقت فرکلس نامی از جانب آنتوکلس که نایب السلطنه تمام ایران بود
حکومت پارتیا داشت حاکم مزبور بیکی از برادران تیرداد و اشک یا خود تیرداد عاشق شده بخیال
زشتی افتاد اشک و تیرداد و پنجنفر نوکرهای که داشتند فرکلس حاکم پارتیا را کشتند و با طایفه پارت
برضد آنطیوخس پادشاه سلوکید سوتیر بنای شورش و طغیان را گذاشتند و بعضی آنتوکلس را
حاکم پارتیا نوشته اند اما ظاهراً این قول صحیح نداشته باشد
اوزب مورخ میگوید ابتدای سلطنت اشکانیان در سال دویست و چهل و هشت قبل از میلاد است اما
این مورخ دو سال سلطنت را که دیگران نسبت به اشک اول داده اند بحساب نیاورده و از اول سلطنت
تیرداد یعنی از وفات اشک این سلسله را مالک تاج و تخت دانسته است
موسی خورنی گوید شصت سال تمام که از فوت اسکندر گذشت اشک اول موسس اساس سلطنت اشکانیان
بپادشاهی نایل شد ظاهر اینست که قصد این مورخ وفات اسکندر کبیر نبوده بلکه مقصود او این بوده که
چون شصت سال از تاریخ اسکندری که تاریخ سلوکیدی باشد گذشت دولت اشکانی شروع نمود چه
همین مورخ مینویسد سلوکوس نیکاتر سی و یکسال سلطنت کرد و بعد تاج و تخت را به پسرش آنطیوخس سوتر
واگذاشت او نیز نوزده سال پادشاهی داشت تا در گذشت و پسرش آنطیوخس تئوس بجای او گرفت
و در سال یازدهم شهریاری این سلطان بود که اشکانیان خروج نمودند باین حساب در سال شصت و یک
تاریخ اسکندری سلوکیدی که مقارن سال دویست و پنجاه قبل از میلاد میباشد اشکانیان بشورش
اقدام نموده اند خلاصه چون مسطورات این مصنف محقق را بدرستی مطالعه کنیم باید شورش و
استقلال اشک اول را در سال دویست و پنجاه دانیم و مدت تغلب او را دو سال و مدت اقامت تیرداد
برادر او را در میان اسکیتها که بعد از کشته شدن اشک بآنها پناه برده بود تقریباً سه سال و غلبه

اورا

اورا بر سلوکوس کالینوکوس از سوانح سنه دویست و چهل و پنج قبل از میلاد شماریم و گوییم مدت سلطنت
اشکانیان از شورش اشک اول تا کشته شدن اردوان آخر چهارصد و هفتاد و شش یا هفتاد و هفت
سال است و اگر از غلبه تیرداد بر سلوکوس دویم بشمار آید بتقریب چهارصد و هفتاد و یکسال میشود و
اقوال مصنفین یونانی و رومی را با گفته موسی خورنی تفاوت و اختلاف بینی نیست
یکی از مورخین معتبر مینویسد اگر خلفای اسکندر کبیر باهم مودتی داشتند و نفار و خلاف در میان آنها در
نمیگرفت پارتها بفیه اطاعت آنها را از گردن نمی انداختند و مالک تاج و تخت سلطنت نمیشدند اما از خوش
بختی این طایفه یعنی پارتها سلاطین سلوکید سوتیر گاهی با همسایه های شرقی خود جنگ میکردند و زمانی با طوایف
وحشی گل (فرانسه کهاقدیم) زد و خورد مینمودند و بجای اینکه قوم پارت را بدرستی رعیت و مطیع نمایند
بجز نی مالیاتی که از آنها میگرفتند راضی و خوشنود بودند و اعتنای درستی بآنها نداشتند و حال بر این
منوال میگذشت تا دوره سلطنت آنطیوخس دوم سیمین پادشاه سلوکید سوتیر شد و او مردی بدکار و
بی قابلیت بود و پاکی نژاد نداشت و در کیش و آیین مردم همان عصر و زمان حلال زاده شمرده نمیشد عمر
خود را به بطالت و لهو و غفلت و عشرت زیاده از حد میگذرانید و جز تجمل ظاهری و تن آسانی چیزی نمیخواست بنا
بر این ظلم جای عدل گرفت و بازار هرج و مرج رواج یافت ایالات بنای شورش را گذاشتند و اول فتنه که
برخاست از باختر بود دیودت یا تئودت یونانی حکمران باختر از سرحدها یا سردار زاده های اسکندر خود را
پادشاه خواند و از آنجا که باختر در آنوقت نهایت آبادی و تمول را داشت چنانکه بطور اغراق ژوستن و
غیره آنرا دارای هزار شهر دانسته حکمران این ایالت معمولکاری از پیش برد و چون مردم سایر بلاد و نواحی
مشرق این پیشرفت را بدیدند جرات کرده بشورش پرداختند و سلطان سلوکیدی را از ذروه عظمت و جلالت
بحضیض زحمت و مرارت انداختند خلاصه دیودت یا تئودت یونانی بقول اکثر از مصنفین هیجده سال در باختر
سلطنت کرد و اهالی این ایالت از رعیتی او استنکافی نداشتند اما همسایه وحشی آنها یعنی طایفه پارت ساکن
پارتیا بعد از آنکه از کامیابی باختریها و قوت قلبی همسایه بند مکرر زیر بار سلطان سلوکیدی نرفتند و فرمان
حکام او را که از انطاکیه مأمور میشدند نخواندند بلکه بپادشاه باختری هم اعتنائی نکردند و راه خودسری
پیش گرفتند اشک یا اشکان نامی از بزرگان این قوم که در دربار پادشاه باختری راه و جاهی داشت مردی
بافراست و کیاست بود بچشم تعقل و تدبر در اوضاع سلطنت باختر نظر مینمود پس از آنکه بدقایق و نکات
کار حکمرانی و امور ملکی برخورد و حقایق و اسرار آنرا بخزانه خاطر سپرد غفلتاً از باختر فرار کرده بپارتیا
آمد و باستمالت و جذب قلوب آحاد و افراد اهل قبیله خود پرداخته مردم را حاضر و مستعد آن کرد که سلطنت

وشهرهای

وشهرهای او را قبول و تصدیق نکنند و بعبارهٔ اخری ایشان را پادشاه پارث و پارثها خوانند و نباید شجاعت ذاتی و جلادت ذاتی ایشان و علو همت وی مانع بود که بحکمرانی ناحیهٔ پارتیا قناعت نماید لهذا رایت کشورستانی برافراخته بممالک مجاوره تاخت و تاز برد و در کشش و کوشش بود تا در یکی از جنگها بزخم نیزه زندگانی را بدرود نمود

ژوستن مورخ گوید وقتیکه حکمران یونانی باختر بر پادشاه سلوکیه سوتیر بشوریدند این ایالت هزار شهر داشت و بمنزلهٔ درجه آبادی بود چه سلاطین کیان توجه مخصوصی باهالی مملکت باختر داشتند و در آبادی آن میکوشیدند و همیشه ولیعهدهای کیانی در این مملکت حکومت مینمودند و مالیات آن مخصوص مخارج آنها بود نگارنده گوید شک نیست که ناحیهٔ باختر گنجایش داشتن هزار شهر نداشته و این گفته حاکی از اغراق نیست بلکه از سخنهای گزافه است اما در کمال آبادی این ایالت در آن زمان حرفی نیست و این رسم که ایالتی اختصاص بولیعهد دولت داشته باشد بموجب اطلاع از اوضاع قرون خالیه از عهد قدیم مرسوم و دأب سلاطین ممالک و اقالیم بوده و هست و هم اکنون ایالت گال در انگلیس و ایالت آستوری در اسپانیا متعلق بولیعهدها است چنانکه ولیعهد دولت انگلیس را پرنس دوگال و ولیعهد دولت اسپانیا را پرنس داستوری میگویند و در اوایل دولت صفویه ولیعهدهای سلاطین صفوی در خراسان و هرات حکومت داشتند و در دولت ابد مدت قاجاریه ابدالله شوکتهم مملکت آذربایجان همین حکم و حالت را دارد بالجمله دیودت باختر یونانی بدون اینکه متحمل رنج و زحمتی شود و محتاج بلشکرکشی و خونریزی گردد مالک مملکت باختر گردید و چون انجز بانطاکیه که کرسی ممالک سلاطین سلوکیه بود دیر رسید مدتی نزدیکان پادشاه محض صرفه و صلاح خود آنرا مخفی داشتند و بعرض حضرت سلطنت نرسانیدند و آخر که کار از پرده پوشی گذشت و سلطان خبردار گشت گفتند پوشیده نیست که از انطاکیه تا باختر مسافتی بعید و راهی دور و دراز است و لشکرکشی بدانجا کاری بس مشکل ما از قلیل مالیات آن چشم میپوشیم یعنی آنرا اضافه بر سایر ایالات مینمائیم تا ضرری وارد نیاید بدینوضع از باختر صرف نظر کردند ایالات مجاور چون دیدند ممکن است بدین طریق از تبعیت یونانیان مستخلص شوند پیرو ایالت باختر شدند و اول کسیکه سالک این مسلک گشت ناحیهٔ پارتیا بود که سلطنت اشکانیان را تشکیل داد و اسباب آنرا فراهم نمود

استرابون از فضلای مورخین و علمای جغرافی که با اشکانیان معاصر بوده و تماشای و نزدیکی مملکت آنها سفر نموده و از حالات و سوانح بهمه روزگار این طبقه سلاطین اطلاع درستی داشته در تاریخ و کتب جغرافیه خود که نزد مؤلف موجود است میگوید فیمابین پادشاه سلوکیه سوریه و ولات او که در ممالک یعنی عراق عجم

وآذربایجان

وآذربایجان حکومت داشتند اختلافی روی داد و والی باختر که بلخ و ترکستان حالیه باشد سر از اطاعت آن پادشاه بپیچید بعد از او ارشک نامی از طایفهٔ اسکیت بمعاونت قبیلهٔ داثو یا دائی که آنها را پارنی نیز میگفتند در سواحل جیحون ساکن بودند بمملکت پارتیا آمده آنجا را تصرف نمودند این دولت تازه تشکیل یافته ابتدا قوتی نداشت و اخلاف ارشک تا چندی پشت برای حفظ تخت و تاج خود ناچار علی الدوام با همسایگان بجنگ و جدال میپرداختند و دست از کار نکشیدند تا قوت و شوکت خود را در انظار رقبا و صاحبان دواعی مشهود و ظاهر ساختند و از جیحون تا فرات آنها را اشک چهارم موسوم بمهرداد آخر پادشاه یونانی باختر را که اکراتیداس نام داشت مقهور کرد و از آنوقت بلخ و ترکستان و بلاد ما بین جیحون و سیحون کلیتهً ضمیمهٔ متصرفات اشکانیان گشت و حالا که من مشغول تالیف این کتابم (استرابون میگوید) این سلسله یعنی اشکانیان در مملکت پارتیا و سیعی سلطنت مینمایند و ملل مختلفه را در تحت تبعیت و اطاعت خود دارند و آنها را امر رسید که با قیاصرهٔ روم دعوی همسری کنند و بعقیدهٔ من این قدرت و استیلا ایشان را حاصل نشده مگر بواسطهٔ سادگی وضع زندگانی و رشادت فطری انتهی

پیش از این اشاره نموده ایم که طایفهٔ دائی یا داهی در آن قسمت خراسان که دهستان معروف است ساکن بوده و بعضی از مورخین آنها را داه نامیده یاقوت حموی در معجم البلدان میگوید دهستان بلدی است مشهور در طرف مازندران نزدیک بخوارزم و گرگان و نگارنده بر آنست که دهستان یاقوت حموی و سرزمینی که طایفهٔ داهی بقول استرابون در آن میزیسته ناحیه ایست مشتمل بر بجنورد (بوزنجرد) و قوچان (خبوشان) و دره جز تا طوس و درهر حال بعضی از قدمای ارباب خبر گفته اند اشکانیان را نسب بطایفهٔ داه پارنی میرسد و داه پارنی از مهاجرین قبیلهٔ بزرگ اسکیت ساکنه در شمال دریای آزوف بوده اند اما بزعم متأخرین و محققین از دانشمندان مائهٔ نوزدهم عیسوی طایفه که اشکانیان از آن منشعب و جدا شده در شمال شرقی بحر خزر جای داشته اند

یکی از مصنفین در مقدمهٔ ابتدای سلطنت طبقهٔ اشکانی مینویسد آنوقت که کلدانیان و سلاطین کیان در مشرق زمین سلطنت مستقله داشتند پارتها از تمام مللی که در تحت تبعیت آنها بودند گمنام تر و پست تر بشمار می آمدند در غلبهٔ اسکندر هم چندان اسم و رسمی حاصل ننمودند و ژوستن مورخ نیز همین مطالب را ذکر کرده بعد از آن میگوید تا این زمان که من بنگارش این تاریخ مشغولم اشکانیان سه مرتبه با روم مباجنگ کرده اند اما اگرچه عساکر رومی غالب آمده و دست یافته از کمال لیاقت و قابلیت و دلیری و پردلی آنها اینست بلکه قشونیکه از روم حرکت کند و مسافتی بعید طی نماید و داخل در مملکت اجنبی

نشود

شود و با لشکر بومی برابر کرده مغلوب شدن آن چندان عجب نیست جز یکه پادشاها را بلند میکند و آنها را
در انظار باعظم جلوه میدهد این است که بهر طور بود خود را از مقامی پست در درجهٔ خاملی بمقامی منیع و مرتبهٔ
رفیع رسانند و وقتی که طایفهٔ اسکیت یا تورانیان این ایل کوچک را از میان خود راندند آنها فرار کرده بکوهها
و سفحهای مابین گرگان و دهستان آمده در این قسمت از ایران یورتی اختیار کردند که بکار ییلاق و
قشلاق آنها آید و برای اغنام و احشام آنها مراتع داشته باشد بعد کم کم از اراضی واقعه در اطراف و حدود
یورت خود تصاحب نمودند و دایرهٔ مملکت خود را وسعت دادند و مالک جبال و بلاد زیاد گشتند
در منتزهات آنها هر گونه امکنه از حاره و بارده وجود یافت کوهها که هرگز برف و یخ آن تمام شدنی نبود و
صحراها که حرارت آفتاب همیشه آنها را خشک داشت و فی الحقیقه وقتی سلطنت سلاطین سلوکیه سوریه
رو بتزلزل گذاشت پادشاها صاحب قوه و استعداد شده بودند و با دل قوی طغیان نمودند و از آن تنزل
و هبوط خود را باین ترقی و صعود رسانیدند که آری دشوار است هر کس را این همت و اقدام و مداومت و
اهتمام و مساعدت بخت و ایام نیست

نویسندهٔ دیگر گوید وقتیکه ممالک و بلاد مشرق زمین را اسکندر کبیر تملک نمود حکومت هر مملکت را بیکی از
سرداران خود داد العجب آنکه حکمرانی پارتیا را هیچیک از سردارهای او قبول نمیکردند و این یا از قلت قابلیت آن
ناحیه بود یا از اهالی مطیع نبودند آخر الامر ساتراپ ساسانور نامی که اصلاً یونانی نبود و شأناً چندان عظمی
نداشت نیز این بار در رفتن اینکار قبول کرد اما از آنطرف پارتها ابتدا مولع و مجذوب جهانگشائی
اسکندر شدند و فتوحات او را چنان دیدند که مردم کرامات و معجزات را لکن پس از آنکه قدرت کاملهٔ الهی
آن بساط در نوردید و آن طومار پیچیده و وله و حیرت پارتها تمام شد و چیزی نگذشت که از تبعیت خلفای
اسکندر استنکاف بهم رسانیدند و بخلاف آنها پافشردند و این خود امری طبیعی بود چه یونانیها که از قدیم
متمدن بشمار می آمدند با پارتهای بیابانگرد وحشی بی علم و صنعت در آداب و اخلاق مباینتی داشتند و آفتاب
دولت رومیها که تازه از افق غرب طلوع مینمود نیز چندان بالطبع بر حرارت قوم تورانی الاصل سازگار
نبود بعضی مردم پارتیا همان سبک آزادیهای صحرانشینان و ایلات را میخواستند این بود که دست و پا کرده خود
تشکیل دولتی دادند که ابتدا معتاد بهمان عادات خودسری و خیالات مطبوعهٔ آنها بود و از اینجاست که گفته اند
دولت اشکانیان اول بدول جمهوری بیشتر شباهت داشت تا بسلطنت مستقله و آخر الامر ابتدای شورش
طایفهٔ پارتیا در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد بوده یا دویست و چهل و شش و بعضی پنجاه و شش هم
گفته اند اما ظاهراً سهو کاتبی است یا اشتباه مورخ انتهی

استرابن

استرابن میگوید اگرچه من یقین دارم که پارتها شعبه از قبیلهٔ داهی بودند اما بعضی از مؤلفین گمان نموده که اصل آنها
باختریها است بعقیدهٔ نگارنده منشأ این اشتباه آنست که اشک اول و برادرش تیرداد قبل از شورش از طرف
حاکم یونانی باختر که حکومت کل او را بوده در یکی از نواحی باختر حکومت داشته اند و آرین مورخ مینویسد
مرکز شورش و محل افراشته شدن رایت طغیان اشکانیان شهری از بلاد باختر است و از اینجا باختی پارتیا را اند
و اینکه جماعتی آنها را ایالهاوی بعضی بلخی گفته اند چون از بلاد باختر بیشتر بجانب بلخ معرفت داشته و وقتیکه خواسته اند
نسبت آنها را با باختر دهند ایشان را با شهر و امکنهٔ باختر که بلخ باشد منسوب ساخته و در هر حال این اختلافات را
مایه و اهمیتی نیست چه طایفهٔ داهی چندی که در باختر ماند معروف بباختری میشود و باختری بلخی میگردد و پلین
مورخ و استرابن هر دو نوشته اند از طایفهٔ دائی یا داهی و اسکیت در باختر هم اقامت نموده اند و مورخین
چین که در سلطنت هان یا هون تاریخ مبسوطی از تمام عالم نگاشته در ضمن سوانح متعلقه بایران ذکر قسم
اسامی طوایف و اماکن اینسامان نواحی باختر و افغانستان حالیه را تا هیا یا تاحیا نامیده و این همان
داهی سابق الذکر است خلاصهٔ کلام آنکه بزعم بعضی اشکانیان در باختر راه شورش و طغیان را پیش
گرفته از آنجا بپارتیا آمده و بتهیهٔ کار پرداخته اند

مؤلف گوید بعد از نقل اقوال مورخین این فصل را که متعلق است بشورش اشکانیان و علت طغیان
ایشان و ابتدای سلطنت ایشان بطایفه ختم مینمائیم بخلاصهٔ که نتیجه و حاصل کلام تمام مورخین است و هو هذا
شک نیست که در سلطنت سلاطین سلوکیه سوریه اول ایالتی که بنای طغیان را گذاشت باختر بود چه حکمران
یونانی در اینجا بالاستقلال حکومت مینمود و از مردم یونان و قشون ساخلوی یونانی بسیاری در باختر سکنی داشتند
و با اهل این ولایت داد و وصلت و مزاوجت نموده و در آن وقت باختریها از حیثیت رسم و راه و دأب و عقیده
بیونانیها شباهت زیاد بهم رسانیده نتوانستند با حاکم خود همخیال شوند و در انداختن ربقهٔ خارجه
همدست گردند تا اینکه این شورش در زمانی افراشته شد که بگفتهٔ آرین فرکلس و بقول سایر مورخین یونانی
آغاتوکلس از طرف آنطیوخس دوم سیمین پادشاه سلوکیه بحکمرانی تمام بلاد واقعهٔ مابین فرات و جیحون
مأمور بود و این دو شخص فی الحقیقه دو متطبع ملک التاریخ است خلاصه والی مشار الیه با وجود یونانی بودن
ظالم و متعدی بود و بر رعایای ممالک وسیعهٔ محکومهٔ خود از بومی و غریب حتی یونانیهای همشهری زیاد از حد
تعدی مینمود از اینجهت عامهٔ خلق از حکمران یونانی یعنی از تبعیت سلطان سلوکیه سوریه دلتنگ شدند
و از ظلم حاکم خود بستوه آمده بودند یا یودوت حال را مقتضی و وضع را مستعد دید و از اطاعت فرکلس
یا آغاتوکلس سر باز زده خود را پادشاه مستقل یونان نامید باج بحکمران مشار الیه نداد و خراج نگذاشت

لوازم

لوازم و اسباب سلطنت خود را فراهم آورد جانشین و ولیعهد برای خود تعیین کرد طومار رقیب در نوشت
و سلطانی مستقل گشت مقارن اینحال فرکلس یا آغاتوکلس یکی از برادرهای ارشک که امردی خوش صورت بود
میل و رغبت نمود خواست عمل شنیع کند و مصدر فعلی قبیح شود جوان پارتی اباکرد حکمران عنفاً و جبراً
خیال خود را صورت داد پس از آنکه شعله آتش شهوت نشست خوف و اندیشه کرد مبادا حکمران را کرفت و ترسید
که ارشک و تیرداد برادران جوان خوب صورت بدبخت از ماجرا آگاه شوند و روزگار او را سیاه کنند برای آنکه
جوان برومند مطلب را فاش نکند او را بکشت خون را بخون دیگر شستند ارشک و تیرداد از واقعه مطلع شدند کمر تلافی
و انتقام بستند میل خونخواهی و حرص آزادی و سربلندی و هوای ریاست بلکه سلطنت آن دو برادر را جری داشت
و پیشرفت کار شورت نیز با آنها قوت قلب میداد دل را بدریا زدند و از آب گذشتند و مالك دیهیم و اریکه خسروی
گشتند ابتدا خود را بر ستراپ آنطیوخس دوتم زدند و بعد بشرحی که گذشت بر سلوکوس دوتم معروف بکالینوکوس
غلبه کردند و از آنوقت ببعد در شمار سلاطین آمدند پس ابتدای شورش یا سلطنت ارشک اول موسس اساس
سلطنت طبقه اشکانی بنابر اشهر اقوال و عقیده محققین از فضلای متأخرین سال دویست و پنجاه قبل از
میلاد است و مدت حکمرانی یا سلطنت او دو سال و غلبه تیرداد برادر او بر سلوکوس کالینوکوس از حوادث سنه
دویست و چهل و پنج قبل از میلاد است که روز غلبه او را اشکانیان هر سال جشن میگرفتند و این رسم را
تا دیری معمول میداشتند و ظاهر آنست که این واقعه در روز بیست و نهم ماه مه فرنگی از سال مذکور که
مطابق میشود با روز اول ماه جوزا واقع شده و بعضی روز اول جوزای سال دویست و پنجاه قبل از میلاد
گفته‌اند و این بنظر ضعیف می‌آید و از آنجا که در اول جوزا این ظفر و نصرت تیرداد را حاصل آمده و بسلطنت نایل
گشته ممکن است اول سال را وی و اخلاف وی اول جوزا قرار داده باشند و نوروز اشکانیان اول جوزا
باشد و اینکه در بعضی ادوار و دول اول سال اول جوزا بوده تقلیدی است که باشکانیان نموده اند

فصل سی و دوم
در علت انقراض اشکانیان و غلبه اردشیر ساسان بر ایشان

پیش با شرح و بسطی تمام نگاشته و مدلل داشته ایم که اشکانیان تورانی بوده و مردم ایران آنها را اجنبی میشمرده
و هرگز بنظر مهر و موالفت و همجنسی و همشهری در ایشان ندیده اند در اینجا میخواهیم بگوئیم علت اصلی و باعث
و جهت حقیقی انقراض دولت اشکانی همین خارجی بودن آنها بود اگرچه باشکال مختلفه چهره نموده باشد
ایرانیها که در تحت تبعیت و سلطنت کیان و پیشدادیان بالنسبه مودب بآداب آدمیت شده و برسم و راه
تمدن و تربیت انسی حاصل کرده وقتی خود را محکوم قومی وحشی دیدند و جماعتی خشن که از ظرافت و لطافت

طمع بهره نداشتند بمباعدت اقتدار حکمران آنها گردیدند خیلی بر آنها دشوار آمد و در زحمت و بلیت آنها
مضاعف شد یعنی قبل از اشکانیان در رعیتی خلفای اسکندر هم یقدر ذلتی نبودند که چرا تابع خارجه شده اند
خارجه که در آن عصر و زمان در صنایع و علوم مقدم ایران و معلمه کاروان مدنیت بشمار می آمدند اما در
عهد سلاطین پارت هم محکوم خارجه گشته هم حکمرانان خود را از حلیه انسانیت و کمال و هنر عاطل میدیدند
بنابراین حق داشتند که بمخالطت و اتفاق و اتحاد آنقوم میل و رغبت ننمایند و البته پارتها هم ملتفت این نفرت
و تجنب بودند اگرچه در بدو امر اغماض مینمودند و بروی خود نمی آوردند و محض پیشرفت کار با رعایا و قاطبه اهل
مملکت محکومه تا یکدرجه راه سازش میرفتند و طبیعی است که پس از اقتدار مطلق و اختیار کامل و سطوت
بکمال و شوکت مناسب حال ملاحظات متروک و طبیعت بر سر اعمال مطبوعه خود میرود بلکه کراهت و نفرت
گذشته اسباب خشم و سخط گردیده قاهرین را بر آن میدارد که از مقهورین انتقام کشند و بتلافی پردازند
اشکانیان چون باوج قوت و ذروه قدرت رسیدند با یونانیها بیشتر رایگان شدند تا با ایرانیها و این نیز
و خلاف که ناشی از مباینت جنس و مغایرت آداب و رسوم و دین و آئین و غیرها بود با انقراض اشکانیان را
هدایت مینمود دو چیز باقی داشت یکی غفلت سلاطین اشکانی و یکباره پرداختن آنها بشهوات و استیفای
لذات و این کار بی است در عالم قهر و توانائی و عدم مانع و وجود مقتضی شد دیگر خروج شخصی اصیل و
کاردان که بتواند شاکیان را در زیر رایت خود از روی درایت و کفایت جمع کند و آنها را بکار وادارد در اواخر
دولت اشکانی این هر دو پیدا نمود سلاطین و بزرگان این سلاله بکار رانی افتادند و اردشیر بابکان از
دوده فرسوده کیان بدعوی و استرداد حق موروثی خود بر خاست اشکانیان رفتند و ساسانیان بجای
ایشان آمدند و ما توضیح مطالب مزبوره را بنقل اقوال مورخین و مصنفین معتبر پرداخته گوئیم
آقاتانجلوس مورخ یونانی الاصل که منشی تیرداد پادشاه ارمن و معاصر اردشیر بابکان بوده مینویسد
اردشیر که آنرا آرتاکزرسس مینامند و سلسله نسبش بسلاطین کیان میرسید و در مملکت فارس در اواخر دولت
اشکانی ولایت و حکومت داشته مجلسی منعقد ساخت و اکابر و اعاظم ایرانی و آشوری را در آن مجمع حاضر ساخت
و با آنها گفت که ما و اسلاف ما چندین قرن است که جلال و جبروت و دست اندازی پارتها را مشاهده مینمائیم
آنچه را ما بزحمت و مشقت تحصیل میکنیم اینقوم بیکاره از ما قهراً انتزاع مینمایند و حاصل دسترنج ما را
اسباب راحت خود قرار میدهند و درازای این همت که از مردم ما در یافت میشود ما را دو چار هر گونه محنت
میسازند احترام ما را مرعی و منظور نمیدارند بدون رسیدگی و تحقیق ابنای وطن ما را میکشند از غم ما شاد
میشوند صدمه و عنای اسباب تن آسانی و غنای آنها شده و استخفاف ما مایه استقلال و استعلای آنها گشته

فردوسی علیه الرحمه میفرماید
چه آگاهی آمد ز شاه اردشیر
ز شاه جوان شد دل مرد پیر
هم از شهر مردم ز دریا و کوه
بنزدیک برنا گروها گروه
دگر هر که از تخم دارا بدند
هر کشوری با مدارا بدند
ز هر شهر فرزانه و رای زن
بنزد جهانجوی گشت انجمن
زبان برگشاد اردشیر جوان
گرامی نامداران روشن روان
کسی نیست زین نامدار انجمن
ز فرزانه و مردم رای زن
که نشنید کاسکندر بدنهان
چه کرد از فرومایگی در جهان
نیاکان ما را یکایک بکشت
به بیداد آورد گیتی بمشت
چو من باشم از تخم اسفندیار
بزرگان از اردوان شهریار
سزد گر مرا این نخوانیم داد
وزین داستان گر نگیرد برباد
چو باشید با من بدین یارمند
نمانم بکس تاج و تخت بلند
چه گوئید این را چه پاسخ دهید
که پاسخ باواز فرخ نهید
هر آنکس که بود اندر آن انجمن
ز شمشیر زن مرد و از رای زن
چو آواز بشنید بر پای خاست
همه از دل آواز گفتند راست
که هر کس که هستیم بابک نژاد
به بیدار و چهر تو گشتیم شاد
و دیگر که هستیم ساسانیان
ببندیم کین را کمر بر میان
بفرمان تو کوه هامون کنیم
به تیغ آب دریا همه خون کنیم
انتهی

ای بزرگان با فرهنگ و صاحبان نام و ننگ مگر نمی‌بینید پارتها از جنس ما نیستند و وحشیهای تورانند و از آنجا که فتنه انگیز باراضی حاصلخیز خوش آب و هوای ما آمده سکنی گرفته‌اند آیا میتوانید سخنان مرا انکار کنید تاب و تحمل تاکی صبر و طاقت تا چند این ستمکاران اجنبی تا چه حد مال ما را بغارت برند و بجرای حال ما پردازند آیا مردن بهتر از این زندگانی و بخفت بسر بردن نیست اگر آنچه میگویم راست است شایسته آنکه متفق و مسلح شویم و خود را بر آنجماعت زنیم بلکه از این شدت خلاص شویم و فرجی حاصل آید سران و سرداران ایران که طبعاً مستعد طغیان بودند و از دیرگاهی میخواستند سر از اطاعت اشکانیان باز زنند کلمات اردشیر را بسمع قبول اصغا نمودند بیشتر که دست بکار شورش نمیشدند رئیس و شاخصی پیدا نمیکردند کمال قوت اشکانیان آنها را خائف و مرعوب داشت سلاطین و اعیان دولت اشکانی بتجمل و تعیش پرداخته حالت ضعف بهم رسانیدند و از مردانگی و شجاعت آنها چندان چیزی باقی نماند از آنطرف شاهزاده بجیب و حسب برای اداره کردن کار و استرداد حقوق و کفالت اعمال منظوره بدست آنها افتاد و افعال و اقوال او بر شهامت و علو رتبت و همت وی شهادت داد ایرانیها از این دوره مطمئن و خاطر جمع گشته دست مخالفت و بیعت باردشیر بابکان دادند و دل بر پیروی و خدمت این ملکزاده کیانی نژاد نهادند اردشیر چون از همگی ایشان آسوده خاطر گردید نامه بمضمون مسطور در ذیل باردوان آخر پادشاه اشکانی نوشت

صورت نامه اردشیر بابکان باردوان آخر پادشاه اشکانی

سلطانا   فطرت و عادت مردم ایران همیشه بر این بوده و هست که از دل و جان مطیع و منقاد پادشاهان خود باشیم مقام منیع سلطنت در انظار ما تالی رتبه الوهیت و ربوبیت است ما یزدان پرستان سلاطین خویش را مظهر قدرت کامل پروردگار میدانیم و نه تنها که اطاعت آنها می‌نمائیم بلکه به پرستش و عبادت ایشان میپردازیم اما وقتی که سلطان از وظایف مقدسه خود پا در نماید و راه تهاون بپیماید از کار رعایا بکلی تن زند و زمام مهام ملک را بدست نابکاران نادان دهد عدل و انصاف را یکباره بر کنار گذارد و جور و اعتساف مغرضین را بچیزی نشمارد دولتخواهان را مشمول رأفت و عنایت ندارد مختصر همکاران را هیچ پندارد ما هم تمکین و خدمت او را بر طاق نسیان میگذاریم و راه خلوص و انقیاد نمی‌سپاریم

اردوان چون این نامه بدید و شورش ایرانیان بشنید اردوئی از دسته‌های قشون پارت و لشکریان ایرانی که با او موافقت داشتند ترتیب داده مصمم و مهیای جلوگیری اردشیر و اطفای نایره طغیان نجبا و بزرگان ایران گردید

موسی

موسی خورنی و لازار و سایر مورخین ارمنی تاریخ آگاتانجلوس را معتبر دانسته و اقوال مسطوره را تصدیق مینمایند و اصراری در اجنبی بودن اشکانیان دارند و علت عمده انقراض آن طبقه را همین میدانند و میگویند اینکه نویسندگان مشرق زمین بنگارش تاریخ این سلسله و خانواده نپرداخته و از تمام سوانح اعمال و وقایع مهمه قرون سلطنت ایشان بنوشتن چند سطر اکتفا نموده بلکه اغلب اسامی سلاطین اشکانی را از درج کلام ساقط کرده جهت همان خارجی بودن آنهاست و مکروه میدانستند که عار تبعیت آن قوم وحشی را در بطون تواریخ و کتب مخلد سازند و بقبول این ننگ خود را راضی کنند راست است که از تواریخ کیان و پیشدادیان که مصنفین با شرح و بسط ثبت و ضبط نموده اکثر مطالب با افسانه آمیخته است و حوادث دوره ساسانیان که بالنسبه اصح است باز آنقدر نیست که طالبان آگاهی آنرا کافی دانسته و مشبعش خوانند اما بایجاز و اختصار تاریخ اشکانیان نیست اشکانیانی که از فرات تا جیحون را مالک شدند بلکه در بعضی از حدود هندوستان و کوه قفقاز و خلیج فارس بیرق حشمت و اعتلای آنها افراشته بود و خود را با قیاصره رومیه الکبری برابر میدانستند و با آنها جنگ میکردند و ظفر یاب میشدند بلکه جز این دولت دولتی نبود که در آن بنظر اهمیت بینند تمام سرگذشت پنج مائه سلطنت ایشان را در پانزده سطر نوشتن علتی مهم باید و جز اجنبی بودن سببی نشاید که بدان حمل کنیم و اشخاصیکه بمطالعه کتب و اخبار پیشینیان ولعی دارند دانند که در تواریخ عجم همینکه بسلطنت خلفای اسکندر و اشکانیان میرسیم خیلی جای اطلاعات مفیده و آثار نافعه را خالی می‌بینیم و بجرئت باید از آن نقطه و محل بگذریم

اسکندر کبیر چون بر ایران دست یافت کتابخانه های عجم را هر جا که بود بر انداخت مورخین عرب و عجم از قلت بصیرت یا از فرط غرض این عمل شنیع و فعل قبیح را باشکانیان نسبت داده اند بلکه یک کار زشت دیگر نیز ضمیمه آن ناهنجاری نموده میگویند سلاطین اشکانی علما و ادبای ایران را بکشتند و آثار آنها را محو و نابود ساختند و چون بشرح سلطنت ساسانیان میرسند با شعف زیاد و فرح کامل مینویسند اردشیر ساسانی که از تخمه کیان بود علما و فضلای ایران را دور خود جمع نمود و اردا ویراف موبد را با خود متفق ساخت و باحیای علوم و رواج مذهب پاک زردشت پرداخت مجدداً آثار رشد و محیی آن اطوار

مورخ دیگر گوید پارتها چون ایرانی نبودند از ابتدا تا انتها یعنی از اول سلطنت ارشک اول تا آخر پادشاهی اردوان آخر همیشه از ایرانیها کناره میگرفتند و دوری مینمودند و همین فقره آنها را در مشرق زمین گمنام کرده و سوانح مهمه آن ادوار را که دلیل بزرگی بر عظمت آن طبقه است در پرده اخفا گذاشت

فاضل محقق مینویسد از مطالب مهمه متعلقه بتاریخ عجم اینست که بدانیم اشکانیان بعد از پانصد سال

سلطنت

سلطنت بچه جهت معمول اردشیر ساسانی کشتند و منقرض شدند و در مقام تحقیق میگوید مورخین یونانی و رومی عمداً نسبت اردشیر ساسانی را پست کرده و او را شاهزاده نشمرده گفته‌اند ساسان از اواسط الناس بلکه مردی گمنام بوده تا منشأ اینکار گفتار اشکانیانی است که بعد از انقراض از ایران فرار کرده پناه بارمنستان یا بممالک روم برده بودند و در هر حال آخر دولت سعادت اردشیر در آنوقت طلوع نمود که قاطبه اهل ایران از اشکانیان مکدر بودند بلکه این کدورت خود اردشیر را بلند کرده و بر تخت سلطنت نشاند

مورخین ارمنی اردشیر را اصطخری دانسته و بعضی او را پسر خوانده بابک گفته نه پسر حقیقی و گویند از آنجا که اردشیر مردی دلیر بود و بابک خلفی نداشته وی را بجای فرزند قبول نمود و دختر خود را بزنی باو داد و داماد را جانشین خود کرد

باز آقاتانجلوس میگوید اشراف و ارکان اهل ایران که از تعدی اشکانیان بستوه آمده بودند به اردشیر سلطان فارس ملتجی شدند و او از نژاد ساسان بود و نسبش بکیان میرسید و علاوه بر اینکه اشکانیان و مردم ایران هرگز با هم مخالصه نداشتند در نوقت در خانواده خود سلاطین اشکانی نفار و نفاق در گرفته و شاهزادگان خانواده سلطنت طوری با هم منافقت داشتند که چند شعبه از آنها بر ضد اردوان حرکت کرده کمر خدمت سلطان ساسانی را بستند و دو شعبه از آن چند شعبه یکی سورن بالهاو بود و شعبه دیگر اسپاهاپیدی بالهاو و این شعبه آخری را در اواخر دولت اشکانیان جهان پهلوان میگفتند بالجمله چون دو شعبه مزبوره با اردشیر یار شدند و شعبه قارن بالهاو و شعبه قشم را که دو شعبه دیگر از شاهزادگان اشکانی بودند در خدمت اشکانیان راه و رسم وفاداری سپردند و آوازه شورش و اغتشاش همه جا را گرفت خسرو پادشاه اشکانی ارمن خود برای کمک اشکانیان ایران قشون زیادی تجهیز نمود و از دولت روم اعانت خواست بلکه بریدان و مسرعان نزد رؤسای قبایل اسکیث شمال که تا کاشغر و ختن را در تحت تملک داشتند و از شاهزادگان اشکانی بشمار می‌آمدند فرستاد و استمداد نمود و در اینحال اردشیر بر شعبه قارن بالهاو تاخت و شاهزادگان این شعبه را با هر چه اولاد ذکور داشتند بکشت و نماند از ایشان مگر پسر شیرخواری که او را یکی از چاکران باوفا بماوراء النهر برده باشکانیان ساکن آن سرزمین سپرد و از اعقاب این طفل باز در ایران سلطنت کردند مختصر خسرو پادشاه ارمن چند بار با اردشیر مصاف داد و چند دفعه بر او غالب آمد و اردشیر پس از آنکه شکستهای فاحش خورد بمکر و حیله پرداخت و بطایفه سورن بالهاو گفت هر کس خسرو پادشاه ارمن را بکشد حکومت بلخ را باو خواهم داد آناق نامی از اینطایفه

گویند سامانیان از اخلاف این پسر بوده همچنین [illegible] بلکه ابومسلم مروزی [illegible] این مطلب را در محل خود شرح خواهم داد

متقبل

متقبل اینکار شد و از اردوی اردشیر حرکت کرده بارمن رفت و در آنجا بنای خدعه را گذاشت و بخسرو گفت با وجود حق قرابت ما را چه افتاده که باردشیر خدمت کنیم او غاصب سلطنت است علاوه حزم او نخواهد گذاشت تا مطمئن شود و ما هم نتوانیم از جانب او اطمینان حاصل نمائیم من فراراً بارمنستان آمده‌ام که بازو و شمشیر خود را خاص خدمت خسرو کنم آناق چون بلطایف الحیل خود را در دل و دربار خسرو پادشاه ارمن جای داد و طرف وثوق گشت پادشاه را بکشت خبر قتل خسرو که باردشیر رسید بارمنستان راند و آن مملکت را ضمیمه سایر متملکات خود نمود و شاهزادگان اشکانی که در ایران بودند در اینوقت فرار کرده بروم رفتند و آنجا داخل در خدمت عسکریه شدند و پس از آن در تمام جنگهائیکه سلاطین ساسانی با قیاصره نمودند قشون تشکیل یافته از شاهزادگان اشکانی پیشتازی عساکر روم را بر عهده میگرفتند

کاسیوس و هرودین دو مورخ یونانی که معاصر اردوان آخر و اردشیر بودند مینویسند کشته شدن اردوان آخر بدست اردشیر از سوانح سال چهارم سلطنت الکساندر سِوِر قیصر روم و سنه پانصد و سی و هشت تاریخ اسکندر سلوکیدی بوده و سال چهارم سلطنت الکساندر سِوِر مقارن است با سال دویست و بیست و شش بعد از میلاد

آقاتیاس مورخ یونانی که در مائه ششم مسیحی میزیسته و تاریخ نگاشته و اسناد او اقوال مورخین رسمی ساسانیها است تصدیق گفته کاسیوس و هرودین را کرده میگوید اردشیر که از دوده ولاة مستقله اصطخر بود در سنه صد و نود و شش میلادی جلوس نمود و در سال دویست و دو تمام شاهزادگان فارس را که از خانواده بازرانجیان بودند بکشت و سلطنتش در فارس بلامانع و معاند گردید کم کم کرمان را ند و بعد بخوزستان و اهواز و غیره و چون در خود بقدر ضرورت قدرت دید با پادشاه عصر یعنی اردوان اشکانی بنای زد و خورد را گذاشت و بعد از تحمل سه شکست سخت در سنه دویست و بیست و شش میلادی اردوان را مقهور و مقتول ساخت آنگاه خود را شاهنشاه نامید و بعضی را عقیده اینست که از سلاطین عجم اول کسیکه باین لقب ملقب شده همان اردشیر است (از سلاطین عجم بعد از کیان)

جو برطری میگوید غلبه اردشیر بر اردوان و کشته شدن این پادشاه از سوانح مهرماه است و آن مابین بیست و پنجم نوامبر و بیست پنجم دسامبر از ماههای فرنگی است پس مدت سلطنت اشکانیان از ابتدای خروج اشک اول تا انقراض این خانواده بدرستی معلوم است بدون یکسال کم یا زیاد

و مقارن اواخر پائیز

از مشکلات تاریخ اشکانیان یکی آنکه چند نفر پادشاه اشکانی را که مورخین یونانی و رومی اسم برده و تعیین مدت سلطنت آنها چندان مفید نشده و محققین این عصر و زمان با کمال زحمت وسائل فهم آنرا بدست

آورده

آورده و معلوم کرده اند اگرچه پولها یکه در شهرهای یونانی نشین خود اشکانیان ضرب میکرده
روی سکه‌ها با خط و زبان یونانی اسامی آنها رسم شده بلکه بعضی از آن مسکوکات تاریخ هم دارد لکن بعقیده
عقیده و احتمال باز اسباب اشکال میشود و آن اینست که جماعتی آن سکه‌ها را از شاهزادهای اشکانی که
بسلطنت مرکزی میشوریدند دانسته از خود سلاطین و در اینکه از شاهزاده‌ها مذکور کا هگاه یکی از
راه غرور یا از فرط دلتنگی و غیره در نقطه و ناحیه طغیان میکرده شکی نیست پس این وسیله چندان کلید
معرفت و اسباب ثبوت مطلب و بروز حقیقت نگشته و مسئله را از بوته اجمال خارج نمیسازد یکی از
مورخین گوید از شاهزادگان اشکانی هر وقت یکی در ایالت و ناحیه بنای سرکشی میگذاشت در همانجا
باسم خود خطبه میخواند و سکه میزد پس مسکوکات اشکانیان را اصلی و غیر اصلی است اصلی از پادشاه بزرگ
که شاهنشاه بوده و غیر اصلی از شاهزادگان طاغی غاصب
آقای یاس میگوید از وقتیکه تیرداد وارد مملکت پارتیا شد تا انقراض سلسله اشکانی چهارصد و هفتاد سال است
و از ابتدای شورش اشک اول بر ضد سلطان سلوکیدی تا انقراض این طبقه چهارصد و هفتاد و پنج سال شمسی
میباشد بعضی از مورخین عرب خاصه مسعودی در محل آمدت سلطنت سلاطین اشکانی را قریب بهمان که
مورخین معتبر و محققین این عصر و زمان نوشته اند ثبت کرده یعنی چهارصد و شصت و هشت سال
مینویسد و ما مدت سلطنت اشکانیان را در فصل مخصوص نگاشته و توضیح و تصریح نموده ایم در اینجا
اگر اشارتی رفته بالتبع بوده و این است علت انقراض اشکانیان و غلبه ساسانیان بر این طبقه از سلاطین
عجم والله اعلم

عقیده بعضی از مورخین این است که یکسبب عمده انقراض دولت اشکانی مخالفت دینی آنها با ایرانیان است اشکانیان پادشاه را رئیس دین و دولت میخواندند و ریاست مذهبی را مخصوص مؤبدان و مغان و دستوران زردشتی نمیدانستند خدمه و سدنه معابد یونانیرا هم دارای همان مقام میدانستند مینمودند فی الحقیقه علمای تمام ادیان را بیکدرجه محترم میداشتند ... ... نمیدادند ... بر خلاف میل پیشوایان مذهب زردشتی و پیروان آنها بود چه پیشوایان مشاراليهم خود را بالخصوص صحیح و غیر خود را باطل میشمردند و پیروان آنها از ... متقلدین سایر ادیان تبری میجستند و اشکانیان که در تدین بدین زردشتی اصراری نداشتند و تمام مذاهب را مثل هم فرض مینمودند بلکه در اواخر طرف عیسویها را میگرفتند مطرود و مبغوض ایرانیان زردشتی بودند و اردشیر آنوقتی که مردم ایرانرا ... الفت اشکانیان ... ... بر ... ساسانیان در ... ... دین پاک بی عیب زردشت را ... کرده ... ... ساسانیان ... ... بکار بردند یکی دین و مذهب بود

فصل سی و سیم
در باب فهمانیدن تنزل و اختلاف اشکانیان در ایران و سایر ممالک

بعد از آنکه سلطنت از دودهٔ اشک و اشکانیان بسلسله دیگر که ساسانیان باشد نقل و انتقال
نمود بحکم تقدیر نادری فرزندان و اعقاب این طایفه در ایران و مضافات مانده و بوده و گاهی نیز
حکمرانی نموده اند و ما بقدر میسر شرحی در این فصل ایراد خواهیم کرد تا از دقایق مطلب چیزی باقی
نماند بنا براین گوئیم بعد از طغیان اردشیر ساسانی و حمله کردن او بر اردوان آخرین پادشاه
اشکانی ایران خسرو پادشاه ارمن که از همین قوم و قبیله بود بجهت خویشی و قرابت خواست نگذارد
این دولت منقرض و این سلطنت بخانواده دیگر منتقل شود بدست و پا افتاد و از کارها اگر کرد این
بود که برای دفع اردشیر و اطفای نایره طغیان او از قیاصره روم کمک طلبید و استمداد نمود

همچنین

همچنین سر عی باخر کسیل کرده از پادشاه اشکانی این مملکت که وهساجان نام داشت مدد خواست
و فی الحقیقه سخت بکوشید و از جد و جهد چیزی فرو نگذاشت و در چند جنگ بر اردشیر غالب آمد و در داخله
ایران از اراضی طرف خراسان مسافت معتنابه را بباد چپاول و تاخت داد اما چون روزگار اشکانیان برگشته
تیره شده بود و هنگ سعادت او با راده بار چیره آنهمه سعی او ضایع شد و آن مجاهدت کامل باطل گشت سودی
نداد و ثمری نکرد بحکم تقدیر دامن دولت از دست رفت و تیر اقبال از شست و آئین جهان بر چنین باشد
و روزگار را این شیمت عادتست پس چون بهار فرخی در رسد گلشن فیروزی و امل را هر روز شکفتگی تازه است
و خرمی بی اندازه و همینکه نوبت تندی از پی آمد سبزه و لاله را از پژمردن و افسردن گزیر نیست این شوربختی
چاره پذیر نه پاینده و پایدار آنست که از عالم آمد و شد بیرون است و ملکش از زوال و فنا بیرون و خردمند
آنکه دل بر این حباب پر لمعان صابونی ننهد و زمام اختیار خویش را بدست هوا نهد و فریب این سراب آبنما
نخورد و عشوه این مکار محال نخرد بالجمله خسرو دارمن بدست آناک شاهزاده اشکانی چنانکه در فصل
پیش ذکر شد از پا درآمد و فرزند او را که طفل خورد سال و موسوم به تیرداد بود یکی از ملازمان نمک
شناس از چنگ اردشیر رهانده بروم رسانید و اردشیر ارمن را مسخر کرده بیست و هفت سال تمام ساسانیان
مستقلاً مالک آن مملکت بودند و هساجان اشکانی پادشاه باختر نیز بنوبه خود مفهور اردشیر
گشت اشکانیان ایران چون حامیان خود را درمانده دیدند دست از دعوی کشیدند تخت و تاج را وا
گذاشته بخدمت ساسانیان راضی شدند و تن در دادند بر خلاف اخلاف پادشاه اشکانی باختر که تا چند
در طرف ماوراء النهر حکومت و تسلطی داشتند بنا بر مسطورات مورخین رومی بعد از غلبه اردشیر
بر پادشاه اشکانی باختر تا مدت یکصد سال از جانب اعقاب آن پادشاه سفرا بدربار دولت روم می آمدند
و در خواست میکردند که آن دولت با آنها عقد موافقت ببندد و قول دهد ایشان از طرف مشرق ایران
و عساکر روم از سمت جزیرة العرب و اناطولی و آسیای صغیر بر ساسانیان حمله برند و آنها را در میان گرفته
مضمحل و پایمال نمایند اما چه شد این کار صورت پذیر نشده یا تا دولت روم صرفه خود را در این دید که برای
خاطر شاهزادگان ضعیف باختری با دولت پر قوت ساسانی در اندازد
مورخی معتبر میگوید یکی از پادشاهزادگان اشکانی باختری در سیصد و هفتاد میلادی جنگ سختی با
شاپور دوم ساسانی کرد و آخر الامر اشکانیان باختری ضعیف نشدند مگر بواسطه هیاطله یعنی این قوم
در سمت مشرق دریای خزر و در سلسله جبال هند وکش جای گرفتند و بنیاد دولت اشکانیان باختری
پرداختند و بمرور زمان آنها را نابود ساختند و در زمان مسعودی گوشان که مقر سلطنت اشکانیان باختری

بوده

بعضی همانا بوده هساجان و بسرغان باشد

بوده هنوز وجود داشت چنانکه خود اینمورخ عالم تصریح براین مطلب کرده ومیگوید درمیان خاک ایران
چنین ملتی که هنوز پیروی دین مانی را میکنند فقط مردم کوشان اند

شعبهٔ دیگر از اشکانیان که در دشت قبچاق ودرمیان طوایف تورانی سلطنت داشتند درسنهٔ سیصد وبیست میلادی اسباب ضعف خود را بدست خویش فراهم آوردند یعنی پادشاه آنها که ساناتران نام داشت درسال مذکور لشکر بارمن کشید ودراین زد وخورد مقتول شده رخت بجهان دیگر برد وهمین از قوت آن خانواده کاست وشوکت ایشان رو بانتقاص گذاشت واگرچه تا سنهٔ سیصد وهفتاد هم اسم ورسمی داشتند ولی صورت ظاهری بود ونمودی بی بود بعد از آن منقرض شدند وطایفهٔ هون یا هیاطله دشت قبچاق را تصرف کردند وجای اشکانیان این ناحیه را بگرفتند

وباید دانست که طایفهٔ هون یا هیاطله را کار این بود که تمام بلاد وولایات مابین دریای خزر ودریای نکز را بلکه ارمن وآسیای صغیر وشام را میتاختند وغارت میکردند قوم آلن را اینطایفه متفرق ساختند چنانکه بکوهها فقط از بناه بردند وهنوز از آنها در آن سرزمین زندگانی میکنند وجماعتی به لهستان رفتند ومملکت لیتوانی از همان طایفهٔ آلن است بلکه اهالی پروس وگورلاند واستونی طایفهٔ آلن اشکانی میباشند بزعم بعضی یکشعبه از اینجماعت از کوه پیرنه عبور کرده به پرتوغال رفته اند ویکی از شاهزادگان اشکان که سمنا ایلیکی داشته وبه پرتوغال رفته بود در آنجا اساس واسباب سلطنتی فراهم نمود که دویست سال امتداد یافت وخانوادهٔ او در آنجا بحکمرانی زیستند

طایفهٔ آلن اجداد المانها بوده چه مان بزبان قدیم تورانی وبعضی السنهٔ خالیه بمعنی مردم است واز این قبیل است تُرمان یعنی مرد شمالی وژرمان یعنی مرد جنگی وآلن مان یعنی مردان طایفهٔ آلن وآلن مان از کثرت استعمال المان شده وجنتلمان که در انگلیسی بمعنی مرد نجیب است واسپرتمان یعنی مرد شکاری با اسب باز واز این قبیل لغات در السنهٔ ژرمنی وانگلیسی بسیار است همچنین در زبانهای آسیائی مثل ترکمان یعنی مرد ترک والامان که ترکها معمول دارند ومیگویند الامان میبریم ومقصود تاخت وتاز است آنهم بمعنی تاخت وتاز مردان است وفارسی زبانان لغت الامان را در بابت ترکها بهمین معنی استعمال مینمایند

اما تیرداد پسر خسرو پادشاه ارمن که او را بروم برده بودند در آنوقت که والرین قیصر روم لشکر بایران کشید وی نیز بمملکت موروثی خود بازگشت لکن ارشوپرتس اشکانی که از جانب پادشاه ساسانی حکمرانی ارمن داشت مالک بالاستحقاق مملکت را نمیگذاشت براریکهٔ سلطنت جلوس کند بعد از مبلغی کشمکش وگفت وشنید تیرداد دوناحیه از ارمن بسبب غالبدی به ارشوپرداد وبحق خود یعنی بپادشاهی ارمن رسید واولاد ارشوپر که معروف به قسراکان بودند تا مائهٔ هشتم عیسوی در آن دوناحیه حکومت مینمودند وتا مائهٔ نهم نیز از این خانواده در ارمن میزیستند

هیجده سال بعد از جلوس تیرداد بتخت سلطنت ارمن وسی سال قبل از تنصر قسطنطین رومی تیرداد پادشاه ارمن با تمام ارامنه بدلالت سنت گرگوار ولد آناق سابق الذکر که خسرو سلطان ارمن را کشت پیرو دین نصاری شدند بنابراین میتوان گفت اول ملتی که نصرانی گشتند ارامنه بودند خلاصه بعد از تیرداد تا صد وپنجاه سال اشکانیان ارمن در این مملکت حکمرانی داشتند لکن غالباً تبعیت وتمکین ساسانیان

ص ۷ وهادی آنها بدین نصارا شاهزادهٔ اشکانی ایرانی بود پدر این شاهزاده اگرچه مرد غدار فریبنده وقاتل پادشاه وقوم وخویش بشمار میآید اما بعقول که هیچ ولازره وازره وزر اخری گناه پدر را بر پسر نگیرند وبالعکس

مینمودند درزمان تئودوز قیصر بزانس قسطنطنیه مقارن سال چهارصد وبیست وهشت میلادی مملکت ارمنستان درمیان ایران وروم قسمت شد یعنی چهار قسمت آن بایران رسید ویک خمس بهم روم شد واما اولاد سنت گرگوار درمیان ارامنه ریاست دینی داشتند وساهاق آخر قسیس این سلسله پنجاه سال تمام کشیش بزرگ ارمنیها بود درسنهٔ چهارصد وچهل ویک مسیحی خانوادهٔ سنت گرگوار هم منقرض شدند وازجهان همان دیدند که سایر ابنای آن وضمناً معلوم گشت که سنت گرگوار هادی ارامنه پسر آناق واز شاهزاده های اشکانی ایران بوده بالاخره بعد از انقراض اشکانیان ارمن جمعی از شاهزاده های آنها بزیر حمایت قیصر قسطنطنیه رفتند واغلب درجهٔ سرکردگی وسرداری ودرجهٔ بلند واعتباری کامل یافتند بلکه از اینطایفه قسطنطین نام ملقب به پرفی روژنت در قسطنطنیه قیصر شد واز اولاد واحفاد او تا سال هزار وبیست وهشت مسیحی باقی بودند وآخر شخص آنها دختری بود تئودورا نام که کنستانتین مونماک قیصر قسطنطنیه او را بزنی گرفت وامپراطریس قسطنطنیه شد ودر آنی از شهرهای ارمن از نژاد اشکانیان تا مائهٔ سیزدهم میلادی نیز میزیستند وزندگانی میکردند

شاید اغلب مطالب این فصل بنظر مطالعه کنندگان از جملهٔ معترضه آید اما مقصود چون این بوده که اعقاب اشکانیان تا کی وچه زمان در ممالک نامی داشته آن اطناب واسهاب خالی از فایده نباشد واما از اشکانیان ایران که عمده نظر ما بآن میباشد در دولت ساسانی تا آخر خدمت میکرده اند وریاست وامارت مینموده حتی در اوان استیلای عرب بر عجم یکی از شاهزاده های اشکانی از جانب یزدجرد آخرین پادشاه ساسانی فرمانفرمای ری وعراق عجم بود وبهرام چوبینه که با خسرو پرویز زد وخورد مینمود سلسلهٔ نسبش باشکانیان میرسید واز طبقات سلاطین اسلامی پادشاهان سامانی که تقریباً صد وپنجاه سال درماوراء النهر وخراسان سلطنت میکردند از نژاد واخلاف اشکانیان ایران بودند چنانکه پیش اشاره کرده ایم

خاتمه
در مطالب متفرقه

اصول مطالب تاریخ اشکانیان را درفصول سابقه نگاشته وبفضل الله تعالی جای خالی نگذاشته ایم اما از برای اینکه از گفتهٔ قدما ومتاخرین مصنفین در این موضوع هیچ ترک نشده باشد بعضی مطالب متفرقه در این خاتمه بدون رعایت ترتیب ایراد مینمائیم والبته آن مسطورات نیز موجب ازدیاد بصیرت واستکمال مقصود ومرام خواهد بود بعون الملک العلام

مورخین وعلمای علم انساب قبایل وامم در اصل ونسب پارتها سخن را دراز کشیده از جمله میگویند اینطایفه

شعبهٔ بوده اند از شعب قوم اسکیث یا سیث که در توران سکنی داشته یعنی وطن و مسکن اصلی آنها شمال آسیا است و از آن سرزمین بطرف جنوب مهاجرت نموده مثل هیاطله و مالوتی و ایغور و اوزبک و غیرها و ترکمن حالیه را باید باقیماندهٔ قبیلهٔ پارت دانست و در آنوقت که کیخسرو پادشاه کیانی در اوج اقتدار بود مملکت پارت آن تمکین که باید از این پادشاه نمینمودند و حال بهمین منوال میگذشت تا وقتیکه سلطنت این طبقه بدست اسکندر کبیر منقرض گشت یعنی هرگز سلاطین کیان ایالت پارت را مثل سایر ایالات محکوم و مطیع خود ندیدند

نویسنده میگوید پارتیا و هرات و خوارزم و سمرقند ایالت شانزدهم ممالک داریوش شمرده میشد و سیصد تالان نقره مالیات داشت و از خوزستان تنها نیز سیصد تالان نقره مالیات میگرفتند و همین دلیل است که سلاطین کیان تسلط کامل بر پارتها نداشته اند چه آن چهار ایالت با وسعت هر قدر هم غیرمعمور فرض شود باز مالیات و فایده اش بواسطهٔ حاصلخیزی باید بیشتر از خوزستان باشد

در الواح بیستون اسم مملکت پارتیا را پارتوا یا پرتوه یا پارثوا نقر و رسم کرده و هردوت مینویسد پارتها در زمان داریوش اول تابع و مطیع ایران بودند و مملکت آنها جزء ایالت شانزدهم از ایالات سلاطین کیانی بشمار می آمد و آنوقت که کشتاسب لشکر بیونان کشید پارتها نیز در جزو عساکر او حرکت کرده تیر و کمان و نیزه های کوتاه سلاح ایشان بود و پیاده راه می پیمودند و این سوانح سال چهارصد و هشتاد قبل از میلاد است

مورخی مینویسد پارتهای تورانی الاصل اگرچه ایرانی نبودند چون سالها بسلاطین کیان تبعیت نموده بواسطهٔ عصبیت و غیرت و وطن پرستی که از خصایص طوایف بادیه نشین است با یونانیها که سلطنت ایران را بهم زده بودند عداوت مخصوصی داشتند و کینهٔ آنها را میورزیدند و بمیل پارتها مثل اجنبی مشهور تمام دنیاست

بعقیدهٔ نگارنده سکزی مشتق از ساکارات

مورخ دیگر میگوید ساکاس و اسکیث و داهی و تورانی همه اسم یک طایفه است منتها در السنهٔ مختلفه و اختلاف موقع تغییر لفظ حاصل نموده و آن قسمت از ایران که مسکن طایفهٔ ساکاس یا اسکیث یا داهی یا تورانی بوده مرکز حالت انقیاد و اطاعت کامل بمرکز دولت نداشته چه در عهد کیان و چه در اوان استیلای اسکندر کبیر بر آسیا و این فاتح مقتدر با آن جلالت و جرئت بهمین راضی شد که از شوارع عام عبور کند و بطرف ترکستان رود بدون اینکه پارتها متعرض او شوند بلکه جماعتی از اهل خبر را عقیده اینست که اسکندر در مراجعت از هندوستان از راه سخت و صعب کم آب و آذوقه بلوچستان بخاک ایران ورود نمود و متحمل آنهمه حرمان و مرارت شد که از نزدیکی پارتیا و پارتها گذر ننماید و معتبر رسید که آنقوم جسور جری از سطوت و سورت او بکاهند و از تصرف ناحیهٔ پارتیا بهمین قناعت کرده در قلعه ها محافظ آن راه که خود ساخته یا از ابنیهٔ قدیمه بود مستحفظ بگذارد یعنی کوتوالی با جمعی

بعقیدهٔ بعضی از محققین اسکندر در مراجعت از هندوستان از راه سند و کیچ و مکران و بلوچستان بایران آمده

صاحبمنصب و معدودی تابین و اسلحه و آذوقه و لوازم حصانت در آن قلاع و حصون از جانب اسکندر باشد

دیگری گوید چون اشکانیان ترک نژاد بودند طبعاً در حکومت و سلطنت بقهر و غلبه میل داشتند و رعایای خود را تنها با طاعت و انقیاد خود دعوت مینمودند بلکه از آنها ستایش و پرستش میخواستند و از اینجا که دین و آیین و آداب و رسوم نیز آنها را با ایرانیان مشابهتی نبود هرگز قبول عامه هم نیافتند

دیگری گوید طایفهٔ دائی یا داهی که در قطعهٔ از مملکت خراسان حالیه سکونت داشتند قومی وحشی و چادرنشین بودند و ایالت دهستان واقعه در سمت مشرق بحر خزر که بزعم بعضی از لفظ دهه و ده ترکیب یافته دهستان یعنی مسکن طایفهٔ داهی نه ده ستان که ناحیه مشتمل بر دهات باشد و دهستان از کثرت استعمال دهستان شده

مورخین اسکندر گفته اند بعد از آنکه دارا پادشاه ایران را بسوس یا بسوس سردار او بکشت سکندر آن دارا نمک ناشناس را تعاقب کرد بسوس بمقاومت پرداخت و طایفهٔ داهی در تحت رایت او بودند و در حفظ او اقدامات مینمودند اما چون کار از پیش بسوس نرفت و بسوس مقهور اسکندر گشت این طایفه نیز سر تسلیم بحکم قهرمان مقدونیه نهادند

هردوت مینویسد از طوایفی که تمکین کیخسرو نمودند یکی نیز طایفهٔ داهی بود از این گفته و مسطورات غیر این مصنف و سایر مصنفین مستفاد میشود که طایفهٔ اسکیث و ماساژت و ژت و داس یا داز و داهی و پارتی همه یک قوم بوده اند و جمله را یک طریقه و رسم و دأب در دین و آیین و زبان بوده و در سالهای نوبت استیلای آلمان و کناره های قرادنکیز الی کوه قفقاز و سواحل شمال و مشرقی بحر خزر و تمام ترکستان و کنارهٔ سیحون بلکه تا کاشغر حالیه و ختن منتشر و متوطن شده وجهت اختلاف اسامی آنها اینکه هر وقتی قبیله بر سایر قبایل مسلط میشد آنوقت همه را باسم خاص آن قبیله مینامیدند و چون در نسب یکی بودند این طوایف همان قبایل تورانی یا تورانیان مورخین مشرق زمین میباشند و لفظ تورانیان برای آنها کلمهٔ جامع و مانعی است که اهل مشرق استعمال نموده اند بخلاف آن اسامی که نویسندهای مغرب ذکر کرده و اسباب حیرت و تشویش ذهنها گردیده و افق تاریخ را تاریک ساخته است تا مائهٔ چهارم و پنجم میلادی طوایف مذکوره را باسم هون و هیاطله و اسلاو و تاتار نام برده و طایفهٔ خزر نیز شعبهٔ از همین قبایل بوده چنانکه دریای سیاه و دریای مازندران که از حدود متصرفات قوم خزر شمرده شده بنام همین قوم موسوم و معروف گشته و تقریباً هزار و پانصد سال قبل هردو را دریای خزر میگفتند و شهر سواستاپول ابتدا خزارته نام داشته و طوایف مجاور و بلغار و اوزوکان همه همان تورانیها بوده اند

هردوت مینویسد ایرانیها و اسکیثها غالباً در ساحل رود جیحون با هم زد و خورد داشتند و سپاه ... مشهور

اوازاسکیتها همان تورانیانست چه ایرانیها در زمان قدیم خود تورانیها را ساس میگفتند چنانکه هرودوت خود تصریح باین مطلب کرده ومحتمل که سجستان را در اصل ساکستان بوده یعنی مسکن طایفه ساس وسکها کرفردوسی علیه الرحمه در شاهنامه فرموده همان ساسها باشند اگرچه بعضی براین اندکه ایرانیان عادتاً دشمنان خود را به لقبهای زشت ملقب مینموده اند از اینجهت آنها را سگسار و گرگسار گفته یعنی کرله سرش وسگ صفت و این قول ضعیف است مورخین ایران محل گرفتاری افراسیاب پادشاه تورانی را طرفارمز گفته واین چندان بی ملاحظه نیست چه تورانیان چنانکه ذکر شد مملکت بیبانا و سغد را متصرف بوده اند که یک حد آن کوه قفقاز بوده و سلاطین قدیم ایران از طایفه کیان و بعد ساسانیان قلاع وحصون حصینه و بروج در ذروه جبال و درهها و دهنههائی که از دشت روس بطرف گرجستان وارمنستان آمد و شد میشد ساخته بوده اند که از شر و ستیزه تورانیان محفوظ باشند محقق میگوید شک نیست که طایفه داهی در دشت وسیع فاصل مابین آسیا واروپا جای داشته واغنام واحشام آنها تا سواحل رود دانوب بچرا میرفته و طایفه پارث یا اشکانی بدون تأمل و تردید از این طایفه بوده علی الخصوص از آن قسمی که داخله خراسان حالیه یورت داشتند و باشکانیان کمک کرده آنها را بسریر سلطنت جالس و نایل نمودند و سلاجقه که از طایفه غوز بشمار آمده وابتدا در ساحل رود دن و ولگا ساکن شده نیز داهی و از اقوام اشکانیان بوده اند و بسمت مشرق آمده در ترکستان وخراسان و بلاد دیگر ایران و اناطولی سلطنت مستقله سلجوقی را تشکیل داده اند آنچه ظاهر شده و ذکر خواهد شد یک قسمت از قبیله داهی یا دامی در سمت شمال قفقاز در دشت حالیه روس اقامت مینموده و ریاست آن قسمت با یکشعبه از سلاطین اشکانی بوده زیرا که در مائه چهارم میلادی یکی از روسای این طایفه که اشکانی نسب بوده و سانتران نام داشته از دشت و کوه قفقاز عبور کرده وارد ارمن شد و با خسرو اشکانی پسر تیرداد اول پادشاه عیسوی ارمن طرح جنگ ریخت اما خود در حربگاه مقتول شد

در کتب مقدسه عجم از زند و اوستا وغیره که بزبان پهلوی نوشته شده از طایفه داهی سخن بسیار گفته ومسکن آنها را در شمال شرقی دریای مازندران تعیین کرده اند اما از پارتیا و پارت هیچ حرفی و اشاره نشده همچنین در الواح طایفه بنی آشور که مدتها بر آنها سلطنت کرده هیچ اسمی و ذکری از پارت و پارتیا نیست مصنفی میگوید چند قرن قبل از حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام طایفه اسکیث که آنها را داهی یا داها میگفتند در سواحل جنوب شرقی بحر خزر مسکن داشتند و بلادی که در آنحدود واقع است هنوز باسم آنها معروف و موسوم بدهستان است طایفه مزبوره از آنجا بداخله ایران آمده تا سواحل دریای سیار رفتند عداوتیکه ایرانیهای اصلی و بومی با این طایفه داشتند یا بواسطه مغایرت اخلاق و آداب بوده یا از جهت تعدی که از ایشان میدیدند بلفظ

داهی

داهی همانا بتحریف تاجیک شده و از آن زمان مانده است یعنی ملت وطایفه بالنسبه وحشی و حالا هم ایرانیهای ترک نژاد ایرانیهای اصلی را تاجیک میگویند و مقصودشان طبقه پست و حشم است و بمحض تخفیف این لغت را استعمال میکنند وارامنه تاجیک را داجیک تلفظ مینمایند نگارنده گوید کلام این مصنف در باب تاجیک مغشوش است و نتیجه صحیح از آن حاصل نمیشود

عجم در ابتدای حمله و هجوم عرب یا پیش از آن عرب را تاجیک میگفتند و مقصودشان ابله و کلک و وحشی بوده و اعراب هم که مردم ایران را عجم گفته همین معانی را در نظر داشته اند

ارامنه اعراب را علاوه بر تاجیک تازی هم میگفتند بلکه این اسم را اول این ملت بعرب داده است و بزعم بعضی تازی همان محرف تاجیک و داجیک است این لغت اصلاً اختصاص باشکانیان داشته بعد طوایف ترک از قبیل سلاجقه و تراکمه و ازبک و مغول که بر ایران استیلا یافتند محض تخفیف و تحقیر با ایرانیها گفتند و هنوز هم ترک نژادهای ایران هرکس را تاجیک میگویند مقصودشان تحقیر است

نگارنده گوید بنظر این امر در دنیا و در میان ملل بسیار اتفاق افتاده یعنی قومی قوم دیگر را محض تحقیر و تخفیف باسمی و لقبی موسوم و ملقب مینمایند چنانکه روسها بالطریشها و المانها نیمچه میگفتند و نمسه از همین لقب اشتقاق یافته و برای الطریشها علم گشته و نیمچه و نمسه همان معنی عجم یعنی کنگ و لال را دارد

مورخین چین اظهار داده اند چینیها طوایف ساکنه در سمت مغرب مملکت خود را از قبیل مردم سواحل بحر خزر و خراسان حالیه و خوارزم یتا او چی مینامیده اند و ظن غالب آنکه همان تاجیک باشد که بر یتا او چی تحریف شده مورخ چینی مینویسد در زمان غلبه اسکندر بر آسیا بلکه خیلی پیش از آن در بیشتر از بلاد ایران قومی ترک و تورانی سکنی داشتند و آنها را داهی یا تاجیک یا چیزی که باز محرف داهی و تاجیک میشود میگفتند این طایفه تورانی شعبه از شعب بزرگ ایل و قبیله اسکیث بودند و یورت اصلی آنها از سواحل دانوب تا جبال هند منبسط بود تا جبه موسوم بپارتی مرکز مملکتی شمرده میشد که طایفه داهی در آنجا یورت داشتند و آنجا را باسم همان طایفه داهستان میگفتند و حالا معروف بدهستان است و غالباً آنجماعت یعنی داهیها از داهستان حرکت کرده برای تاخت و تاز بسیار بلاد داخله ایران می آمدند و تا چندی دهستان بواسطه مراتع بسیار و چمنهای سبز خوب برای مسکن و یورت قبایل صحراگرد خیلی مناسب است

مورخ دیگر گوید چینیها کلیه ایرانیهای تبعه سلاطین اشکانی را یتا او چی میگفته اند و آن محرف تاجیک است و تاجیک و تازی یک لفظ میباشد و معنی آن طایفه غدار و خونخوار است و چون ایرانیها عرب را باین اسم خواندند آنها هم بلافاصله ایشان را عجم گفتند یعنی کنگ و حالا ارامنه ترکها را داجیک میگویند یعنی وحشی

وبدوی

ودرهمین عصر وزمان در بلوچستان وافغانستان وکشمیر وبلاد ماوراء النهر وتمام نواحی وحدود واضلاع شرقی
ایران اهالی شهرنشین فارسی زبان را تاجیك میگویند ومردم خارج از شهر را اوزبك ومغول وتاجیکها با اوزبك
ومغول وتاتار که ملل فاتح منصوب میباشند فرق دارند نگارنده گوید از این جمله میتوانیم یقین کنیم که تاجیك همان
تازی است که عرب باشد وبر مطالعه کنندگان است که خود در این باب تدبر وتامل نمایند

مورخین ارمنی متفق الکلمه میگویند پادشاهان رشیه وناحیه از باختر سکنی داشتند وموسی خورنی میگوید
اشك اول در خود شهر بلخ خروج کرد وارامنه بلخ را باحل یا بالح میگویند وچون سلاطین اشکانی پادشاهزادهها
آن خانواده در القاب خود کلمه پالحاونی یا بالهاونی را ضمیمه مینموده بسیاری آنها را بلخی دانسته ونمره را
عقیده اینست که بالهاونی بمعنی پهلوان وشجاع است وشعبه اشکانیان ایرانی که مقدم بر سایر شعب بوده
این لقب را داشته اند

مقصود از بلخ همان شهر بلخ نبوده
بلکه ناحیه باختر بوده چون بلخ
کرسی آن ایالت وبیغه بوده ناحیه
باسم شهر مشهور شده شاید مقصود
از بلخ که ارامنه میگویند تمام هرات
وخراسان وسیستان وخوارزم
وغیره بوده باشد

چون شورش پادشاهان مقارن طغیان باختر بوده جماعتی سهو کرده آنها را باختری پنداشته اند این مورخ
اشکانیان را از نژاد اردشیر دراز دست کیانی وایرانی دانسته ومسلم است که این بتقلید بعضی از مورخین
آسیا میباشد استرابن تصریح بتورانی بودن آنها کرده وتروگس وآرین دوم میگویند مملکت باختر در آن
اعصار جایگاه طوایف داهی بوده وداهی قبیله ایست از قبیله اسکیث یا تورانی

برای تصحیح قول آنها که اشکانیان را باختری دانسته اند گوییم بعقیده زمره از اهل تحقیق باختر که چینیها
آنرا داهیا وداکیا میگفته اند حدود معینی نداشته از سرچشمه جیحون تا حدود هند وسند را باختر میگفته اند
وترجمه این لغت بزبان قدیم ایران بلاد مشرقی است ومقصود بلاد مشرقی ایران بوده پس تاجیر پارتی
یا پارتی که وطن اشکانیان باشد در همین قسمت یعنی بلاد شرقی واقع میشود باین قاعده باختری بودن
اشکانیان صحیح است

مطلبی که مسلم است اینست که اراضی وممالك واقعه ما بین سیحون وجیحون وفرات غالبا در تحت تصرف
اتراك بوده اکثر اوقات طوایف تورانی از اقصی نقاط شمال آسیا حرکت کرده ودر این نواحی استیلا یافته اند
ادواری که سلاطین بومی ایران در این ممالك سلطنت نموده اولا دوره کیان است ثانیا دوره ساسانیان
از ابتدا وعصر گذشته سایر اعصار را باید از تغلبیان دانست باید گفت ابتدا طایفه بنی سام در
ایران ساکن شدند بعد اولاد یافث بر آنها غلبه کردند واماکن ایشانرا از دستشان گرفتند وقومی که بر
ملکی غالب آمدند ودر آنجا اقامت وتوطن اختیار نمودند طبیعی است که رفته رفته خصلت وخوی ملت
مغلوبه را اخذ میکنند بنابراین هر طایفه از طوایف تورانی که بایران آمده مسلط میشدند پس از چندی

بعادات آنها معتاد میگشتند پس باز دو طایفه دیگر بر سر آنقوم هجوم می آوردند وجای برادران خود را
میگرفتند وپس در زمان ایرانی شده بومی قلم میرفتند ودلیلی روشنتر از این برای اجنبی بودن اشکانیان
نیست که اردشیر بابکان در اوان طغیان خود بر روسا واعاظم ایران میگفت این عزابی وحشی فلان کردند
وبهمان نمودند

اکثر از مورخین قدیم صریح گفته اند پادشاهان از طایفه اسکیث تورانی بوده اما توضیح ننموده که از کدام شعبه
میباشند اسکیثهای تورانی از شمال شرقی ایران ومشرق بحر خزر وشمال آن گرفته تا قراداغ نوب وسواحل دانوب
ونهر دجیال اترار در همه جا سکنی داشته واز این اماکن بتمام نقاط فرنك منتشر شده بلکه تا هند وچین ومصر
رفته ودر همه جا دست تطاول وچپاول دراز کرده اند

تمام مورخین یونانی ورومی وچینی وعرب وعجم از سوالف ایام تاکنون هجوم ترکهای معروف باسکیث یا تورانی را
بچین وهند وفرنك ومصر وسایر اماکن ثبت کرده اند اینقوم یعنی اسکیثها یا تاتارها بچند شعبه وقبیله
منشعب ومنقسم شده اما چون اصلا همه یك جنس اند خلق وخو وآداب وعاداتشان نیز یکی است یا خیلی هم شبیه است
لکن هر شعبه وقبیله اسم مخصوصی داشته واز آنجمله است تت وگت وسوسی وبت وجت وجات وداهی یا دائی
ویارث یا پارت

هرودت گوید قبل از خروج کیخسرو کیانی طایفه داهی داخله ایرانرا تاخته بعضی گفته اند سوس سردار وقاتل دارا که مدتی
در مقابل اسکندر مقاومت نمود بمعاونت اینطایفه بود واینقوم اسامی مختلفه داشته اند از آنجمله است
داعی وداهی ودائی وداوی وداسی وداسو در حقیقت جزء این قبیله یا قبایل غارتگری بوده وگاهی یا حوالی
طرابوزن را هم میتاخته اند چنانکه اکزنفون سردار ومورخ یونانی در تاریخ خود میگوید وقتیکه من با ده هزار
نفر یونانی از ایران فرار کرده بیونان میرفتیم طایفه تاهی یا تااوسی سر راه من بودند ومقصود از طایفه مذکوره
همان داهی است وداهستان مسکن اینقوم است وتمام سواحل شرقی دریای خزر هم موسوم بهمین اسم میباشد
استرابن مینویسد اشك وبرادرش تیرداد بمعاونت واستظهار طایفه داهی سر از خط فرمان سلوکیه
سوریه پیچیدند واینطایفه که بزرگترین شعبه از قوم اسکیث بودند در اروپا وآسیا منتشر ومتفرق شده
در همه جای اینده اقلیم جا داشتند ودریای مازندران باسم آنها خوانده میشد

موسی خورنی در بیان وشرح شعب اشکانیان مینویسد در مائه اول میلادی که داشتن پسر ارشویر اشکانی در
ایران سلطنت مینمود با برادران واقوام خود در جنگ وجدل بود چه آنها بعد از ارشویر اردشیر را بسلطنت قبول
نمیکردند زیرا که دریدو پادشاهی با آنها تعدی وبی اعتدالی کرده بود وشهرهای آنها را محاصره نموده وخود

آنهارا بقتل واعدام تهدید میکرد و باید دانست که ارشویر راسه پسر ویک دختر بوده پسر ارشد آرداشیر و پسر دویم قارن و پسر سیم سورن و دختر قشم یا کشم نام داشته در حال زندگانی پدرش او را به سپهسالار ایران بزنی داده خلاصه نفاق از میان برادران مرتفع نشد تا ابقار یا ابکار پادشاه اشکانی ارمن بایران آمد و باصلاح ذات البین پرداخته باینوضع صلح شد که آرداشیر پادشاه بزرگ باشد و اولاد او نسلاً بعد نسلٍ ملقب بشاهنشاه باشند و برادر دیگر را لقب پالهاو یعنی پهلوان یا پالهاوی یعنی پلخی شد و همشیره برادران مزبور و فادکان ایشان بر سایر شاهزادکان و امرا مقدم جویند و اگر آرداشیر بالاخلاف و بلاعقب مقطوع النسل شوند لقب شاهنشاهی خاص قارن یا سورن یا اعقاب آنها کردد و اگر از صلب قارن و سورن کسی نماند بنابر و فرزندان قشم و کشم بسلطنت پردازند و پادشاهی حق آنها باشد این بود که اشکانیان چهار شعبه شدند اولاد آرداشیر که پادشاه بزرگ بودند اخلاف قارن پالهاو اعقاب سورن پالهاو و فرزندان اسپاهاپیدی پالهاو که از صلب قشم و سپهسالار بودند و این ترتیب تا انقراض دولت اشکانی باقی و برقرار بود اولاد آرداشیر سلطنت میکردند و اخلاف دو برادر و یک خواهر در ایالات و الیکریه حکومت مینمودند و واقعه مسطوره در سال هجده بعد از میلاد واقع شده و آرشویر پادشاه اشکانی که موسی خورنی نام او میبرد فرهاد چهارم است که معاصر تیبر قیصر روم بوده و بعضی از مورخین بجای فرهاد چهارم اردوان سیم را نوشته و مسلم داشته اند که قارن و سورن برادران این پادشاه بوده اند و سلطنت اشکانیان خاص اولاد اردوان سیم بود تا منقرض شدند

نیز یکی از مورخین مینویسد از قبیله پارث و پارتی یا پارثی چهار شعبه سلطنت کرده اند اول آن شعبه که در ایران پادشاهی یافتند و بمنتها درجه قدرت و شوکت رسیدند این شعبه بعد از صعود باوج حشمت و اقتدار خود را اشکانیان یا سلاطین اشکانی خواندند و مخصوصاً در ایران بیشتر تسلط داشتند شعبه دیگر که از جانب شعبه اولی یعنی اشکانیان حکمرانی مینمودند بسلطنت ارمن نایل شدند بعبارة اخری آنها را با پاپا شکانیان ارمن گفت و اشکانیان ارمن نسبت باشکانیان ایران شأن و رتبه ثانوی داشته اند شعبه سیم از پارثها بلاد و ممالک هند را که تقریباً از دهلی تا پنجاب و افغانستان باشد بحیطه تصرف در آوردند و اینها در رتبه سیم واقع بودند شعبه چهارم بر قوم ماساژت سلطنت مینمودند و در چهارم رتبه بشمار می آمدند و ممالک آنها از طرفی از ماوراء جیحون تا حدود ختن و کاشغر بود و از طرف دیگر دشت قبچاق تا دریای آزف و سواحل قراادنکیز امّا تا جلوس دوچانی مینویسد سلطنت اشکانیان ایران منقرض شد امّا ملک آن شعبه دیگر که در ارمن

وافغانستان

سپهبدان از نژاد آن ازهمان دودهٔ
اسپاهاپیدی پالهاو بوده و بعقیدهٔ
نگارنده تا اوائل سلطنت صفویه از
اشکانیان یعنی از نژاد سپهبدان مذکور
و باد و سپان وغیره که از اشکانیان
بوده اند بنور وکجور و بعضی تنلاهات
مازندران تسلط داشته بلکه اسلاف
نوربهای حالیه و تنکابنیها نیز همان
اشکانیان هستند من خود در بانو
در قبرستان کهنه که سیلهو را آنجا دفن
میکنند دو قبر نبش نمودم این دو قبر
از بس کهنه بود عظام اموات آن نیز
خاک شده و هیچ معلوم نمیشد امّا
بعضی ادوات که از اتراک تورانی غیر مسلم
از قبیل ادانی و چراغ موشی وغیره
پهلوی اجساد اموات خود میگذاشته
پیدا کردم و بطور یقین دانستم که
این مقابر از اشکانیان یا مردم
توران بوده نه عجم و نه مسلم

وافغانستان وهندستان و قبچاق حکمرانی دارند هنوز برقرار است

مورخ دیگر میگوید در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد پارتها یا اشکانیان عزم خود را جزم نمودند که تمام ممالک آسیا را که بتصرف یونانیها یعنی خلفای اسکندر در آمده از چنگ آنها بیرون آورند ارساس یا اشک اول اقدام باینکار نمود امّا بانجام آن موفق نشد برادرش تیرداد بمعاونت وحشیان شمالی که اسکیتهای تورانی باشند اینکار را پرداخت و ششم پادشاه اشکانی که مهرداد نام داشت ایران را با حدود طبیعی آن مالک شد این شهریار هم قهرمان بود و هم قانونی از سواحل فرات تا رود پنجاب را در تحت سلطنت در آورده و از قوم و قبیله خود او بودند که در بلاد هندو دشت قبچاق و ارمنستان وغیرها حکومت مینمودند امّا خراج بدربار مهرداد میفرستادند

مورخین قدیم از قبیل سوید او آرین مینویسند اشک مؤسس اساس سلطنت اشکانیان از بزرگان دنیا محسوب میشد نسبت بزیردستان رأفت و مهربانی داشته و نسبت بدشمنان و سرکشان زیاده از حد سختی میگرفت در جنگ خوش رکاب بود قد بلند و صورت وجیهی داشت

مورخ دیگر مینویسد اشک و برادرش تیرداد باهم متفق شده جمعی از پارتهای تورانی را در تحت اطاعت و زیر بیرق و رایت خود مستعد کار و خدمت نمودند و در ایل و طایفه خود تسلطی بسزا بهم رسانیدند پس از آن رفته رفته رو به پیشرفت گذاشتند و نه تنها نواحی و بلاد پارث نشین آنها را اشغال بلکه ممالک مجاوره را یکّه ضبط کردند و حاصل کشش و کوشش آنها تشکیل سلطنتی شد که تقریباً پانصد سال امتداد یافت

مصنف دیگر از بسط مملکت اشکانیان سخن سر نموده گوید پادشاه اشکانی تمام بلاد واقعه مابین هندوستان و فرات و ممالک میانه قفقاز و خلیج فارس را مالک شد و اطراف دریای خزر از چهار سمت اعدا بود بلکه ماوراء جیحون و کاشغر و دشت قبچاق تا بحر اسود را داشت پس باید بگوئیم حدود ممالک متصرفه اشکانیان در اوان کمال اقتدار ایشان از قرار ذیل بوده است

حدّی شط فرات حدّی بکوه قفقاز حدّی برود جیحون بلکه به ماوراء آن رود حدّی ببلاد شمالی هند حدّی بخلیج فارس حدّی بدریای سیا

محققی تحقیق نموده پارتها پرداخته گوید این قوم چون از ایلات بادیه نشین صحراگرد بودند بخودسری و آزادی میلی مفرط داشتند و اوقات ایشان بیشتر صرف شکار و صید و تاخت و تاز و تغییر یورت و مسکن و رفتن از ییلاق بقشلاق و آمدن از قشلاق به ییلاق میشد از رقت و رعونت بالطبع تحاشی و ابا مینمودند در سست پیمانی ضرب المثل گشته و اگر عهدی میبستند تا نفعی در استحکام آن برای خود میدیدند پاس آنرا میداشتند همینکه خویش را بی نیاز می پنداشتند یا احتمال اندک ضرری در آن میدیدند فوراً عهد و پیمان را از میان برمیگرفت

وبرطانی

یا باید دانست که سلاطین پارث
باسم ملک پارثیا نامیده
شده نه پارثیا اسم خود را
از سلاطین مزبوره گرفته
و آنچه ما تحقیق نموده ایم
پارثیای قدیم همان دره
خراسان است و دهستان
همانجا یا نزدیک بانجاست
و ابتدا میکند از قولادیه
هزار جریب و منتهی میشود
بطرق بلکه میرسد فرمون
را ، هرات

ویرطاق نسیان گذاشته میشد سلاطین پارث یا اشکانی در معنی خیلی متکبر و مغرور بودند وزرا و نجبا و بزرگان
و امنا و اعیان باید پیش پادشاه ساکت باشند و هرچه سلطان بگوید اگرچه خلاف واقع و غلط باشد با احترام
هرچه تمامتر تصدیق کنند و از تملق چیزی فروگذار ننمایند اما رسما مقرر داشتند که ارکان و رجال دولت آنچه را
واقع میشد با صلاح و صرفه و نفع سلطنت در آن بود بعرض پادشاه رسانند و از مضار او چیزی پنهان ننمایند
و کتمان نکنند و سخت غدغن بود که کسی در وضع زندگانی و اسباب و اثاث البیت تقلید پادشاه نماید خاصه
در بستر خواب از غریب و بومی هرکس میخواست بحضور پادشاه مشرف شود میبایست بتوسط سالار بار این شرف
حاصل کند و هیچکس پذیرفته نمیشد مگر هدیه و پیشکشی برای تقدیم داشته باشد اما در ازای آن هدیه و پیشکش
پادشاه دو مقابل و سه مقابل بآن شخص انعام میداد شاهزادگان و رجال بزرگ وقتی خدمتی نمایان میکردند
بعضی امتیازات خاصه شخص سلطنت را از هر قبیل و هر چیز دارا میشدند و در استعمال آن اجازه بآنها داده میشد
اما اسباب و اثاث البیت و حلی و زیور مملکت پارث خیلی ساده بوده و برای تحقیق و ثبوت و ظهور این مطلب ما متوسل
میشویم بشرحی که مسیو لوفنوس نام نگاشته است و هو هذا

مسیو لوفنوس در محل ارک قدیم که حالا معروف به وارکا میباشد بعضی اشیا در اوقات کاوش بدست آورده
یعنی از زیر خاک پیدا کرده از جمله چند سکه از مسکوکات اشکانیان و نیز تابوت زیادی در آن حفره ها
دیده و همه را از اشکانیان پنداشته و از اثاث البیت چراغها که معروف به پیه سوز میباشد از گل پخته یافته
و بعضی ظروف گلی از قبیل کوزه یکدسته و دو دسته که نهایت شباهت را به شربه های حالیه مازندرانیها دارد
و هیچ نسبت و مشابهتی آنها را با سبوهای ازمنه نزدیک بقاعده کوزه قطور و ارتفاع کوزه نسبت باین
قطر کم و گلوی کوزه هم چندان تنگ نمیباشد و دست با آسانی داخل آن شده تنگ شربه و کوزه میرسد مازندرانیها
هم اکنون اینقسم کوزه و شربه را کلا و آفتو میگویند آفتو همان آفتابه است اما تابوتها از گل پخته بوده طول آنها
باختلاف از یکذرع تا دو ذرع و یکپارچه و در قسمت بالای تابوت از نصف تا بطرف سر سوراخی بوده که جسد میت را
از آن سوراخ داخل تابوت میکرده اند و از سمت پا و پایین سوراخ کوچکی داشته برای خارج شدن کثافات
بدن مرده و اجزاء آن و سرپوشی از گل پخته روی دهنه سوراخ بزرگ اولی میگذاشته اند و صورت شخص از دنیا
رفته را اعم از اینکه مرد باشد یا زن از گل پخته ساخته روی سرپوش نصب میکرده اند

مسیو لوفنوس میگوید بر من محقق شده که این تابوتها از اشکانیان بوده چه مردی که مجسمه او را روی در تابوت
ساخته اند کلاه خودی شبیه بکلاه خود اشکانیان بر سر دارد خلاصه تابوت و سرپوش آن منقش بانواع نقوش
و تصاویر و ملون بالوان مختلفه بوده است نیز مسیو لوفنوس در همانجا مجسمه یافته که نسبت آنرا هم باشکانیان

میدهد و آن مجسمه صورت شخصی است که بعقیده مسیو لوفنوس زره تنگی در بر دارد و آن زره تمام بدن او را پوشانیده است
شمشیری هم بکمر او آویخته و کلاه خودی شبیه بکلاه خود اشکانیان بر سر او گذاشته اند و مسیو لوفنوس
بیشتر بواسطه همین کلاه خود حدس زده که این مجسمه از اشکانیانست ظروف و پیه سوز و چراغ موشهائی که
مسیو لوفنوس پیدا کرده همه را در قبرستان بدست آورده و معلوم میشود که این اسباب و اشیا را صاحبان
اموات با اجساد اموات خود دفن میکرده اند و در صورتی که این اسباب و اثاث البیت و تابوتها را میتوانیم باشکانیان
نسبت دهیم که معتقد باین شویم که اینقوم اجساد اموات خود را دفن میکرده اند و اگر تکیه بر قول مشهور نمائیم
که میگویند اشکانیان نعش مرده ها را در فضا میگذاشتند تا طیور از قبیل کلاغ و غیره گوشت آنها را
بخورند بعد که استخوان آنها باقی میماند بدفن آنها میپرداختند نسبت آنجمله باشکانیان بیمعنی است مگر اینکه بگوئیم
این طبقه چون در مدت حکمرانی و سلطنت خود هر وقت باقتضای وضع و زمان و پلتیک طریقه و مشربی
اختیار کرده و مسالک مسلکی شده این تابوتها و اسباب و اشیا مال عصر و زمانیست که مرده ها خود را بدون
تأمل و تعلل بخاک میسپرده اند بالجمله مسیو لوفنوس در همان قبرستانها بعضی ظروف زجاجی نیز دیده و یافته
و انگشتری و گوشوار از فلزات بدست آورده و نسبت آنها را هم باشکانیان داده این حلی و زیورها از قراریکه
بتحقیق پیوسته اکثر از طلا و نقره و مس و چدن بوده و ساخت و صنعت آن چندان تعریفی نداشته یعنی کلیته
زدکره اشکانیان و مصنوعات صاحبان صنایع این سلسله خالی از ظرافت و تأنق و پاکیزگی بوده است و از
عجائب آنکه اینقوم عاری از صنعت بی عقل و تدبیر خالی از علم و عمل قریب پانصد سال در یکقسمت بزرگ از کره ما
پادشاهی و سلطنت کردند جلال و جبروت بخرج دادند مملکت ستانی و کشورگیری نمودند با ملل و دول معظم
زد و خورد کرده و جنگ و صلح داشتند و کار آنها گذشت و آخر الامر گذاشتند و گذشتند

بعضی از فضلای معاصر که نگارنده اکثر فیض و شرف صحبتشان را درک مینماید حدس زده اند که پارث یا پاد
همان برطاس باشد که در کتب مؤلفین و مصنفین قدیم ذکری از آنها شده بنابراین مختصری از حال جماعت و ناحیه
برطاس مینگارد

محققی گفته است برطاس اسم ناحیه و الکائی است که جماعتی موسوم بهمین اسم در آن سکنی دارند و ایشان ییلاقی
و قشلاقی هستند و در زمستان منازل چوبی دارند (مقصود از منازل چوبی الاچیق است) فقط در زمستان
فرش میگسترانند

از مطاوی کلمات این محقق بر می آید که برطاس و خزر و بلغار بلکه روسها طوایفی بوده اند نزدیک بیکدیگر ساکن
و جنسا نیز قریب بهم چه میگوید زبان بلغاریها مثل زبان خزر است و برطاس زبان دیگر دارد همچنین زبان

روس غیر از زبان برطاس و خزر است

مسعودی میگوید رود خانهٔ موسوم به بورتاس شط خزر یعنی رود ولگا میرود و طایفهٔ اتراک موسوم به بورتاس در سواحل رودخانهٔ بورتاس ساکن میباشند

ادریسی مینویسد برطاس طوایفی هستند که در ناحیهٔ وصل بلاد خزر سکنی دارند زبان آنها شباهتی بزبان خزر و روس ندارد در وقتی من مشغول تألیف این کتاب بودم بر برطاسها و خزرها و بلغارها غلبه کردند اراضی آنها را متصرف شدند و خود آنها متفرق گشتند

مصنف دیگر میگوید برکاس یا برطاس جماعتی هستند ترک نژاد ساکن در ساحل رود آتیل و با خزرها همسایه میباشند در اراضی آنها روباههای خوب یافت میشود با پوست قرمز

نگارنده گوید بعد ما از این روباهها ذکر نموده و محل آنها را خاک روس گفته چنانکه نظامی علیه الرحمه میفرماید

شنیدم که روباه رنگین برس خودآرای باشد چنان عروس

(اخطار از روی خیراندیشی و انسانیت)
حکیمی اعلم و شاعری مجید و فاضلی متبحر و بزرگواری عدیم النظیر که علمای دانشمند قرون و اعصار با توقیر و احترام هرچه تمامتر او را نام میبرند و بجلالت قدر یاد میکنند و در حکمت و فضیلت جمله مراتب کمالیه تشخص و مثل نیز بند و چنان احاطه باخبار عالم داشته که تقریباً در هفتصد و پنجاه سال قبل از مملکت روس نام برده و روباه آن را تشبیه بعروس کرده اینک در خاک همان مملکت یعنی در گنجه مزار فایض الانوارش طویلهٔ اسبان قزاقان عرض راه است بطرز ناشاخی افسوس هزار افسوس
آیا بر علمای مجلس شرقیهٔ سنت پطرزبورغ است که رفع این ننگ را که من خود در سال ۱۸۷۳ میلادی مطابق هزار و دویست و نود هجری بچشم دیدم از حکومت گنجه بنماید

اصطخری گوید بارطاسها که در الاچق منزل مینمایند و طایفه میباشند طایفهٔ در حدود غز سکنی دارند و در اینوقت بیشتر از دو هزار نفر نیستند و با حد اطاعت و تمکین مینمایند طایفهٔ دیگر در صحراهای آتیل نزدیک طایفهٔ خزر جای گرفته زبان آنها شبیه است بزبان خزرها و بلغارها و مسلمان هستند بارطاس یا بارتاس در لغت جغتائی بمعنی غلامی و بندگی است

شط آتیل نزدیک ممالک روس است و بسمت مشرق جاری و از اراضی برتاسا میگذرد و مصب عمدهٔ آن که بدریا میریزد در مملکت خزر است از این مصب تا ناحیهٔ برتاس (برطاس) بیست روز راه است

ابن حوقل نیز همین مطالب را نگاشته و ناحیهٔ بارث (برطاس) را این مصنفین کلیتهً جزو بلاد روس و صقلاب نشین قرار داده اند

بعضی از مؤلفین که اسامی طوایف سکیث را میبرند طایفهٔ از آنها را توخاری مینامند و بعضی غزوات و شجاعتها نسبت بآنها میدهند احتمال میرود که طخارستان معروف که عبارت از بلخ و خلم و سمنگان و بغلان و سکاکن و طالقان و غیرها باشد باسم طایفهٔ توخاری موسوم شده باشد

قلاعی که اشکانیان در سرحد غربی خود یعنی در طرف ری داشتند و حدود آنها را حفظ مینمود اول ایوان کیف بوده و آنرا شاراکس میگفتند و شاراکس قلعه را گویند که دیوار آنرا با چوب و چپر ساخته باشند بعد قشلاق و بعد از آنها کرمحمدار دوان باشد بعد لاسجرد که معرب لاسگرد است و لاسگرد مخفف بلاسگرد میباشد

میباشد یعنی قلعهٔ بلاس یا بلاش و شاید آن تلهای مصنوعی که در جلگهٔ خوار دیده میشود نیز آثار قلعهای اشکانیان باشد

میگویند قلعهٔ ایرج و رامین را هم اشکانیان ساخته اند اینحرف چندان بنظر بعید نمیاید و سوای آن است که بعضی از مورخین گویند یکنفر از سلاطین اشکانی ایرج نام داشته و نگارنده خود قلعهٔ ایرج را که در حوالی شهر کهنهٔ ورامین است دیده ام و تفصیل آنرا در فوتون روزنامهای ایران درج کرده و میتوانم بطریق یقین بگویم که از ابنیهٔ اشکانیان است باعظمت و استحکام جزء دیگر که آثار آبادی میدارد باقی امکنهٔ آن خالی از بنا است معلوم میشود که اردوی حصین بوده و اکثر ابنیهٔ اشکانیان همینطور داست

چون در تاریخ اشکانیان کاهی بحسب مناسبت ذکری از قلعه و شهر آپامه میشود شرح و توضیح آن لازم مینماید بنا براین گویند یونانیان از زمان اسکندر کبیر تا سلطنت فرهاد اول اشکانی که بیشتر تا کرسلطی در مملکت مدی (عراق عجم) داشتند برای حفظ این قسمت از مملکت علاوه بر چند قلعه از قبیل قلعهٔ ایرج و قلعهٔ شهری حالیه که از زمان قدیم در این امکنه بوده میل اردوی نظامی هم در حوالی دوشان تپه ساخته بودند و آنرا آپامه نامیده و این اسم خاص است توضیح آنکه این قلعه را چنانکه معروف است سلوکوس نیکاتر اول پادشاه سلوکید سوریه از خلفای اسکندر ساخته و چون اسم مادر یا زوجهٔ سلوکوس آپامه بوده این قلعه را بنام مادر یا زوجهٔ خود نامیده و قلعهٔ آپامه گفته و آن فی الحقیقه از معسکر و اردوی نظامی که محاط دیوار میباشد تعبیر نامثل شهر بوده حصار دارد و فرنگیها اسم عام یا بنفسه قلاع یا اردوی نظامی داده و کان زیر انسه گفته اند و معنی آن اردوی محفوظ یا معسکر حصین است اینک بر یا نیم بقلعهٔ آپامه که در حوالی دوشان تپه است

اولا پوشیده نیست که دوشان تپه تپهٔ ایست در نیم فرسخی شهر طهران و در طرف شمال شرقی آن واقع و حالا مرتفع است یا ابنیهٔ سلطنتی و شهر و قلعهٔ آپامه در سمت شمال شرقی دوشان تپه مسافتی واقع شده بعضی تپهٔ عظیمی یا کوه کوچکی در طرف شرقی قلعهٔ آپامه است که از دو سمت مشابه و بارو بجانبین شمال و جنوب ممتد و مایل میشود این تپه تقریباً نصف دیوار قلعهٔ آپامه را تشکیل داده و در جنوب و شمال تپه هاکوچکتر است که باز در حکم دیوار شمالی و جنوبی قلعه میباشد اما در طرف مغرب قلعهٔ مصنوعی داشته که بروج آن بشکل مربع بوده نه مدور و فعلا پیدا است و در تمام قلهٔ کوه بلند شرقی که بکوه سنگ معروف است آثار قلعه موجود همچنین در طرف شمال هم اکنون برجها برپاست تماشاخانه که یونانیان در شهر حسب الرسم میساختند و سیرک میگفتند در قلعهٔ آپامه نیز ساخته و آثار آن باقی است

بلی از مورخین میگوید اسکندر و سلوکوس در مملکت پارت چند شهر که بمنزلهٔ چند قلعه بود ساخته و یونانیها را در آن سکنی داد از جمله هکاتم پیلس است که نزدیک شهر دامغان حالیه بوده و هرکلیا و آپامه را او در پهره

کنت

کنت گوبینو وزیر مختار فرانسه مقیم دربار دولت ایران که در اوایل سلطنت اعلیحضرت همایون شاهنشاه جمجاه ناصر الدین شاه دام ملکه بامأموریت زبوره بدار الخلافه باهره آمده و از فضلای متبحر بشمار می آید کتابی تألیف کرده و در آن تحقیقات از تاریخ ایران نموده در جلد اول آن کتاب در صفحه چهارصد و هفتاد و سه مینویسد

از قلعه‌ها و شهرهائیکه اسکندر و خلفای او در مملکت پارث ساختند ممکن است از خرابه آنها چیزی باقی مانده باشد سعادت شامل حال من شده موقع قلعه آپامه را پیدا کردم این شهر در چند فرسخی در شمال شرقی طهران واقع است ایزیدور شاراکسی مورخ که از این شهر سخن مینماید میگوید این شهر در چند فرسخی ری در سمت شمال آن واقع شده بهذا بگفتار این نویسنده در دامنه البرز در سمت شمال ری یک کوه مخروطی سنگی برجی خرابه در بالای تل یافتم این تل سنگی چون سرخ رنگ است معروف به سرخ حصار میباشد در اطراف برج آثار خرابه بسیار دیده میشود و شک نیست که قلعه آپامه در همین سرخ حصار بوده

نگارنده گوید از آنجا که هر جوادی را کبوه ایست کنت مشار الیه با کمال فضل و علم در این مسئله قدری از حقیقت دور افتاده و ظاهراً مأخذ سهو قول ایزیدور شاراکسی است سرخ حصار چنانکه می بینند و می بینیم آن لیاقت و استعداد ندارد که در آن قلعه و شهر نظامی یا غیر نظامی ساخته شود و باید دانست که مقصود از بنای قلعه نظامی چیست اگر حفظ راه مازندران بوده در اینجا بنای قلعه بیموقع است زیرا که از اغلب نقاط جلگه معروف به هزار دره باسانی ورود بجلگه طهران ممکن میباشد و لازم نیست از دره تنگی که سرخ حصار مشرف بر آن است عبور نمایند و اگر ملاحظه فنون حربیه را نمائیم خواهیم دانست آن برج مختصر که کنت گوبینو میگوید و حالا در سرخ حصار دیده میشود طوری چسبیده بکوه خشک بی درخت و گیاه است و بر روی سنگلاخ مرتفعی از طرف جنوب که تیرانداز در پناه هر تخته سنگی میتواند قرار گیرد و در کمال سهولت در ظرف چند دقیقه قلعه گیان را مجبور بتسلیم شدن نماید پس قلعه آپامه در سرخ حصار نبوده در همان محل سابق الذکر یعنی در حوالی دوشان تپه و در طرف شمال آنست و آنجا را عامه ناس گنج آباد و سنگر افراسیاب میگویند و نگارنده خود این محل را کشف کرده و بدقت آنرا دیده جای شبهه و تردید نمانده است و هزار شکر حضرت قادر متعال که این مجلد از تاریخ اشکانیان که جلد اول از کتاب درر التیجان است بیاری و توفیق حق جل ذکره و عز اسمه تمام شد

بپایان رسید این همایون کتاب بر بحر فرهنگ سنگ کرده آب

کنون

کنون کان سیم است و گنج گهر چسان بر که شیر و تنگ شکر

زخواب و زخوردن زدم چندگاه بچشم اندرم خوی شد کوه و کاه

همانا زمانی نکردم درنگ بریدم من این راه تاریک تنگ

ز اشکانیان گفتنی آنچه بود همه گفته شد از زبان تا بسود

ملوک الطوایف که جز چیستان از ایشان نبد هیچ اندر میان

چیستان لغز و معما را گویند

پس از دورها باز نامی شدند تو گوئی بد و در نما آمدند

ز نو رفتگان زندگی یافتند پرستند جانا ابد یافته

مرا مزد اینکار و پاداش رنج نباشد اگر مال بسیار و گنج

پسندیدن کار دانا نه مه ز هر چیز نغز گرانسنگ به

از این نامه او را ثنی و از بنده نام

چو پاینده هی نزهی والسلام

فهرست اسامی سلاطین اشکانی

درجلد دویم وسیم کتاب درر التیجان شرح سلطنت هریک از سلاطین اشکانی و مدت ملکشان با تحقیقات لازمه نگاشته خواهد شد اگر مشیت حضرت باری جل ذکره تعلق گرفته باشد در اینجا محض استکمال فایدت و زینت این مجلد فهرستی از اسامی ملوک مزبوره و مدت سلطنت ایشان ترقیم و ترتیب میدهیم بدون اینکه متعرض تحقیقات و اختلافات شویم یعنی فقط نقل قول مینمائیم از یکی از مورخین معتبر فرنگ و باید دانست که آن مورخ همه جا آرساس را که اشک باشد آرساکس مینویسد و ما پیش گفته ایم که آرساکس و آرساس و آرشاک و آرساک همه همان اشک است و تمام سلاطین اشکانی این لقب داشته اند پس باصطلاح معمول خودمان نوشته گوئیم

(۱) اشک اول بانی و مؤسس اساس سلطنت اشکانیان در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد سلطنت داشته یا یافته

(۲) اشک دویم موسوم به تیرداد که بعضی فرنگیها تیری داتس و برخی تیری داتس مینویسند و ملقب به مگاس یعنی اعظم بوده سلطنتش از سال دویست و چهل و نه تا دویست و چهل و هفت قبل از میلاد

(۳) اشک سیم موسوم به اردوان اول که فرنگیها بعضی آرتابان و برخی آرتابانوس مینویسند و ملقب به مگاس بوده سلطنتش از سال دویست و چهل و هفت تا دویست و ده قبل از میلاد

(۴) اشک چهارم موسوم بفراهاپاتس اول ملقب به مگاس و فیلادلفس و فیل هلن یعنی اعظم و دوست برادر و محب یونان سلطنتش از سال دویست و ده الی صد و نود و پنج قبل از میلاد و فراهاپاتس ظاهراً اعجمیه پدر فرهاد باشد

(۵) اشک پنجم یعنی فرهاد اول که فرنگیها بعضی فراهاتس و برخی فراهاتس مینویسند ملقب به مگاس و تئوپاتر یعنی اعظم و ابن الله سلطنتش از سال نود و پنج تا صد و هشتاد و یک قبل از میلاد

(۶) اشک ششم یعنی مهرداد اول که بعضی از فرنگیها میتراداتس و برخی میتریداتس مینویسند ملقب به مگاس ایپیفانس اورژتس دیکایوس فیل هلن یعنی اعظم نامدار نیکوکار عادل محب یونان سلطنتش از سال صد و هفتاد تا صد و سی و هشت قبل از میلاد و در اینجا طفره هست که در جای خود بتحقیق آن میپردازیم انشاء الله تعالی

(۷) اشک هفتم که فرهاد دویم باشد ملقب به مگاس تئوپاتر اورژتس ایپیفانس یعنی اعظم و ابن الله و نیکوکار و نامدار سلطنتش از سال صد و سی و هشت تا صد و بیست و شش قبل از میلاد

اشک هشتم

(۸) اشک هشتم که اردوان دویم باشد ملقب به مگاس تئوپاتر نیکاتر یعنی اعظم و ابن الله و فاتح سلطنتش از سال صد و بیست و شش تا صد و بیست و سه قبل از میلاد

(۹) اشک نهم که مهرداد دویم باشد ملقب به مگاس اورژتس ایپیفانس تئوس فیل هلن یعنی اعظم و نیکوکار و نامدار و خدا یا خداوندگار و محب یونان سلطنتش از سال صد و بیست و سه تا هفتاد و شش قبل از میلاد

(۱۰) اشک دهم که فرنگیها بعضی اسم خاص آنرا سیناتروس و برخی سیناتروسس و زمرهٔ سیناتروکس نوشته اند و معلوم نیست که در لغت فارسی و زبان خود اشکانیان چه تلفظ میشده و ملقب بوده است به مگا اتوکراتور فیلوپاتر ایپیفانس فیل هلن یعنی اعظم و کامکار و دوست پدر و کامکار و محب یونان سلطنتش از سال هفتاد و شش تا شصت و سه قبل از میلاد و بعضی اسم این پادشاه را مناسیرس نوشته اند محتمل که مینوسیرس بوده فرنگیها اینطور تلفظ نموده اند

(۱۱) اشک یازدهم که فرهاد سیم اسم خاص اوست ملقب به مگاس تئوپاتر اورژتس ایپیفانس فیلوپاتر فیل هلن یعنی اعظم و ابن الله و نیکوکار و نامدار و دوست پدر و محب یونان سلطنتش از سال شصت و نه تا شصت قبل از میلاد

(۱۲) اشک دوازدهم که مهرداد سیم باشد ملقب به مگاس ایپیفانس دیکایوس تئوس اوپاتر فیل هلن یعنی اعظم و نامدار و عادل و خداوندگار و عالی نژاد و محب یونان مدت سلطنت اشک دوازدهم را اکثر تعیین نکرده اند ظاهراً از سال شصت تا پنجاه و پنج قبل از میلاد باشد

(۱۳) اشک سیزدهم که بعضی فرنگیها ارود و برخی ارودس مینویسند و ظن غالب که هرمز باشد ملقب به مگاس و هیتس تئس فیلوپاتر دیکایوس ایپیفانس اورژتس فیل هلن یعنی اعظم . . . . . و دوست پدر و عادل و نامدار و نیکوکار و محب یونان سلطنتش از سال پنجاه و پنج تا سی و هفت قبل از میلاد اما هیتس تئس که بر القاب این پادشاه افزوده شد تاکنون معنی آنرا ندانسته ایم اگر معلوم شد در شرح سلطنتش نگاشته میشود

(۱۴) اشک چهاردهم فیروز اول که فرنگیها پاکروس مینویسند ملقب به اورژتس دیکایوس ایپیفانس فیل هلن یعنی نیکوکار و نامدار و محب یونان سال جلوسش غیر معلوم است و انتهای سلطنتش را در سنه سی و هشت قبل از میلاد نوشته اند معلوم میشود فیروز و هرمز در یک وقت زمان سلطنت میکرده اند این در قطری و آن در قطر دیگر

اشک پانزدهم

(۱۵) اشک یازدهم که فرهاد چهارم باشد ملقب به اوِرژتس دیکایوس اپیفانس اَنُوا کراتُور فیل هلن یعنی نیکوکار
و عادل و نامدار و کامکار و محب یونان سلطنتش را در سال سی و هفت قبل از میلاد نوشته‌اند معلوم
میشود اینهم در زمان هرمز و فرهود در قطر دیگر حکمرانی داشته و هر سه معاصر بوده‌اند

(۱۶) اشک شانزدهم که تیرداد دویم باشد ملقب به اوِرژتس دیکایوس اپیفانس فیل هلن یعنی نیکوکار و عادل
و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال سی و سه یا سی و دو قبل از میلاد و مدت سلطنتش را درست
تصریح نکرده‌اند ظاهراً تا سال دو قبل از میلاد باشد

(۱۷) اشک هفدهم که فرهاد پنجم باشد ملقب به اوِرژتس دیکایوس اپیفانس فیل هلن یعنی نیکوکار و عادل
و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال دو قبل از میلاد تا سنهٔ چهار بعد از میلاد

(۱۸) اشک هیجدهم که هرمزد دویم یا ارودس دویم باشد ملقب به اورژتس دیکایوس اپیفانس فیل هلن یعنی نیکوکار
و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال چهار بعد از میلاد الی هشت

(۱۹) اشک نوزدهم اُونُونس اول که انوش باشد ملقب به اورژتس دیکایوس اپیفانس فیل هلن یعنی نیکوکار
و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال هشت بعد از میلاد الی یازده بعضی از مورخین را عقیده
اینست که انوش پادشاه ارمن کبیر بوده اما از طایفهٔ اشکانی

(۲۰) اشک بیستم که اردوان سیم باشد ملقب به اورژتس دیکایوس اپیفانس فیل هلن یعنی نیکوکار و عادل
و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال یازده بعد از میلاد تا چهل

(۲۱) اشک بیست و یکم که تیرداد سیم باشد بدون لقب از سنهٔ سی و پنج الی سی و شش معلوم میشود که این پادشا
در این مدت قلیل در سلطنت اردوان سیم در قطری از اقطار ایران مستقلاً حکمرانی کرده

(۲۲) اشک بیست و دویم که گودرز اول باشد ملقب به اورژتس دیکایوس اپیفانس فیل هلن یعنی نیکوکار و عادل
و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال چهل بعد از میلاد تا چهل و یک گودرز را فرنگیها گتارزس
مینویسند

(۲۳) اشک بیست و سیم که بارداانس یا واردانس اول باشد ملقب به اورژتس دیکایوس اپیفانس فیل هلن
یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال چهل و یک بعد از میلاد الی چهل و پنج و ظن
غالب آنکه واردانس هرمزدان باشد که اصلش اورمزدان است

(۲۴) اشک بیست و چهارم که همان گودرز اول باشد ملقب به اورژتس دیکایوس اپیفانس فیل هلن یعنی
نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان در سال چهل و پنج بعد از میلاد مجدداً بسلطنت جلوس کرده و تا سنه

پنجاه و یک پادشاهی نموده

اشک بیست و پنجم که مهرداد چهارم باشد بدون لقب سلطنتش از سال چهل و هشت بعد از میلاد (۲۵)
تا چهل و نه بنابراین این پادشاه در سلطنت گودرز در قسمتی از ایران مستقلاً حکمرانی کرده

اشک بیست و ششم که انوش دویم باشد در سال پنجاه و یک بعد از میلاد بتخت سلطنت جلوس کرده (۲۶)
و چنین معلوم میشود که این پادشاه هم در سلطنت گودرز یعنی در سال آخر آن علم طغیان
برافراشته

اشک بیست و هفتم الاگازس یا الاغازس اول ملقب به اورژتس دیکایوس اپیفانس فیل هلن یعنی نیکوکار (۲۷)
و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال پنجاه و یک بعد از میلاد تا پنجاه و پنج و الاگازس همان
ولگازس است که فرنگیها ولوجز هم مینویسند مقصود بلاش و بلاشان میباشد که ولاش هم گفته شده

اشک بیست و هشتم بارداانس یا واردانس یا هرمزدان دویم ملقب به نیکوکار و عادل و نامدار و محب (۲۸)
یونان سلطنتش از سال پنجاه و پنج بعد از میلاد تا پنجاه و هشت

اشک بیست و نهم که ولگازس یا بلاش دویم باشد ملقب به نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش (۲۹)
از پنجاه و هشت بعد از میلاد تا هفتاد و هشت

اشک سی‌ام که فیروز دویم باشد ملقب به عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از هفتاد و هشت (۳۰)
بعد از میلاد تا صد و هفت

اشک سی و یکم که اردوان چهارم باشد ملقب به عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال هشتاد (۳۱)
بعد از میلاد الی هشتاد و یک بنابراین اردوان در زمان سلطنت فیروز دویم رایت خودسری افراشته
و تقریباً یکسال در قطری از اقطار ایران مستقلاً پادشاهی کرده

اشک سی و دویم که خسرو باشد و فرنگیها کُسرُیس مینویسند بدون لقب از سال صد و هفت بعد از میلاد (۳۲)
الی صد و بیست و هشت سلطنت کرده

اشک سی و سیم پارثاماسپاتس یا پارتهاماسپات سلطنتش از سنهٔ صد و شانزده بعد از میلاد (۳۳)
الی صد و هفده معلوم میشود در زمان سلطنت خسرو تقریباً یکسال این پادشاه در ارمن کبیر و در آذربایجان
مستقلاً حکمرانی کرده و در میان اسامی سلاطین اشکانی در فارسی اسمی ندیدیم که شباهتی بر کلمهٔ
پارثاماسپاتس و پارتهاماسپات باشد آیا اصل آن چه بوده و چه نحو تصحیف این اسم را باین شکل درآورده
خدا داند احتمال ضعیف میدهیم که بهرام باشد باین صورت درآمده

(۳۴) اشک سی و چهارم که بلاش سیم باشد ملقب به عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال هفتاد و هشت
بعد از میلاد تا صد و چهل مسلم است که این پادشاه در همان سال اول سلطنت فیروز دوم بنای خودسری را
گذاشته در قطری از اقطار ایران مستقلاً بحکمرانی پرداخته و ممکن است در ظرف شصت و دو سال سلطنت
بکوشش خود ممالک و پادشاهی تمام ایران کرده باشد

(۳۵) اشک سی و پنجم که مهرداد پنجم باشد بدون لقب سلطنتش از سال صد و دوازده بعد از میلاد الی صد و
سیزده این شخص هم از غاصبین سلطنت است در اوان پادشاهی خسرو تقریباً سالی در قطری از ایران
مستقلاً حکمرانی رانده

(۳۶) اشک سی و ششم که بلاش چهارم باشد ملقب به عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال
صد و چهل و هشت بعد از میلاد الی صد و نود در اینجا هم طفره در تاریخ اتفاق افتاده که تحقیق آن
در مقام خود بیاید

(۳۷) اشک سی و هفتم که بلاش پنجم باشد ملقب بعادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال صد و نود
بعد از میلاد تا دویست و هشت

(۳۸) اشک سی و هشتم که بلاش ششم باشد ملقب بعادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال دویست
و هشت بعد از میلاد تا دویست و بیست و شش

(۳۹) اشک سی و نهم که اردوان پنجم باشد بدون لقب سلطنتش از سال دویست و هشتاد دویست و
بیست و شش

(۴۰) اشک چهلم که فرنگیها اسم آنرا آرتاوازدیس نوشته اند بدون لقب سلطنتش از دویست و بیست و شش
الی دویست و بیست و هشت و ظن غالب آنکه آرتاوازدیس همان آرتابانس است که اردوان باشد و
نگارنده را عقیده اینست که اشک سی و هشتم و سی و نهم و چهلم هر سه یکی بوده این پادشاه در سکه ها
هر وقتی بملاحظهٔ تغییری در اسم خود داده و آن تغییر اسباب التباس و اختلاف شده است یا آرتاوازدیس
یکی از شاهزادگان اشکانی بوده که بعد از کشته شدن اردوان آخرین پادشاه اشکانی یک دو سال
کر و فری تمرهی نموده چه منقرض شدن اشکانیان در سال دویست و بیست و شش بعد از میلاد
و آخرین پادشاه بودن اردوان در طبقهٔ اشکانی از مطالبی است که میتوان گفت مسلم است
سنت مارتن از مشاهیر فضلا و مورخین اسامی سلاطین اشکانی را اینطور ضبط کرده
ارساس تیرید ات آرتابان پریاپاتیوس یا فراپاتوس یا پامپاتوس فرآت مهرداد مناسکریس
سیناتروس

سیناتروسیس اورود و نونس سیناسیس باردانس (که بارداتس باشد) گتارزس پاکروس
کسرئس سانا تروسیه یا ساناترو غ پارتهاماسپات و پوشیده نیست که علت اختلاف در اسامی
این است که نقل و تحویل از زبان فارسی بیونانی و رومی و از یونانی و رومی بزبان ارمنی و از آنجا بسایر
السنهٔ فرنگ با آن تفاوت لهجه که در میان ملل و امم همیشه مشهود بوده و هست و چه تحریفها اتفاق افتاده
در صورتیکه بگوییم از تصحیف و سهو کتاب مصون مانده و اگر اینرا هم بیفزاییم معلوم است که از اصل چه
باقی میماند چه خوب فرموده آنکه شنید شخصی میگوید تلبین فیل و مقصودش خرطوم فیل است گفت خدا
کندهای آنرا نیز مضبوط فرض کرده باشی تا یک حرف از اصل بجا مانده باشد باری چون این اسامی را از نقش سکه ها
استخراج کرده و خوانده اند و آن غالباً بخط و املای یونانی است باهم نزدیک میشود و تطبیق آن با اسامی
مصطلحهٔ عرب و عجم مشکل میگردد و ظاهراً ما در این مبحث نیز کمتر از سایر مباحث خدمت نکرده باشیم و حاصل
آنکه از اسامی مسطوره در کتب عرب و عجم از سلاطین اشکانی شاپور و بیژن و نرسی را نداشتیم یونانیها و
ارامنه و سایر ملل فرنگ بچه صورت در آورده و از اسامی مزبوره در تواریخ فرنگ سیناتروسیس یا سیناترس یکی
را شناختیم حدث بزنیم که بحرف کدام اسم است در میان آنهمه مشکلات و معضلات فرضاً این یک
دو کلمه هم تا آخر تألیف در التباس توضیح و معلوم نشود که چه چیز است میتوان ادعا نمود که مجهول نماند
و مبهمی نیست که اسباب فهم اختلال مطالب تاریخی و تحقیقات علمی شود و این مقاله را ختم میکنیم بدو مطلب
که لازم است مطالعه کنندگان هر دو را در نظر داشته باشند یکی آنکه سلاطین اشکانی بهمان شرحی که در فصل
ولایت عهد نگاشته شد ولیعهد خود را بسیار اتفاق افتاده که تغییر داده اند یعنی پسر محبوبتر خود را نظر
بمیل مادر و عشق باو بر پسر مالکه تفضیل نهاده و بعد از فوت پادشاه این فقره اسباب خلاف و کشمکش
شده و در اثنا غشایش دو سه نفر در عرض زمان واحد تاج سلطنت بر سر گذاشته و خود را پادشاه خوانده اند
چون دیری این قال مقال در میانه بوده تا یکی غالب آمده و رفع خلاف نموده و پادشاهی را برای شخص خود بلامنازع
و مسلم داشته تاریخ از این رو مغشوش شده حکمرانی ولاة مشتبه بسلطنت سلاطین گشته و سکه این دو موجب
القای شبهه گردیده است دیگر آنکه آنچه را حالا اسم فرض میکنند اغلب لقب بوده نه اسم مثل اردشیر و دارا
و خسرو و نوشیروان و هم اکنون در عبارات نویسندگان از این قبیل مسامحه ها بسیار اتفاق می افتد و جاری
میشود مثلاً مینویسند حضرت خاقانی اعلیحضرت خسرو عادل باذل و قس علی ذلک و حال آنکه خاقان و خسرو را
نویسنده لقب پادشاه قرار داده و در بردن اسم خاص او غفلت کرده غافل که در مواقع تاریخی این کار خطا و گناه و
اسباب سهو و اشتباه است راهنمای حقیقی همه را براه صواب دلالت و هدایت نماید و از افتادن در بیدای حیرت
و سرگردانی و ضلالت نادانی حفظ کند

بسم تبارک و تعالی

دانشمندان با فطانت و ذوق که قسمتی از اوقات شریف خود را وقف مطالعهٔ کتب و رسائل نموده و تصفح اوراق و دفاتر تازه و کهنه را بهترین مشغولیت و تفریح خاطر دانسته اند اگر بنظر تلطف و توجه در این مجموعه ببینند دانند که تاریخ اشکانیان در میان ما مردم مشرق زمین تاکنون اسمی بی مسما و ثالث ثلاثهٔ سیمرغ و کیمیا بوده و این بندهٔ ناچیز بموافقت و یاری ارباب همم عالیه نیز بجودی خود از دیری بر این بوده که این مکان با هر خالی را بمکین با فر و تمکین آن دایر و معمور سازم و بهر نحو که باشد کتابی پردازم مشتمل بر سوانح ایامی که امتداد آن تقریباً پانصد سال میشود و حوادث مهمهٔ آن با وقایع ادوار معتبرهٔ عالم بوجهی برابری مینماید یعنی دوره که زیاده از سی نفر شهریار کشورستان مقتدر در آن رایت عظمت و جلالت خویش را بر قمهٔ سربلندی و افتخار نصب کرده و در پهنهٔ نام آوری و سترگی کوس فرمانروائی و بزرگی زده دورهٔ پادشاهان عظیم الشان کدام پادشاهان عظیم الشان سلاطین اشکانی و خواقین تاریخ آنها که با دول روم و یونان بلکه هندوستان پنجه در پنجه افکنده و اغلب بر پهلوانان مقدم آن زمان و سران نامی محتشم آنجهان غالب آمده و ایران وطن عزیز شریف ما را دارای شرف مزیت و برتری نموده اند نه آنست که اشکانیان اصلاً ایرانی نبوده و با ایرانیان ما معامله بیگانه ننموده اما چنانکه در فصلی از اصل کتاب گفته ایم نیز آخر خود را بما می بستند و سلسلهٔ نسب خود را بجد ایرانیان میرسانند ما ئیم که آنها را رانده ایم و خصم الدکتور و اجنبی خوانده آن زمان گذشته

فوائد منظوره از تاریخ که عبارت از تجارب و عبر و تیقظ و خبر و فهم سبب و جهت ترقی و تنزل امم و ملل و صعود و سقوط ممالک و دول و وسائل حصول مرام و نتایج سماحت و اقدام و آگاهی از نوادر اعصار و بدایع آثار و بدست آوردن مقالید علوم و مفاتیح آداب و رسوم و افتتاح مناهج و مسالک و احتراز از مساوی و مهالک و هزار چیز دیگر است جایز نمیشمارد که بغرض بیگانگی و دوری و کینهٔ مظلومی و مقهوری از بنا معلومات نافعه چشم بپوشیم و با مجهولات ضاره برضا و رغبت دست در آغوش کنیم و ندانیم در ملک کیخسرو و کیکاوس مدتی مدید چه بر گذشته که آمده و رفته چه بوده و گذشته فرهاد با اردوان ما که بود و با پتز قیصر روم چه نمود خلاصه این خیالها داعی و محصل تکمیل اسباب و لوازم نگارش تاریخ اشکانیان و کتاب دررالتیجان شد و مجلد اول آن که در حکم مقدمه است میباشد تاریخ عراق نیز پرداخته آمد و مجلد دیگر که محتوی بر گذارش مخصوص سلطنت هر سلطان میباشد نیز چیزی که در دست پاکنویس شده باقیست عزم ثابت آنکه بخواست خدا از نیز نگاشته شود و این وعده بدر دو لآلی اخبار صحیحه و مطالب مطلوبه انباشته آید اما از آنجا که سرای زندگانی دائما بنی و هستی حبابست و بنیاد آن بر آب و ساخته منهدم و خراب هنوز نشسته کوبند برخیز و در دست پیمانه کرده فرمان آید که بریز راه آخرت هموار و باز است و دست اجل پیوسته دراز و جز مرگ که از هر درد بیدرمان آدمی آن یکی است و از زحمتهای بسیار زندگان اندکی انسان را نوازل و عوائق غیر مترقبه چندان باشد که بشمار نیاید و بقول مشهور شب آبستن است تا سحر چه زاید روزگار ناسازگار و سرکار پیشتر باید کوهر نابکار نظرتها نیست خلقتها ناتمام عقلها ناقص رایها سقیم راستی با این سلیقهای کج و سرشتهای زشت و ضمایر عیب جو و سرایر مغشوش و روانهای ناپاک و طبعهای مفطور بحسد و دلهای مشحون بکید و سینه های پر کینه و زبانهای غماز و چشمهای شور و دماغهای پر و مغزهای پوچ و سرهای سنگین بعبارة اخری با این شکم بندهای حریص و سینه کاسه های خسیس و فرومایگان خودبین و جاهلان بلید و گمراهان مغرور و سبکروحان متکبر و شومان بوم سرشت و ادمی صورتان دیو صفت چه باید کرد تا گفته من آن نیم که تو گوئی و از من نباید آنچه تو خواهی و جوئی

شرق و غرب عالم را ... کا
و حیلت را گرفته بلکه
زمین را جهل و ظلمت
احاطه کرده ظهر الفساد
فی البر و البحر شاهد
و اخباریکه مرود ... تا
کرهٔ ارض مسموع بود
مبتن ...

ورق برگشته وطشت نازگون شده ستم قائل جای آب حیوان گرفته وباطل خانه حق دونه
نزعرض مانده نه مال والعیاذ بالله از آن سوء حال ومآل پس نظر باین بی‌اعتباری کار و
عدم اطمینان بر دوره روزه مهلت واستقرار از محضر وزارت جلیله علوم دولت ابدمدت
علیه ابدالله تعالی شوکتها واز فضلای خردمند قدردان مملکت درخواست و مسئلت
مینماید که اگر مارا موانع طبیعی یا مکاید اجنبی مجال خود نگذاشت واز انجام این
مقصود مهم باز داشت مستعدین از ابنای وطن را باتمام کتاب درر التیجان تشویق
کرده بران دارند که این راه را بپایان برند وبپای سعادت این طریق انیق سپرند
کتب متعلقه باین تألیف منیف را که مؤلف در ایران وفرنگ بزحمت وطول مدت وخرج گزاف
وطن نپذیر واسراف بدست آورده وجمله را در کتابخانه دارد با مسوده جلد دویم که در دفتر
مجلد بجلد بنساج قرمز است دریافت نموده کتاب دویم وسیم را نیز مرقوم نمایند وبدانند (و بخط خود نگارند)
که بملت ودولت بران این خدمتی شایانست کاری چون آفتاب درخشنده ونمایان و
از مبتکر این فکر نیز نامی بنکوئی ببرند وزحمتم را بچیزی شمرند تا داخل در شریعت عدل و
انصاف باشند وخارج از طریقت جور واعتساف نه چون بعضی که خود را حکیم فلان نامیده
وکلیه مؤلفات مرا از مرآت البلدان ومطلع الشمس ومنتظم ناصری وغیرها در کمال بی‌مروتی
انتحال کرده وبدون تغییر عبارت واشارت بتصنیف مصنف باسم خود نوشته است
نیز اگر سهوی بقلم فاتر این ضعیف رفته باصلاح آن پردازند مبهم ومجمل نگذارند
توضیح نمایند چه مقصود کشف مجهولات ونشر حقایق است نه نمایش نه منی

خود که باشی که ازین تره دلی تر زنی

ومن اول را بضاعتی تو کنم ومبدع نخستین این فن چگونه از لغزش بکلی برکنار مانم
وناسره را بجای سره نشانم برایندگان از ابنای وطن من است که بجرح وتعدیل گفتها
من پردازند دشتها را ترک کرده زیباها را در منصه شهود وابود جلوه گر سازند بتنقیح
مباحث پای افشارند وتکمیل نواقص را کمر بندند ویا الطبع اسباب جمع تمام آنها را است مرا
ولهم قبل کل الصید فی جانب الفرا

وچون در این کتاب دهم موقع ومطلب باقوال مصنفین قدیم وجدید باستشهاد رفته وآنها را
بسیار نام برده لازم بود که شرح مختصری از ترجمه احوال مشاهیر نویسندهای شرق ومغرب

بدست

بدست دهد تا مطالعه کنندگان با آنها آشنا گردند وبزحمت تحصیل این معرفت نیفتند واز
آنرو که مؤلفین فرنگ در این کار بیشتر رنج برده والحق منتهای خدمت را بعالم علم وانسانیت
کرده اند ایشانرا مقدم میداریم وترتیب حروف تهجی را در مد نظر گرفته میگوئیم

آبلدر

بعضی اورا اهل آتن پایتخت یونان واز نحویین این مملکت دانسته اند در فن تاریخ
وعلوم دیگر تألیفات او بدست است واکثر آنها از نظم ونثر بزبان فرانسه ترجمه شده
در سنه صد وپنجاه قبل از میلاد بحیات داشته است

آپین

مورخی بوده است یونانی که در ابتداء قرن دویم عیسوی در اسکندریه متولد شده
در سن جوانی بروم سفر کرده در عهد سلطنت تراژان قیصر روم در روم اقامت
داشته ودر خدمت چند نفر از امپراطورهای این مملکت شغل گرانبهائی او را
بوده تاریخ روم را در بیست وچهار جلد نوشته وآن شروع میشود از جنگ تروا وختم
میشود بزمان سلطنت تراژان قیصر اما افسوس که از این بیست وچهار جلد جز چند
مجلد باقی وبدست نیست وآن چند جلد باغلب زبانها ترجمه شده است

آتنه

از فضلای یونان ومسقط الرأس مصر است در علم نحو ماهر ومعروف بنحوی
بوده تولد او در زمان امپراطوری مارک اول قیصر نگاشته اند ووفات او را
در سلطنت الکساندر سور که او نیز از قیاصره روم است اما نه سال ولادتش
تعیین کرده اند ونه فوتش را همین قدر معین است که مارک اول در سنه
صد وشصت ویک بعد از میلاد جلوس نموده والکساندر سور در سال دویست و
بیست وده واز کتب آتنه چیزی که باقی است بعضی مؤلفات او میباشد که در
حقایق ومعارفست وسیزده جلد از کتاب رجال که پانزده جلد بوده ودو مجلدش مفقود
گشته وسیزده جلد باقی مانده را لوفبر نام در پنج جلد بفرانسه ترجمه کرده ونزد
نگارنده موجود است این پانزده جلد کتاب رجال را خود آن مجمع العلما نامیده

ادرین

از

از مشاهیر مورخین یونانست تولدش در سال صد و پنج بعد از میلاد هم سپاهی و جنکی بوده هم مورخ و فیلسوف از جانب آدرین قیصر روم حکمرانی سیواس و قهرمانیهٔ آسیای صغیر را که حالا متعلق به دولت عثمانی است داشت در حکومت او طایفهٔ آلن از طوایف تورانی که در حدود حاجی ترخان و سواحل بیز و ینار دود و ولگا بودند باسیای صغیر حمله کردند آرین از طرف قیصر مامور جلوگیری آنها شد و بر آن قوم غلبه نمود در ازای این خدمت برتبه سرداری نایل کشت کتابها که از این مانده یکی در مغازی و فتوحات اسکندر کبیر است و چند رساله و فیلسوفی در علم جنك کتب او بالسنهٔ مختلفه ترجمه شده و چاپ یافته است

آفریکانوس ژولیوس

که به ژول آفریکن نیز معروفست از مورخین یونان و در مائهٔ سیم علیسوی زندکانی مینموده اول بت پرست بوده در سال دویست و سی و یک میلادی قبول دین نصرانی کرد تاریخ مبسوطی از اول خلقت عالم تا سلطنت هلیوگابال امپراطور و قیصر روم مسمی الکبری نوشته و از او یادکار مانده است هلیوگابال در سنه دویست و هفده بعد از میلاد بسریر سلطنت جلوس نموده

آقاتانجلوس

آقاتانجلوس از مشاهیر مورخین بوده و در ابتدای مائهٔ چهارم علیسوی زندکانی مینموده اصلش یونانیست و اسمش شاهد این مدعا لکن در دربار تیرداد پادشاه اشکانی ارمن مستخدم شد تیرداد پادشاه را الیه اعقاب سلاطین ساسانی از مملکت ارمن بیرون کردند وی پناه بقیصر روم برد و با قشون رومی بارمن بازکشته مجددا مملکت خود را مالك شد آقاتانجلوس در این رفتن و آمدن با تیرداد همراه بود و اینواقعه از وقایع زمان سلطنت شاپور اول ساسانی میباشد آقاتانجلوس اگرچه اصلا و نسلا یونانی بوده اما در کمال فصاحت بزبان ارمنی و لاتین سخن میکفته و این دو زبان را بخوبی میخوانده و مینوشته و تاریخ ارمن را از اول آن تا آنوقت که تیرداد پادشاه ارمن قبول دین علیسوی نمود نکاشته مخصوصا در انقراض سلطنت اشکانیان ایران بدست ساسانیان شرحی مبسوط نوشته موسی خورنی مورخ مشهور از تاریخ آقاتانجلوس خیلی

تعریف و تمجید مینماید آنچه را آقاتانجلوس بزبان ارمنی تالیف کرده در سنه هزار و هفتصد و دوازده در اسلامبول چاپ و منتشر نمودند و بعد نسخه بزبان یونانی در فرانسه طبع شد که همان ترجمهٔ تاریخ ارمنی است

آمی ین مارسلن

از مورخین لاتین و تولدش در سنه سیصد و بیست میلادی و مسقط الراس انطاکیه شام بوده و در سال سیصد و نود در روم وفات نموده در اول جوانی منصب سرداری یافته از جانب دولت روم مامور محاربه با المان و فرانسه شد و در خدمت امپراطور ژولین قیصر روم بجنك ایران آمد بعد از مراجعت در روم رحل اقامت انداخته و تاریخ قیاصرهٔ روم را در سی و یک جلد نوشت افسوس که سیزده جلد آن مفقود شده باقی موجود است از تاریخ این مورخ آنچه وقایع عصر و زمان خود اوست و برای العین دیده معتبر و سند است نصارا او را علیسوی دانند و بت پرستان بت پرستش خوانند بدرستی معلوم نیست پیرو کدام طریقه بوده تاریخ او بزبان لاتین است اما در ترجمه حال فصحا و مورخین کتابی بزبان یونانی تالیف نموده و مولفات او بفرانسه ترجمه شده است

انکتیل

از فضلای بزرك فرانسه و از آنهائیست که عالم بالسنهٔ شرقیه بوده اند در پاریس در سال هزار و هفتصد و سی و یک متولد شده و در همین شهر در سنه هزار و هشتصد و پنج درکذشته این فاضل معروف در قشون فرانسه بسمت سربازی مستخدم شد و در هزار و هفتصد و پنجاه و چهار بهندوستان رفت آنوقت انکلیسها هنوز تسلط کامل در مملکت هند بوده نداشتند انکتیل بزحمت زیاد صد و هشتاد کتابچه در اقسام السنهٔ قدیمه و جدیدهٔ آسیا بدست آورد در هزار و هفتصد و شصت و دو بفرانسه مراجعت کرده و بعد از آن قبول هیچگونه خدمت ننمود و با آنکه نهایت پریشان بود از قبول شغل و کار عذر خواست بهترین یادکارها که از او مانده ترجمه زند و اوستای زردشت است

آنویل

از علماء علم جغرافیا و از فضلای بزرك فرانسه است تولدش در پاریس در سال هزار و ششصد و نود و هفت اتفاق افتاده و فوتش در هزار و هفتصد و هفتاد و دو در سن

بیست دو سالگی بمعلمی پادشاه فرانسه لوئی پانزدهم برقرار شده بآن پادشاه جغرافی درس میداده یادگار عزیزی که از او مانده کتاب جغرافیای قدیم است که اسامی بلاد واماکن وجبال و رودخانها که علمای این فن از سه هزار سال قبل ضبط نموده اند در آن کتاب ثبت کرده و باز نموده است که در زمان خود او یعنی در صد و پنجاه سال پیش از این آن امکنه وبلاد و کوهها و رودها چه نام دارند و برای آنها که تاریخ قدیم مشرق زمین را میخوانند و مینویسند و محتاج به تطبیق اسامی قدیم وجدید امکنه میباشند کتاب جغرافیای آنویل زاید الوصف مفید و مرغوب بلکه کنز اینها تحفه ایست

اِتین

از فضلای بیزانس بوده و بیزانس همانجائی است که اسلامبول در آن بنا شده اِتین از علمای نحو محسوب میشود اما در علم تاریخ و هیئت و جغرافیا نیز مهارت کامل داشته و لغتی در این سه فن نگاشته که خلاصه از آن هنوز باقی است در اواخر مائه پنجم عیسوی این مصنف مشهور زنده بوده است

اُرُز

در تاراگون از بنادر اسپانیا در اواخر مائه چهارم عیسوی متولد شده از مریدهای مخصوص سنت اگوستن بوده تاریخ مبسوطی از ابتدای خلقت تا سال سیصد و شانزده میلادی تالیف نموده الفرد اعظم از سلاطین انگلیس تاریخ او را بزبان انگلیسی ترجمه کرده سال وفات این مورخ بدرستی معلوم نیست

اِسترابن

از علمای جغرافی یونان واز مصنفین مشهور بشمار میآید اصلاً از اهالی اماسیه واقعه در ایالت سیواس متعلق بدولت عثمانی و تولدش در سال پنجاه قبل از میلاد اتفاق افتاده در عنفوان جوانی اقارب و والدین استرابن او را بتحصیل فضائل و علوم مشتاق نمودند بعد بمسافرت شام و مصر و یونان و ایطالیا و بلاد داخله آسیای صغیر مجبور کردند در آخر عمر مدتی در شهر رم اقامت داشت گویند در اواخر سلطنت تیبر قیصر روم در همین شهر در گذشت مؤلفات او بسیار داشت آنچه تاریخ تالیف کرده

مفقود است کتاب مبسوطی در جغرافیا در هفده جلد نوشته و اغلب مجلدات آن موجود است از کتب جغرافیائی قدیم کتاب استرابن و کتاب بطلمیوس مصری معتبر و معتنابه است و مورخین عهد قدیم و قرون متوسطه و عصر جدید از جغرافیای استرابن زیاده از حد منتفع شده ومیشوند و باغلب السنه خاصه بزبان فرانسه ترجمه کرده اند و ترجمه فرانسه آن که در پنج مجلد در سال هزار و هشتصد و نوزده طبع شده منظور که هرودوت را پدر مورخین خوانده اند استرابن را پدر علمای علم جغرافیا گفته اند

اِستوکویس

از صاحب منصبان هلاند بوده در علم انساب بحری زخار و قاموسی بی کنار است دو جلد کتاب در انساب سلاطین تمام روی زمین و رؤسای ممالک و دول حتی مشایخ طوایف و ایل بیکهای قبایل و سرسلسله های هر قوم از کل تا جزء از ابتدای خلقت عالم تا سال هزار و هشتصد و هشتاد و هشت مسیحی تالیف کرده و آن تصنیف منیف در سنه هزار و هشتصد و هشتاد و نه در شهر لیدا از بلاد هلاند طبع و منتشر شده

کتاب لو ان اللیل یمحی بمثله   لقیل بدی فی حجرته ذکاء

از خیالات و شرح دانند کانی این مخبر علیم النظر اطلاع کاملی نداریم اما کتاب او را تحصیل کرده و از آن مستفید شده قدر آنرا باندازه ذات خود میدانیم و از اینجهت بزرگ که بعالم علم و معرفت کرده بی اندازه ممنون و شاکر میباشیم فی الحقیقه این رادمردان مجد بحرین آرایش جهانند و محل استظهار ارباب درایت و دانشمندان

اِکتزیاس

طبیب و مورخ مشهور یونان تولدش در شهر کنید یونان اتفاق افتاده مدت هفده سال در خدمت اردشیر دراز دست معروف به بهمن پادشاه کیانی بوده در سال چهارصد و شانزده قبل از میلاد بایران آمده و بعد از هفده سال اقامت مفارقت نموده تاریخ مبسوطی از هندوستان و ایران نوشته افسوس که جز بعضی فصول و ابواب چیزی باقی نمانده لارشه از فضلای فرانسه بعد از ترجمه تاریخ هرودوت فصول و ابواب باقی مانده از اکتزیاس را ترجمه کرده و ملحق بکتاب هرودوت نموده یعنی ذیل آن نگاشته عقاید تاریخی اکتزیاس با معتقدات هرودوت تباین کلی دارد اینست که مورخین محقق چندان اعتمادی باقوال اکتزیاس نمینمایند

اَلبِن

مورخی بوده است لاتینی از فضلای مائه ستیم مسیحی با وجود لاتینی بودن مؤلفات خود را بزبان فرانسه نگاشته در تاریخ و غیره تالیفات زیاد دارد

اِصِبل

لوواسو را از فضلا و مورخین فرانسه و تولدش در پاریس در سال هزار و هشتصد و بیست و هشت اتفاق افتاده تا دو سال قبل که نگارنده از حال سعادت اشتمالش خبر داشت در قید حیات بود بعد از آن را نمیدانند

اُوپِر

از فضلای فرانسه در شهر هامبورگ آلمان در سال هزار و هشتصد و بیست و پنج متولد شده اصلاً یهودی بود زبان عربی و سانسکریت را در جوانی آموخت کلیه تحصیل خود را در آلمان نمود زبان زند و ایرانی را نیز میدانست چون در آلمان از طایفه یهود کسی را بمعلمی قبول نمیکنند از آنجا حرکت کرده در سنه هزار و هشتصد چهل و هفت بپاریس آمد و در مدارس این پای تخت پذیرفته شد وقتی دولت فرانسه برای اکتشاف خرابهای نینوا مامور بجزیره آباد موصل هیئتی فرستاد اوپر نیز یکی از مامورین بود از اشخاصی که مدعی بدست آوردن مفتاح خواندن خط میخی میباشند اوپر است تاریخ کلدانیان و بنی آشور را بخوبی نوشته تالیفات زیاد دیگر در صرف و نحو و لغت خاصه در زبان زند و سانسکریت دارد تبعیت خود را تغییر داده یعنی تبعه دولت فرانسه شده و هم اکنون در قید حیات است

اُوج فالوسی

از مورخین و فضلای معاصر است در پاریس در مدرسه ماژیه کاتر معلم میباشد از ذکرها و فیلسوفهای مسلم بشمار میاید در سال هزار و هشتصد و هفتاد و سه کتابی در مهاجرت ملل مختلفه از ترکستان و توران و چین بطرف هندوستان و ایران و کلیه فرنگستان خاصه مهاجرت طوایف تورانی تالیف کرده و از تمام کتبی که فضلا در این فن پرداخته‌اند اینکتاب بهتر و در کتابخانه نگارنده موجود است از این کتاب گذشته کتب و رسایل متعدد نوشته اتفاقاً اطلاع کامل از حال این نحریر فاضل محترم نداریم همینقدر میدانیم هنوز

وجود

وجودش باقی و بنشر علوم و کمالات مشغول است

اُوزِب

از کشیشهای بزرگ کاتولیکی و در شهر قیصریه فلسطین منزل داشت از مشاهیر مورخین تاریخ دین عیسوی شمرده میشود در سال دویست و هفتاد میلادی متولد شده سفرهای عدیده در افریقا و آسیا نموده و تعصب مذهبی او بکمال بوده اگرچه بعضی او را از ائمه نصاری میدانند برخی هم کافرش خوانند در هر حال از فضلای بزرگ عصر خویش محسوب میشود تالیفات زیاد از او مانده و باغلب السنه ترجمه شده مخصوصاً تاریخی عمومی بطور اختصار دارد که از ابتدای خلقت عالم است تا سال بیستم سلطنت قسطنطین کبیر اصل این نسخه که بزبان یونانی بوده مفقود است اما ترجمه آن بزبان لاتین موجود میباشد و بر بیشتر از زبانها آنرا ترجمه کرده‌اند حتی بزبان ارمنی

ایزیدور شاراکسی

اولاً باید دانست شاراکس از شهرهای جزیرة العرب یعنی از بلاد عراق عرب بوده و علمای جغرافی در موقع این شهر اختلاف نموده‌اند بعضی در خوزستان و در ساحل شط العرب دانسته برخی در محل فورنه خالیه که در موضع التقای فرات و دجله است تصور نموده و یکی از اماکن معروف باسکندریه از بناهای اسکندر کبیر که در زمان مهاجرت یونان را سکنی داده بود همین شهر شاراکس میباشد و شاراکس آن شهری را گویند که بجای سور و حصار دیواری از چوب داشته باشند و خیلی از مداین قدیمه شاراکس نام داشته حتی ایوان کیف خالیه را که نزدیک سرحد خوارزم است یونانیها شاراکس میگفته‌اند خلاصه ایزیدور شاراکسی سیصد سال قبل از میلاد حضرت عیسی ع زندگانی میکرده و از جمله کتبی که تالیف نموده یکی جغرافیای مملکت اشکانیان است که تقریباً در اوایل دولت این طبقه نوشته شده

پاس تاژ

از کشیشهای پروتستانی و از اهالی روان فرانسه بوده در هزار و ششصد و پنجاه و سه متولد شده و در هزار و هفتصد و بیست و سه در گذشته وقتی از دست تعدی کشیشهای کاتولیکی فرانسه پناه بدولت هلاند برد تواریخ زیاد تالیف کرده مخصوصاً از او آنچه راجع بمذهب است

اهمیت

اهمیت دارد تاریخ یهود را که شروع میشود بعد از حضرت عیسی و تا سنهٔ هزار و هفتصد و شش نگاشته و در پانزده مجلد است از تواریخ معتبره او بشمار می آید و در کمال خوبی بآن استناد میتوان نمود

برُسیت

از فضلای این مائه و از دانشمندان بزرگ فرانسه بوده در هزار و هشتصد و دو متولد شد و در هزار و هشتصد و هشتاد در گذشته با اغلب السنهٔ شرقیه در کمال فصاحت تکلم میکرد و با انشای خوش مینوشت در بدو عمر والدینش او را نامزد دایرهٔ تعیین کردند و در دو مدرسه از مدارس ژزویتها (یسوعیین) ببند درس و تعلیم مشغول بود چون چندان میلی باین طریقه نداشت بپاریس آمد در نهایت پریشانی زندگانی مینمود زبان عبری و عربی و چینی و منچو و تبتی و ارمنی و گرجی را تحصیل کرد و در زبان گرجی لغتی و نحو و صرفی نوشت در سال هزار و هشتصد و سی و یکی از مطبعه های پاریس بواسطهٔ کمال استیصال مرتب حروف گشت و باز بسهولت امرش نمیگذشت وقتی بپطرزبورغ سفر کرده در مدرسهٔ شرقیهٔ این پایتخت معلم زبان ارمنی و گرجی شد در سنهٔ هزار و هشتصد و چهل و یک تا چهل و دو کتابدار کتابخانهٔ بزرگ ملتی گردید و در هزار و هشتصد و پنجاه و یک خازن مسکوکات عتیقهٔ موزهٔ سلطنتی ارمیتاژ گشت تألیفات او بسیار است و از آنجمله تاریخ گرجستان میباشد و مسلما در تاریخ و آثار عتیقهٔ گرجستان احدی بمهارت او نبود

پرکُپ

از اهالی غزه حوالی بیت المقدس که امروز معروف بقیساریه است میباشد مرد فاضلی بود و در سال پانصد و شصت و دو به بیگلربیگی کرسی قسطنطنیه نائل شد و در سنهٔ شصت و پنج در گذشته تاریخ معاصرین خود را در هشت جلد نوشته و تألیفات دیگر نیز از او باقی مانده است

پُزی دُنیوس

فیلسوف و مورخ یونانی تولدش در سال صد و سی و پنج قبل از میلاد در آپامه از شهرهای شام اتفاق افتاده و وفاتش در سنهٔ پنجاه قبل از میلاد در جزیرهٔ ردس در فیلسوفی بسمت معلمی دانشمند سیسرن معروف از شاگردهای او بوده در هیئت و نجوم و جغرافیا کتابهای مفید تألیف نموده فقط مجلدات تاریخش به پنجاه میرسد این فاضل محقق تابع کلیهٔ افکار غالورا او بعد از فوت اسکندر تا دویست

سال قبل از وفات خود نوشته و صحیحات از مورخین که بتألیف این رشته تاریخ پرداخته با او برابری نتوانند نمود افسوس که از این اثر بزرگ جز چند مجلد و بعضی فصول جزئیه در دست نیست و بیشترش مفقود است

بطلمیوس

بطلمیوس را فرنگیها پطلمه و پطلمی میگویند و اعراب او را بطلمیوس کرده وی منجم معروف یونانی یا مصری است چه اصلا از ملت یونان بوده و خود و پدرانش سالها در مصر توطن و اقامت نموده از فضلای بزرگ مائهٔ دوم عیسوی بشمار میاید در اوان سنهٔ یکصد و هشتاد و پنج میلادی میزیسته و عمری طولانی کرده و در وطن مألوف خود اسکندریه سکنی داشته اگر چه از علمای بزرگ شمرده شده اما مثل اغلب دانشمندان بالنظره صاحب قریحت و اهل تدقیق نبوده با اسباب کار و کتب زیاد خیلی زحمت کشیده و بتألیف مسایل پرداخته لکن محققین او را از مصنفین نشمرده بلکه از مؤلفین درجه اول دانسته اند در کتب هیئت و نجوم پیرو هیپارک بوده و اغلب مطالب را بقول این مصنف مسند مینماید هیپارک از علمای هیئت و نجوم معروف یونان است که دویست سال قبل از میلاد زندگانی میکرده و اول شخصی است که هندسه و هیئت را باهم تلفیق نمود و بعد ماه و آفتاب را از زمین تخمین تعیین کرد و نخستین منجمی است که از زمان خود تا ششصد سال بعد از روی حساب و تحقیق خسوف و کسوف هر سال را معین نمود گویند مخترع اسطرلاب او بود بهر حال از کتب این عالم فاضل کمتر نسخه بدست است و آنچه هم که هست مشکوک است یعنی محقق و معلوم نیست که از او است یا منسوب باو است خلاصه بطلمیوس آنچه داشته از هیپارک بوده خود آن نیست که مردم میدانند وضع هیئت و نجومی که تا این اواخر در اکثر ممالک آسیا و غیرها شیوع داشت و مردم بدان معتقد بودند و میگفتند کواکب بجمعه سیاره و ثوابت بدور زمین میگردند و زمین ساکن و مرکز عالم است معروف بهیئت بطلمیوس است کپرنیک منجم معروف که اصلا لهستانی بوده و در سال هزار و چهار صد و هفتاد و سه متولد شد و در سنهٔ هزار و پانصد و چهل و سه در گذشته کلیهٔ آن وضع و تمامیت را باطل ساخت و ادلهٔ قاطعه بر خلاف آن اقامه نمود و هیئت و نجوم را از آن وقت بعلم عالی تازه بدیدار آمد که در وسعت و عظمت و صحت با وضع سابق طرف نسبت نیست و اگر بخواهند فرض لیتیشی کنند نسبت محیط و قطر است در خورشید و ذره تألیفات بطلمیوس زیاد است

فعلاً موجود میباشد کتابی است در هندسه و کتابی در نجوم که اعراب مجسطی مینامند و کتابی
در جغرافیا که باغلب السنه ترجمه شده و در دنیای از بلاد فرنگ طبع کرده اند و ما ترجمهٔ فرانسهٔ
آنرا حاضر و موجود داریم

پلرن

از فضلای فرانسه و مهارتش در معرفت مسکوکات قدیمه بکمال تولدش در هزار و ششصد
هشتاد و چهار و فوتش در هزار و هفتصد و هشتاد و دو این فاضل مدقق بیشتر از سی و
دو هزار و پانصد عدد سکهٔ کهنه جمع کرده تمام را بدولت فرانسه فروخت و کتابی در معرفت
مسکوکات عتیقه مبسوط و مفصل تالیف نمود

پلوتارک

ذوی‌شئونی از اهالات یونان در سال چهل و هشت میلادی متولد شده در جوانی ادبیات
و فیلسوفی آموخته درست رشد از طرف وطن خود بسفارت ببعضی بلاد رفت در شهر رم تدریس
فیلسوفی نمود از خدمهٔ معبد آپلن گردید درست پیری در گذشت تالیفات بسیار از او ماند
از جمله تاریخی که مبتنی بر مقایسه و تطبیقات یعنی شرح حال یکی از رجال بزرگ یونان را
مینوشید بعد بلافاصله احوال یکی از معاریف روم نگاشته آنوقت صفات و اعمال
آن دو را با هم مقایسه و تطبیق مینماید کتب سقراط مخصوصاً رساله را که در باب بقای
نفس است شرح کرده

پلیب

مورخی بوده است یونانی در سنه دویست و شش قبل از میلاد متولد شده و بدواً
در دایرهٔ نظام در دولت روم مشغول خدمت گشته مدتی بطور گروگان در شهر
رم اقامت داشته در آنوقت که قشون رومی شهر کارتاژ (قرطاجنه) را محاصره
کرده پلیب نیز در معسکر رومیان بود بعد از فتح کارتاژ در بلاد افریقا و اروپا
سفرهای مفصل نمود در یکصد و بیست و چهار قبل از میلاد در سن هشتاد و دو سالگی
در گذشت مؤلفات کثیره دارد از جمله تاریخ عالم است در چهل مجلد اما آنچه حالا
در دست میباشد پنج کتاب است مقصود پلیب از تاریخ عالم این بوده که از سال دویست و
بیست قبل از میلاد تا سنه صد و چهل و شش قبل از میلاد وقایع و حوادث تمام اطراف

عالم را که آنوقت رومیها و یونانیها در آن آمد و شد و مراوده داشته ثبت و ضبط نماید مگر
در دو جلد اول این کتاب مختصری از تاریخ قدیم هم نوشته تاریخ پلیب را اولاً در هزار و هفتصد و
بیست و هفت و ثانیاً در هزار و هشتصد و چهل و هفت بفرانسه ترجمه نموده اند

پلین

که در مشرق زمین معروف به بلیناس است حکیم طبیعی رومی بوده در شهر ورُن از
بلاد ایطالیا در سال بیست و سه بعد از میلاد متولد شده بدواً بخدمت نظامی و عسکری
اشتغال داشت و از جانب قیاصرهٔ روم در ممالک اسپانیا حکومت مینمود و با وجود این شغل تمام
هر وقتی او را فرصتی حاصل میشد حتی در موقع اکل و شرب و سکون اشخاصی را معین کرده برای
او کتب تاریخ و سایر علوم میخواندند در سنه هفتاد و نه میلادی که کوه وزوو بنای آتش
فشانی را گذاشت پلین تماشا را بعجله بدان جانب شتافت و بدهنهٔ آتش فشانی خیلی نزدیک شد
بوی مواد آتش فشانی او را خفه کرد تالیفات متکثره از تواریخ طبیعی و غیره و نجوم و مبدء
و جغرافیا و علم نباتات و طب و معادن و صنایع از او بیادگار مانده و در سال هزار و هشتصد
تمام آن جمله بزبان فرانسه ترجمه شده است

تاسیت

مورخ مشهور لاتین و از فضلای بزرگ بوده در سنه پنجاه و چهار بعد از میلاد در یکی
از بلاد امپراطوری از ایالات ایطالیا متولد شده ابتدا بقضاوت مشغول گشته بعد بحکومت
ایالتی او را منصوب نموده اند تاسیت بفصاحت و ایجاز کلام معروف است تاریخی که از او باقی مانده
در سن پیری نوشته اغلب مؤلفاتش مفقود است چند جلد از تاریخ او که باقی مانده باکثر
السنه خاصه بزبان فرانسه چند بار و چند مترجم ترجمه کرده اند سال وفاتش را صد و سی و صد و
سی و چهار و صد و چهل گفته و نوشته اند

نیوُن

که تئون هم خوانده میشود از علمای علم ریاضی و از اهالی اسکندریه بوده در قرن چهارم
علیسوی میزیسته و از سال سیصد و شصت و پنج تا سیصد و نود وجود او در اسکندریه ثبت
اما سال ولادت و وفات او را ضبط نکرده اند چیزیکه بیشتر سبب اشتهار تیون شده دختری
است از صلب او بوجود آمده هیپاتی نام که از فیلسوفها و ریاضی دانهای مشهور دنیا بوده

در اسکندریه در سال سیصد و هفتاد میلادی متولد شده و چون نسبت بدین عیسوی عداوت مخصوصی داشته و اعتقاد به تثلیث را امری قبیح و شنیع میشمرده مقدسین نصارای با او عداوت ورزیده در سنه چهارصد و پانزده این فاضله حکیمه را بضرب بوس و چماق کشتند و جسد او را در کوچها اسکندریه کشیدند تا اعضای او متلاشی شد تألیفات مشار الیها در کتابخانه اسکندریه بود چون اعراب کتابخانه را آتش زدند آنها نیز طعمه آتش گردید خلاصه تئون کتاب اقلیدس را شرح کرده و شرح مبسوطی هم بر مجسطی نوشته که از مؤلفات جلیله معتبره او است کتب تئون را باغلب السنه فرنگ ترجمه کرده اند

توسیدید

مورخ معروف یونان و از اهالی آتن بوده تولدش در سال چهارصد و هفتاد و یک قبل از میلاد اتفاق افتاده در سن پانزده سالگی در المپیاد وقتیکه هرودوت مورخ مشهور تاریخ خود را در مجمع دانشمندان میخواند توسیدید حضور داشت بیانات او را از این سبک تاریخ نویسی خوش آمد بر این شد که در این طریقه پیروی هرودوت نماید در جنگها که اهالی یونان با هم مینمودند او نیز سهیم گردید یکدسته قشون داشت اما هر قدر در فیلسوفی و فن تاریخ قابل و ماهر بود در سوق عسکر و فنون کشی و سرداری استعدادش کوتاهی مینمود چون از متمولین بیپا بامکنت بشمار میآمد معروف شد که معدن طلائی کشف کرده سال رفاتش را در سیصد و نود و پنج قبل از میلاد نوشته اند بعضی را عقیده این است که باجل طبیعی از جهان نرفته بلکه کشته شده از کتب این مورخ که باقی مانده یکی شرح جنگ پلپنز میباشد و آن جنگی است که در یونان اهالی آتن و مردم اسپارت کرده اند این دو ایالت با هم سخت رقابت داشته در مصافها که داده اند خیلی خونریزی شده و مدت محاربه آنها بیست و هفت سال طول کشیده یعنی از سنه چهارصد و سی و یک قبل از میلاد تا سال چهارصد و چهار قبل از میلاد بالجمله تاریخ توسیدید باغلب السنه ترجمه شده است

تیت لیو

مورخی بوده است لاتینی در سال پنجاه و نه قبل از میلاد در شهر پادوا از شهرهای ایطالیا متولد شده و در سنه هفده بعد از میلاد در همان بلد بمرد بیشتر در شهر روما اقامت داشته از ندمای امپراطور اگوست قیصر معروف روم بود در فلسفه و تاریخ تیت لیو بدرجه اشتهار یافت که

مردم از بلاد بعیده بملاقات و زیارت او میآمدند از تألیفات او آنچه باقی و بدست است بالسنه مختلفه ترجمه شده و برای آنها که زبان لاتین تحصیل میکنند کتاب درسی محسوب میشود

دُدوِل

از فضلای انگلیس و تولدش در شهر دوبلن در سال هزار و ششصد و چهل و یک عیسوی اتفاق افتاده و در هزار و هفتصد و یازده در گذشته در عنفوان جوانی بتحصیل علوم دینی مشغول شده بعد بعلم تاریخ پرداخته در مدرسه اکسفرد معلم علم تاریخ بوده و در فنون فیلسوفی و جغرافی نیز تألیفات دارد

دِرِکینی

از فضلای فرانسه در پنتواز متولد شده و بسمت مترجمی لوی پانزدهم و لوی شانزدهم سلاطین فرانسه نایل گشته در سال هزار و هشتصد میلادی در پاریس در گذشته زبان چینی را در کمال خوبی میدانسته تاریخ مفصلی از هیاطله و اتراک و مغول در پنج مجلد نوشته اگرچه فضلای بعد بعضی اعتراضات بمسطورات او نموده اند اما بمضمون الفضل للمتقدم فضیلت و برتری او راست چه وی اول شخصی است که تاریخ مفصل از طوایف تورانی و اتراک تألیف نموده

دنی طلماری

طلمار ظاهراً از قراء سوریه است دنی طلماری تاریخ مخصوصی برای شهر ادس نوشته و باتر نام از فضلای معروف المان که در آکادمی پطرزبورغ معلم زبان یونانی و لاتینی بوده در سنه هزار و هفتصد و سی مجدداً بنگارش تاریخ ادس پرداخته و مستند باقوال دنی طلماری شده زیاده بر این از شرح حال این مورخ چیزی بدست نیامد که نگاشته آید

دینون

از مورخین یونان میباشد و دینون اسم نیست بلکه لقب است و بمعنی خدا اسم این شخص معلوم نیست چه بوده دینون از معاصرین اسکندر کبیر است و تاریخ مبسوطی از ایران نوشته لکن کتابش مفقود شده مورخین قدیم از قبیل پلوتارک و آتنه و پلین اقوال او را در مسطورات خود بکرات شاهد آورده اند چیزیکه بیشتر اسباب اشتهار دینون گردید اینست که پدر کلی تارک بوده و کلی تارک با اسکندر کبیر از یونان حرکت کرده و بایران آمده و تاریخ صحیحی از اسکندر داو راست و مورخین بعد که بنگارش تاریخ اسکندر پرداخته

استشهاد بگفتار وی نموده‌اند

دیودُر سیسیلی

از مورخین بزرگ شمرده میشود وطنش سیسیل جزیرهٔ بزرگ معروف دنیای مدیترانه است معاصر ژول قیصر و اوگوست که او نیز قیصر همین مملکت بوده سفرهای دراز بطرف آسیا و بلاد اروپا نموده بعد در شهر رم رحل اقامت انداخته تاریخ مبسوطی در چهل مجلد تألیف کرده و آن از اول خلقت عالم بوده تا سنهٔ شصت قبل از میلاد از این چهل جلد کتاب زیاده از پانزده جلد باقی نمانده پنج جلد راجع بمصر و آسوری و تاریخ اولیهٔ یونان و باقی راجع بتاریخ اسکندر و ایران و نقاط دیگر با عبارات فصیح و ساده و زائد الوصف مطبوع چند نفر مترجم آن کتب را ترجمه کرده از همه بهتر آنست که موسیوت در هزار و هفتصد و سی و چهار میلادی بترجمهٔ آن پرداخته است

رمُوزا

تولدش در هزار و هفتصد و هشتاد و هشت و فوتش در هزار و هشتصد و سی و دو میلادی و از آنجا که پدر او جراح بود میبایست بشغل پدر با تعلم و عمل بپردازد اما وی در جوانی بالسنهٔ شرقیه خاصه زبان چینی مایل شده در نزد ترسان کشیش که از معلمین این زبان بود مشغول تحصیل گردید و در هزار و هشتصد و پانزده در مدرسهٔ دولتی زبان چینی معلم آموخت تألیفات او کلیةً راجع بتاریخ و زبان چین و طوایف تاتار و مغول است

رُلنسُن

که بانگلیسی رالنسن تلفظ نمایند ماژور ژنرال سرهنری کرزویك ابن ابراهیم رالنسن از اهالی چیدلنگتون اکسفرد شهر انگلیس میباشد در سنهٔ هزار و هشتصد و ده میلادی متولد شده و از اعاظم فضلاء و بزرگان انگلیس بشمار میباید و هم اکنون وجودش اسباب افاضت و افادت مستفیدان و مستعدان میباشد در سال هزار و هشتصد و بیست و هفت داخل در قشون هندوستان گردید و بان مملکت رفته در آنجا بتحصیل زبان هندی و فارسی همت نمود و تا سنهٔ هزار و هشتصد و سی و سه در ایالت بمبئی اقامت داشت پس از آن بایران آمد و تا هزار و هشتصد و سی و نه در عساکر این دولت جاوید عدت داخل شده و بتعلیم فنون عسکریه میپرداخت در امتداد مدت مزبوره اکتشافات بزرگ در موقع شهر قدیم اکباتان نموده و تحقیقات انیقه

دراصل

دراصل و نسب اکراد و بعد آورده و الواح بیستون را در نهایت خوبی خوانده و اول شخصی است که از عهدهٔ این کار صعب برآمده از هزار و هشتصد و چهل تا هزار و هشتصد و چهل و سه مأمور قندهار بود در هزار و هشتصد و چهل و سه مأمور بغداد گردید تا هزار و هشتصد و پنجاه و پنج این مأموریت امتداد یافت گویند خود این مأموریت را درخواست کرده و مقصودش از این شغل کشف بعضی آثار عتیقهٔ عراق عرب بود چنانکه در هنگام جستجو در خرابهای شهر سرهنری رالنسن در بغداد اقامت داشت در باب اکتشافات آن سرزمین و اشیاء کهنه که در آنجا بدست آورده و خطوط میخی الواح آن محل کتابچه‌های مبسوط نوشت از هزار و هشتصد و پنجاه و شش از طرف دولت انگلیس مأمور ریاست کمپانی هندوستان گشت و چون دو سال بعد ادارهٔ کمپانی هند بهم خورد و هندوستان بلاواسطه در تحت ادارهٔ وزیر هند مقیم لندن درآمد مشارالیه در هزار و هشتصد و پنجاه و هشت جزو اعضاء مجلس وزارت هندوستان گردید و در ظرف همین سال چند ماه از طرف شهر ریغیط در پارلمنت وکالت کرد در هزار و هشتصد و پنجاه و نه بسمت وزیر مختاری مأمور دربار دولت ایران گشت از سال هزار و هشتصد و شصت و پنج تا هزار و هشتصد و شصت و هشت از جانب شهر فروم در پارلمنت وکالت داشت از هزار و هشتصد و هفتاد تا هزار و هشتصد و هفتاد و شش رئیس کل انجمن جغرافیائی لندن بود خلاصه این شخص جلیل نبیل دارای مفاخر و مقامات عالیه گردید از آنجمله از دولت علیهٔ ایران منصب سرتیپی و نشان شیر و خورشید و انفیه‌دان مرصع باو اعطا شده و دو سفر که بندگان اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی (ناصر الدین شاه) دام ملکه تشریف فرمای ممالک انگلیس شدند ماژور ژنرال سرهنری رالنسن شرف مهمانداری آن اعلیحضرت را داشته و در دولت فخیمهٔ انگلیس رتبهٔ شوالیه گی و ریاست انجمن آزیاتیك و انجمنهای دیگر خارج و داخل انگلستان و تولیت موزهٔ انگلیس را با انواع نشانها و امتیازات دارا میباشد و این اواخر منصب جلیل بارونت بمشارالیه اعطا شده که مؤبد خانوادهٔ او دارای این منصب باشند

رُلنسُن

که نیز بانگلیسی رالنسن تلفظ مینمایند برادر کهتر ماژور سرهنری رالنسن سابق الذکر است

مشار

مشارالیه معروف و موسوم به ژرژ رالنسن که از اکابر فضلا و دانشمندان انگلیس و از اماجد
ارباب درایت و بصیرت شمرده میشود دَرحد لنکن اکسفرد در سال هزار و هشتصد و پانزده
متولد شده در سنه هزار و هشتصد و سی و پنج در مدرسه اکسفرد مشغول تحصیل بود و تمام
مراحل علمیه را در آنجا پیمود و از ممتحنین مدرسه بزرگ شد مؤلفات جلیله اش بسیار
است از جمله تاریخ هرودت را با تحقیقات وافیه و حواشی مفیده بزبان انگلیسی نوشته و
از اثرهای بزرگ این استاد المورخین کتاب موسوم بتاریخ هفت سلطنت عظیمه است
که عبارت از سلطنت کلدانیان و بنی آشور و بابلیها یعنی نمارده و مدیها که میتوان بطبقه
پیشدادیان تعبیر نمود و کیان و اشکانیان و ساسانیان باشد و این تألیف منیف یکی
از مبانی و اساسهای کتاب تاریخ اشکانیان نامه ژرژ رالنسن در دولت انگلیس نهایت
معتبر و مانند برادر در کامل هنرش با امتیازات عظیمه فایز و نگارنده بسعادت ملاقات هر دو
برادر فرخنده گوهر نایل شده و بواسطه سرهنری رالنسن بشرف عضویت مجلس آزیاتیک لندن
مباهی گشته است

ژرارد وسیوس

از فضلای آلمان تولدش در هزار و پانصد و هفتاد و هفت میلادی در شهر هیدلبرگ
فوتش در هزار و ششصد و چهل و نه در شهر لیدهلاند مشارالیه معلم فیلسوفی و زبان یونانی
بوده زبان لاتین را در کمال خوبی میدانسته تألیفات زیاد در تاریخ و غیره دارد

ژزف یا ژزفوس

همان یوسف است که فرنگیها این طور تلفظ مینمایند و این ژزف مورخ و سردار یهود و
از خانواده ماکابه بوده تولدش در بیت المقدس در سال سی و هفت بعد از میلاد اتفاق افتاد
بانتخاب اهالی بیت المقدس حاکم گالیله شد مقارن سال شصت و هفت بر رومیها که آنوقت
ناحیه بیت المقدس را در تحت حمایت خود داشتند بشوریدند و مدت چهل و هفت روز
در شهر ژتاپات از شهرهای فلسطین محصور عساکر روم گردیدند سردار رومی در این محاصره
وسپازین بود و از طرف کالبا قیصر روم مأمور فتح بیت المقدس بعد که کالبا درگذشت وسپازین
خود قیصر روم شد خلاصه ژزف بعد از مدت مزبور تسلیم شده به وسپازین خبر داد که تو
بامپراطوری روم و رتبه قیصری نایل خواهی شد وسپازین او را محترماً بشهر روم برد و از طرف دولت

روم وظیفه معتدبه به ژزف داده میشد از قرار مذکور در سنه نود و پنج در شهر روم درگذشت
در ایام بیکاری و توقف در روم چند کتاب تألیف نمود که از جمله تاریخ یهود بود و آنرا اول بزبان
سریانی نوشته بعد بزبان یونانی ترجمه شد نیز ژزف شرح زندگانی خود را نگاشت از کتب
او آنچه در دست است بتمام السنه ترجمه شده

زُزیمه

مورخی بوده یونانی که در مائه پنجم عیسوی زندگانی مینموده و منصب قضاوت داشته و بمذهب
نصاری راغب نبوده در مسطورات خود هر جا از عیسویان ذکری میکند بیکی و زشتی از
ایشان نام میبرد بلکه لعنت مینماید از مؤلفات او تاریخ قیاصره روم است تا سنه چهارصد و ده
بعد از میلاد کتاب تاریخش باکثر زبانها ترجمه شده

زُزاناس

مورخی است یونانی که هشتصد سال قبل از این زندگانی میکرده از منشیهای مخصوص امپراطور
قسطنطنیه بوده بعد از چندی خدمت به امپراطور مانول کمنن عزلت اختیار نموده در یکی
از جزایر یونان بوضع رهبانیت بسر میبرد تاریخ مبسوطی از اول خلقت عالم تا سال
هزار و صد و هیجده مسیحی نوشته و او را بزبان فرانسه ترجمه کرده اند

ژوستن

مورخ معروف لاتین است که در مائه دوم مسیحی میزیسته تاریخ مبسوط ترگ پمپه را
تلخیص کرده در میان مورخین بساده نویسی و خوش عبارتی معروف است
طلابی که در این زمان زبان قدیم لاتین را تحصیل مینمایند عبارات و کلمات ژوستن را
که در کمال فصاحت است حفظ میکنند مسطورات ژوستن را ابل نام کشیش در سال هزار و
هفتصد و هفتاد و چهار مسیحی ترجمه کرده است

ژولیوس

از مورخین لاتین و ملقب به افریکان میباشد در سنه سیصد و هشتاد و هشت میلادی
حیات داشته است

ژیبن

از مورخین معروف انگلیس است تولدش در هزار و هفتصد و سی و هفت و فوتش در هزار و

هفتصد و نود و چهار تا آنکه از خانوادهٔ نجیب بود و اسباب راحتی آماده داشت از اول
جوانی بتحصیل علم و کمال پرداخت دو مرتبه از مذهب پروتستانی عدول کرده طریقهٔ کاتولیکی
اختیار نمود و باز پروتستانی شد در هزار و هفتصد و هفتاد از اعضای پارلمنت انگلیس
گردید و هشت سال تمام در این مجلس وکیل رعیت بود هم بزبان فرانسه تالیف میکرد
هم بزبان انگلیسی در ادبیات و تواریخ کتب زیاد تالیف نموده و مؤلفات او باغلب السنه
ترجمه شده یکی از کتب او را خود لوئی شانزدهم پادشاه فرانسه ترجمه کرده اند

سیدنوس یا سیدرن

از کشیشهای یونان در اوائل مائهٔ یازدهم مسیحی زندگانی میکرد تاریخ منتظمی نوشته
مانند از خلقت عالم تا سال هزار و پنجاه و هفت نوشته و باسم امپراطور قسطنطنیه
اسحق کمنین موشح نموده است

سزار کانتوس

از مورخین ایطالیا بوده در شهر میلان در سال هزار و هشتصد و پنج متولد شده
در جوانی در عالم علم آن رتبه و مقام یافت که معلم علوم ادبیه گردید یکی از اشخاصی
که کمک کردند سلطنت تمام ایالات ایطالیا مستقلاً بید واحد و شخص واحد راشد
سزار کانتوس بود تالیفات او از هر قبیل بسیار است از آنجمله تاریخ عالم میباشد در نوزده
جلد که بالسنهٔ مختلفه ترجمه شده مشار الیه از مورخین همین مائه محسوب میشود

سکنت الیس

ادیب و مورخی بوده استغرانوی در سال هزار و هفتصد و هفتاد و سه متولد
شده و در سنهٔ هزار و هشتصد و چهل و دو در گذشته مؤلفات کثیره او راست از جمله
کتابی نوشته در صنعت تطبیق تواریخ قدیم و جدید و در این ضمن خلاصهٔ از وقایع عالم
از ابتدای خلقت تا عصر و زمان خود نگاشته و از کتب بسیار مفید شمرده میشود
اما برای آنکسیکه در علم تاریخ دستی داشته باشد

سن سل

موسوم به ژرژ مورخی بوده است یونانی و سن سل در لغت یونانی لقب ملتی پاپ
یا کشیش بزرگ است چون این شخص همیشه در خدمت کشیش اعظم قسطنطنیه سر میبرد

ومفتی

ومفتی مخصوص او بود ملقب باین لقب شد فوتش در سال هشتصد میلادی اتفاق افتاد
و آنچه در باب اشکانیان نوشته معتبر و شایان قبول و اعتماد است

سنت کوروا

از فضلای فرانسه و از خانوادهٔ نجیب بوده در سال هزار و هفتصد و چهل و شش متولد
شده و در اول عمر بخدمت عسکریه و نظامی مشغول گشته اما چون طبعاً میلی باین کار نداشت
استعفا کرده و بتحصیل و تالیف پرداخت مؤلفات عدیده دارد خاصه در تاریخ
در سنهٔ هزار و هشتصد و نه در گذشته است

سنت مارتن

از فضلای فرانسه بود تولدش در پاریس در هزار و هفتصد و نود و یک میلادی و فوتش
در هزار و هشتصد و سی و دو پدرش حرفهٔ خیاطی داشت و سنت مارتن مدت طفولیت
خود را در شاگردی پدر و آموختن همان حرفه گذرانید اما از اول عمر میلی مفرط بتحصیل
علوم خاصه بیاد گرفتن السنهٔ شرقیه داشت در هزار و هشتصد و ده در سلطنت ناپلیون
اول او را در مدرسهٔ معروفه به سلیتیک اجازهٔ ورود دادند در هزار و هشتصد و
بیست داخل مدرسهٔ اکتشاف اشیاء عتیقه شد فی الحقیقه یکی از مؤسسین اساس مجلس آسیاتیک
پاریس سنت مارتن میباشد مدتی کتابدار دولت او را بود مؤلفات عدیده داشت اما
بهترین تالیف او تاریخ اشکانیان است افسوس که موفق باتمام آن نگشت یعنی اجل او را امان
نداد در سال هزار و هشتصد و سی و دو وبائی در اغلب فرانسه و سایر ممالک فرنگستان بروز نمود و سنت
مارتن در جوانی یعنی در سن چهل و یکسالگی باین مرض مبتلا شده راه آنجهان پیمود و
دانشمندان را دوچار تاسف بیحد و اندازه کرد تاریخ اشکانیان سنت مارتن سرچشمهٔ
اطلاعات مفیده است از ابتدای سلطنت این طبقه شروع نموده تا سلطنت ولوجز
اول را که در سنهٔ پنجاه و یک میلادی بتخت سلطنت ایران نشسته پادشاهی قرار داد
در از من مقارن امپراطوری نرن قیصر روم نوشته دریغا که مرگ ناگهانی فرصت نداد
این عالم متبحر خدمت خود را بعالم معرفت و تاریخ بانجام رساند

سولپیس سور

از مورخین معروف بوده و به نگارش تاریخ ادیان بیشتر از سایر شعب این فن میل داشته

در شهر

در شهر اکی تن در سال سیصد و شصت و سه میلادی متولد شده و اکی تن از شهرهای فرانسه است در سمت پیرنه سولپیس بود در اول جوانی قاضی بود و این شغل میراث و غالبا در شهر تولوز زندگانی میکرد چون زوجه‌اش که طرف میل او بود درگذشت دنیا را ترک نمود و در سنه چهار صد و نه در یکی از صوامع مارسیل بسر برد گویند در اواخر عمر ملبس بلباس کشیشی شد وفاتش را بعضی در سال چهار صد و ده نوشته‌اند و برخی در چهار صد و بیست و نه بهر حال پس از فوت لقب مقدس باو دادند یعنی وی را از ائمه عیسوی دانستند

سیسرن

از فصحای لاتین بوده و احدی در عصر او و بعد از او آن طلاقت لسان و فصاحت بیان نداشته که سیسرن داشته و سیسرن در لاتین چنان بوده است که سحبان در عرب و حالا در ممالک فرنگ هر کس را بخواهند بفصاحت و بلاغت بستایند میگویند سیسرن زمان خود است تولد شد در سال صد و شش قبل از میلاد و در علم قضا نیز در آنوقت مثل و نظیر نداشته در دایره دولت و محکومتهای بزرگ و مناصب عالی رسید هم سرداری قابل بوده هم حاکمی کافی و هم عالمی بزرگ در طریقه فیلسوفی باشراق و سبک افلاطون میل داشت در حکمت و تاریخ وغیره تالیفات زیاد است در سن شصت و چهار سالگی بحکم قیصر روم کشته شد

سیلوستر دساسی

از دانشمندان فرانسه در هزار و هفتصد و پنجاه و هشت در پاریس متولد شد در هزار و هشتصد و سی و هشت درگذشت هنوز طفل بود که پدرش که شغل قضا داشت درگذشت مادرش وی را تربیت نمود چون میلش را بالسنه شرقیه دید استادان که در زبان عبری و شامی و کلدانی و فارسی و ترکی مهارت داشتند بیاورد و او نزد آنها تحصیل کرد بعلاوه ایطالیائی و اسپانیائی و المانی از لغات فرنگ بیاموخت و این جمله را بخوبی میخواند و مینوشت مخصوصا زبان عربی را از السنه شرقیه خیلی خوب میدانست طوری که در مدرسه دولتی هم معلم زبان عربی بود هم فارسی استعداد و قابلیتش بدرجه که ناپلیون اول لقب بارونی باو داد از تالیفات او تاریخ مخصوص ساسانیانست و ترجمه کلیله و دمنه از عربی بفرانسه و ترجمه پندنامه فرید الدین عطار از فارسی بفرانسه و ترجمه مقامات حریری بفرانسه و ترجمه سیوطی از کتب مقدماتی بفرانسه و کتب مبسوطه دیگر از عربی و کلدانی وغیرها

وغیرها در نوشتن عربی چنان ید طولی داشت که از جانب ناپلیون اول مراسلاتی بمشایخ اعراب حجاز و مصر و شام مینوشت و علما و ادبای آن ممالک حیرت و تعجب میکردند که این نویسنده با ورع قابل کیست که در خدمت ناپلیونست یکی از فضلای عرب مخصوصا بفرانسه سفر کرده بپاریس آمد و از وزارت امور خارجه فرانسه دبیر عربی ناپلیون را طلب نمود وی را بخانه سیلوستر دساسی دلالت نمودند بآنجا رفته وارد کتابخانه او که شد بجای شخصی عرب یک فرنگی دید سخن نگفته خواست مراجعت کند سیلوستر دساسی بفراست دریافت بعربی با او تکلم نمود ادیب عرب برگشته نشست اما باز ساکت بود سیلوستر دساسی ملتفت شد که این شخص متحیر است و متعجب که آن مراسلات روان شیوا را چگونه شخصی مینویسد که از تکلم عاجز است قلم برداشت و در حضور ادیب مقاله نگاشت فصیح و بلیغ سلیس و بدیع ادیب عرب یقین کرد که نگارنده نامه‌های ناپلیون همین فرنگی فاضل است منتها اینکه معتاد بسخن گفتن بازبان نشده با نهایت خرمی و بشاشت بیرون رفت و بعد از آنکه چندی در پاریس توقف نمود بوطن خود باز گشت

فلاندن

از نقاشهای مشهور و معروف فرانسه است در شهر ناپل ایطالیا در سال هزار و هشتصد و نه متولد شده آن وقت که مورات از جانب ناپلیون اول پادشاهی ناپل داشت پدر فلاندن ناظر او بود از پیرو در ناپل متولد شده در جوانی میل مفرطی بنقاشی داشت و ابتدا پیش خود و بدون استاد کار میکرد در سال هفتصد و چهل و چهار سفری از فرانسه بایطالیا نمود و بخدمت استادان بزرگ فایز شد و در اغلب کارخانها از استاتید استفاضه نمود و از روی پرده‌های معروف قطعات بساخت تا در فن نقاشی بکمال رسید و از نقاشهای مشهور عصر و زمان خود گردید سفری بالجزایر رفته در آنجا پرده‌ها بساخت در سنه هزار و هشتصد و چهل در صحبت موسیو سرسی سفیر فرانسه بایران آمد و دو سال در این مملکت بماند در هزار و هشتصد و چهل و سه در هنگامیکه خرابهای شهر نینوا منکشف شد دولت فرانسه او را مامور خرساباد موصل نمود مشارالیه بسیار از ابنیه مدفونه و عتیقه ایران و خرابهای بابل و نینوا از او باقی است کتابی که با او بوده شرح مسافرت و تحقیقات او در ابنیه مزبوره در دو مجلد نگاشته و خود فلاندن نقشه آنها را برداشته است و آن از نفایس

دنیا بشمار می‌آید و نقشه‌های آن که در چند جلد بزرگ قرار داده شده بیشتر از صد و پنجاه صفحه میباشد و بقیمت بسیار گران بفروش میرسد چنانکه خود نگارنده بمبلغ دویست تومان ابتیاع نموده و از این معامله غبنی ندارد زیرا که برای تاریخ ایران بهترین سندها است سال وفات فلاندن بدرستی معلوم نیست

فیلستراث

نگارندهٔ یونانیست تولدش در لمنوس از جزایر ارشیپل که امروز لمنو میگویند در اول مائهٔ دویم عیسوی و بعضی در اواخر مائهٔ اول نوشته‌اند چندی در آتن و در روم فیلسترات معلم علم نحو و صرف بوده در ضمن تألیفات خود گاه گاه از تاریخ اشکانیان چیزی ذکر میکند

کاترمر

از فضلای فرانسه و از آنهائیست که در السنهٔ شرقیه مهارت داشت تولدش در هزار و هفتصد و هشتاد و دو و فوتش در هزار و هشتصد و پنجاه و هفت از شاگردان ساسی بوده و تألیفات زیاد در تاریخ و زبانهای شرقی دارد از کتب عالم معروف مقریزی مصری چندین رساله بفرانسه ترجمه کرده است

کالیستن

فیلسوف و طبیب و مورخ یونانی و برادرزاده و شاگرد ارسطو بوده و در سال سیصد و شصت و پنج قبل از میلاد متولد شده از اطبای مخصوص اسکندر کبیر و تا باخر در کمال احترام در خدمت این قهرمان فاتح بسر مینمود در سنهٔ سیصد و بیست و هشت قبل از میلاد در آن وقت که اسکندر در باختر اقامت داشت خوش آمد گویان چاپلوس او را مقدس و معصوم و در عداد ارباب انواع و خداوندان میشمردند این فیلسوف دانا زیر بار این خرافات نتوانست برود و این اباطیل را قبول و باور نماید مدعیان و گویندگان این سخنان را استهزا نمود بنا بر این بحکم اسکندر او را در صندوق آهنین حبس کردند مستحفظ صندوق از باز کردن در صندوق و تجدید نمودن هوای داخلهٔ آن غافل شد آن حکیم کامل در صندوق آهن جان بداد بعضی بجای صندوق آهن قفس آهن گفته‌اند اما قول اول اصح است بالجمله یکی از خبطها و خطاها که باسکندر نسبت داده‌اند همین ظلم فاحش و قتل این حکیم داناست کالیستن تاریخ اسکندر را از روز ولادت این پادشاه تا دو روز قبل از هلاکت خود

بتفصیل

بتفصیل نوشته است این تاریخ تا هشتصد سال قبل از این مفقود بود در هشتصد سال قبل کتابی باسم کالیستن بزبان یونانی راجع بتاریخ اسکندر پیدا شد و در اقطار عالم شهرت کرد که تاریخ کالیستن پیدا شده و ابتدا که صنعت طبع در فرنگ منتشر شد اول کتابی که در السنهٔ مختلفه چاپ کردند همین کتاب بود اما بعضی از محققین تصدیق نمودند که این کتاب از تألیفات آنحکیم با فرهنگ است چه مطالب آنرا اغلب افسانه دیدند و گفتند از شخص فیلسوف چنین کارها بعید بنظر میآید فی الحقیقه آن کتابی که پیدا شد و بکالیستن نسبت دادند بقصه بیشتر شباهت دارد تا بتاریخ بعقیدهٔ نگارنده این اسکندرنامهٔ افسانه که بدست است همان کتاب منسوب به کالیستن میباشد که از زبان یونانی بعربی ترجمه کرده‌اند و از عربی بفارسی

کرسینی

از اهالی ایطالیا بوده تولدش در هزار و هفتصد و دو میلادی در رمدین فوتش در هزار و هفتصد و شصت و پنج در پیزه در اغلب علوم خاصه در ریاضی و فیلسوفی و تاریخ تألیفات دارد و در تطبیق تواریخ مهارت کامل داشته

کلاپروت

در سنهٔ هزار و هفتصد و هشتاد و سه میلادی در برلن متولد شد و در هزار و هشتصد و سی و پنج در پاریس درگذشت ابتدا بتحصیل علم شیمی پرداخت بعد السنهٔ شرقیه آموخت در سال هزار و هشتصد و پنج با سفیر روس بسفر چین رفت و در هزار و هشتصد و هفت مراجعت نموده کتب زیادی از چینی و مغولی و منچو و ژاپنی با خود آورد در هزار و هشتصد و هشت از طرف آکادمی پطرزبورغ مأمور قفقاز شد که بتحقیق حالات طوایف مختلفهٔ ساکنهٔ در سمت شمال و جنوب کوه قفقاز بپردازد در هزار و هشتصد و دوازده در شهر ویلنا مأمور بتعلیم و تعلم زبان مشرقی شده در قشون کشی فرانسه از آنجا عزیمت نموده در هزار و هشتصد و پانزده بپاریس آمد کتب و مؤلفات بسیار راجع بالسنه و طوایف مختلفهٔ آسیا از وی بیادگار مانده و برای مورخین اقوال او سند معتبر است

کنت کبینو

از فیلولوگهای فرانسه و معاریف دانشمندان آن مملکت بود تولدش در بردو در هزار و

هشتصد و

هشتصد و شانزده اتفاق افتاده با نگارنده خصوصیتی بکمال داشت مؤلفات او تماما نزد حقیر موجود است کما هو حقه از حالات او باخبر نیستم همین قدر میدانم در اوایل سلطنت اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه با مسیو بیشون وزیر مختار فرانسه بایران آمد و سمت نایب سفیر مشار الیه داشت چندی هم بسمت شارژدافر مقیم طهران بود صورتش در دسته سفرای دول متحابه در باغ نظامیه در تالار صف سلام رسم شده و باغ نظامیه از ابنیه مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم نوری است که در سال هزار و دویست و هفتاد و یک بنا کرده خلاصه کنت معزی الیه بعد از آن بمملکت خود باز گشت و در عهد سلطنت ناپلیون سیم امپراطور فرانسه بسمت وزیر مختاری بعضی از بلاد فرنک رفت و مجددا در سنه هزار و دویست هفتاد و هشت هجری بوزیر مختاری بطهران آمد زمانیکه نگارنده از ینابینا با لسن عربستان و لرستان بدار الخلافه معاودت نمود کنت گبینو وزیر مختار فرانسه در این پایتخت اقامت داشت مرحوم مبرور حاجی علیخان اعتماد السلطنه غفر الله تعالی له را محرک و خود این ناچیز را مشوق بتحصیل و تفنن بپاریس شد در هزار و دویست هشتاد هجری که برای تحصیل بپاریس رفتم کنت دو گبینو در این شهر معظم بود در تعیین مدرسه و وضع تعلیم و تعلم من زحمت زیاد کشید و بجهد و سعی که باید مرا داشت مرا با اغلب خانوادهای نجیب آشنا کرد و معرفی بنزاهت نمود و بواسطه او در بعضی جاها بنهای خاصه امپراطریس اوژنی زوجه ناپلیون سیم دعوت میشدم در مراجعت از پاریس کنت مشار الیه در بندر پیره از بنادر یونان دیدم در آن وقت وزیر مختار یونان بود معلوم شد محض ملاقات این بنده از آتن به پیره آمده از آنجا که مختصر وبائی در فرانسه بروز کرده کشتی ما را که میل میکنند رسید پیره اجازه توقف ندادند کنت گبینو بزحمت زیاد مرا از کشتی بیرون آورده دو روز در پیره در قرانتین ماندم روز سیم بآتن رفتم و شش روز در سفارت فرانسه مهمان کنت بودم بعد از هشت روز توقف در یونان عازم اسلامبول شدم خلاصه حقوق بسیار از این شخص بر گردن من ثابت است افسوس که شرح حال او را بدرستی نتوانستم بدست آورم آنچه از گوشه و کنار معلوم نمودم اینست که در اواخر عمر در شهر رم اقامت داشته و چون نهایت به حجاری و نقاری مایل بود به مجسمه سازی مشغول شده از شدت مراقبت در اینکار کور شده در عمی درگذشت و نام نیکی از خود با تالیفات زیاد بیادگار گذاشت از جمله مؤلفات او یکی تاریخ قدیم ایرانست اگر

چند

چه مرتب نیست اما اصول تاریخی و انتقادات آن در کمال خوبی است تحقیقات وافیه نموده آنهائی که بدقت بعلم تاریخ آشنا درستی نکرده اند این تالیف منیف را با افسانه مخلوط می پندارند لکن خبیر بینا و آنکه مکرر بمطالعه این مسطورات پرداخته خواهند دانست که اغلب آن تحقیقات اهمیت دارد و مقرون بصحت است منتها در بعضی مسائل جزئی سهوی کرده باشد چندان مستوجب معاتبه نیست این گناهیست که در شهر شما نیز کنند

کنت کورس

مورخ معروف لاتینی است گویند در اوایل مائه اول عیسوی زندگانی مینموده اما این گفته مسلم نیست بعقیده نگارنده در قرن چهارم بوده تاریخ مفصل اسکندر کبیر را در ده جلد او نوشته است ولی جلد اول و دویم آن مفقود میباشد بعضی تاریخ او را شبیه بافسانه دانسته اند در هر حال بهر زبان خاصه بفرانسه ترجمه شده

لارشه

از فضلای فرانسه است در شهر دیژن در سنه هزار و هفتصد و بیست و شش میلادی متولد شد و در سال هزار و هشتصد و دوازده در پاریس درگذشت در جوانی زبان انگلیسی را کاملا تحصیل کرده بعضی از کتب معتبره انگلیسی را بفرانسه ترجمه نمود زبان قدیم یونان را مثل زبان فرانسه که زبان اصلی خودش بوده میدانست از خدمات بزرگ که بعلم تاریخ کرد این بود که تاریخ هردوت را بفرانسه ترجمه نمود و در اواخر رساله در بیان عقاید خود در باب این تاریخ نوشت با ولتر حکیم معروف معاصر بود و در بعضی مسائل فلسفی و تاریخی با او مخالفت و ضدیت داشت

لانگلو

تولدش در دیپ بندر فرانسه در سال هزار و هشتصد و بیست و نه میلادی و فوتش در پاریس در هزار و هشتصد و شصت و نه اتفاق افتاده عالم بالسنه شرقیه بوده تالیفاتش بسیار است از جمله تاریخی بوده از ارمن از مورخین قدیم وی آنرا بفرانسه ترجمه کرده است

لبو

فاضلی فرانسوی بود تولدش در پاریس در سنه هزار و هفتصد و یک میلادی و فوتش نیز در همین شهر در هزار و هفتصد و هفتاد و هشت اتفاق افتاده در کلژ دو فرانس معلم

زبان

زبان لاتین بود و تاریخ رومیة الصغری یعنی امپراطورهای قسطنطنیه را او تألیف نمود

لنگ پریه

تولدش در پاریس در سنهٔ هزار و هشتصد و شانزده مسیحی و فاتش در هزار و هشتصد و هشتاد و دو در معرفت مسکوکات خاصه سکه‌های سلاطین مشرق زمین مهارت کامل داشته کتابی در سکه‌های اشکانیان و ساسانیان تألیف کرده که زائد الوصف معتبر است

لوسین

یکی از فضلا و مورخین معروف یونانست تولدش در شهر ساموساتا از شهرهای آسیای صغیر که امروز معروف به سامسات و در ساحل فرات شمال الشرقی انطاکیه واقع اتفاق افتاده و این بلد از آنجا که مسقط الرأس و مولد لوسین میباشد در میان مورخین و صاحبان فضایل و کمالات معروفست خلاصه لوسین در سال صد و بیست میلادی در شهر مزبور متولد شده ابتدا بتحصیل علم فقه پرداخت و در شهر انطاکیه قاضی شد پس از چندی از قضاوت کشیده از اساتید عرفا و حکمای اشهر گردید و باین سبب اغلب بلاد آسیا و فرنگ حتی ناحیهٔ گل نشین را که فرانسه حالیه باشد سیاحت نمود در هر جا که میرفت و میبود عقاید دینی خود را بطور موعظه اظهار مینمود در سن چهل سالگی بکلی دست از عرفان و درویشی کشیده تنها بحکمت پرداخت اما معتقداتش و معقولاتش ورای معتقدات حکمای آنعصر بود و در مجالس بهیچ وجه اقوال آنها را منسوب نمود کمده قیصر روم او را بماموریت عمده بمصر فرستاد در سال دویست میلادی در سن هشتاد سالگی در مصر درگذشت کتب و تألیفات زیاد در فلسفه و حکمت و عرفان و تاریخ از او بیادگار مانده نوشتجاتش سراپا نمک و ملاحت است خیلی خوش اسلوب و مرغوب با دین نصرانیه عداوت مخصوصی داشته علمای نصارا او را ملعون و مطرود میدانستند کتب لوسین را بزبان فرانسه ترجمه کرده اند

لونورمان

از فضلای فرانسه تولدش در سنهٔ هزار و هشتصد و دو میلادی و فوتش در هزار و هشتصد و پنجاه و نه اتفاق افتاده یکی از دانشمندان عصر و زمان خود بوده در تواریخ قدیم و آثار عتیقه مهارت کامل داشته مخصوصاً در معرفت مسکوکات تألیفات معتبر دارد و آنچه در باب تاریخ اشکانیان و سکه‌های آنها نوشته ما جمله را سند دانسته ایم اینک خلف فرزانه اش در قید

حیاتست و صاحب تصانیف و تألیف در تاریخ و غیره رسائل مطبوعه دارد و از علوم و فضل و انسانیت او مستفیض میباشد

ماکس مولر

از فضلای آلمان تولدش در سال هزار و هشتصد و بیست و سه میلادی تحصیلش در لیزیک زبان سانسکریت را بخوبی میخواند و در کمال فصاحت مینوشت کتب دینی هندوها را ماکس مولر از زبان سانسکریت ترجمه نمود آثار زیاد مخصوصاً در لغت سانسکریت از او باقیست ماکس مولر یکی از فضلای بزرگ این عصر بشمار میاید

مالت برون

از فضلای دانمارک بوده در سنهٔ هزار و هفتصد و هفتاد و پنج در ژوتلند شبه جزیرهٔ دانمارک متولد شده و در هزار و هشتصد و بیست و شش در پاریس درگذشته بواسطهٔ خیالات آزادی طلبی او را از وطن مألوف راندند ابتدا وی بمملکت سوئد رفت بعد در هزار و هشتصد بپاریس آمد مؤلفات بسیار از مالت برون بیادگار مانده از جمله جغرافیای تاریخی تمام کرهٔ ارض است در هفت جلد

مالکم

از صاحبمنصبهای انگلیس و از اهالی اکس بوده در سال هزار و هفتصد و شصت و نه میلادی متولد شده در هزار و هفتصد و هشتاد و دو مأمور هندوستان گردید در آنجا مدتی صاحبمنصب ژنرالی و حکومت بمبئی نایل گردید در هزار و هشتصد و هشت بسمت سفارت بایران آمد و مقصود کلی از این سفارت و مأموریت آنکه دولت ایرانرا از صرافت دوستی ناپلئون اول بیندازد در هزار و هشتصد و سی و یک بانگلیس مراجعت نمود و از اجزای مجلس پارلمنت شد یادگارهای خوب راجع بتاریخ مشرق زمین از او باقی است از آنجمله خلاصه تاریخ ایران است از زمان پیشدادیان تا اواسط سلطنت خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه قاجار طاب الله مضجعه این کتاب بتمام السنهٔ معموله ترجمه شده و در این اواخر فارسی آنرا در بمبئی طبع کرده اند معروف بتاریخ ملکم است وفات او در سال هزار و هشتصد و سی و سه اتفاق افتاده

موری

از فضلای فرانسه در هزار و هشتصد و چهل و سه میلادی متولد شده و در هزار و هشتصد

هشتاد در گذشته مرد اول شخصی است که لغت تاریخی و جغرافیائی نوشت و تألیف کرد و آنرا بترتیب مخصوصی جمع نمود و فی الحقیقه سرمشقی نافع باخلاف خود داد و آنچه تاکنون لغت باین شکل تدوین و مرتب شده بسبک و پیروی اوست و این تسهیل عمل را فضلای بعد از او ازو دارند

موسی خورنی

مورخ و نویسندهٔ معروف ارمنی است که در سال سیصد و هفتاد میلادی در قصبهٔ خورن متولد شده و در چهارصد و هفتاد و هشت در گذشته و بعضی را عقیده این است که موسی خورنی در قرن پنجم میلادی زندگانی میکرده در هر حال ابتدا در ادبیات یونان تحصیل کاملی نمود پس از آن بانطاکیهٔ شام و اسکندریهٔ مصر و شهر رُها و قسطنطنیه سفر کرد از آنجا که در تاریخ این مورخ دانشمند و تتبع کامل بوده او را هرودت ارامنه میگفته اند و از مؤلفات معتبرهٔ او یکی تاریخ همین ملت است که در سال هزار و هفتصد و سی و هشت در لندن با ترجمهٔ لاتینی آن طبع کرده اند و در سنهٔ هزار و هشتصد و چهل و یک نیز در ونیز با ترجمهٔ فرانسه چاپ شده چون مسطورات او از روی تحقیق بوده ما بدان خیلی استشهاد نموده ایم

وابرو

از فضلای معاصر و تولدش در سنهٔ هزار و هشتصد و نوزده میلادی اتفاق افتاده یادگار بزرگی که از او باقیست لغت رجال معاصرین میباشد و لغت ادبیات و لغت فیلسوفی

وایان

از فضلای معروف فرانسه بوده و در معرفت مسکوکات قدیم مهارتی بکمال داشته تولدش در سال هزار و ششصد و سی و دو میلادی و فوتش در هزار و هفتصد و شش اتفاق افتاده ابتدا طبابت میکرده بعد کلبر وزیر لوی چهاردهم که با او دوست بود میل او را بتحصیل سکه های کهنه میدانست وی را مأمور بعضی بلاد فرنگ و آسیا و افریقا نمود تا برای موزهٔ لوی چهاردهم مسکوکات عتیقه بدست آرد بعد از مسافرت طولانی سکه های کهنهٔ خوب بفرانسه آورد کتب زیاد در شناختن مسکوکات خاصه سکه های سلاطین اشکانیه تألیف کرده

ویکتور دوروئی

از دانشمندان معاصر و فضلای بزرگ این ایام است و نگارنده بملاقات او فایز شده در سال

هزار و هشتصد و شصت و چهار که این فاضل متبحر وزیر علوم دولت فرانسه بود این بنده در دار الملک پاریس تحصیل میکردم و از مفاوضات نافعهٔ معزی الیه مستفیض میشدم در سال هزار و هشتصد و یازده میلادی در یازدهم ماه سپتامبر متولد شد در ریعان جوانی او و اقوام عشیره اش در کارخانهٔ گبلن پاریس که قالیهای بسیار ممتاز بافته میشود مشغول کار بودند قالیهای این کارخانه از حیثیت نسج و رنگ و نقاشی چندان ممتاز است که گاهی یک تخته قالی به ده هزار تومان بفروش میرسد خلاصه ویکتور دوروئی را در اول جوانی از تحصیل علم باز داشته بصنعت مشغول کردند اما از آنجا که ذوق و استعداد علم در هر کس باشد آن جاذبهٔ سرشتی او را بحال خود نمیگذارد و همواره به ذروهٔ مزایا و معالی و اوج فضل و کمال دعوت مینماید ویکتور دوروئی پس از چندی از صنعت دست کشیده در هزار و هشتصد و سی در مدرسهٔ سنت بارب مشغول تحصیل علوم شد بعد در هزار و هشتصد و سی و سه در مدرسهٔ نرمال بتکمیل فنون پرداخت و در مدرسهٔ هنری معلم علم تاریخ گشت تا دو ماه بیشتر در آن مدرسه تدریس نکرد و بهمین سمت در مدرسه های دیگر پاریس منصوب کردند و تا هزار و هشتصد و شصت و یک همان معلم علم تاریخ بود تا در مدرسهٔ پلیتکنیک که از مدارس بزرگ دولتی رتبهٔ معلمی یافت در هزار و هشتصد و شصت و سه بوزارت علوم دولت فرانسه او واشد و در همان اوقات نگارنده با مشارالیه آشنا بود در وزارت علوم بعضی تغییرات داد و سبک تعلیم و تعلم را بهتر و خوبتر کرد و تعلیمات او مدارس علوم طبیعی بنا نهاده الحق هیچیک از وزرای عالم باین رشته کار و عالم مدنیت و انسانیت بقدر او خدمت نکرده اند چون دستورالعمل مخصوصی برای وضع تربیت اطفال خاصه دختران نوشته بود قسیسین با او لطفی نداشتند در سال هزار و هشتصد و شصت و نه بواسطهٔ تعصبی که امپراطریس اوژنی زوجهٔ ناپلیون سیم امپراطور فرانسه در مذهب کاتولیکی داشت بتحریک کشیشها که با ویکتور دوروئی خوب نبودند این فاضل نحریر را مجبور باستعفا نمود تألیفات وی بسیار است و هر کتاب که از آن طبع شده کمتر از دویست هزار نسخه چاپ نکرده اند و ویکتور دوروئی دانستن علم جغرافیا و تاریخ را شرط فضل و کمال میداند مختصری از تألیفات او که نگارنده دارد جغرافیای ممالک و متصرفات رومیهٔ الکبری است از زمان جمهوری تا اوان امپراطوری جغرافیای تاریخی قرون متوسطه نقشهٔ جغرافیای تاریخی عالم تاریخ روم و مللی که در تحت سلطنت روم بوده اند تاریخ مقدس

که خلاصهٔ تورات است تاریخ مفصل روسیهٔ الکبری تاریخ فرانسه ایضاً تاریخ فرانسه
تاریخ یونان تاریخ زمان حال تاریخ معاصرین تاریخ عمومی عالم که مطبعهٔ هاشت کتاب
فروش معروف پاریس در تحت نظارت این فاضل بزرگوار طبع کرده و تقریباً بیست جلد کتاب دیگر
که در تاریخ و ترجمهٔ حال ادبا و فضلاست و از کتابها که نگارنده ندارد در این وقت که سال
هزار و سیصد و هشت هجری است بحمد الله زنده و در عالم افاضت و افادت و امید است
که آثار مفیدهٔ دیگر نیز از قلمش زینت بخش جهان درایت و دانش گردد

هرودین

مورخی است یونانی که در مائهٔ سیم عیسوی زندگانی میکرده در شهر رم از طرف قیاصره
بخدمات بزرگ مأمور بوده تاریخ عصر خود را بدقت نوشته یعنی از سال صد و هشتاد
میلادی تا دویست و سی و هشت را نگاشته و تاریخ او باغلب السنه ترجمه شده است

هرودت

مورخ مشهور یونان و ملقب به ابو المورخین در سال چهارصد و هشتاد و چهار قبل از
میلاد در شهر هالیکارناس که امروزه به بودروم معروفست از بلاد آسیای صغیر تابع
ولایت آیدین متولد شده در جوانی بمصر و آسیا سفر نموده و مقصودش از این مسافرت
این بوده که در هر جا کسب اطلاعات کافی نماید بعد از مسافرت طولانی و دراز برای نگارش
تاریخ خود در جزیرهٔ ساموس اقامت جست در سنه چهارصد و پنجاه و شش قبل از میلاد در
المپیاد تبرجی که پیش هم ذکر کرده ایم تاریخ خود را خواند و اهالی آتن ده تالان که معادل
هفت هزار تومان پول حالیهٔ ایرانست بجهت حسن این تالیف منیف باو تقدیم کردند
در سال چهارصد و شش قبل از میلاد در ایطالیا درگذشت از قدمای مورخین مغرب احدی
نیست که بشان و اعتبار هرودت باشد و مخصوصا در تاریخ مصر و ایران از پیشدادیان و کیان
سند معتبری جز تاریخ هرودت فعلا بدست نداریم

هزیشیوس

از فضلای یونان و نویسنده های معروف آن ملت است که در اسکندریهٔ مصر اقامت
داشته و کتب زیاد از تاریخ و غیره تالیف نموده از کتابهای مشهور او فرهنگی است در لغات
مشکله غیر مستعمل زبان یونان و در عصر او بلکه در این زمان آن فرهنگ بکار طلابی که

میخواهند

میخواهند اشعار و فیلسوفی یونان را تحصیل کنند بسی بکار می آید گویند عیسوی مذهب بوده
فرضا که ظاهرا پیروی دین نصاری را نمی نموده در باطن باین کیش و این اعتقاد راسخ داشته است
بزعم بعضی در قرن چهارم میلادی میزیسته لکن جماعتی بر این اند که تا سنه ششصد میلادی
زندگانی کرده است

مورخین عرب و عجم

ابن اثیر جزری

ابن اثیر جزری صاحب کتاب الکامل فی التاریخ وی ابو الحسن عز الدین علی بن ابی الکرم است
برادر ابو السعادات مجد الدین مبارک ابن ابی الکرم صاحب کتاب النهایه فی غریب الحدیث و
ابو الفتح ضیاء الدین نصر الله بن ابی الکرم صاحب کتاب المثل السائر این سه برادر اواخر مائه
سادسه و اوائل مائه سابعه را از وجود خویش آراستند و از آثار صاحب کامل یکی اسد الغابه
فی معرفة الصحابه است در دو مجلد مشتمل بر احوال هفت هزار و پانصد نفر از اصحاب حضرت رسالت
مآب صلی الله علیه و آله و دیگر لباب اختصار کتاب انساب آنچه امروز انساب سمعانی میگویند
همین مختصر ابن اثیر میباشد نه اصل کتاب انساب و اصل کتاب انساب سمعانی قدیما هم عزیز الوجود
بوده و این زمان مفقود الوجود است بنده نگارنده نسخه از این مختصر در کتابخانهٔ مبارکه رضویه
یافته و باهتمام و توجه عماد العلماء و المحققین و خلاصة الحکماء و المتالهین میرزا عبد الرحمن
مدرس اول آستان فرشته پاسبان دادم تا شاید نسخه از روی آن نویسانید
اصل انساب در هشت مجلد بوده و این اختصار ابن اثیر در سه مجلد است و دیگر از آثار ابن اثیر
تاریخی میباشد که آنرا عبرة اولی الابصار نامیده و دیگر تاریخ دولت اتابکان موصل
و دیگر تحفة العجایب و طرفة الغرائب و دیگر کتاب الجامع الکبیر فی علم البیان و دیگر
کتاب الجهاد و کتاب کامل را چنانکه در حبیب السیر تصریح شده نجم الدین منتجب بفارسی ترجمه
کرده است و انشائی بلیغ آورده وفات صاحب کامل در شعبان سال ششصد و سی هجری اتفاق افتاد

نگارنده از این تاریخ نسخهٔ صحیح دارد

ابن حوقل

ابو القاسم محمد حوقلی بغدادی از مشاهیر علمای مائه چهارم هجریست با آل حمدان معاصر و معاشر
بوده و در جغرافیا و علم مسالک و ممالک از اساتید و اهل تصنیف است و علما را بکتابی که او
در این فن پرداخته اعتمادی عظیم است هر کس در این اثر جلیل امعان نظر نماید میداند که این مرد

از تصنیف

از تصنیف این کتاب بملت اسلام خدمتی بزرگ نموده نام ابن حوقل بواسطهٔ این اثر در دنیا دوام و بقاء بهمرسانیده است و این کتاب را باسم سیف الدوله حمدانی نوشته و در دیباچه از القاب و معالی این پادشاه بزرگوار سطری در قلم آورده است عمدهٔ استناد وی بمشاهدات و معاینات خود در طی اسفار و طول رحلات میباشد و در همه جا مسافتهای ما بین بلاد را منزل بمنزل معین کرده و تاریخ شروع بمسافرت کردن وی ما مون نوشته از مرکز دار السلام بغداد پنجشنبه هفتم رمضان المبارک از سال سیصد و سی و یک است و از کتاب ابو عبد الله جیهانی که وزیر امیر خراسان و از فلاسفه دوران بوده و کتاب ابن خردابه که هر دو از تصانیف مشهورهٔ مسلمین در علم جغرافی میباشد در مبادی این کتاب نام برده است بندهٔ نگارنده نسخهٔ از آن که در یکهزار و هشتصد و هفتاد و دو میلادی در مطبعهٔ بریل از شهر لیدن محروسه بنهایت اهتمام مطبوع افتاده است در تملک دارد

ابن المقفع

نامش عبد الله است در سخن و بلاغت با و مثل میزنند رسائل بدیعه و عبارات عجیبه از آثار قلمیهٔ او مأثور است اصلاً از اهل فارس و مجوسی مذهب بوده عیسی بن علی عم سفاح خلیفهٔ نخستین از بنی العباس او را مسلمان ساخت و ابن مقفع منشی عیسی و از خواص اصحابش بود از هیثم بن عدی حکایت است که گفته ابن مقفع نزد عیسی بن علی آمد و گفت حب اسلام بر دل من راه یافته میخواهم بدست تو مسلمانی گیرم عیسی گفت باید اینکار در حضور بزرگان وقت و سرهنگان چنین صورت پذیرد بامداد ساختهٔ این سعادت بوده باش ابن مقفع انجا بماند تا بامگاه سفرهٔ عیسی گسترده و نیز بنشست و مشغول شد اما باز بر آیین زردشتیان در حال غذا خوردن زمزمه همی کرد عیسی با او گفت تو بر عزم اسلامی و باز زمزمهٔ مجوس همی کنی گفت ایها الامیر خوش ندارم که شبی بر من بگذرد در حالتی که بهیچ دینی نباشم چون مسلمانی من فردا خواهد افتاد امشب را بر دین دیرین بپایم پس علی الصباح عیسی کلمهٔ اسلام تلقین فرمود و ابن مقفع علی الرؤس دین حنیف تلقی نمود جاحظ میگفته است ابن مقفع و مطیع بن ایاس و یحیی بن زیاد همه در دین خود متهم بودند برخی گفته اند عجب است که جاحظ خود را فراموش فرموده که اتهام وی بانحلال عقیده و فساد طریقه مثل آن سه است از مهدی بن منصور خلیفه مرویست که گفت هیچ کتاب زندقه را نیافتم الا آنکه بیخ و ریشهٔ آن از ابن مقفع بود

ابوریحان

محمد بن احمد البیرونی در اصناف علوم و فنون ریاضیه وحید عصر و زمان خود بل از اکابر قرون و اعصار بوده گویند اصلش از ملکهٔ بیرون از توابع سند است در خوارزم به تحصیل علوم و معارف پرداخته در تمام سال بجز دو روز که روز مهرگان و نوروز باشد همه ساله بانکار میکشید برحمت عزلت اندوزی مشغول میشد در سیره و تواریخ مسلم و در فلسفه و هندسه بر جملهٔ اقران مقدم در معقول و منقول و مصنوع و محسوس مسلم و در رسم اشکال فلکی و نقوش انجم و ابداع صنایع علمیه و نقشه کشی و آثار جغرافی موید در غزنه و بلخ و جوزجان رصدخانه ها بنا کرده و رنج سفرهای بسیار کشیده از جمله چهل سال در هندوستان بوده مدتی هم در ری اقامت داشته در بری و در خدمت شمس المعالی قابوس باسکانی عظیم بسر میبرده و کتاب الآثار الباقیه را بنام او نگاشته بعد از اتمام این کتاب بخوارزم رفته و زمانی در آستانهٔ خوارزمشاه رحل اقامت انداخته و منتهای احترام و توقیر را از آن پادشاه دیده از آنجا سلطان محمود غزنوی او را طلبید و بجایزهٔ حکم صحیحی از پایتخت بگند اما طوسی و بزرگ انداختند که اسپهبد او رسید و بسلسلهٔ حکم صحیح دیگر شما او را در محبس داشت بعد از آن بعنایات و الطاف نوازش پس از نهایی ابوریحان با رجوع رفقیون ماموون شاه مقتول شد غزلت اختیار کرد و مشغول تالیف شد همین که سلطان محمود درگذشت و دوره سلطنت مسعود گشت عطایای وافره درباره ابو ریحان مبذول داشت و او قانون مسعودی را باتمام انجام رسانیده باسم آن پادشاه نوشت سلطان مسعود یکبار نقرهٔ خالص حمل پیلی کرده جایزه را بدو فرستاد وی بنود نگرفت مناظرات ابوریحان با شیخ الرئیس مشهور است و ترجمهٔ حالش در نامهٔ دانشوران میتوان مسطور است تصنیفاتش بسیار میباشد و آنچه دیده میشود آثار الباقیه عن القرون الخالیه و قانون مسعودی و کتاب تفهیم و کتاب استیعاب فی صنعة الاسطرلاب است و فاتحش در کتاب ... سیصد و سی و اند هجری اتفاق افتاد نقشه های جغرافی از اهم اکنون بر آن اصول رسم کنند که او وضع کرده است

۱۳

از آثار ابن مقفع ترجمهٔ کلیله و دمنه است از پهلوی بتازی در کتاب نامهٔ دانشوران تفصیل حال و کیفیت قتل ابن مقفع مشروح است کشته شدنش بحکم منصور بدست سفیان بن نوادهٔ مهلب ابن ابی صفره بقول عمرو بن شبه صاحب کتاب تاریخ بصره در یکصد و چهل و دو و بقول ابو المظفر یوسف واعظ سبط ابن جوزی صاحب مرآة الزمان در یکصد و چهل و پنج بوقوع پیوست

ابو الفداء

صاحب تاریخ (المختصر فی اخبار البشر) الملک المؤید اسمعیل صاحب حماة الکردی از ملوک شام است و از اعلام اسلام بعد از مأمون خلیفه میگویند بفضل و علم وی از پادشاهان کسی نرسید در فنون ریاضیه و معرفت جغرافیا و علم تاریخ و صناعت طب و کافهٔ ادبیات از رجال عصر خویش بود در علم طب کتابی نوشته و در مسالک و ممالک تقویم البلدان پرداخته و این کتاب در اروپا بخط نسخ بطبع رسانیده اند با مه اختصار بفواید بیشمار مشتمل است نژاد این مرد بزرگ بنجم الدین ایوب پدر سلطان صلاح الدین می پیوندد و شرح احوال وی از فوات الوفیات و از مطاوی تاریخ مذکور که از عیون تألیفات او ست در ممالک عثمانیه بطبع رسید و ابن الوردی بر آن ذیل نگاشته باید خواند که از آثار این پادشاه بزرگوار تاریخ مختصر و تقویم البلدان و ادوار است فوتش بین ششصد و هفتصد و سی و دو هجری افتاده است ابن نباته معروف که از جرایه خواران و راتبه داران او بوده در مرثیه اش چنین سروده

ما للندی لا یلبی صوت داعیه	اظن ان ابن شادی قام ناعیه
ما للرجاء قد اشتدت مذاهبه	ما للزمان قد اسودت نواحیه
نعی المؤید ناعیه فیا اسفی	للغیث کیف غدت عنا غوادیه
کان المدیح له عرش بدولته	فاحسن الله للشعر العزا فیه
یا آل ایوب صبرا ان ارثکم	من اسم ایوب صبر کان ینجیه
هی المنایا علی الاقوام دائره	کل سیاتیه منها دور ساقیه

اصطخری

ابو اسحق ابرهیم بن محمد اصلا از مردم اصطخر فارس است لکی در محلهٔ کرخ از دار السلام بغداد می نشسته وی از جملهٔ مصنفین اسلام است در علم جغرافی و معرفت مسالک و ممالک کتابی که در این فن شریف نوشته در صمیم اعتبار و نصاب اعتماد واقع است عمدهٔ تعویل و اتکال اصطخری

در کتاب مسالک الممالک بر کتاب صور الاقالیم است بتالیف شیخ ابو زید احمد بن سهل بلخی بنده
مدارند و از کتاب مسالک الممالک اصطخری نسخه را بطبع بریل از شهر لیدن در تحت تصرف
و تملک دارند

المقدسی

عالمی ادیب و مورخ و محدث است سمت او را چنین تعیین کرده اند که شمس الدین ابو عبدالله
محمد بن احمد ابن ابی بکر البناء الشامی المقدسی المعروف بالبشاری از رحالین و سیاحین
اهل اسلام است نظیر و قریب العصر بل معاصر با ابن حوقل و مسعودی و از فرط تجرد در معرفت
اقالیم و بلدان و امصار و ممالک کتابی در علم جغرافی تصنیف کرده است که از اجل مصنفات
این فن بشمار آید جمله مطالب ما بین عیان و مشاهده و بین نقل از ثقات و عدول دائر است
اگر در سخنی اعتقاد راسخ و طمانینه صادق بهم نرسانیده باشد بسوق کلام اشعار مینماید
و موضوع این کتاب ممالک اسلامیه است و از دیار خارج جز شاذ و نادری که مسکن گروهی از
مسلمین در آن باشد چیزی یاد نمیکند معاصر الطایع و این اثر در عصر این هنر سلطنت مملکت
در اقلیم عراق با الطائع لله عبدالکریم عباسی بوده است و در ملک مصر با العزیز بالله
نزار فاطمی بتاریخ سیصد و هفتاد و پنج و این کتاب مستطاب مسمی بنام احسن التقاسیم
فی معرفة الاقالیم میباشد و بنده را نسخه ایست از آن بطبع حروف مطبعه بریل از شهر لیدن

حافظ ابرو

اسم او لطف الله است در ملک هرات از مادر زاده و در خطه همدان بر مسند کمال و فضل
قدم نهاده است فنی که بیشتر در آن اشتهار یافته علم تاریخ است و صناعت انشاء در این
فن و هنر مقامی منیع و رتبه رفیع داشته و او از افاضل دوران امیر تیمور کورکان است و
بتشویق و تربیت آن پادشاه تکمیل شده و از عهد سلطنت میرزا شاهرخشاه کورکان نیز قریب
بیست و هشت سال درک یافته است و از مشاهیر رجال عالم که حافظ ابرو با ایشان سمت معاصرت
بلکه با بعضی معاشرت داشته یکی مولانا شرف الدین علی یزدی صاحب تاریخ ظفرنامه و دیگر
امیر نور الدین شاه نعمة الله ولی پیشوای طائفه نعمة اللهیه از درویش و دیگر خواجه محمد مشهور
بپارسا صاحب کتاب فصل الخطاب که از خلفا و اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند بود و دیگر امیر قاسم
انوار صوفی مشهور و عارف معروف که شهرتش شرق و غرب را فرو گرفته بوده است و دیگر امیر شاهی

شاعر

شاعر مشهور سبزواری
و در تسمیه حافظ مذکور با برو بعضی میگویند که ابروی پیوسته خوشنمائی و زیبائی داشته است
بحدیکه اسباب معرفی او گردیده و بآن عضو ممتاز در میان مردم موسوم و معاور مشهور شده چنانکه یکی
از امرای عثمانیه بنظیر این جهت بعنوان قره قاش مشهور گردیده است و ظن بعضی آنکه مشار الیه
از اهل خراسان بوده همانا اصلا از اهالی ابر خراسان که در حدود بسطام است بوده و ابری
با برو تحریف یافته و علی ای حال اینکه او را بلقب حافظ میخوانده اند یکی از دو جهت بوده است یا
قرآن مجید را از بر داشته و یا یکصد هزار حدیث حفظ نموده بر وجه چه این لقب در اصطلاح مسلمین
بیکی از این دو معنی اطلاق میگردد و مخصوصا مصطلح علماء فن حدیث است که دانا و دارای متن
و سند یکصد هزار خبر را حافظ و دانا و دارای سیصد هزار خبر را حاکم و ضابط جمیع اخبار را
متنا و سندا و رجالا حجة میگویند باری از حافظ ابرو نشانی که موجب خلود او در عالم شده است
کتاب زبدة التواریخ بایسنغری است که مقبول افاضل جهان و مطبوع مورخین تمام کره ارض
افتاده حاجی خلیفه قسطنطینی در کشف الظنون میگوید زبدة التواریخ بزبان فارسی تالیف
ملا نور الدین لطف الله هراتی پسر عبدالله است که بحافظ ابرو اشتهار دارد و در سال هشتصد و
سی و چهار فوت شده و این کتاب را برای بایسنغر میرزا تالیف کرده است و آنرا بر حوادث جمیع عالم
و وقایع احوال بنی آدم در ربع مسکون علی التفصیل مشتمل قرار داده و در زمان تاریخ این
کتاب از آغاز خلیقت تا سال هشتصد و بیست و نه از هجرت و غیاث الدین بن همام الدین
مشهور بخواندمیر در تاریخ حبیب السیر خلاصه از احوال و مبدء و مآل حافظ ابرو مذکور
داشته میگوید

مولانا نور الدین لطف الله المشتهر بحافظ ابرو در سلک ناظمان اصحاب انشا و تصنیف و اکابر
ارباب جمع و تالیف منتظم بود و آنجناب هروی المولد است اما در همدان نشو و نما یافته
تحصیل نمود حضرت صاحبقران کورکان را نسبت بآن فاضل عالیشان التفات بسیار بود
و همواره او را در مجلس خاص طلبیده همت عالی نهمت بر استرضای خاطرش میگماشت و جناب مولوی
بعد از فوت آنحضرت بملازمت سده سنیه شاهرخ شتافت و پرتو التفات شاهزاده پسندیده
صفات میرزا بایسنغر بر صفحات احوالش تافت و آنجناب زبدة التواریخ بایسنغری که مشتمل است
بر وقایع و حوادث عالم و حکایت احوال و اوضاع بنی آدم در آن زمان فرخنده نشان تالیف نمود

ومعظم

ومعظم وقایع ربع مسکون را بر سبیل اجمال تا شهور سنهٔ هشتصد و بیست نه هجری در آن کتاب
افادت ابواب درج فرموده　چو حافظ سخن را بدینجا رساند　سپهرش بساط سخن برفشاند
تاریخ وفات و موضع انتقال حافظ ابرو از ذاد و ملاذ در این بیت که نوشته میشود مذکور است
بسال هشتصد و سی و چهار در شوال　وفات حافظ ابرو بشهر زنجان بود
نگارنده میگوید که از کتاب زبدة التواریخ بایسنغری نسخهٔ کامل در بقعهٔ متبرکهٔ ثامن الائمه و مصنفا علی الله
مقام در آن نامه بلاغت علامه کلام را با بن عبارت افتتاح نموده است که
آغاز کتاب داستانها　مجموع فذلک بیانها
حمد و ثنا و آفرین مالک الملکی تواند بود که انشاء موجودات لمعهٔ از اشعهٔ انوار قدرت اوست الخ
ومن العجب که مفتتح خطبهٔ کتاب مستطاب جامع التواریخ تصنیف صاحب اجل وزیر بحر خواجه
رشید الدین همدانی علیه الرحمة نیز بعین افتتاح مسطور است

صاحب بهجة التواریخ

شکر الله ابن شهاب الدین احمد رومی است و این تاریخ را در هشتصد و شصت و یک هجری
پرداخته و در جملهٔ موضوعات تاریخیه عقد ابواب کرده است　فاضل قسطنطینی در کشف
الظنون میگوید بهجة التواریخ را بر سیزده باب مبوب نموده　۱ در بدو خلق　۲ در انبیا
علیهم السلام　۳ در نسب نبی صلعم　۴ در مولد آنحضرت　۵ در اولاد و ازواج آن
بزرگوار　۶ در عشرهٔ مبشره　۷ در کبار صحابه　۸ در ائمهٔ اربع　۹ در مشایخ
۱۰ در حکماء　۱۱ در ملوک عجم　۱۲ در بنی امیه و بنی عباس　۱۳ در آل عثمان
و این تاریخ خود فارسی است اما در عهد سلطان سلیمان خان شاعری ترک فارسی تخلص
آن را بلغت بومی آن قیصر رومی ترجمانی کرده و تقدیم نموده است

صاحب تاریخ جعفری

از این شخص نامی جز در کتاب کشف الظنون تا کنون ندیده ایم و آنچه در این تالیف از تاریخ
جعفری نقل گردیده ونامیم بتوسط روایت دیگرانست　حاجی خلیفه در ذیل تواریخ واسط
میگوید و تاریخ السید جعفر بن محمد بن الحسن المعروف بالجعفری از اینجا مستفاد میشود که
این تاریخ ملک واسط راست و صاحب آن جعفر بن محمد است و معلوم میشود که این شخص تا اندکی
در موضوع مخصوص تالیف کرده ولی سخن را نسبت بسلاطین سلف و اخبار مسطور نیز تعمیم داده

صاحب

صاحب تجارب الامم

ابو علی احمد بن محمد بن یعقوب بن مسکویه از رجال ری بوده در عموم علوم خصوصاً حکمت
علمیه جز شیخ ابو علی سینا نظیر نداشت گروهی از علما که از جملهٔ ایشان صدر اما داستند در حق
وی دعوی تشیع نموده اند خلاصهٔ از شرح احوالش آنست که در اوایل عمر بتوجهات دستور
معظم ابو محمد مهلبی وزیر معز الدوله دیلمی تربیت یافت و با ابن العمید و پسرش ابو الفتح ذو
الکفایتین اختصاص بهم رسانید چون ابو الفتح بفرمان عضد الدوله بهلاکت رسید
ابو علی بآستان آن سلطان منزلت شتافت و منصب خزانه داری در حق وی مبذول شد
و در آن روزگار بتالیف کتاب تجارب الامم پرداخت و آن از وقایع عالم تا سنهٔ هجریه
سیصد و هفتاد و دو که سال فوت عضد الدوله است بیش نیست اما از نفایس تواریخ است
و بر فواید جزمیه و عواقب افراط و تفریط احاطهٔ تمام دارد بعضی از معاصرین در کتاب خود
نوشته اند ابو علی در اصفهان مدفون است و اکنون قبر وی در محلهٔ خواجو مشهور است
و برخی گفته اند در مراجعت از دربار خوارزمشاه در بیابان از تشنگی هلاک شده در هر حال
وفاتش در سنهٔ چهار صد و بیست هجری افتاده و از معمرین عصر خود بوده　از کتب او یکی
کتاب الطهاره است که خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه از زبان تازی بفارسی نقل کرده
و باخلاق ناصری مشهور است　دیگر جاویدان خرد است که از آن تصنیف شریف را
بر اسلوب جاویدان خرد هوشنگ نوشته　و کتاب آداب الفرس و العرب　و کتاب ترتیب
السعاده　و کتاب السیاسه　و کتاب ندیم الفرید　و کتاب الفوز الاکبر
و کتاب الفوز الاصغر که زیاده بر سیصد هزار بیت است　و کتاب مختار الاشعار
و کتاب مجموعة الخواطر ابن مسکویه تمام عمر خود را بعزت و کامرانی گذرانیده و پیوسته
با سلاطین و صدور و امرا محشور بوده است رحمة الله علیه　(نقل از نامهٔ دانشوران)

نگارنده را نسخهٔ عتیق از کتاب الطهاره و نسخهٔ جدید الاستنکتاب از تجارب الامم و قطعهٔ بطبع فرنگ هم از تجارب در تحت تملک است

صاحب حبیب السیر

غیاث الدین بن همام الدین است و بلقب خوند میر اشتهار دارد و خاوند شاه مشهور
بلقب میر خوند صاحب روضة الصفا جد مادری اوست و غیاث الدین در ثلث اول مائه
عاشرهٔ هجریه که عهد ظهور شاه اسمعیل صفوی انار الله برهانه میباشد از معارف اهل خبر
بشمار میآمده و در هرات بوده و کتابهای بسیار مفید در تاریخ تالیف نموده از آنجمله است

خلاصه

خلاصة الاخبار که نگارندهٔ نسخهٔ عتیق از آن دارد و احوال ملک هرات و رجال آن در خلاصة الاخبار بقلم آمده و در ذکر مآثر الملوک که تألیفی است لطیف محتوی و مشتمل بر ابنیه و آثار سلاطین روزگار و کلمات و حِکَم و تجارب ایشان از این کتاب نیز نسخهٔ در نزد نگارنده هست دیباچه را بنام امیر علیشیر نوائی آراسته و در ذکر تاریخ الوزراء که دستور الوزراء نیز میخوانند از این تصنیف خوندمیر نیز نسخهٔ نگارنده استکتاب نموده و در ذکر حبیب السیر که از فرط اعتبار و اشتهار حاجت بتعریف نیست این تاریخ را فی الحقیقه از روضة الصفا تلخیص کرده است و از احوال رجال و اخبار اوائل قرن عاشر هجری که انقراض کورکانیان و معاصرین ایشان و ظهور سلسلهٔ صفویه و ما یلحق بذلک است فوایدی بر آن افزوده و اصل شروع ذکر حبیب السیر بخواهش امیر محمد حسینی امیر خراسان کرده است و او چون کشته شد و دورمش خان از قبل شاه اسمعیل فرمان گذار خراسان گردید این تألیف را بنام خواجه حبیب الله ساوجی وزیر مملکت هرات از جانب شاه اسمعیل ختم نموده و از این جهت او را حبیب السیر نام نهاد تا نهصد و بیست و هفت هجری اخبار سنوات را مذکور ساخته از امتیازات عمدهٔ حبیب السیر بیان احوال طبقات رجال معاصرین سلاطین است بین التفصیل و الاجمال از جمله معایب این تألیف مستفاد میشود که اسباب و مآخذ و آثار سیر مداول خوندمیر بحد وفور بوده است این کتاب را در ایران و بمبئی بطبع رسانیده اند و نگارنده در نسخهٔ خویش برسم علماء اروپا فهرستی از اعلام رجال و بلدان و کتب اضافه نموده است و زیاده از دویست و پنجاه تومان باینمصرف مفید رسانیده اکنون هر مطلب را میخواهد فی الفور میگشاید و این اختراع از فوائد جلیلهٔ مردم مغرب زمین است اختتام حبیب السیر را که مشتمل است بر عجائب نوادر و غالبا افراز کرده و جداگانه نویسانده اند نگارنده چندین نسخه از اختتام بالخصوص مالک است در نوبت خوندمیر حاجی خلیفه میگوید توفی بعد سنهٔ ثلثین و تسعمائه

صاحب روضة الصفا

محمد خاوندشاهی مشهور بامیر خوند از معاصرین سلطان حسین میرزای بایقراست و در دولت او اعتبار عظیم داشت و وزیر دانش پرور امیر علیشیر نوائی را با او توجهات مخصوص بود کتاب روضة الصفا را باسم او نوشته دخترزادهٔ او خوندمیر صاحب حبیب السیر در ترجمهٔ وی چنین میگوید حضرت مخدومی امجدی امیرخوند از زمرهٔ اولاد عظام امیر خاوندشاه بلکه از اکثر علمای فضلا

پناه بجودت طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم امتیاز تمام داشتند و در ایام جوانی تحصیل کمالات نفسانی نموده در علوم معقول و منقول نقش مهارت بر لوح خاطر نگاشتند و فور وقوف آنحضرت در فن تاریخ و صنعت انشاء بمرتبهٔ بود که قلم سخن آرا از تبیین بعجز و قصور اعتراف دارد و کمال بلاغت آن مهر سپهر سیادت در تحریر حکایات و تقریر روایات در رجهٔ داشت که بیان بنان فصحاء توضیح آن کما ینبغی از جملهٔ محالات میشمارد تألیف کتاب افادت ایاب روضة الصفا بر ثبوت این دعوی برهانیست معین و تلطیف عبارات آن نسخهٔ فصاحت انتما بر وقوع این معنی دلیلی است مبرهن و راقم حروف نسبت بآنحضرت علامهٔ فرهنگ ثابت دارد و بزبان گستاخی خود را در سلک شاگردان منتسب میدارد سبحان الله غلط کفتم انتساب قطره بدریا عین بی ادبیست و اقتباس ذره از خورشید عالمتاب بوالعجبی

چه نسبت ذره را با مهر انور   نشاید نسبت خزف در عقد گوهر
اگر خواهم که باشد آبرویم   همی گویم که من شاگرد اویم
نه شاگردم غلام کمترینم   بگرد خرمن او خوشه چینم

غرض از اظهار این سخن آنکه اگر کلک سخن گذار در این مقام بیش از این در ذکر مکارم اخلاق و محاسن آداب آنحضرت مبالغه کند شاید که مردم عیب جو بنابر نسبت مذکور بخودستائی حمل نمایند و گفتار این بی مقدار را داخل لاف و گزاف دانسته زبان باعتراض بگشایند لاجرم از اطناب اجتناب نموده مرقوم قلم خجسته رقم میگرداند که حضرت ابوی مخدومی در اواخر ایام حیات میل بانقطاع و انزوا شد و از اختلاط خلایق دامن همت در چیده مدت یکسال در گازرگاه روزگار گذرانید و اکثر اوقات را بکسب سعادات اخروی و کمالات معنوی مصروف گردانید در رمضان سنهٔ اثنی و تسعمائه بواسطهٔ عرض مرض سوء القنیه از آنمقام بشهر مراجعت نموده بر بستر ناتوانی افتادند و مدت دو ماه صاحب فراش بوده در دوم ذیقعده سنهٔ ثلث و تسعمائه از محنت آباد جهان بریاض راحت افزای جنان انتقال فرمودند وفات آنحضرت در سن شصت و شش سالگی دست داد و دفن در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد انتهی

روضة الصفا را که هفت مجلد است در این عهد همایون برحسب حکم شاهنشاه اسلام پناه خلد الله سلطانه امیر الشعراء رضا قلیخان صاحب التألیفات و الآثار تذییل کرده و باضافهٔ اخبار چهارصد ساله در سه جلد دیگر آن اثر جلیل را تکمیل نمود مجلدات عشره را کاملا در دار الخلافهٔ طهران باهتمامی تمام بطبع رسانیدند و انتشار دادند

طبری

صاحب تفسیر کبیر و تاریخ شهیر ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد است از مردم طبرستان
در آمل متولد شده بتاریخ دویست و بیست و چهار هجری در علم فقه و حدیث و تفسیر و تاریخ
از ائمه هر چهار فن شمرده میشود و بالخصوص در فقاهت مشی جداگانه داشته خارج از چهار مذهب
و همچنین از فقهاء اربعه اهل سنت و جماعت را تقلید نکرده است علماء حدیث و رواة اخبار
او را در هر نقل ثقه و صادق میدانند و میگویند تاریخ طبری اصح تواریخ است و اثبت آنها
ابوبکر خوارزمی شاعر کاتب خواهرزاده طبری بوده لهذا در نسبت وی طبرخزی نیز میگویند که مرکب
است از طبری و خوارزمی اصل تاریخ طبری که بعربی است همانا در ایران ندرةً یافت میشود
و این فارسی که در دست مردم است ترجمه محمد بن بلعمی وزیر آل سامان میباشد و قطعه از اصل
تاریخ طبری را که فرنگان بدست آورده و بطبع رسانیده بودند نگارنده مشاهده کرده ممکن است
که تاکنون همه را یافته و مطبوع ساخته باشند این تاریخ از آثار بزرگ اسلام است حاجی
خلیفه میفرماید تاریخ امام ابوجعفر طبری از تواریخ مشهوره جامعه اخبار عالم است از اول
خلیفه شروع کرده و تا سیصد و نه ختم نموده و تاریخ الامم والملوک نامیده است ابن جوزی
گفته که طبری در ذکر وقایع و اخبار بسطی تمام داده و کتاب را در مجلدات بسیار پرداخته و
اینکه متداول و مشهور است خلاصه از آن مبسوط و مختصری از آن مطول میباشد و این
مختصر را بلعمی ترجمه نموده و در طبقات ابن سبکی مسطور است که ابن جریر با اصحاب خود گفت
هل تنشطون لتاریخ العالم من آدم الی وقتنا هذا گفتند کم قدره گفت انه ثلثون الف ورقة
گفتند هذا یفنی الاعمار قبل تمامه گفت انا لله وانا الیه راجعون ماتت الهمم پس باختصار
آن کوشیده تاریخ خود را نیز باندازه اختصار تفسیرش رسانید بالجمله فوت طبری در سیصد و
ده هجری ببغداد افتاد قاضی ابن خلکان میگوید من در قرافه صغری از ملک مصر نزدیک
صفح مقطم قبری زیارت دیدم که بر سنگی بالای سرش نوشته و مکتوب بود هذا قبر ابن جریر الطبری مردم
که زیارتش میکردند چنین می پنداشتند که قبر طبری صاحب تاریخ است و برخطا بودند چه
علی التحقیق و بلا شک و ریب طبری در بغداد مرده و بخاک رفته

مسعودی مورخ

علی بن الحسین علیه الرحمة در میان اهل خبر بتحقیق و صحت روایت و تثبت تام ممتاز است اواخر
مائه ثالثه هجریه و ثلث اول مائه رابعه را دریافته آثار جلیل القدر بر جبهه روزگار

ویادگار گذاشته از آنجمله است مروج الذهب و معادن الجوهر که در علم تاریخ و السنه ارباب خبر
مطولاتش مسند و حجت است و کتاب اخبار الزمان و من اباده الحدثان که گویند آنجا معتبر و جامعتر
آن کتاب در تاریخ و احوال امم و اخبار عالم نوشته شده و کتاب الاوسط که هم در فن شریف
تاریخ است نفوس متیقظ و قلوب متفطنه بویژه در انتظار بدار این دو تصنیف بزرگوار میگذرانند
نگارنده در خلاصة الاثر خود دیده است که از اخبار الزمان مسعودی نقل نموده اگر بلا واسطه است
پس این کتاب تا مائه حادی عشر موجود بوده و شاید در ممالک مصر و شام و جزیرة العرب یافت شود
و دیگر کتاب البیان فی اسماء الائمه و کتاب الخوارج و کتاب المقالات فی اصول الدیانات
و کتاب الرسائل و الاستذکار بما مر فی سالف الاعصار و کتاب التاریخ فی اخبار الامم من العرب و العجم و
خزائن الملوک و سر العالمین و غیر ذلک و من العجب علماء شیعه مسعودی را از رجال خود میدانند
اگرچه آثارش جمله بر مسلک اهل سنت و جماعت در قالب تصنیف ریخته شده و از شواهد این دعوی
کتاب اثبات الوصیه لسیدنا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است که اهل رجال در فهرست
کتبش آورده اند و نسخه از آن فعلا در تحت تملک علامه محدث حافظ عصر صاحب آثار طیبه
یگانه زمانه حاجی میرزا حسین طبرسی نوری شید الله تعالی شریعته باطالة عمره و اعلاء امره میباشد
شیخ ابوعلی میگوید المسعودی هذا من اجلة العلماء الامامیة و یدل علیه ملاحظة اسامی کتبه و
مصنفاته و هو ظاهر النجاشی و العلامة و ابن داود و از کسانیکه بر تشیع وی تصریح کرده اند سید
رضی الدین علی بن موسی المشهور بابن طاوس میباشد در کتاب نجوم و سخن این بزرگوار برهان
قاطع است و حجت ساطع که او سید صاحب کرامات مشهوره و مقامات مأثوره و آثار عظیمه و کتب کریمه
که هریک را آیتی جلیل میباید شمرد علی الخصوص کتاب مهمات فی صلاح المتعبد و تتمات لمصباح
المتهجد که در ده مجلد آنرا ترتیب داده است و بعضی از مجلداتش در دست علماء زمان و یادگار شده
و علی الخصوص ایضا کتاب کشف المحجة لثمرة المهجة که تصنیفی بنهایت نفیس و لطیف میباشد و
دو نسخه ممتاز از آن در تحت تصرف جناب مستطاب امین الاسلامی سلطان العلمائی حاجی میرزا محمود
قزوینی دام تائیده است و این زمان که وزارت انطباعات با نگارنده تعلق دارد این نسخه مبارک
بطبع رسید و انتشار یافت باری تشیع مسعودی مذکور نخبة الافاضل کرمانشاهانی آقا محمد علی جامع
مقامع الفضل صاحب مقامع میگوید مسعودی از ذریه عبدالله بن مسعود بود و او در سیصد و
چهل و شش جهان را بدرود نمود

یاقوت حموی

ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله رومی الجنس حموی المولد بغدادی الدار در کودکی از دیار
حماة اسیر گرفته شد و عسکر بن ابی نصر حموی تاجر او را در بغداد بخرید و بپرورد و چون یاقوت
بزرگ شد شطری از نحو و لغت بخواند و بامر مولی مسافرت تجارت آغاز نهاد و در اسفار
او بجزیره کیش و عمان بود تا بموجب بعض دعاوی و کراهتی عسکر تاجر او را آزاد کرد و از خود
دور ساخت یاقوت باجرت کتابت امر معاش تحصیل مینمود و از مطالعه کتب متنسخه
فوائدی و اطلاعاتی بهم رسانید بعد از چندی عسکر بر سبیل لطف آمده مال التجاره با وی
تسلیم کرده بعادت پیش او را بسفر کیش فرستاد و وقتیکه یاقوت از آن مسافرت بازگشت
عسکر مرده بود از مال التجاره و محصول آن سفر بضاعتی بهم رسانید و ورثه را بمالی راضی ساخت
و مشغول تجارت شد و در جمله کتاب بخرید و میفروخت بین در حال اشتغال ببازرگانی
آثار جاودانی گذاشت مثل کتاب معجم البلدان که از آثار بزرگ دولت اسلامیه است و کتاب
المشترک وضعا و المختلف صقعا و کتاب معجم الأدباء مؤلف این سه تصنیف نسخه های
نفیس دارد و هکذا مراصد الاطلاع که تلخیص معجم البلدان است نسخه بطبع اروپا دارد
و از یاقوت کتب دیگر نیز نوشته اند که تاکنون ندیده ام میگویند یاقوت
بمذهب خوارج مایل بود و این بسیار غریب است وفاتش بنص
قاضی شمس الدین احمد بن خلکان در ششصد و بیست و
شش در خانی که بظاهر مدینه حلب بود
روی نموده است و از آثار صاحب
کامل در کتب موقوفه
یاقوت وصیت
وی فهو

فهرست مطالب مسطوره در کتاب

دیباچه — صفحه ۲
مقدمه — صفحه ۵
فصل اول — خلاصه از تاریخ اسکندر کبیر — صفحه ۸
فصل دویم — در مجملی از احوال سلسله سلوکید — صفحه ۱۳
فصل سیم — در سلطنت اشکانیان و عقاید مورخین عرب و عجم در اینباب — صفحه ۲۸
فصل چهارم — در تحقیق نسل و نژاد قوم پارت که سلاطین اشکانی از این طایفه بوده اند — صفحه ۴۴
فصل پنجم — در تحقیق مملکت پارت و تعیین حدود آن — صفحه ۵۵
فصل ششم — در اسامی و القاب سلاطین اشکانی یا پادشاهان پارث — صفحه ۵۹
فصل هفتم — در اوان حصول اقتدار سلاطین اشکانی — صفحه ۶۲
فصل هشتم — در علت تغییر اسامی سلاطین اشکانی یا پارث و سهو و اغلاطی که در آن روی داده — صفحه ۶۷
فصل نهم — در مدت سلطنت سلاطین پارث یا اشکانی — صفحه ۷۰
فصل دهم — در مسکوکات سلاطین اشکانی — صفحه ۷۹
فصل یازدهم — در وضع سلطنت سلاطین اشکانی — صفحه ۱۰۳
فصل دوازدهم — در قانون ولیعهدی در سلطنت اشکانیان — صفحه ۱۰۷
فصل سیزدهم — در اندازه اقتدار اعیان و اکابر و رجال دولت اشکانیان — صفحه ۱۰۶
فصل چهاردهم — در آداب سفارت در دولت اشکانیان و روابط و معاهده و مقاولات ایشان با دول خارجه — صفحه ۱۱۰
فصل پانزدهم — در وضع قشون اشکانیان — صفحه ۱۱۳
فصل شانزدهم — در اسلحه اشکانیان — صفحه ۱۱۹
فصل هفدهم — در جنگجوئی اشکانیان با قوم پارت — صفحه ۱۲۱
فصل هیجدهم — در شکار اشکانیان — صفحه ۱۲۲
فصل نوزدهم — در البسه سلاطین و ملکه های اشکانی و بزرگان ایشان و بعضی زینتهای آنها — صفحه ۱۲۳
فصل بیستم — در لباس نجبا و مغهای اشکانی — صفحه ۱۲۷
فصل بیست و یکم — در بعضی عوائد سلاطین و ملکه های اشکانی و بعضی از اقوال مورخین درباب این سلسله — صفحه ۱۲۷

فصل

فصل بیست و دویم — در وضع اشکانیان با ملوک الطوایف و تقسیم ایالات — صفحه ۱۳۷
فصل بیست و سیم — در عوائد و حالات ملت پارت از زن و مرد — صفحه ۱۴۰
فصل بیست و چهارم — در دین و مذهب اشکانیان — صفحه ۱۴۲
فصل بیست و پنجم — در ادبیات و علوم و صنایع و زبان اشکانیان — صفحه ۱۴۶
فصل بیست و ششم — در بسط مملکت سلاطین اشکانی و پایتختهای آنها و وضع ادای خراج در آن دولت — صفحه ۱۵۱
فصل بیست و هفتم — در وضع اکل و شرب مجلس عیش و طرب اشکانیان — صفحه ۱۵۳
فصل بیست و هشتم — در عمارات سلطنتی پادشاهان اشکانی — صفحه ۱۵۵
فصل بیست و نهم — در ابنیه و آثار باقیه اشکانیان — صفحه ۱۵۶
فصل سی ام — در نجابت سلاطین اشکانی — صفحه ۱۶۰
فصل سی و یکم — در طغیان اشکانیان و علت آن و ابتدای سلطنت این طبقه — صفحه ۱۶۳
فصل سی و دویم — در علت انقراض اشکانیان و غلبهٔ اردشیر ساسانی بر ایشان — صفحه ۱۷۲
فصل سی و سیم — در باقی ماندن نسل و اخلاف اشکانیان در ایران و سایر ممالک — صفحه ۱۷۸
خاتمه — در مطالب متفرقه — صفحه ۱۸۱
فهرست اسامی سلاطین اشکانی — صفحه ۱۹۷
تراجم احوال مورخین و مصنفین — صفحه ۲۰۲

فهرست اسامی سلاطین قاجاریه انار الله برهانهم

السلطان فتحعلیخان	ولادت سنه ۱۰۹۷	جلوس سنه ۱۱۳۳	مدت سلطنت شش سال	رحلت سنه ۱۱۳۹	عمر چهل و دو سال	مدفن در خواجه ربیع
محمد حسن شاه	ولادت سنه ۱۱۲۷	جلوس سنه ۱۱۶۴	مدت سلطنت هشت سال	رحلت سنه ۱۱۷۲	عمر چهل و پنجسال	مدفن حضرت عبد العظیم
حسینقلی شاه ملقب بجهانسوز شاه	ولادت سنه ۱۱۴۴	جلوس سنه ۱۱۸۴	مدت سلطنت هفت سال	رحلت سنه ۱۱۹۱	عمر بیست و هفت سال	مدفن استراباد
آقا محمد شاه مرحوم	ولادت سنه ۱۱۵۵	جلوس سنه ۱۱۹۳	مدت سلطنت هیجده سال	رحلت سنه ۱۲۱۱	عمر پنجاه و شش سال	مدفن نجف اشرف
فتحعلی شاه مبرور	ولادت سنه ۱۱۸۵	در طهران جلوس سنه ۱۲۱۲	مدت سلطنت سی و هشت سال و پنجماه	رحلت سنه ۱۲۵۰	عمر شصت و چهار سال و چهار ماه	مدفن قم
نایب السلطنه عباس میرزای مرحوم	ولادت سنه ۱۲۰۳			رحلت در خراسان سنه ۱۲۴۹	عمر چهل و پنجسال و شش ماه	مدفن در مشهد مقدس
محمد شاه طاب ثراه	ولادت سنه ۱۲۲۲	جلوس سنه ۱۲۵۰	مدت سلطنت چهارده سال و سه ماه	رحلت سنه ۱۲۶۴	عمر چهل و یکسال و یازده ماه	مدفن در قم

سلطنت عظمی

السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ناصر الدین شاه صاحبقران بن محمد شاه بن ولیعهد عباس میرزا ابن خاقان فتحعلی شاه بن حسینقلی شاه بن سلطان محمد حسن شاه بن فتحعلیخان بن امیر شاه قلیخان بن محمد ولیخان مهدیخان بن محمد قلیخان قاجار خلد الله ملکه و دولته

تولد همایون

شب سه شنبه ششم صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت من الهجرة المقدسة النبویة صلی الله علیه و آله

جلوس همایون بتخت سلطنت

روز یکشنبه هیجدهم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و شصت و چهار در دار السلطنه تبریز

جلوس مبارک بتختگاه سلطنت در دار الخلافه ناصری

در شب شنبه بیست و دویم شهر ذی القعدة الحرام سنه هزار و دویست و شصت و چهار که الحال چهل و چهار سال تمام است بالاستقلال مع الشوکة و العظمة و الاجلال سلطنت و جهانبانی میفرمایند

ابناء سلطنت

نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه مظفر الدین میرزا ادام الله اقباله العالی تولد روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و شصت و نه من الهجرة المقدسة

نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه سلطان مسعود میرزا ادام الله اقباله العالی تولد یوم بیستم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و شصت و شش من الهجره

نواب اشرف والا نایب السلطنه دولت علیه امیر کبیر وزیر جنگ کامران میرزا ادام الله اقباله العالی تولد روز نوزدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه یکهزار و دویست و هفتاد و دو من الهجره

نواب اشرف والا سالار السلطنه نصرة الدین میرزا تولد روز دوشنبه سیزدهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و نود و نه

نواب اشرف والا محمد رضا میرزا رکن السلطنه تولد روز پنجشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنه ١٣٠١

نواب اشرف والا حسینعلی میرزا یمین السلطنه تولد شب دوشنبه شانزدهم محرم الحرام سنه ١٣٠٤

نواب اشرف والا سلطان احمد میرزا عضد السلطنه تولد شب پنجشنبه هیجدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه ١٣٠٦

نواده های سلطنت

اولاد نواب اشرف والا ولیعهد

نواب والا اعتضاد السلطنه محمد علی میرزا تولد یوم چهاردهم ربیع الثانی سنه ١٢٨٩

نواب والا ملک منصور میرزا شعاع السلطنه

نواب والا ابو الفتح میرزا

نواب والا ابو الفضل میرزا

اولاد نواب اشرف والا ظل السلطان

نواب والا جلال الدوله سلطان حسین میرزا تولد در سنه ١٢٨٥

نواب والا هرمز میرزا

نواب والا سلطان محمود میرزا

نواب والا امیر تیمور میرزا

نواب والا سلطان فریدون میرزا

اولاد جلال الدوله مرحوم

نواب والا مهدیقلی میرزا

بنات سلطنت

نواب علیه عالیه فخر الملوک تولد در سنه ١٢٦٤

نواب علیه عالیه عصمة الدوله تولد در سنه ١٢٧٢

نواب علیه عالیه افسر الدوله تولد در سنه ١٢٧٥

نواب علیه عالیه والیه تولد در سنه ١٢٧٥

نواب علیه عالیه ضیاء السلطنه تولد در سنه ١٢٧٢

نواب علیه عالیه تاج الدوله بانوی عظمی تولد در سنه ١٢٧٣

نواب علیه عالیه فخر الدوله تولد در سنه ١٢٧٨

نواب علیه عالیه فروغ الدوله تولد در سنه ١٢٧٩

نواب علیه عالیه ایران الملوک تولد در سنه ١٢٩٨

نواب علیه عالیه افتخار الدوله تولد در سنه ١٢٩٨

نواب علیه عالیه زهرة السلطنه تولد در سنه ١٢٩٩

نواب علیه عالیه تاج السلطنه تولد در سنه ١٣٠١

نواب علیه عالیه شرف السلطنه تولد در سنه ١٣٠٣

نواب علیه عالیه قدرة السلطنه تولد در سنه ١٣٠٤

اخوان سلطنت

نواب والا عباس میرزا ملک آرا نواب والا عز الدوله عبد الصمد میرزا نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزا

اخوات سلطنت

نواب علیه عالیه عزة الدوله نواب علیه عزیز الدوله نواب علیه عفت الدوله

اعمام سلطنت

نواب والا معین الدوله احمد میرزا

اولاد خاقان مغفور

نواب والا اعتضاد الدوله سلطان احمد میرزا نواب محمد هادی میرزا نواب جهانسوز میرزا امیر تومان

امیرزادگان عظام

بنی اخوان سلطنت

امیرزاده محمد میرزا امیر تومان ولد نواب والا عباس میرزا ملک آرا

امیرزاده علینقی میرزا سرتیپ ولد نواب والا رکن الدوله

امیرزاده عماد السلطنه حسینعلی میرزا سرتیپ توپخانه ولد نواب والا عز الدوله

سایر شاهزادگان کرام از قرار رشته ماضیه

نواب حاجی سیف الدوله میرزا ولد مرحوم ظل السلطان نواب معتمد الدوله سلطان اویس میرزا امیر تومان نواب عماد الدوله بدیع الملک میرزا نواب فرمانفرما سلطان حمید میرزا امیر تومان نواب مؤید الدوله ابو الفتح میرزا امیر تومان نواب محمد حسین میرزای امیر آخور نواب ضیاء الدوله انوشیروان میرزا امیر تومان نواب حشمة الدوله عبد الله میرزا امیر تومان نواب حاجی بهاء الدوله ساسان میرزا امیر تومان نواب عمید الدوله کیومرث میرزا نواب معز الدوله اسمعیل میرزا نواب نصرة السلطنه روح الله میرزا نواب حاجی حسام السلطنه ابو النصر میرزا امیر تومان نواب شعاع الدوله حاجی سلیمان میرزا امیر تومان نواب نصرة الدوله عبد الحسین میرزا امیر تومان نواب سهام الملک مهدیقلی میرزا نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا از نزال اجودان مخصوص حضور مبارک نواب امیرخان میرزا روح الله میرزا امیر تومان نواب احتشام الدوله عبد العلی میرزا امیر تومان

نواب سلطان حسین میرزا نیر الدوله پیشخدمت حضور همایون حکمران نیشابور نواب محمد علی میرزا پسر مرحوم مهدیقلی میرزا حاکم سراب و کرمرود نواب حشمة السلطنه محمد حسن میرزا ولد مرحوم ایضا نایب الایاله کرمان و ناظم سرحد بلوچستان وغیره جعفر قلی میرزا پسر مرحوم حاجی محمد ولی میرزا سام میرزای شمس الشعراء حاجی ابو الفضل میرزا ولد مرحوم ظل السلطان حاجی جهاندار میرزا ولد مرحوم جهانشاه میرزا عادلشاه میرزا ولد مرحوم ایضا محمد کریم میرزا پسر مرحوم محمد مهدی میرزا حاجی نصر الله میرزا ولد مرحوم سیف الله میرزا حاجی فریدون میرزا حاجی محمد حسین میرزای حشمة السلطنه خلف مرحوم امام ویردی میرزای کشیکچی باشی اوکتای قاآن میرزا ولد مرحوم حسنعلی میرزای شجاع السلطنه حاجی محمد مهدی میرزا مؤید السلطنه پسر مرحوم مؤید الدوله عالمشاه میرزا ولد مرحوم تیمور میرزا سرتیپ حسام الدین میرزا پسر مرحوم محمد رضا میرزا اسحق میرزا ولد مرحوم رکن الدوله یعقوب میرزا خلف مرحوم ظل السلطان یحیی میرزای نایب الایاله خلف سیف الملوک میرزا امیرزاده مرتضی قلی میرزا ولد مرحوم عماد الدوله سلطان محمد میرزا ولد مرحوم ایضا جلال الدین میرزا ولد مرحوم ایضا امیر مجد الدین میرزا ولد مرحوم ایضا سلطان ابراهیم میرزا ولد مرحوم ایضا سلطان اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضا اسحق میرزا ولد مرحوم ایضا ایرج میرزا ولد مرحوم ایضا محمد باقر میرزا ولد مرحوم معز الدوله فضل الله میرزا ولد مرحوم ایضا محمد کاظم میرزا ولد مرحوم ایضا محمد جعفر میرزا ولد مرحوم ایضا فرمانعلی میرزا ولد مرحوم ایضا حاجی محمد طاهر میرزا جلال الدین میرزا ولد مرحوم بهمن میرزا ولد پیشخدمت مرحوم کیخسرو میرزا اکبر میرزا محمد حسن میرزا پیشخدمت حضور ولد مرحوم اعتضاد السلطنه محمد حسن میرزا ولد مرحوم اسد الله میرزا حاجی سیف الملوک میرزا ولد حاجی جهانگیر میرزا حاجی مسعود میرزا ولد مرحوم جهانگیر میرزا حاجی محمد حسین میرزا ولد مرحوم ایضا حاجی فتح الله میرزا ولد مرحوم ایضا اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضا اسد الله میرزا ولد مرحوم ایضا شیخ حسن میرزا ولد مرحوم ایضا محمد علی میرزا مشکوة الملک ولد مرحوم خسرو میرزا عبد المجید میرزا ولد مرحوم جعفر خان میرزا کامران میرزا ولد نواب

معین الدوله جلال الدین میرزا ولد نواب ایضا ابو الفتح میرزا ولد نواب ایضا اکبر میرزا ولد ایضا مهدی میرزا ولد ایضا علینقی میرزا ولد ایضا تیمور میرزا ولد ایضا محمد علیمیرزا ولد ایضا لطفعلی میرزا ولد مرحوم مؤید الدوله محمد کریم میرزا ولد مرحوم ایضا محمد باقر میرزا ولد مرحوم ایضا داراب میرزا ولد مرحوم ضیاء الدوله شاهرخ میرزا ولد مرحوم بهمن میرزا محمد علیمیرزا ولد مرحوم ایضا احمد میرزا نعمة الله میرزا ولد مرحوم تیمور میرزا صبح الله میرزا ولد مرحوم ایضا افراسیاب میرزا ولد مرحوم ایضا کیومرث میرزا ولد مرحوم محمد قلیمیرزای ملک آرا عبدالله میرزا نظام العلماء ولد مرحوم ایضا محمد جم میرزا ولد مرحوم ایضا بهمن میرزا ولد ایضا عبدالحسین میرزا ولد ایضا عبدالوهاب میرزا پسر نواب حشمة السلطنه محمد حسین میرزا پیشخدمت حضور همایون معروف بشاهزاده حسین پسر نواب ایضا نواب علی بخش میرزا پسر مرحوم نصرالله میرزای والی اسدالله میرزا پسر مرحوم کیکاوس میرزا سرهنگ توپخانه مسعود میرزا ولد مرحوم حاجی محمد ولیمیرزا عباسقلی میرزا ولد ایضا اسکندر میرزا ولد ایضا خسرو میرزا ولد ایضا طهمورث میرزا ولد مرحوم محمد تقی میرزای حسام السلطنه امیر شیخ میرزا ولد مرحوم ایضا امان الله میرزا ولد مرحوم علینقی میرزای رکن الدوله عبدالرشید میرزا ولد مرحوم عبدالله میرزای دارا قهرمان میرزا ولد مرحوم ایضا نادر میرزا ولد مرحوم احمد علیمیرزا حسین شاه میرزا احمد میرزا ولد مرحوم کیقباد میرزا

محمود میرزا ولد ایضا مهدیقلیمیرزا ولد مرحوم شاپور میرزا سلطان یوسف میرزا ولد مرحوم منوچهر میرزا محمد کاظم میرزا ولد مرحوم ایضا محمد حسن میرزا ولد ایضا غلامحسین میرزای صدر الشعراء ولد مرحوم ملک ایرج میرزای رئیس الاعباء محمد قلیمیرزا ولد ایضا حسینقلی میرزا ولد ایضا نصرالله میرزا ولد نواب حاجی سیف الدوله میرزا اردشیر میرزا ولد مرحوم شاه قلیمیرزا مرتضی قلیمیرزا ولد مرحوم کیخسرو میرزا محمد حسن میرزا ولد مرحوم ایضا محمد علیمیرزا ولد ایضا محمد میرزا ولد مرحوم حاجی کیومرث میرزای ملک آرا محمد حسن میرزا ولد مرحوم ایضا اسدالله میرزا ولد مرحوم هوشنگ میرزای ایلخانی جهانبخش میرزا ولد مرحوم ایضا جهانگیر میرزا ولد مرحوم ایضا صیفور میرزا ولد مرحوم سلطان مصطفی میرزا محمود میرزا ولد مرحوم ایضا محمد حسین میرزا ولد مرحوم ایضا شاهزاده میرزا ولد مرحوم حاجی عباسقلی میرزا جمشید میرزا ولد مرحوم بهاء الدوله عبدالله میرزا ولد مرحوم محمد امین میرزا فیض الله میرزا ولد مرحوم ایضا

شاهزادگان و امرا و خوانین و آقایان ایل جلیل قاجار

که در اداره جناب مستطاب اجل اکرم عضد الملک ... بحضور همایون فرستند

شاهزادگان و غیره که در جزو خوانین قاجار مسطورند

محمد شریف میرزا سرتیپ محمد علیمیرزا ولد مرحوم مؤید الدوله محمد جعفر میرزا ولد مرحوم معز الدوله محمد صادق میرزا حبیب الله میرزا شاهرخ میرزا محمد حسن میرزا عبدالرحیم میرزا حاجی سیف الله میرزا شجاع الدین میرزا حسینعلی میرزا ابراهیم میرزا محمد مهدی میرزا عبدالحسین میرزا عیسی خان جلیلخان سرتیپ محمد تقیخان سرتیپ علی اکبرخان عباسخان علاءالدین خان علیخان محمد رضیخان محمودخان محمد حسینخان

طایفه بنی اعمام قوانلو

خلیل الله خان رئیس و سرتیپ غلامحسینخان حاجی مصطفیخان محمد اسمعیلخان محمد قلیخان

طایفه حاجی مهدیقلیخانی

حسینقلیخان سرتیپ اول نجفقلیخان رئیس و سرتیپ علیخان سرتیپ محمد قلیخان محمد ناصرخان سرهنگ محمد قلیخان قاضی سلیمانخان صادقخان عبدالله خان کاظمخان

طایفه قزل ایاغ

محمد حسینخان سرتیپ احمدخان رئیس نورالله خان محمد صادقخان علیمحمدخان احمدخان نور محمدخان غلامرضاخان قربانخان محمد قاسمخان

طایفه دولو

حاجی محمد حسینخان رئیس و سرتیپ محمدخان بهاء السلطنه محمد صادقخان شهاب الدوله حاجی حسینعلیخان محمد قاسمخان محمدخان ابوالحسنخان عباسقلیخان سرهنگ محمدخان سرهنگ میرزا محمد خان ولد اسکندرخان سرتیپ محمد علیخان عبدالله خان

طایفه عزالدینلو

حبیب الله خان محمد قاسمخان محمد رضاخان ... غلامحسینخان

طایفه شامبیاتی

محمد حسینخان پدر امین نظام محمد حسینخان رئیس و سرتیپ امامقلیخان محمودخان خلیل الله خان حاجی حبیب الله خان ابراهیمخان سلیمانخان سرهنگ علیمحمدخان ولیمحمدخان

طایفه حاجی مشهدی سپانلو

محمد طاهرخان حسینخان ولد لجارچی باشی محمد رضاخان میرزا باقرخان میرزا محمدخان علیخان ناصرخان رضاخان ولد ...

طایفه شاه بوداغلو

محمودخان رئیس و سرتیپ حاجی محمد زمانخان علی محمدخان احمدخان محمد اسمعیلخان

طایفه قاجلو

محمد صادقخان رئیس و سرهنگ محمد تقی آقا ... محمدخان ...

طایفه خزینه دارلو

محمد قلیخان رئیس و سرتیپ محمد ولیخان عبدالحسینخان

طایفه کرلو

محمدخان رئیس و سرتیپ محمد حسینخان نبیخان محمد علیخان

سایر

خوانین و آقایان قاجار سیصد و بیست و چهار نفر

تحویلدار و کیادار و غیره

فرج الله خان تحویلدار و سرهنگ ابراهیمخان یساول باشی احمدخان نایب

سایر کیاولان

هشت نفر

دایرهٔ دولت

مجلس محترم دار الشورای کبرای دولتی بریاست جناب جلالتمآب اجل اکبر الدوله

اسامی وزراء عظام و اعضای فخام دار الشورای کبری از شاهزادگان معظم و غیرهم از قرار سنوات ماضیه است و تغییری نکرده فقط در سنهٔ ماضیه بارس ئیل الی حال اشخاصی که تازه بعضویت اینمجلس محترم نایل و برقرار شده اند از قرار ذیل است

نواب مؤید السلطنه حاجی محمد مهدی میرزا | جناب معتمد السلطنه میرزا ابراهیم مستوفی آل جناب میرزا محمد حسین وقایع نگار | جناب حاجی مصدق الملک جناب میرزا رضا بنان الملک | جناب علیخان حکمران اردبیل و مشکین پسر مرحوم والی

وزارت جلیلهٔ جنگ

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و رئیس کل قشون ظفر نمون دولت علیه از توپخانه و قورخانه و زنبورکخانه و افواج مره و سواره منصوره و پیاده نظام و خارج نظام

جناب جلالتمآب نظام الملک وزیر لشکر و رئیس دفتر لشکر

امیر الامرا العظام حسنخان آجودانباشی کل نظام امیر تومان

مجلس محاکمات وزارت جلیلهٔ عسکریه

نواب حاجی بهاء الدوله امیر تومان رئیس محاکمات عسکریه امیر الامرا العظام صمصام السلطنه امیر تومان کاظمخان میرتیپ اول حاجی محمد حسنخان سرتیپ ثانی جناب میرزا ابو القاسم علیخان سرتیپ افشار محمد علیخان میرتیپ احمد میرزا نایب آجودانباشی میرزا علی اکبر لشکرنویس نصر الله خان سرتیپ نوه آصف الدوله کریمخان سرتیپ کنگرلو حسنخان سرتیپ توپخانه میرزا مسعود خان سرتیپ قره‌گوزلو کومی آجودان مجلس میرزا کلبعلی منشی یوسفخان نایب آجودانباشی علی عسکرخان ایضا میرزا اسمعیل محرر

ارباب قلم دفتر لشکر ملتزمین رکاب مبارک و غیرهم

لشکرنویسان عظام

معتمد السلطان میرزا نعمت الله خان لشکرنویسباشی و نایب وزارت جلیلهٔ لشکر ... جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف جناب میرزا علی معین لشکر میرزا زین العابدین مستوفی نظام میرزا علی ولد مرحوم حاجی میرزا فضل الله میرزا علی ولد مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر میرزا محمد علیخان لشکرنویس حاجی میرزا اشرف خمسه میرزا ابو القاسم ولد جناب حاجی میرزا عباسقلی میرزا عبد الله خان ولد جناب جلالتمآب قوام الدوله میرزا حسینعلی ولد مرحوم میرزا

نصر الله لاهیجانی حاجی میرزا حسن خان مستشار لشکر میرزا حسینعلی گروسی معتمد لشکر میرزا محمد لشکرنویس ولد مرحوم میرزا کاظم میرزا نصر الله لشکرنویس حاجی میرزا رضای تفرشی میرزا عبد الحسین میرزا حبیب الله نوری میرزا ابو القاسم ضیاء لشکر حاجی میرزا سید باقر صدیق لشکر میرزا جعفر خان لشکرنویس پسر مرحوم میرزا عبد الله خان نوری میرزا هاشمخان اعتماد لشکر پسر مرحوم میرزا محمد علی اعتماد لشکر میرزا محمد حسین لشکرنویس ولد مرحوم میرزا یوسف میرزا علیرضا خان ولد مرحوم میرزا محمد علی اعتماد لشکر میرزا علی اصغر لشکرنویس میرزا سید تقیخان تفرشی میرزا علی اصغر خان پسر مرحوم میرزا محمد حسین تفرشی میرزا تقیخان پسر

مرحوم حاجی میرزا اشرف تفرشی میرزا سید یوسف لشکرنویس میرزا حسنخان معاون لشکر میرزا محمود لشکرنویس نواده جناب جلالتمآب وزیر دفتر میرزا عباس لشکرنویس و سررشته دار کل میرزا عبد الکریمخان لشکرنویس میرزا مهدی علی آبادی حاجی میرزا رضای پسر مرحوم حاجی میرزا جانی سررشته دار اصطبل خاصه میرزا علی علوی لشکرنویس میرزا حسین لشکرنویس میرزا سید جعفر ولد مرحوم میرزا سید کاظم وزیر الدواب حاجی میرزا عبد الکریم لواسانی میرزا سید حسین پسر مرحوم میرزا شفیع مستوفی خزانه میرزا سید ابراهیم میرزا زمان کردستانی میرزا ابو القاسمخان میرزا اسمعیل خان لشکرنویس پسر مرحوم وزیر لشکر میرزا علیخان منشی باشی وزارت لشکر و لشکرنویس میرزا حسنخان لشکرنویس پسر مرحوم میرزا رفیعخان قورخانه میرزا نصر الله لشکرنویس سررشته دار سابق مخزن میرزا محمد ولد مرحوم حاجی میرزا اشرف تفرشی میرزا محمد ولد میرزا عبد الحمید لشکرنویس حاجی میرزا حسنخان برادرزاده مشیر لشکر میرزا فرج خان لشکرنویس میرزا علی ولد میرزا محمد حسین نوری میرزا محمدخان لشکرنویس فراهانی میرزا مصطفی لشکرنویس ولد جناب وکیل لشکر

سررشته داران و محررین دفتر لشکر

میرزا حسین اصفهانی میرزا آقاخان میرزا علی ولد مرحوم حاجی میرزا اشرف لشکرنویس میرزا حبیب الله ولد میرزا احمد نوری میرزا علینقی تفرشی میرزا سید احمد تفرشی حاجی میرزا محمد ساوجی میرزا سید یوسف قاجار نویس میرزا لطفعلیخان سررشته دار

پسر مرحوم میرزا غلامحسین میرزا شفیع لواسانی میرزا اسمعیل کتابچه نویس میرزا محمد علی نوری میرزا محمود میرزا رحمة الله نهاوندی میرزا اسمعیل خان تفرشی میرزا حبیب الله میرزا حسنخان میرزا فرج الله سررشته دار میرزا سید علینقی میرزا صادق میرزا فتح الله میرزا نور الله ولد مرحوم میرزا محمد مستوفی میرزا اسمعیل میرزا حسن تفرشی میرزا حسنخان پسر معاون لشکر میرزا عبد الحسین میرزا محمد کرکانی ولد مرحوم میرزا جعفر میرزا اسمعیل طهرانی سررشته دار میرزا یوسف سررشته دار تفرشی

سررشته داران توپخانه و قورخانه

توپخانه

میرزا نصر الله سررشته دار میرزا علی سررشته دار میرزا سید تقی میرزا اسمعیل میرزا علینقی میرزا مصطفی میرزا علی میرزا آقا سررشته دار توپچیان نظام جدید میرزا حسن ولد مرحوم میرزا هادی

قورخانه

میرزا نصر الله سررشته دار میرزا اشرف سررشته دار میرزا ابو القاسم سررشته دار میرزا اسد الله سررشته دار میرزا علی اکبر سررشته دار میرزا آقای آشتیانی

زنبورکخانه

میرزا هادی سررشته دار

ادارهٔ دار الانشاء وزارت جنگ

جناب فخامت نصاب میرزا محمدخان دبیر لشکر و رئیس دار الانشاء نظام و غیر نظام میرزا عیسی خان منشی باشی کل نظام میرزا ابو الحسن منشی میرزا کلبعلی میرزا محمود خان منشی مخصوص میرزا هدایة الله میرزا مهدیخان نواده قائم مقام میرزا

محمدخان کرکانی میرزا کاظمخان میرزا محمد تقی ولد حاجی میرزا عبد الکریم لشکرنویس

غزبان دفتر لشکر

میرزا مهدی غزباشی میرزا علی اکبر میرزا جعفر میرزا حسن میرزا جعفر ایضا میرزا حسین میرزا مختار میرزا محمد قلی میرزا آقا

مأمورین ولایات

آذربایجان

لشکرنویسان

جناب میرزا محمود خان مشیر نظام میرزا سید مرتضی لشکرنویس میرزا علی اشتیانی ایضا حاجی میرزا کاظم خان مؤتمن لشکر میرزا علی اشرف میرزا احمد میرزا محمد میرزا موسی خان لشکرنویس حاجی میرزا ابو الحسن لشکرنویس گرگانی

سررشته داران

میرزا رحیم میرزا عبد العلی میرزا علی میرزا زین العابدین میرزا ابراهیم ولد حاجی میرزا یوسف میرزا نقی میرزا ابراهیم گوران میرزا عبد الله سررشته دار میرزا محمود سررشته دار

منشیان

میرزا محمدخان میرزا سید رضا میرزا عبد الحسینخان میرزا احمد میرزا صادق میرزا مصطفی منشی

خراسان

ارض اقدس

جناب میرزا سید محمد مؤتمن لشکر لشکرنویس کل خراسان میرزا احمد خان لشکرنویس ولد میرزا سید محمد

سررشته داران

میرزا یوسف میرزا محمد علیخان

فارس

میرزا لطفعلیخان لشکر نویسباشی فارس
میرزا مصطفی لشکر نویس

اصفهان وغیره

میرزا محمد علیخان لشکر نویس میرزا محمد
لشکر نویس میرزا ابوتراب سررشته دار

لرستان وبروجرد

میرزا حسنخان لشکر نویس پسر مرحوم میرزا
اسمعیل لشکر نویس میرزا هدایت الله
خان سررشته دار

عربستان

میرزا آقای سررشته دار

سمنان ودامغان

میرزا سید محمد علی سررشته دار

عراق

میرزا سید باقر سررشته دار مامور لشکر
نویسی عراق

خمسه

میرزا علی سررشته دار برادر معتمد لشکر

قزوین

میرزا سید ابراهیم لشکر نویس

مازندران

میرزا علیرضای لشکر نویس میرزا جعفر
سررشته دار

گیلان

میرزا یوسفخان لشکر نویس

استراباد

میرزا مقیم لشکر نویس میرزا فتح الله
پسر معزی الیه

کرمان

میرزا محمد علیخان ناصر لشکر مامور کرمان
میرزا صادقخان لشکر نویس ولد میرزا محمد علیخان
میرزا عبدالله سررشته دار

کرمانشاهان

میرزا سید علی لشکر نویس

کردستان

میرزا علینقی کردستانی لشکر نویس

همدان

میرزا علی ولد میرزا محمد لشکر نویس

ملایر وتویسرکان ونهاوند وگلپایگان وکمره

میرزا آقلی لشکر نویس میرزا محسنخان
سررشته دار پسر مشار الیه

اطباء وجراحان نظام

میرزا لقمان رئیس الاطباء حکیمباشی کل
نظام میرزا سید محمد حکیمباشی توپخانه
میرزا اسمعیل خان جراح باشی میرزا
فرج الله سررشته دار اطبا میرزا شفیع
سراج الاطباء

اطباء وجراحان حاضر رکاب

ومامورین ولایات صد پنجاه وشش نفر

صاحبمنصبان

امراء تومان

(شاهزادگان وآنهائیکه سمت وزارت دارند
جناب جلالتمآب امیر نظام کارگزار کل مملکت
آذربایجان جناب جلالتمآب معین الملک
نواب والا جهانسوز میرزا امیر تومان حکمران
شاهرود وبسطام نواب والا معتمد
الدوله والی مملکت فارس نواب والا
فرمانفرما والی مملکت کرمان وبلوچستان
نواب والا ضیاء الدوله نواب والا موید
الدوله نواب حشمة الدوله نواب حاجی
بهاء الدوله رئیس مجلس محاکمات عسکریه
نواب شعاع الدوله سلیمان میرزا نواب
امیرخان سردار نواب حاجی حسام السلطنه
نواب احتشام الدوله عبدالعلی میرزا
نواب محمد میرزا

(سایرین)

چون رعایت ترتیب صحیح اسامی صاحبمنصبان
جلالت

عظام تولید بعضی اشکالات میکرد واسباب
زحمت وگفتگو میشد لهذا چندان رعایت
ترتیب نشد
امیر الامرا العظام سلیمانخان صاحب اختیار
امیر الامراء العظام رحمة الله خان ساری
اصلان امیر الامرا العظام ساعد الدوله
سردار قشون عراق امیر الامرا العظام
نصر الملک امیر الامراء العظام حسام الملک
امیر تومان والی کرمانشاهان امیر
الامراء العظام عزیز السلطان امیر الامراء
العظام نظام الدوله محمد ابراهیمخان نوری
امیر الامرا العظام شجاع السلطنه
جناب جلالتمآب اعتضاد الملک
امیر الامرا العظام سیف السلطنه امیر
الامراء العظام احتشام السلطنه حکمران
خمسه امیر الامراء العظام میرزا محمد علیخان
معین نظام امیر تومان امیر الامرا العظام
حاجی شهاب الملک امیر الامراء العظام
یار محمد خان سهام الدوله حاکم بجنورد
امیر الامرا العظام میر علیخان حشمت الملک
امیر تومان امیر الامرا العظام محمد باقرخان
عماد الملک وکیل طبس امیر الامرا العظام
حاجی حسام الدوله مامور آذربایجان
امیر الامرا العظام آقاخان امیر تومان
امیر الامراء العظام حاجی صمصام الملک
امیر الامراء العظام ولیخان نصر السلطنه
امیر تومان امیر الامراء العظام
صمصام السلطنه امیر تومان رئیس مدرسه
مبارکه نظامی ناصری امیر الامرا العظام
نصرالله خان امیر تومان عمید السلطنه

ایضا امرائیکه دارای امتیاز ونشان وحمایل امیر تومانی هستند

نواب نصرة الدوله مامور آذربایجان
جناب جلالتمآب نظام السلطنه جناب

جلالتمآب نیرالملک ومشیر نظام الملک
وزیر دارند

سرتیپان اول

(سوای سرتیپان اول که جزو توپخانه و
سواره نوشته شده اند)
نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا ژنرال
اجودان حضور همایون حسینقلیخان
قاجار قوانلو عبدالحسینخان جناب
محمد خان والی مامور آذربایجان میرزا
علیخان ولد مرحوم صدر اعظم جناب
حاجی حسینقلیخان صدر السلطنه عزیز
الله میرزای ظفر السلطنه جناب مشیر
الدوله میرزا یوسفخان عبدالحسینخان
افشار حاجی حسینقلیخان برادر
سالار اصلان نواب جلال السلطنه
محمد میرزا میرزا زکیخان عباسقلیخان
اعتماد نظام سرتیپ اول ومترجم نواب
مستطاب اشرف والا نایب السلطنه
محمد قاسمخان صاحبجمع علی محمد خان برادر جناب
حاجی امین السلطنه جناب نریمانخان
وزیر مختار مقیم وینه حاجی عطاالله
خان محمد علیخان ولد مرحوم اقبال السلطنه
امیرزاده عبدالمجید میرزا حاکم سابق نعمت
قراجه داغ ولیخان نصر السلطنه محمود
میرزا سرتیپ اول حاجی آغا غلامعلی
سرتیپ اول میرزا حسینخان سهام السلطنه
محمد علیخان پسر خازن الملک نصرالله خان
تلگرافچی مخصوص حضور همایون اعتماد
الحرم حاجی سرور خان آغاباشی آغا
بهرامخان میرزا ابوترابخان نایب اول
اداره پلیس محمد حسنخان پیشخدمت
حاکم کاشان اسکندرخان افغان
میرزا محمد خان پیشخدمت خاصه وسرتیپ اول
غلامعلیخان سرتیپ اول پسر نظام الدوله

جعفرقلیخان ولد مرحوم قنبر علیخان
سعد الدوله عالیشاه میرزا فتح الله خان
ناظم دیوانخانه میرزا سید عبدالکریمخان
پیشخدمت خاصه محمد باقرخان سرتیپ
سابق فوج سیم شقاقی ابوطالبخان
پسر مرحوم صارم الملک شاطرباشی

سرتیپان دویم

(سوای آنهائیکه در جزو افواج وسواره
نوشته شده اند)
میرزا احمد خان مستشار الوزاره خارجه
محمد علیخان آردلباشی سرتیپ دویم
میرزا حسنخان پسر مرحوم سهام السلطنه
میرزا اسدالله خان ولد عطاءالله خان
میرزا حسنخان رئیس توپخانه آذربایجان
محمد حسنخان شجاع الملک ولد مرحوم عبد
القادر خان شجاع الملک محمد علی میرزا
میرزا جوادخان میر سلیمانخان صارم
السلطنه سرتیپ دویم میرزا حسنخان
ولد میرزا محسن مستوفی سرتیپ دویم
محمد حسین میرزا سرتیپ دویم میرزا اسمعیل
ولد صحاف باشی سرتیپ دویم میرزا عباس
خان سرتیپ دویم بیوکخان ولد مرحوم
محمد خان امیر تومان محمد علیخان
ولد مرحوم مهدیقلیخان امیر الامراء

سرتیپان سیم

(سوای آنهائیکه در جزو سواره وافواج
نوشته شده اند)
دارا میرزا کامران میرزا مرتضی قلی میرزا ژنرال
اجودان حضور همایون عین الملک
میرزا محمد خان سرتیپ پسر مرحوم صدر اعظم
میرزا سید محمد خان سرتیپ سرهنگ سابق
فوج بهادران اسمعیل خان ولد مرحوم
محمد علیخان ماکوئی علینقیخان سرتیپ
خارج از فوج ایلات مهدیخان جهانبیگلو

خانبابا خان پسر صاحب اختیار میرزا علیخان
افشار حیدرقلیخان مراغه علیقلیخان
پسر مرحوم حاجی هما الملک عباسقلیخان
مراغه عباسقلیخان پسنکوهی مهدی
خان قاجار سیف الله خان لاریجانی
میرزا نصرالله خان مهندس علیرضا خان
ژنرال اجودان ولد مرحوم صمصام الدوله
مصطفی قلیخان ولد مرحوم ایضا محمد تقیخان
حسینقلیخان سرتیپ برادر مرحوم اجودانباشی
حیدرخان سرتیپ پسر مرحوم حاجی سعد الدوله
محمود خان میرزا عبدالکریمخان حاجی محمد حسنخان
زند محمد حسنخان ولد مرحوم محمد خان میر تومان
محمد حسنخان ولد مرحوم ایضا مرتضی قلی آقای
سرتیپ خارج از فوج پنجم شقاقی کریمداد
خان بجنوردی یوسفخان سرتیپ سواره افشار
میرزا مرتضی خان ولد مرحوم میرزا زین العابدین
البرز عبدالعلیخان ولد سعد السلطنه
ولد علیخان
مرحوم نظام الدوله نصرالله خان ماکوئی
حبیب الله خان ولد ابوالفتح خان ایلخانی
اسدالله خان آقاخان ولد مرحوم سلیمانخان
امیر تومان فرج الله خان طالش مرتضی
قلیخان سمنانی سرتیپ سیم میرزا سید علی اصغر
کاشانی سرتیپ سیم میرزا مسعود خان
فیروزکوهی علی اکبرخان اصفهانی سرتیپ سیم
احمد میرزا ولد مرحوم حاجی محمد میرزا سرتیپ سیم
میرزا غلامعلیخان ولد جناب میرزا محمود وزیر
سابق دار الخلافه قاسمخان کردوسی محمد خان
افشار میرزا حسینخان سرحددار امان
الله خان پسر مرحوم ابراهیم آقای ماکوئی
مرتضی خان رئیس تلگرافخانه استراباد آغا
سلطان خواجه حاجی شیخ محمد جعفر معتمد
التجار آقا حیدرخان

سرهنگان خارج از فوج

کلبعلیخان ولد مرحوم امین نظام عبد العلیخان
ولد مرحوم ایضا حسنعلی میرزا جمشیدخان
ولد حاجی اردشیرخان علیخان ولد مرحوم
علی اکبرخان سرتیپ رحمة الله خان شقاقی
میرزا بزرگخان پسر مرحوم میرزا علی قایم مقام
کلبعلیخان پسر مرحوم نظام الدوله محمد آقا
ولد مرحوم حاجی بزرگخان علیقلیخان شقاقی
محمدخان ولد شیخعلیخان حاجی فضلعلیخان
کاظمخان شقاقی اسد الله خان ماکوئی
امیر اصلان میرزای سرهنگ علینقیخان علی اکبر
خان برادر مشار الیه عباسقلیخان ولد
مصطفی قلیخان جهان بیکلو فتح الله میرزا
محمد کاظم میرزا ولد علمشاه میرزا زین
العابدینخان احمدخان عبد الله خان ولد
مرحوم جعفرخان ابو الحسنخان محمدخان
فرج الله خان حسینقلیخان سرهنگ سابق
فوج هفتم شقاقی مهدیخان افشار عبد
العلیخان حسینعلیخان هرانی ولد مرحوم
فضلعلیخان ابراهیمخان لاریجانی حسنخان
افشار اسد آبادی پاشاخان خمسه مظفر
السلطنه محمد حسنخان دوبرن علیقلیخان
کره غلامرضاخان مافی مرتضی قلیخان ولد
مرحوم حاجی بهاء الملک اسد الله خان ولد
مرحوم حاجی سعد الدوله آقاخان سرهنگ
ولد مرحوم مهدیقلیخان دنبلی آغا مکلل خواجه
حسنخان برادر مرحوم علیخان قراقی میرزا
علی اکبر زین العابدین میرزا فتح الله خان
قراگوزلو حسنخان نواده جناب صاحبدیوان
حسین آقای افشار محمدخان درجزینی
میرزا محمد علیخان ولد مرحوم میرزا غفارخان
کردستانی اکبرخان پسر مرحوم محمدخان امیر تومان
یحیی خان پسر نصرة الله خان عمید السلطنه
اسمعیل خان ولد مرحوم محمدخان امیر تومان

نایبان اجودانباشی

جلال الدین میرزا یار محمدخان نایب اجودان
باشی علی اکبرخان نایب اجودانباشی
علیرضا میرزا قزل ارسلان میرزا احمد
میرزا خلف مرحوم امیر تیمور میرزا احمد میرزا
خلف مرحوم کیقباد میرزا ارسلان میرزا
سلطان مجید میرزا مصطفی قلیخان خلف مرحوم
منوچهرخان میرزا علی آقا اسد الله خان
دنبلی ناصر قلیخان میرزا یوسفخان
میرزا فضل الله خان یوسفخان شقاقی
غلامحسینخان رستمخان کرجی سلطان
احمد میرزا علی اکبرخان نواده مرحوم فضلعلیخان
جعفر قلیخان قاجار محمد حسنخان
نواده مرحوم حاجی هادیخان جهان بیکلو
جعفرخان ولد مرحوم حاجی محمد علیخان
سرهنگ محمد حسنخان پسر جمشیدخان
تیموخان هادیخان زنگنه میرزا
عبد الله خان نایینی محمد آقا بازرخان
نواده نایب محمد علیخان محمد علیخان
پسر مرحوم رضا قلیخان نایب ایشیک آقاسی
باشی قزوینی غلامرضاخان بسطامی
فهرملخان سید حسنخان فیروزکوهی
سید حسینخان ایضا حسنخان ولد مرحوم
علیقلیخان میرزا عیسی خان ولد مرحوم
عبد الرسولخان بیوکخان افشار
مهدیخان ایضا محمد علیخان ولد
هاشمخان سیف الله خان ولد ایضا
میرزا احمدخان ولد مرحوم حاجی شجاع
الملک نجفقلیخان عبد العلیخان
افشار داودخان ولد محمد علیخان
سرتیپ جلال الدین میرزا ولد مرحوم
عماد الدوله میرزا حسنخان امیرخان
آقا لرخان پسر جبرئیلخان مسیحی علی اکبر
ولد مرحوم حاجی محمد علیخان سرهنگ
اسکندرخان حسینخان و شکر الله خان

بسطامی
علی آقا ولد محمود آقا اسمعیلخان
مرتضی قلیخان کره رحمة الله خان برادر
مرحوم دبیر الملک مصطفی قلیخان قاجار
محمد علیخان کرندی غلامحسینخان ولد
مرحوم محمد علیخان سنقری قاسمخان
ملایری مصطفی قلیخان کرمانشاهانی
علیخان ولد مرحوم حاجی میرزا صادقخان
محمدخان صاین قلعه محمد حسینخان
علیخان مرتضی قلیخان عراقی میرزا
فضل الله خان فیروزکوهی میرزا
تقیخان پسر میرزا اسمعیل لشکرنویس
میرزا حسینخان ولد مرحوم میرزا زکی
غلامحسین میرزا اسد الله خان نعرشی
صادقخان منسوب مرحوم وکیل الملک
نقیخان کرمانی حسین آقا ولد علی بیک
افشار محمد علیخان پسر بشیر الدوله
سلیمانخان نایب اجودانباشی ولد مرحوم
مهدیقلیخان سرتیپ

یاوران خارج از فوج

مرتضی قلیخان یوسفخان اسکندرخان
پسر جبرئیلخان رضا قلیخان باغمیشه
اسمعیلخان بادکوبه علیخان زنگنه
عباس آقا ولد مرحوم بهاء الدین آقا
جعفر قلی بیک زنگنه محمد یوسفخان
عراقی عزیز محمدخان ایضا جعفر
قلیخان عراقی محمدخان رجبخان
گودرزی خسروخان خمسه شکر الله
خان ایضا مرتضی قلیخان قزوینی
مرتضی خان ولد مرحوم مهدیقلیخان
سرتیپ دنبلی عباسقلی بیک ولد
مرحوم جعفر قلی بیک لطفعلیخان
شکر الله خان ولد مرحوم اسمعیلخان
جهانبیکلو رضا قلیخان ولد ایضا

معلمین

ایرانی

کریمخان سرتیپ سیم علی اشرفخان سرتیپ
دویم میرزا عبد الوهابخان سرهنگ
علیخان قاجار محمد علیخان عبد الحسین
میرزا سرهنگ محمود میرزا مصطفی
بیک میرزا شکر الله میرزا محمد علی
میرزا اسحق معلم میرزا محمدخان معلم
محسنخان

معلمین فرنگی
از قدیم و جدید

ژنرال اندرمه مسیو لمر موزیکانچی باشی
ژنرال واکرخان مسیو لاگودس
مسیو بول جنرال استوداخ معلم پیاده
نظام کپیتن کرس معلم پیاده نظام
کپیتن کانزلر معلم پیاده نظام مسیو
گیار موزیکانچی باشی پیاده نظام مسیو
ودل نایب اول شاسور آدف

صاحبمنصبان نظام
طرح جدید اطریشی

یکصد و شصت و نه نفر سرهنگ ده
نفر نایب سرهنگ که درجه آنها یاور
اول است ده نفر یاور دویم یازده نفر
سلطان چهل و هفت نفر نایب اول
پنجاه و نه نفر نایب دویم هفده نفر
وکیل باشی و ثبات دوازده نفر

مهندسین و مترجمین
مهندسین

احمدخان قاجار سرتیپ محمد حسن
میرزا سرتیپ

مترجمین

میرزا محمد علی سرتیپ سیم
مدرسه مبارکه جدید البنای نظام
موسوم بمدرسه ناصری
صاحبمنصبان و معلمین فرنگی و ایرانی

صاحبمنصبان

امیر الامراء العظام میرزا کریمخان صمصام
السلطنه امیر تومان رئیس مدرسه

لشکرنویس

در اداره جناب جلالتمآب نظام الملک
مرتضی قلیخان سرتیپ سیم ناظم میرزا علی
سرتیپ سیم اجودان احمد میرزا سرتیپ
سیم کتابدار جناب شیخ احمد قاضی پیشنماز
میرزا هدایت منشی

معلمین ایرانی

دوازده نفر

معلمین فرنگی

مسیو ورشتنک سرتیپ معلم علم توپخانه
مسیو گادر سرتیپ معلم موزیک دکتر
مرل معلم زبان فرانسه مسیو مونش
معلم تیراندازی

شاگردان

صد و هفتاد نفر مهندس پانزده نفر
توپخانه سی نفر پیاده نظام چهل نفر
زبان فرانسه و غیره پانزده نفر طبیب
پانزده نفر موزیک پنجاه و پنج نفر
شاطر و عمله جات ده نفر

توپخانه مبارکه

بریاست امیر الامراء العظام امین نظام
رئیس توپخانه

عده نفرات کل توپخانه

ششهزار و چهارصد و هشتاد و هفت نفر

رؤساء

امیر الامراء العظام امین نظام رئیس کل
توپخانه مبارکه
اشخاصی که در کلیه توپخانه مشغول و
دخیل خدمتند پنجنفر
میرزا هاشمخان اعتماد لشکر لشکرنویس
توپخانه میرزا اسمعیلخان اجودانباشی

توپخانه جنرال پروشنلخان معلم
جنرال واگنرخان معلم میرزا ابراهیمخان
سرتیپ فرمانده و رئیس میدان و معلم تیر
مرحوم میرزا علی اکبرخان اجودانباشی

نفرات افواج و طوایف

ششهزار و یکصد و چهارده نفر
پیشخدمان و اطبا و ارباب قلم و اصناف و
سراهداران و موزیکانچیان و شیپورچیان
سیصد و شصت و شش نفر

تشخیص افواج توپخانه

کلیه توپخانه صورت بسته شده است از
دو تومان تومان اول عبارت از
افواج و طوایف آذربایجانست که دوازده
فوج است که بترتیب فوجی و تومانی
نوشته میشود

افواج آذربایجان

از بابت تومان اول سه هزار و پنجاه
و هفت نفر فوج بهادران بهارلو
جمعی محمد تقیخان سرتیپ ولد مرحوم
اللهویردیخان امیر تومان رئیس سابق توپخانه
دویست و شصت و هفت نفر فوج اول
بهارلو جمعی غلامحسینخان ولد مرحوم
صفر علیخان سرتیپ دویست و پنجاه و پنج نفر
فوج اول افشار جمعی خسروخان نصر الله
سرتیپ صادقخان دویست و پنجاه و یکنفر
فوج دویم تبریزی و اردبیلی جمعی حاجی
شکورخان معتمد نظام سرتیپ اول صد
و هفتاد و هشت نفر
فوج سیم اردوبادی جمعی حاجی میرزا فرج خان
سرتیپ دویم دویست و شصت و نه نفر
فوج چهارم مرندی جمعی میرزا شفیعخان مؤتمن
نظام سرتیپ اول دویست و پنجاه و چهار
فوج پنجم خوئی سرتیپ محمد حسنخان صد
و هشتاد و هشت نفر

فوج ششم ملک جمعی نواب معتمد الدوله سه
و نود و هشت نفر
فوج هفتم شقاقی جمعی عسکرخان سرتیپ
دویست و چهل و سه نفر فوج هشتم
خلجالی جمعی میرزا فتح الله خان سرتیپ اول
دویست و پنجاه نفر فوج مخبران مقدم
جمعی بیوکخان سرتیپ دویست و چهل و هشت نفر

افواج عراق از بابت تومان دویم

سه هزار و پنجاه و هفت نفر
فوج خمسه جمعی مرتضی قلیخان پسر امین نظام
دویست و بیست و هشت نفر فوج اول
و دویم خرقانی جمعی اصلانخان سرتیپ اول
پانصد و سی نفر فوج جدید خمسه و
کرمانشاهانی و شرانی جمعی میرزا اسمعیل خان
اجودانباشی دویست و چهل نفر
فوج قزوینی جمعی علی اکبرخان سرتیپ دویست
و چهل نفر فوج افشار بکشلو جمعی جناب
عبدالله خان والی صد و شصت و هشت نفر
فوج گروسی جمعی علیرضاخان سرتیپ دویست
و پنجاه نفر فوج همدانی جمعی حسینقلیخان
ضیاء الملک سرتیپ اول یکصد و چهل نفر
توپچیان قراگوزلو جمعی عماد السلطنه حسین
قلیمیرزا یکصد و پنجنفر توپچیان نهاوندی
جمعی محمد علیمیرزای سرهنگ یکصد و شصت
و سه نفر توپچیان مهندس ملایری
جمعی سیف الله خان سر... و قلعه بیگی
یکصد و پنجاه و چهار نفر توپچیان جدید
طرح اطریشی با انضمام صاحبمنصبان یکصد
و هشتاد و دو نفر توپچیان اصفهانی
یکصد و بیست و پنجنفر توپچیان شیرازی
و بوالوردی جمعی حاجی عبدالحسینخان سرتیپ
اول یکصد و پنجاه نفر توپچیان بسطامی
جمعی عباس میرزای سرهنگ یکصد و بیست نفر
توپچیان زنجانی و اشرفی جمعی میرزا محمدخان
سرتیپ هفتاد و شش نفر
توپچیان زندی سرهنگی آقاخان سی و
شش نفر

تشخیص صاحبمنصب و نایبین

از شش هزار و چهارصد و هشتاد و هفت نفر

عده نفرات موجودی توپخانه

پانصد و شصت و هشت نفر ارباب
مناصب هستند
از رؤسا و سرکردگان و صاحبمنصبان
و ارباب تعلم و اطباء که از قرار تفصیل ذیل
تشخیص داده میشوند باقی که پنجهزار و
نهصد و نوزده نفرند نایبین و غیره
هستند از اینقرار

توپچی بانضمام وکیل و سرجوقه

پنجهزار و هفتصد و چهل و دو نفر

موزیکانچی و شیپورچی

هشتاد نفر

اصناف

از حداد و نجار و سراج و خیاط بیست
و سه نفر

ساربان و سقا

بیست و هفت نفر

منشی بگیر

از اولاد صاحبمنصبان متوفای توپخانه
چهل و هفت نفر

اسامی صاحبمنصبان کل توپخانه

از حاضرین رکاب مبارک و مامورین
سرحدات و متوقفین و مرخصین خانه

سرتیپان اول و دویم و سیم

سی و دو نفر
جناب امیر الامراء العظام حاجی شهاب
الملک میرپنج حاجی شکورخان سرتیپ اول
و معتمد نظام اصلانخان سرتیپ
اول شهاب نظام حاجی میرزا فرج خان
سرتیپ دویم خسروخان نصر الدوله
سرتیپ اول میرزا شفیعخان مؤتمن نظام
سرتیپ اول میرزا فتح الله خان سرتیپ
اول حاجی عبدالحسینخان سرتیپ اول
محمد تقیخان سرتیپ دویم حسینقلیمیرزا
عماد السلطنه سرتیپ دویم سیف الله
خان قلعه بیگی سرتیپ مرتضی قلیخان
سرتیپ توپچیان خمسه پسر امیر الامراء
العظام امین نظام ابوطالبخان سرتیپ
دویم صادقخان سرتیپ افشار
عسکرخان سرتیپ شقاقی محمد حسینخان
سرتیپ خرقانی بیوکخان سرتیپ مقدم
علیرضاخان سرتیپ گروسی حسینقلی
خان ضیاء الملک سرتیپ اول همدانی قهرمان
میرزای سرتیپ پسر نواب والا عز الدوله
عبدالحسین میرزای سرتیپ پسر مرحوم
محسن میرزای امیرآخور حسنخان سرتیپ
اسمعیل خان سرتیپ حسینخان سرتیپ
برادرزاده جناب وزیر نظام حسینخان
سرهنگ ارونقی تیمورخان سرهنگ
علی اکبرخان سرتیپ قزوینی محمد آقای
سرتیپ محسنخان سرتیپ امیرخان
سرتیپ موزیکانچیان احمدخان سرتیپ
کرمانی میرزا محمدخان سرتیپ پسر
ملک الاطباء

سرهنگان

پنجاه و نه نفر
اسدالله میرزای سرهنگ محمد علی
میرزای سرهنگ سیف الدین میرزای
سرهنگ بهارلو غلامحسینخان سرهنگ
بهارلو حبیب الله خان سرهنگ افشار
محمد علیخان سرهنگ فوج اول افشار
ابوالقاسمخان سرهنگ تبریزی
میرزین العابدینخان سرهنگ اردبیل

فتحعلیخان

فتحعلیخان سرهنگ خوئی محمد صادقخان
سرهنگ مرحوم وزیر نظام آقاخان
سرهنگ شقاقی پاشاخان سرهنگ
شقاقی حاجی علی اصغرخان سرهنگ
شقاقی فتح الله خان سرهنگ خلجالی
پاشاخان خلجالی فرج الله خان سرهنگ
طالش حسنخان سرهنگ حسنخان
سرهنگ توپخانه طرح اطریشی معلم مدرسه
ناصری اسدالله خان سرهنگ توپخانه
طرح اطریشی محمد علیخان سرهنگ توپخانه
طرح اطریشی میرزا باقرخان سرهنگ پسر
مهندس باشی میرزا حسینخان سرهنگ
مامور تحویلداری توپخانه خراسان
رضاخان سرهنگ مامور تحویلداری توپخانه
ایروانی حسنخان سرهنگ پسر مرحوم احمد
خان عمید الملک میرزا رضاخان سرهنگ
امان الله خان سرهنگ هاشمخان سرهنگ
حاجی محمد باقرخان سرهنگ محمد ولیخان
سرهنگ مصطفی خان ولد امیر الامراء
العظام امین نظام عباس میرزای سرهنگ
یوسفخان سرهنگ خمسه کلبعلیخان
پسر مرحوم نظام الدوله محمد ناصرخان
حاجی شهاب الملک علیخان سرهنگ
افشار حسینقلیخان سرهنگ ارونقی
هاشمخان سرهنگ قاجار خانباباخان
سرهنگ ولد مرحوم حاجی قنبرعلیخان سعد
الدوله غلامحسینخان سرهنگ تنکابنی
محمد باقرخان سرهنگ یوسف میرزای
سرهنگ خمسه مظفرخان سرهنگ
گروسی فرج الله خان سرتیپ شیرازی
مصطفی خان سرهنگ بوالوردی
فرج الله خان سرهنگ علینقی خان گروسی
قلیخان همدانی محمد صالح خان محمد
ناصرخان قاجار سلطانحسین میرزای
سرهنگ شیپورچی حسن رضاخان سرهنگ
کرمانی آقاخان سرهنگ زرندی
قاسمخان سرهنگ مامور ذخیره میرزا
مهدیخان سرهنگ مامور اصفهان
حاجی خضرقلیخان سرهنگ مامور
تحویلداری توپخانه فارس میرزا غلام
حسینخان سرهنگ مامور اصفهان
میرزا سید جواد سرهنگ مامور اصفهان
محسن میرزای همدانی

نایبان اجودانباشی

پانزده نفر
میرزا حسینخان نایب اول اجودانباشی
عبدالحسین میرزا پسر مرحوم معز الدوله
سلطان مجید میرزا میرزا نجات الله خان
میرزا سید علیخان علی اکبرخان
نجفقلیخان بیوکخان گروسی میرزا
علیخان مصطفی قلیخان همدانی
اسمعیل خان ملایری فضل الله میرزا
حاجی عبدالله خان میرزا آقاخان کرمانی

یاوران اول و دویم

نود و پنجنفر
حسینخان یاور اول هاشمخان یاور اول
بهارلو محمد علیخان یاور اول فوج
بهادران افشار حبیب الله خان یاور
اول باقرخان یاور اول حاجی عزیزخان
یاور اول قلیخان یاور اول ارونقی
میرزا غفارخان سرهنگ حاجی محمدخان
یاور اول ارونقی حسینخان یاور اول
ارونقی محمد علی بیک یاور اول زرندی
عباد الله خان یاور اول شقاقی شکر الله
خان یاور اول کرمانشاهانی حسینخان
یاور اول گروسی میرزا عبدالله خان
یاور اول پسر امیر الامراء العظام رئیس
اصطبل توپخانه فریدون میرزا یاور اول
میر مصطفی خان یاور اول نصر الله
خان یاور اول تبریزی حاجی یوسف
بیک یاور فتحعلی بیک یاور اول تبریزی
سید ولی بیک یاور اول مرندی جعفرقلیخان
سرهنگ گرگری حمزه خان سرهنگ مرندی
آقاخان یاور اول شقاقی علی عسکر
آقای یاور اول صادقخان یاور اول خوئی
سلیمانخان یاور اول مقدم رضاخان
سرهنگ مهندس طرح اطریشی معلم مدرسه
ناصری میرزا ابراهیم یاور اول طرح اطریشی
محمدخان یاور اول ایضا بیوکخان یاور
اول مقدم علیخان یاور اول عبدالباقی
خان یاور اول قزوینی غلامحسینخان یاور
اول قزوینی روح الله میرزا یاور اول
محمد صادقخان یاور اول یحیی خان یاور
اول افشار بکشلو محمد حسینخان یاور اول
قزوینی مرتضی قلیخان یاور اول خرقانی
میرزا فتح الله خان یاور اول طرح جدید اطریشی حیدر
خان یاور اول سلیمانخان یاور اول
مهندس ملایری اسدالله خان یاور اول
میرزا احمدخان یاور اول محمد آقا یاور
دویم بهارلو میرزا علیخان سرهنگ
یوسف بیک یاور دویم بهارلو باقرخان
یاور افشار پاشاخان یاور افشار
علینقیخان یاور افشار جعفرقلی یاور
افشار عبدالعلیخان یاور افشار
میرزا نورالله یاور افشار اسمعیل بیک
یاور تبریزی جهانگیرخان یاور اردبیلی
میرزا زکیخان یاور مرندی سید مهدی بیک
یاور مرندی کلبعلیخان یاور خوئی
غلامعلیخان یاور خوئی احمدخان یاور
خوئی حیدرخان یاور خوئی حاجی
آقا بیک یاور خوئی آقا بیک یاور ماکو
غلامحسینخان یاور شقاقی میرزا

یوسفخان

یوسفخان یاور خلخالی صادقخان یاور معلم شریفخان یاور خمسه علینقی میرزا یاور خمسه خسرو میرزا یاور خمسه محمدعلی بیک یاور خمسه میرزا حسینخان یاور قزوینی میرزا حسن یاور قزوینی اسمعیل خان یاور دویم قزوینی مصطفی خان یاور افشار بکشلو ولیخان یاور خزانه خداداد خان یاور نهاوندی نورالله خان یاور خرقانی آقاخان یاور نهاوندی ابراهیمخان یاور مهندس ملایری عبدالله خان یاور شیرازی حیدرقلیخان یاور شیرازی میرزا سید حسین یاور میرزا ابوالفتح خان یاور میرزا غلامحسین یاور علی اکبر خان یاور میرزا سید علینقی یاور محمد طاهر میرزا یاور میرزا صادق یاور کبلائی علی اکبر خان یاور تنکابنی فریدون بیک یاور میرزا علی اکبر یاور طرح جدید اطریشی میرزا نجفقلی یاور طرح جدید اطریشی میرزا محمد یاور طرح جدید معلم مدرسه ناصری میرزا محمد علیخان یاور طرح جدید اطریشی عبد العلیخان یاور سلیمان میرزا یاور دو معلم توپچیان کوچک

ارباب قلم

بیست و شش نفر

میرزا علی علوی لشکرنویس میرزا هاشمخان اعتماد لشکر برات نویس توپخانه میرزا اسمعیل سررشته دار دفتر توپخانه میرزا علی سررشته دار میرزا سید تقی سررشته دار میرزا نصرالله لشکرنویس میرزا علی سررشته دار توپچیان خلخالی میرزا نعمتخان سررشته دار میرزا نصرالله سررشته دار مازندرانی میرزا محمد علیخان سررشته دار میرزا عباس مشرف میرزا آقا احمد سررشته دار

میرزا حسن سررشته دار میرزا مصطفی ایضا میرزا عیسی خان ایضا میرزا آقا سررشته دار توپچیان اطریشی میرزا غلامرضا سررشته دار میرزا عیسی ایضا میرزا مهدی مشرف میرزا حسین ایضا میرزا ابوالقاسم ایضا میرزا محمد رضا ایضا میرزا سید احمد ایضا میرزا علی اکبر ایضا میرزا محمد علی ایضا میرزا فتح الله ایضا میرزا بزرگ خان ایضا میرزا اسمعیل ایضا میرزا آقاخان سیلاخوری میرزا جعفر عزب دفتر

اطباء و جراحان

ده نفر

میرزا سید محمد حکیمباشی توپخانه میرزا محمد حسین طبیب زنده میرزا محمد حسین طبیب اشتهاردی ماموری خراسان میرزا عبدالله طبیب ماموری آذربایجان میرزا حسن طبیب ماموری فارس ابوالفتح میرزای طبیب میرزا محمد طبیب میرزا غلامرضا طبیب میرزا حسن جراح سید عبدالله جراح ماموری خراسان میرزا بزرگ دواساز و عکاس توپخانه

اجزاء دارالشفا جدید ناصری توپخانه

پانزده نفر

میرزا زین العابدین طبیب میرزا ابوالقاسم طبیب نظمیات دارالشفاء میرزا کاظم جراح میرزا بابای دواساز ناظر نفر پرستار چهار نفر آشپز و رختشوی دو نفر فراش قراول چهار نفر

سایر ارباب مناصب

از سلطان و اجودان و نایب و غیره که در تمام افواج توپخانه هستند سیصد و نه نفر

اداره اصطبل توپخانه

بریاست و امیرآخوری امیرالامراء العظام محمد حسینخان بشخصه مخصوص حضور همایون

حاضر رکاب مبارک

میرزا عبدالرضا لشکرنویس و برات نویس اصطبل میرزا حسنخان امیرآخور میرزا علینقی سررشته دار میرزا محمود مشرف یحیی خان نایب اول حسن بیک نایب اول علیخان نایب و تحویلدار کاظمخان نایب و سطاربباشی استاد حاجی علی نعلبند باشی نعلبند و اختهچی شش نفر جلودار چهارده نفر

سایر ولایات

خمسه

محمد ابراهیمخان ریش سفید و تحویلدار آقا باباخان نایب اول فتح الله خان نایب اول حاجی نقیخان نایب اول نظرعلیخان نایب اول نایب دویم هشت نفر جلودار شانزده نفر

ملایر

رستمخان نایب اول حسنخان نایب دویم جلودار شش نفر

نهاوند

هاشمخان نایب اول آقا باباخان نایب اول غلامعلی بیک تحویلدار هادی بیک نایب دویم جلودار هشت نفر

عراق

افراسیابخان نایب اول علیخان و نورالله خان نایب دویم جلودار شش نفر

ساوه

عنایت الله بیک نایب دویم عنایت الله بیک نایب دویم زین العابدین بیک تحویلدار جلودار دو نفر

ولایات و سرحدات آذربایجان

جلیلخان سرهنگ و امیرآخور نایب دو نفر جلودار ده نفر

خراسان و تاین و سیستان

محمد مهدیخان رئیس رشیدخان نایب اول موسیخان نایب اول نایب دویم دو نفر جلودار هشت نفر

اصفهان

حاجی قاسم نایب اول نایب دویم نفر جلودار دو نفر

شیراز

عنایت الله بیک نایب اول جلودار پنج نفر

عربستان

زمان بیک نایب دویم جلودار دو نفر

لرستان

آقاخان بیک نایب دویم جلودار دو نفر

کرمانشاهان

محمودخان نایب اول جلودار شش نفر

کردستان

افراسیابخان نایب اول جلودار دو نفر

استراباد

زین العابدین بیک نایب اول جلودار دو نفر

قورخانه مبارکه

ابوالمجمی امیرالامراء العظام معین نظام امیر تومان

هفتصد و هفت نفر

حاضر رکاب مبارک

چهارصد و شصت و دو نفر

معارف

دویست و پانزده نفر

جناب خاصه نصاب جهانگیرخان وزیر صنایع امیر تومان وزیر قورخانه میرزا حبیب الله لشکرنویس و مستوفی

سرتیپان و غیره

عبدالله خان سرتیپ زین العابدینخان سرتیپ پسر جناب وزیر بقایا میرزا حسینخان غلامحسینخان مسیو... معلم مکانیک قورخانه مبارکه

سرهنگان

هاشمخان مباشر کارخانه آتشبازی میرزا محسن میر رفیعخان شیخعلیخان میرزا حسینخان میرزا سید حسین مصطفی خان نایب اجودانباشی میرزا مهدی نایب اجودانباشی حسینخان قزوینی نصیرخان قزوینی نایب اجودانباشی محمد طاهرخان و موسی خان نواده های مرحوم صدراعظم سید علی اصغرخان سرهنگ یوسفخان نایب اجودانباشی

لشکرنویس و سررشته دار

میرزا مهدیخان میرزا اشرف میرزا نصرالله میرزا ولیقلی میرزا اسدالله میرزا علی اکبر

حکیمباشی و نقاشباشی

میرزا علی آقای حکیمباشی میرزا عبد الرحیم نقاشباشی میرزا عبدالرحیم طبیب میرزا مهدی ساعتساز

یاوران

نصرالله بیک سرهنگ و تحویلدار انبار نالسفر میرزا ابوالقاسم یاور اول و تحویلدار حاصل انبارکار نوروزعلیخان یاور و تحویلدار قورخانه توپ و غیره شهبازخان یاور و تحویلدار انبار تفنگ حاجی عبدالله بیک یاور و مباشر کارخانه سراجی طهماسب بیک یاور و مباشر کارخانه چاشنی سازی عابدین بیک یاور و مباشر کارخانجات مهران علی اکبر سلطان مباشر کارخانه طرقه سازی

سید درویش مباشر کارخانه کلوله تراشی سوهانکاری میرزا احمد یاور اول و مباشر دباغخانه همدان سید کاظم یاور اول مباشر کارخانه طبل و شیپور سازی آقا سید حسین مباشر کارخانه اسباب مرمی موزیکان کاظمخان سرهنگ شیخعلیخان و مباشر کارخانه زنجیرگری عبد الحسینخان یاور اول مباشر کارخانه فشنک کاغذی حسن بیک یاور و مباشر کارخانه فشنک کاغذی میرزا محمد بیک یاور و مباشر کارخانجات نجار امامورد بیک یاور مامور کرمانشاهان حاجی ابوطالبخان یاور اول محمد علیخان یاور مامور عربستان میرزا بیک یاور مامور خمسه محمد علیخان یاور مامور قزوین حاجی اسمعیل یاور میرزا ابوالقاسم یاور مهدیخان یاور محمد علیخان یاور میرزا علی اکبر یاور میرزا محمدخان نوری استاد میرزا محمد نجارباشی رئیس کارخانجات نجاری

سلطان، سه نفر

اصناف صنعتکار

یکصد و بیست و چهار نفر

تفنگساز و پرداختگر و قنداق ساز پانزده نفر ریخته گر دوازده نفر توپ دوز پنج نفر سراج بیست نفر دوا نگر ده نفر سوهانکار ده نفر چاشنی ساز هفده نفر نجار ده نفر حداد ده نفر نقاش پنج نفر کلوله ریز ده نفر

قورخانچی

دویست و بیست نفر کارخانه فشنگ فلزی بیست و هفت نفر

معارف

چهار نفر مسیو ... معلم مکانیک طهماسبخان سرهنگ ناظم کارخانه

سلطان نفر نایب نفر

سایر

بیست و سه نفر

ولایات

دویست و چهل و پنج نفر

اذربایجان

جمعی میرزا عبدالله خان سرتیپ سی و نه نفر
معارف بیست و یکنفر سایر هیجده نفر

اصفهان

جمعی میرزا حسنخان سرهنگ هفده نفر معاون
هفت نفر سایر ده نفر

استراباد

جمعی رضا سلطان ده نفر سلطان نفر
سایر نه نفر

بسطام

جمعی محمد باقر بیک نایب سه نفر نایب نفر
موزیکانچی دو نفر

خراسان

جمعی ابوالقاسم بیک پنجاه نفر معاون ...
نفر سایر سی و سه نفر

بروجرد و عربستان

ده نفر
بروجرد جمعی میرزا ابوالفتح یاور سه نفر
عربستان جمعی محمد صادق بیک نایب هفت نفر

فارس

جمعی احمدخان سرتیپ سی و سه نفر معاون
هفت نفر سایر نوزده نفر

کرمان

جمعی علی اکبرخان یاور سی و هشت نفر معاون
چهارده نفر سایر بیست و سه نفر

کرمانشاهان

جمعی محمد علیخان سلطان بیست و هشت نفر
معارف هفت نفر سایر بیست و یکنفر

کردستان

جمعی غلامحسینخان یاور اول شانزده نفر
معارف پنجنفر سایر یازده نفر

لرستان

جمعی محمد حسن بیک نایب چهار نفر نایب
نفر قورخانچی سه نفر

قزوین

دو نفر نایب نفر قورخانچی نفر

یزد

جمعی عبدالوهابخان سلطان شش نفر
سلطان نفر سایر پنجنفر

زنبورکخانهٔ مبارکه

نصرالله خان سرتیپ زنبورکخانه و رئیس
قراسوران دارالخلافه عبدالحسینخان
سرهنگ علی محمد بیک یاور اول
اسمعیلخان یاور دویم

موزیکانچیان صاحب منصبان

شکرالله خان سرتیپ محمد حسنخان سرتیپ
نواده مرحوم بابا خان سردار کل
محمد علیخان سرهنگ موزیکانچی صف
علیخان سرهنگ غلامحسین بیک یاور

دسته جات موزیکانچی

دسته

موزیکانچیان توپخانه

دسته

ارکر و درد و باری

دسته

لورانی و شهر سنایکی

دسته

مخصوص نواب اشرف والا نایب السلطنه

دسته

موزیکانچیان قورخانه

دسته

ساوه

دسته

سیلاخوری

دسته

موزیکانچیان فوج خرقانی

دسته

موزیکانچیان فوج بهادران

دسته

موزیکانچیان فوج ششم اقبال

دسته

موزیکانچیان فوج قزوین

دسته

موزیکانچیان فوج منصور قراگوزلو

دسته

موزیکانچیان فوج فدوی

افواج قاهره

فوج بهادران نمره (۱)

ابوابجمعی شجاع السلطنه امیر تومان

فوج اول خاصه نمره (۲)

ابوابجمعی شجاع السلطنه امیر تومان بسرتیپی
حاجی نقد علیخان سرتیپ دویم

فوج ششم اقبال نمره (۳)

ابوابجمعی شجاع السلطنه بسرتیپی توپخانه
سرتیپ سیم

فوج دویم نصرت نمره (۴)

محمد قلیخان سرتیپ

فوج دویم خاصه نمره (۵)

ابوابجمعی عبدالحسین میرزای نصرة الدوله
امیر تومان

فوج چهارم تبریز نمره (۶)

احمدخان سرتیپ

فوج ابریه نمره (۸)

جمعی لطفعلیخان سرتیپ حاجی احمدخان
سرتیپ عبدالحسینخان سرهنگ

فوج مخبران نمره (۹)

ابوابجمعی شجاع السلطنه بسرهنگی میرزا حسنخان

فوج پنجم شقاقی نمره (۹)

ابوابجمعی شجاع السلطنه امیر تومان بسرتیپی
علیقلیخان سرتیپ

فوج هفتم شقاقی نمره (۱۰)

جمعی شجاع السلطنه بسرتیپی تقیخان سرتیپ
اول

فوج ششم شقاقی نمره (۱۱)

ابوابجمعی عبدالحسین میرزای نصرة الدوله
امیر تومان بسرتیپی اسدالله خان سرتیپ

فوج قهرمانیه نمره (۱۲)

ابوابجمعی عزالله میرزا ظفر السلطنه بسرهنگی
رضاخان سرهنگ

فوج پنجم ایلات نمره (۱۳)

ابوابجمعی شجاع السلطنه امیر تومان
رحیمخان سرتیپ

فوج تخته قاپو نمره (۱۴)

ابوابجمعی نصرة الدوله علینقیخان سرتیپ

فوج اردبیل و مشکین نمره (۱۵)

بسرتیپی محمد ولیخان قاجار

فوج هفتم خلخالی نمره (۱۶)

عزالله میرزا ظفر السلطنه

فوج مظفر مراغه نمره (۱۷)

ابوابجمعی حاجی قلیخان

فوج سیم مراغه نمره (۱۸)

ابوابجمعی فتح الله خان سرتیپ اول

فوج چهارم جدید مراغه نمره (۱۹)

ابوابجمعی فضلعلیخان سرتیپ

فوج هفتم افشار نمره (۲۰)

ابوابجمعی خسروخان سرتیپ

فوج هشتم افشار نمره (۲۱)

ابوابجمعی لطفعلیخان سرتیپ

فوج جدید افشار نمره (۲۲)

ابوابجمعی میرزا علیخان سرتیپ افشار
پسر مرحوم حاجی بهاء الملک

فوج هفتم خوئی نمره (۲۳)

ابوابجمعی حمیدخان سرتیپ

فوج بهادران خوئی نمره (۲۴)

جدیدخان سرتیپ دویم

فوج مخبران ماکوئی نمره (۲۵)

بهلول پاشاخان سرتیپ محمد
پاشاخان سرتیپ

فوج مخصوص

نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر
کبیر وزیر جنگ

نمره (۲۶)

ابوابجمعی میرزا محمد علیخان معین نظام
امیر تومان بسرتیپی تقیخان

فوج اول طهران نمره (۲۷)

ابوابجمعی امیرخان سردار امیر تومان

فوج مخبران زرندی نمره (۲۸)

جمعی محمد حسینخان سرتیپ

فوج بهادران ماوندی نمره (۲۹)

علینقیخان سرتیپ اول حاجی محمد
حسینخان سرهنگ

فوج دویم خلج ساوه نمره (۳۰)

سیف السلطنه امیر تومان

فوج مخبران درجزینی نمره (۳۱)

ابوابجمعی سیف السلطنه بسرهنگی
فضل الله خان

فوج ششم قلیم خمسه نمره (۳۲)

ابوابجمعی مظفر الدوله

فوج دویم خمسه نمره (۳۳)

جمعی علاء الدوله

فوج گروسی نمره (۳۴)

جمعی جناب جلالتماب امیر نظام بسرتیپی
عبدالحسینخان

فوج مخبران کردستان نمره (۳۵)

جمعی محمد علیخان سرتیپ ظفر الملک

فوج اول قلیم قزوین نمره (۳۶)

ابوابجمعی نصر الملک امیر تومان بسرتیپی
میرزا نبی خان هدایت الله خان سرهنگ

فوج دویم جدید ایضا نمره (۳۷)

نصر الملک امیر تومان بسرتیپی مصطفی خان

فوج سیم افشار بکشلو نمره (۳۸)

ابوابجمعی حسینخان اجودانباشی کل بسرهنگی
علیخان پسر مرحوم حاجی اسدالله خان

فوج ششم خرقانی نمره (۳۹)

ابوابجمعی اجودانباشی بسرهنگی محمد علیخان

فوج بهادران حشمت نمره (۴۰)

ابوابجمعی اعتضاد الدوله محمد باقرخان

فوج هفتم عرب و عجم نمره (۴۱)

ابوابجمعی محمد اسمعیلخان سرتیپ

فوج مخبران فیروزکوهی نمره (۴۲)

ابوابجمعی میرزا کریمخان صمصام السلطنه امیر تومان
بسرهنگی مصطفی خان

فوج هفتم سوادکوه نمره (۴۳)

ابوابجمعی جناب مستطاب امیر السلطان
بسرتیپی حاجی حسینعلیخان سرتیپ اول

فوج سیم لاریجانی نمره (۴۴)

ابوابجمعی میرزا عبدالله خان میرپنجه
پیشخدمت همایونی و حاکم مازندران

نهصد نفری

فوج سیم تنکابنی نمره (۴۵)

ساعد الدوله امیر تومان ولیخان
نصر السلطنه امیر تومان

فوج سیم هزارجریب نمره (۴۶)

ابوابجمعی میرزا علیخان برادر مرحوم عبد
الحسینخان

افواج ثلثه هزارجریب نمره (۴۷)

ابوابجمعی نجفقلیخان سرتیپ

نمره (۴۸)

ابوابجمعی لطفعلیخان سرهنگ

نمره (۴۹)
ابوابجمعی محمدخان سرهنك
فوج بهادران فراهان نمره (۵۰)
ابوابجمعی امان الله خان سرتیپ
فوج برچلو نمره (۵۱)
محمد خان سرتیپ
فوج مخبران کزازی نمره (۵۲)
جمعی حاجی صمصام الملك حاجی ذوالفقار خان سرتیپ
فوج ششم سربندی نمره (۵۳)
جمعی حاجی صمصام الملك امیرتومان
فوج اول خلج قم نمره (۵۴)
بسرتیپی
فوج چهارم کمره نمره (۵۵)
جمعی نصرالله خان سرتیپ زنبورکخانه
فوج پنجم گلپایگان نمره (۵۶)
جمعی غلامحسینخان سرهنك
فوج ششم سه دهی نمره (۵۷)
نواب جلال الدوله سرتیپ
فوج چهارم فریدنی نمره (۵۸)
بسرتیپی حاجی مصطفی قلیخان
فوج ششم چهارمحالی نمره (۵۹)
جمعی محمدعلیمیرزا بسرهنکی میرزا عبدالحسینخان
فوج ششم قراکوزلو نمره (۶۰)
ابوابجمعی حسام الملك امیرتومان
بسرهنکی فضل الله خان
فوج منصور قراکوزلو نمره (۶۱)
ابوابجمعی حسام الملك
فوج بهادران قدوی نمره (۶۲)
ابوابجمعی جناب عبدالله خان سرتیپ اول ساعدالسلطنه
فوج مخبران قراکوزلو نمره (۶۳)
ابوابجمعی جناب ناصرالملك بسرتیپی
مهدیخان
فوج دویم ملایری نمره (۶۴)
ابوابجمعی عسکرخان سرتیپ
فوج دویم نهاوندی نمره (۶۵)
ابوابجمعی معین نظام بسرتیپی علی اکبرخان اصفهانی
فوج سیلاخوری نمره (۶۶)
جمعی ساعدالدوله بسرهنکی مصطفی خان
فوج چهارم زنگنه نمره (۶۷)
ظهیرالملك سرتیپ اول محمدحسینخان سرتیپ سیم
فوج اول کرندی نمره (۶۸)
علیمرادخان سرتیپ نصرالله خان سرهنك
فوج بهادران قلعه زنجیری نمره (۶۹)
بسرهنکی حسینخان
فوج سیم کلهر نمره (۷۰)
جمعی محمد کاظمخان سرتیپ نصرالله خان سرهنك
فوج لرستان نمره (۷۱)
ابوابجمعی حسینقلیخان والی بسرهنکی غلامرضاخان
فوج اول امرائی نمره (۷۲)
جمعی قاسمخان سرهنك
فوج بهادران قرائی نمره (۷۳)
جمعی علینقیخان سرتیپ
فوج مخبران تبریزی نمره (۷۴)
بسرتیپی محمد یوسفخان سرتیپ
فوج اول قائینی نمره (۷۵)
ابوابجمعی حشمة الملك بسرهنکی حاجب پرویزخان
فوج دویم جدید ایضا نمره (۷۶)
جمعی حشمة الملك بسرهنکی حیدرقلیخان
فوج هفتم قدیم کرمانی نمره (۷۷)
نقیخان سرتیپ
فوج هشتم شوکت کرمانی نمره (۷۸)
ابوابجمعی سلیمانخان سرتیپ عرب بسطام
فوج نهم جدید گرمسیر کرمانی نمره (۷۹)
بسرتیپی زین العابدین خان

سواره

آذربایجان

دسته
افشار صاین قلعه ابوابجمع حیدرخان سرتیپ
دسته
افشار ارومی ابوابجمعی حاجی عبدالحسینخان سرتیپ اول بسرتیپی باقرخان
دسته
قزاق آذربایجان از عوض دسته اردبیل ومشکین ابوابجمعی نصرة الدوله
دسته
چهاردولی ابوابجمعی نوروزخان بسرتیپی حسینقلیخان سرتیپ
دسته
چلبیانلو ابوابجمعی رحیمخان سرتیپ دویم
دسته
شقاقی جمعی علیخان
دسته
اینانلو جمعی صارم الملك
دسته
قراپاپاق جمعی نجفقلیخان سرتیپ
دسته
حاجی علیلو بسرکردکی رستمخان
دسته
قراسوران راه قراجه داغ جمعی عباسعلی بیك
دسته
قراسوران جمعی سیف الله خان سرکرده

دسته
قراسوران از شوی و آستارا جمعی امین الوزاره
دسته
رییکانلو جمعی یوسفعلیخان
دسته
جدید شقاقی جمعی عباسخان
دسته
قراسوران راه مرند جمعی شکرالله خان
دسته
بکانی جمعی اسفندیارخان
دسته
مقدم جمعی صمدخان
دسته
مکری عزت الله خان

سرکردکان غلام نصرت

میرهدایتخان میرزا زین العابدین خان علیقلیخان حسینخان ابراهیم آقای سرهنك اسکندرخان سلیمانخان

خراسانی

غلامان مشهدی

دسته
جمعی ابوالفتح خان
دسته
جمعی حاجی فضل الله خان
دسته
جمعی حاجی فرامرزخان
دسته
قوچانی جمعی شجاع الدوله
دسته
بجنوردی جمعی سهام الدوله یارمحمدخان امیرتومان
دسته
سوارکوکلان جمعی سهام الدوله
دسته
قاینی وسیستانی جمعی حشمة الملك امیرتومان
دسته
طبسی جمعی عمادالملك
دسته
درجز جمعی محمدعلیخان
دسته
هزاره جمعی اسمعیلخان سرتیپ بسرکردکی محمداعظیم خان
دسته جات
تیموری وجمشیدی
دسته
تیموری جمعی علیمرادخان نصرة الملك
دسته
تیموری جمعی میرعطاء الله خان
دسته
جمشیدی جمعی ذوالفقارخان وحاجی محمدامین سرکرده
دسته جات
جمعی نواب حاجی محمدمیرزای سرتیپ اول
دسته
قردورانی
دسته
مروی بسرکردکی ابوالفتحخان ومحمد شریفخان
دسته
مروی جمعی صید رضا بیك
دسته
مروی جمعی قربانعلی بیك
دسته
اردلان جمعی غلامحسینخان سرکرده
دسته
قراسوران جمعی غلامرضاخان ونصرالله خان
دسته قرائی
اترانی
دسته [illegible]
جمعی محمدخان سرکرده
دسته
نیشابوری ابوابجمعی باقرخان سرتیپ
دسته
عمارلو جمعی محمدرضاخان سرکرده
دسته
سبزواری جمعی حاجی فرامرزخان
علیمحمدخان سرتیپ دسته
زعفرانی جمعی حسینخان سرکرده

پیاده خراسانی

دسته
قاینی وخوافی جمعی حشمة الملك
دسته
عمله قراول مخصوص یکصد وسی و پنج نفر

استرابادی وغیره

پیاده استرابادی

دسته
جمعی میرعلینقیخان سرتیپ ازبابت سواره فندرسکی
دسته
جمعی علیمحمدخان سرتیپ ازبابت سواره کتول
دسته
جمعی عبدالصمدخان سرتیپ ازبابت سواره مقصودلو
دسته
تمسکین جمعی محمدخان سرکرده
دسته
ساوری جمعی علیبیک خان
دسته
شاهکوهی جمعی محمدعلیخان
دسته
سدن رستاقی جمعی محمدقلیخان
دسته

انزانی جمعی محمد علیخان

دسته

بلوچ و حاجی لر جمعی علی اصغر بیك

دسته

غلامان استرابادی جمعی علیخان آقا ی قاجار

دسته

کلبعلیخان ریش سفید طایفهٔ جعفربای

دسته

ایلکلدی نظر ریش سفید آتابای

دسته

قلیخان آتابای سالارخان

دسته

قوشیه خان آتابای ایلکلدی خان جعفربای

دسته

امیرخان آتابای ملا قربانخان

دسته

ایضا نظر ریش سفید آتابای محمد قلیخان

دسته

سوارهٔ ترالکه بموف و کوکلان جمعی حسین قلیخان یوزباشی

دسته

نردینی جمعی افراسیابخان سرکرده

کوداری و بسطامی

ابوابجمعی نواب ضیاء الدوله امیرتومان

کرمانی

افشار کرمانی

میرزا محمودخان سرکرده

شمخالچیان بمی

ابوابجمعی

سواره و جمازه بمی و نرماشیری

اسدالله خان سرکردهٔ عرب بسطام

سواره و جمازه سوار نرماشیری

ودنیکانی مرتضی قلیخان سرکرده

سوارهٔ سیستانی

اسدالله خان سرکرده

سواره و جمازه سوار خبیصی

صادقخان سرکرده

گیلانی

ازبابت سوارهٔ کرکان رود و ماسالی

جمعی نصرالله خان سرتیپ اول

مازندرانی

ازبابت سوارهٔ کرد و ترك وغیره ابوابجمعی

میرزا عبدالله خان پیشخدمت و سرتیپ

اول میرزا ابوالحسن مشرف

سرکردکان

عبدالله خان مدانلو فتح الله خان ایضا

صفی خان ایضا موسی خان جهانبیکلو

اسدالله خان ایضا محمدخان ایضا

حسینخان کرایلی ذوالفقارخان ایضا

حسنخان اصانلو محمدخان افغان

جماعت خواجه وند

ابوابجمعی جناب مستطاب امین السلطان

علی اکبرخان سرتیپ اول یزدان قلیخان

سرکرده نعمت الله خان حسینخان

فتح الله خان

سوارهٔ عبدالملکی

ابوابجمعی عبدالله خان بسرکردکی

عسکرخان

عراقی

جماعت ذرتیکر

ابوابجمعی سالار اصلان امیرتومان

علیقلیخان سرتیپ مهدیخان نایب اول

جماعت شاهسون افشار

ابوابجمعی جناب مستطاب امین السلطان

جهانشاه خان سرتیپ اول

جماعت بختیاری

جمعی محمد حسینخان

جمعی

جماعت عرب بازردستان

جمعی میرزا حسینخان سهام السلطنه سرتیپ اول

میرزا حسنخان سرتیپ دویم

جماعت افشار اسدآبادی

جمعی صاحب اختیار امیرتومان بسرکردکی

محمد کریمخان

جماعت خمسه

جمعی ذوالفقارخان سرتیپ اول

جماعت شاهسون اینانلو

عزیزالله خان صارم الملك امیرتومان

حاجی لطف الله خان سرتیپ اول

جماعت شاهسون بغدادی

امید علیخان سرکرده اکبرخان سرتیپ

اسدخان سرکرده

جماعت شاهسون دودران

ابوابجمعی جناب مستطاب امین السلطان

آقاجانخان سرتیپ غلامعلیخان سرهنك

محمد حسینخان ایضا غلامرضاخان سرکرده

ولیمحمدخان ایضا

جماعت شاهسون قورت بیکلو

ابوابجمعی حسینقلیخان سرتیپ ولد مرحوم

حسینقلیخان

جماعت باجلان

ابوابجمعی حاجی احمدخان سرتیپ

جماعت خرقانی

ابوابجمعی اجودانباشی کل حسنخان امیرتومان

علینقیخان سرکرده

جماعت بزانوند

جمعی ابدالخان سرهنك برادر مرحوم

حسنخان سرکرده

جماعت اصانلو

ابوابجمعی جناب مستطاب امین السلطان

رحیمخان سرکرده

جماعت افشار ساوجبلاغ

جمعی حسنخان سرتیپ میرزا رضای طبیب

جماعت کرد بچه

که مشغول خدمت قراسورانی دارالخلافه

هستند جمعی عزیزالله خان صارم الملك

امیرتومان بسرکردکی خانباباخان

جماعت هداوند

ابوابجمعی جناب مستطاب امین السلطان

بسرکردکی رحیمخان

جماعت شاهسوار

که مشغول خدمت قراسورانی دارالخلافه

هستند جمعی صارم الملك

سوارهٔ جدید اصفهان

ابوابجمعی محمد علیمیرزا

جماعت ایلات قزوین

ابوابجمعی میرزا محمدخان سرتیپ اول

جماعت قراچورلوی خوار

ابوابجمعی جناب مستطاب امین السلطان

بسرکردکی صفرعلیخان

جماعت افشار بکشلو

ابوابجمعی اجودانباشی کل بسرکردکی

کاظمخان

جماعت چکنی

ابوابجمعی عزیز السلطان بسرهنکی

صادقخان

جماعت احمدوند و هشتوئی

ابوابجمعی محمد حسینخان

جماعت کلیائی

جمعی اسمعیل خان سرکرده

سوارهٔ کرزه برلرستانی

جمعی حسینخان سرکرده

جماعت نانکلی کرمانشاهان

بسرکردکی

جماعت نار احمدی

بسرتیپی حاجی احمدخان

جماعت عرب و باصری

جمعی محمد حسینخان سرتیپ و قوام الملك

جماعت سنجابی

جمعی علی اکبرخان سرهنك

جماعت فیلی

جمعی کریمخان سرکرده

سوارهٔ جدید کرمانشاهانی

جمعی عزیزخان سرکرده

جماعت بختیاری

دارابخان سرکرده

پیاده

خراسان

شمخالچیان

ابوابجمعی حشمة الملك

جزایرچیان سرخسی

جمعی حشمة الملك بسرکردکی اشخاص مفصله

غلامحسینخان سرکرده عزیز محمدخان

پسرعباسخان سرتیپ یوسف بیك

استرابادی

دسته فندرسکی

جمعی میرزا علینقیخان سرتیپ

دسته کتول

جمعی علیمحمدخان سرکرده

دسته مقصودلو

جمعی عبدالصمدخان سرکرده

دسته استراباد رستاقی

جمعی فتحعلیخان سرکرده

دسته بالا شاهکوهی

جمعی آقا عبدالرحمن سرکرده

دسته پائین شاهکوهی

جمعی محمد علیخان سرکرده

دسته سدن رستاقی

جمعی محمد قلیخان سرکرده

دسته انزانی

تفنکچیان

جمعی محمد علیخان سرکرده

دسته عشکنی

جمعی محمد قاسمخان سرکرده

دسته ساوری

دسته جمعی جعفرقلیخان دسته جمعی

حاجی آقا رضا

دسته لیوانی و سیل سپر

جمعی اسدالله خان سرکرده

دسته بلوچ

علی اکبر بیك

دسته جات کیلانی

دسته سالیانی

جمعی میریوسفخان سرکرده

سوار اسالمی

ابوابجمعی نصرالله خان سرتیپ اول

بسرهنکی اللهیارخان

دسته انزانی

جمعی جبارقلیخان سرکرده

دسته شفتی

جمعی نعمت الله خان ایضا

مازندرانی

جماعت کلباد وغیره

جمعی میرزا محمدخان سرتیپ لطفعلیخان

سرکرده محمد مهدیخان سرکردهٔ طایفهٔ

عمرانلو

جماعت طالش

بسرکردکی علی اکبرخان

جماعت خلخالی

بسرکردکی علی اکبرخان

جماعت اشرفی

بسرکردکی عباسقلیخان

کرمانی

تفنکچیان ناری

حسینقلیخان سرکرده

تفنگچیان نخعی وذاوری
اسمعیلخان سرکرده

تفنگچیان عرب بسطام
ابوالحسن سلیمانخان سرتیپ بسرکردگی کرمجیها

تفنگچیان بهاری
دارابخان سرکرده

تفنگچیان کوهک و چاهبار سمنان
ملک بهادر سرکرده

عرابه از بابت پیاده بلوچ
جمعی شیخ محمدخان سرهنگ

اداره افواج طرح اطریش
وسواره طرح قزاق

افواج طرح اطریش
ارباب صاحبمنصبان که برقرار هستند

رژیمان اول
از بابت پیاده نظام

رژیمان دویم
از بابت پیاده نظام

شاسور
که عبارت از فوج مخبران باشد

ژنی
که عبارت از فوج مهندس باشد

توپچیان توپهای تیراطریشی
فوج

موزیکانچیان
اداره مزبوره

اداره قزاقیه
بریاست پلکنیک گوزمین کاراوایف

فوج اول
ابواجمعی حسنخان امیرتومان
اجودانباشی کل

فوج دویم
بسرتیپی علیخان سرتیپ

فوج سیم
بسرتیپی حسنخان قبه

موزیکانچیان
اداره مزبوره

قشون حاضر رکاب
از پیاده نظام وسواره وتوپخانه
وغیره یکصد وپنجاه هزار نفر

ذخیره
پنجاه هزار نفر

خزانهٔ مبارکهٔ نظام
بریاست جناب فخامت نصاب عبدالله‌خان والی

میرزا رضای الرمستوفی حاجی شیخ جعفر معتمد التجار تحویلدار خزانهٔ نظام و اجزاء مشارالیه میرزا جعفر تفرشی منشی خزانهٔ نظام میرزا شفیع تفرشی سررشته‌دار ایضا

دارالخلافهٔ طهران
نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ و حکمران دارالخلافهٔ الباهره و غیرها ادام الله اقباله العالی

اجزاء حکومت جلیلهٔ دارالخلافه
جناب جلالت نصاب میرزا عیسی وزیر دارالخلافهٔ الباهره

اجزاء دایرهٔ حکومت (از قرار ماضیه)
میرزا بزرگ مستوفی حضرت والا امیرکبیر میرزا حسن سرهنگ کلانتر میرزا جعفر منشی تفرشی میرزا شفیع سررشته‌دار میرزا سید محمدعلی تفرشی مستوفی حضرت والا میرزا علی اصغر ساوجی میرزا صادق وشرف

نایب محمود نایب اول فراشخانه سایر نواب فراشخانه ده نفر

نواب ابواب دارالخلافه
میرزا مهدی نایب بلوک ورامین و شهریار و غار و فشافویه میرزا اسمعیل نایب بلوک ساوجبلاغ تقیخان ذکر نایب

نایب قصبهٔ اشتهارد میرزا سید احمد تفرشی نایب شمیرانات و لواسانات

علماء اعلام دارالخلافه
جناب مستطاب آقا میرزا زین العابدین امام جمعه جناب آقای صدر العلماء میرزا محمد باقر جناب آقا میرزا حسن آشتیانی

جناب

جناب آقا شیخ هادی نجم‌آبادی جناب ملا محمدتقی مجتهد کاشانی جناب آقا شیخ فضل الله جناب آقا سید علی اکبر تفرشی جناب آقا سید محمدرضا جناب آقا سید عبدالله بهبهانی جناب آقا شیخ جعفر سلطان العلماء جناب آقا میرزا احمد جناب حاجی سید جعفر کاشانی جناب آقا سید مصطفی جناب آقا علی اکبر جناب شیخ محمدحسن شریعتمدار جناب آقا شیخ موسی

اعیان و امراء و خوانین و رجال معاریف
دارالخلافه از ارباب مناصب و غیرهم سوای آنها که اسامیشان در دوایر دولتی ذکر شده از قرار سنهٔ ماضیه

جناب میرزا محمدخان نظام العلما جناب امیر الامراء العظام امیر دوست محمدخان معیرالممالک امیرالامراء العظام اعتمادالدوله امیر الامراء العظام معتمدالملک وله جناب اشرف مشیرالدوله نواب امیرزاده محمد میرزا جلال السلطنه نواب امیرزاده عباس میرزا نایب الایاله حکمران ولایت قم نواب فتحعلیخان سپهسالار امیرالامراء العظام خانباباخان وله ظهیرالدوله جناب میرزا احمدخان نصیرالدوله جناب محمود خان ملک الشعراء بدایع نگار جناب حکیم الهی سلیمانخان وله مرحوم حاجب الدوله اسمعیلخان بشیرالدوله میرزا محمدخان غلامحسینخان والیخان حاجی محمدحسنخان محمودخان محمدخان وله مرحوم احمدخان نوائی محمدحسنخان وله ایضا حاجی محمد حسنخان معتمد الوزاره وله ایضا حاجی علیخان وله ایضا محمدولیخان ابوالفتح خان پیشخدمت نوادهٔ رئیس الدوله عباسقلیخان وله مرحوم بیگلربیگی هادیخان وله ایضا محمدخان محمدجعفرخان حسنخان هدایت الله خان علی اکبرخان نجفقلیخان محمدباقرخان امان الله خان

وزارت نظمیه و پلیس دارالخلافه
جناب جلالت نصاب نظم الملک کنت دومنت فرت امیرتومان وزیر نظمیه

میرزا ابوترابخان سرتیپ اول [illegible] وزارت جلیلهٔ نظمیه میرزا سید یوسف مستشار اول سرتیپ دویم رئیس اطاق محاکمات و جنایات وزارت نظمیه عباسقلیخان سرتیپ و مستشار کدخدای محلهٔ دولت حسنخان سرتیپ دویم [illegible] شهر میرزا سید احمد سرهنگ کدخدای محلهٔ بازار میرزا آقاخان سرهنگ کدخدای محلهٔ عودلاجان مستشار کل پلیس حاجی میرزا محمدعلیخان سرهنگ کدخدای محلهٔ چاله میدان میرزا عبدالغنیخان سرهنگ کدخدای محلهٔ سنگلج میرزا محمدعلیخان سرهنگ مستشار و مدیر دفترخانه منشی باشی وزارت نظمیه و مرتب کنندهٔ راپورتهای وقایعات مختلفهٔ شهری رئیس مخزن ملبوس و اسلحهٔ پلیس میرزا ربیع‌خان سرهنگ رئیس مجلس استنطاق و مواظب و مسئول مجلس میرزا علیخان نایب سرهنگ پیشخدمت باشی رئیس مامورین وزارت نظمیه غلامحسینخان نایب سرهنگ مامور تفحص وزیر نظمیه غلامحسینخان نایب سرهنگ رئیس سواران وزارت نظمیه حسینقلیخان نایب سرهنگ اجزای اطاق محاکمات میرزا علی اکبرخان نایب سرهنگ مواظب و رئیس مستحفظین مجلس وزارت نظمیه میرزا محمد آقا منشی و دفتردار مسروقات شهر میرزا نجفعلی منشی اطاق محاکمات و مواظب دفتر داخلین و خارجین مقصرین از دزد و غیره میرزا رحیمخان نایب سرهنگ نایب اول محلهٔ دولت هاشمخان نایب سرهنگ نایب اول محلهٔ سنگلج میرزا علینقیخان نایب اول محلهٔ چاله میدان میرزا جعفرخان نایب اول محلهٔ بازار میرزا حسن نایب اول محلهٔ عودلاجان میرزا محمدعلیخان نایب اول بازار میرزا محمودخان رئیس اجزای کرهشی شهر

ادارهٔ احتسابیهٔ دارالخلافه
در تحت ادارهٔ جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه وزیر انطباعات و مترجم مخصوص حضور همایون محمدتقیخان احتساب الملک پیشخدمت حضور رئیس ادارهٔ احتسابیه

اجزاء ادارهٔ احتسابیه
دویست و هفتاد نفر نایب علی نایب احتساب کل خیابانهای دولتی میرزا عباس مشرف احتساب غلامرضا بیک نایب میرزا محمدحسین نایب حسین بیک نایب حاجی محمد نایب سایر نواب و صاحبمنصبان بیست و پنج نفر فراش و عملهٔ طولمبه و سقا و سایر دویست و چهل نفر

اسامی کارگذاران و عمله‌جات
مخصوص دربخانهٔ نواب اشرف والا نایب السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ دام الله اقباله العالی جناب مشیرالعلما حاجی ملاباشی جناب جلالت نصاب میرزا عیسی وزیر دارالخلافه جناب مشیر خلوت همایون کارگذار مخصوص دربخانهٔ حضرت والا نایب السلطنه جناب عبدالله خان والی لقمان الملک میرزا لقمان حکیمباشی نظام امیرالامراء العظام معین نظام وزیر قورخانه و رئیس مخزن تدارکات عسکریه امیرتومان عباسقلیخان اعتماد نظام سرتیپ اول و مترجم مخصوص حاجی میرزا عباسعلیخان سرتیپ و پیشخدمت باشی نصرالله خان قهوه‌چی باشی اکبرخان ناظر میرزا سید حسین ساوجی طبیب مخصوص حسنخان سرتیپ تفنگدار باشی محمد اسمعیل‌خان سرتیپ توپخانه و کشیکچی باشی رضاقلیخان یوزباشی کشیکخانه

باقی اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه است

ادارات

ادارات وزارت اعظم دولت علیه

جناب مستطاب اشرف اجل اکرم امین السلطان وزیر اعظم دولت علیه

وزارت جلیله داخله

جناب جلالتمآب آقا میرزا حسن مستوفی الممالک جناب جلالتمآب آقا میرزا هدایت الله وزیر دفترخانه مبارکه جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه مدیر دفترخانه مبارکه استیفاء و محصل محاسبات و بقایای دولتی

اجزاء خاصه دایره وزارت اعظم

جناب جلالت نصاب دبیر الملک وزیر رسائل خاصه

جناب میرزا رضاقلیخان منشی اول مخصوص رسائل دولتی

جناب آقا میرزا سید احمد منشی نایب وزارت اعظم

جناب مهندس الممالک میرزا نظام جنرال اجودان مخصوص حضور همایون مأمور بخدمت وزارت اعظم میرزا سید امین منشی خاصه میرزا عبد الکریم منشی میرزا عنایت منشی میرزا محسن منشی میرزا علیخان محرر و غیره

اجزاء وزارت دفتر استیفا مستوفیان عظام

مستوفیان عظام که بخطاب جنابی افتخار یافته اند

اعم از اشخاصیکه جزو وزرای دربار معدلت مدار همایون یا مأمور ولایات یا ادارات یا در دفترخانه مبارکه مشغول خدمت هستند

جناب جلالت نصاب میرزا حسین نایب مستوفی الممالک رئیس مجلس تحقیق دفترخانه مبارکه جناب میرزا علی وزیر دار الخلافه جناب میرزا محمود وزیر محاسب خزانه عامره و ضابط اسناد خرج کل ممالک محروسه

جناب میرزا رضای صدیق الدوله وزیر خالصه جات جناب میرزا محمد علیخان معاون الملک جناب میرزا محمد اقبال الملک والی کردستان جناب میرزا ابراهیم معتمد السلطنه محاسب مملکت آذربایجان جزو وزرای دربار اعظم جناب میرزا محمد ولی سراج الدوله محاسب مازندران و دار النظاره

جناب مؤتمن الملک ولد جناب جلالتمآب صاحبدیوان مأمور خراسان جناب میرزا محمود مستوفی و محاسب مملکت خراسان جناب میرزا محمد حسین وقایع نگار جزو اعضای دار الشورای کبری جناب میرزا محمد حسین محاسب خزانه مبارکه نظام و سررشته دار کل جناب میرزا

سید مصطفی حسام السادات مستوفی وظایف جناب میرزا شفیعخان مستشار الملک جزو وزرای دربار اعظم جناب میرزا حسن وزیر دربخانه مبارکه و محاسب کرمان و کلپایکان جناب میرزا علی اکبر مستوفی مخصوص موزه مبارکه جناب حاجی میرزا محمد پسر مرحوم حاجی میرزا نصر الله محاسب دار السلطنه اصفهان جناب میرزا هدایت الله لسان الملک جناب میرزا حبیب الله خان مشیر الملک جناب میرزا محمد تقی منشی الملک جناب میرزا علی محمد مؤتمن السلطنه مأمور پیشکاری مملکت خراسان جناب میرزا رضاقلیخان مستوفی اول منشی رسائل خاصه دولتی در اداره وزارت اعظم جناب میرزا رضای بیان الملک نزد جناب جلالتمآب صاحبدیوان جناب میرزا رضاقلیخان سراج الملک منصب خدمات حضرت والا ظل السلطان جناب میرزا شفیعخان صدر دیوانخانه عدلیه اعظم جناب میرزا رضای بنان الملک جزو اعضای مجلس دربار اعظم

مستوفیان عظام که در دفترخانه مبارکه خدمت مخصوص محاسبه نویسی دارند

میرزا سید محمد ولد مرحوم مجد الاشراف محاسب لرستان و طالقان جناب میرزا فضل الله خان نزد جناب مستطاب اشرف اجل امین السلطان وزیر اعظم میرزا علی ولد مرحوم قوام الدوله محاسب استرآباد بوانات و غلامان و ولایات میرزا علی ولد جناب جلالتمآب وزیر دفتر محاسب استرآباد و برات نویس مدرسه دار الفنون و تلگرافخانه و مریضخانه میرزا ابو القاسم ولد مرحوم میرزا اسد الله محاسب کاشان میرزا جواد نواده جناب جلالتمآب وزیر دفتر محاسب کرمانشاهان و کیلان و خوار میرزا محمد علیخان پسر جناب میرزا محمود وزیر محاسب مملکت فارس میرزا حسن پسر مرحوم وزیر لشکر محاسب دار السلطنه قزوین میرزا علی نوری محاسب ولایت ثلاثه و بروجرد میرزا جعفر پسر مرحوم حاجی میرزا نصر الله محاسب عراق میرزا رضا پسر مرحوم حاجی میرزا نصر الله محاسب کردستان و ساوه و غیره میرزا علیرضا ولد جناب میرزا محمود وزیر میرزا رفیع برات نویس سرکارات عظام و خادمان حرم جلالت و آغایان سرکاری میرزا یزدیخان نایب جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه و مباشر صندوقخانه و رختدارخانه میرزا حسینخان نوری برات نویس عمله احتساب و اداره پلیس میرزا محمد رضا مستوفی محاسب ملایر و تویسرکان میرزا زکی برات نویس عمله ایشیکخانه و رباب طرب میرزا علی محمد خان برات نویس رباب قلم و قفنکدارخانه مبارکه و شاطران سرکاری و غیره میرزا محمد امین دفتر محاسب خمسه و برات نویس عمله خلوت همایونی میرزا علی ولد جناب میرزا محمد حسین مستوفی محاسب نطنز و جوشقان و کنکاور و اسدآباد میرزا محمد مستوفی قم و فیروزکوه میرزا زکی پسر مرحوم میرزا مسیح مستوفی محاسب عربستان میرزا فتح الله ولد مرحوم قایم مقام محاسب همدان میرزا محمد ولد مرحوم میرزا باقر محاسب شاهرود و بسطام میرزا رفیع محاسب کمره و کروس میرزا شفیع نزد جناب جلالتمآب وزیر دفتر میرزا حسینعلی محاسب نهاوند میرزا طاهر کاشانی محاسب سمنان و دامغان

میرزا حسینخان برات نویس کل نهائی ممالک محروسه میرزا عبد الحسین خلخالی برات نویس مجوسین میرزا محمود خان ولد جناب معاون الملک محاسب دور و خندارخانه میرزا احمد خان ولد ایضا محاسب صرف جیب و فراشخانه و برات نویس باغات دیوانی میرزا کریمخان ولد میرزا فضل الله خان محاسب اصطبل توپخانه و برات نویس کل قراولان میرزا سید مهدی پسر مرحوم میرزا سید کاظم وزیر دواب برات نویس عمله آبدارخانه و شربتخانه و غیره میرزا سید احمد پسر مرحوم وزیر دواب برات نویس عمله اصطبل خاصه و ایلخچیان میرزا شفیع نواده مرحوم صاحبدیوان محاسب دماوند میرزا محمود ولد مرحوم میرزا سید کاظم برات نویس عمله کالسکخانه مبارکه

مستوفیان عظام که در دفترخانه مبارکه خدمت مخصوص ندارند

میرزا سید احمد پسر مرحوم میرزا موسی وزیر میرزا رضای معین السلطنه میرزا محمد خان ولد جناب جلالتمآب وزیر دفتر حلجی میرزا سید حسین تفرشی میرزا رضا پسر مرحوم میرزا زین العابدین البرز میرزا علی محمد خان پسر مرحوم میرزا علی قایم مقام میرزا عباسقلیخان سپهر مستشار الوزاره و نایب وزارت خارجه میرزا سید علی ولد جناب میرزا علی اکبر مستوفی مخصوص جناب میرزا محمد خان تبریزی وکیل مملکت آذربایجان میرزا حسینخان ولد جناب معتمد السلطنه میرزا علی محمد خان نایب اول وزارت انطباعات نزد جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه میرزا محمد حسین فروغی رئیس دار الترجمه و دار الطباعه خاصه دولتی نزد جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه میرزا محمود خان ولد مرحوم قایم مقام جزو اعضا

دربار معدلتمدار اعظم حاجی میرزا اشرف
برادرزاده مرحوم حاجی میرزا شفیع شیرازی
میرزا حسن منشی باشی مرحوم صدر اعظم نزد
جناب جلالتماب امین الدوله میرزا ماشیخان
امین دربار نزد جناب جلالتماب امین الدوله
میرزا مهدی پسر مرحوم میرزا موسی نایب کیلانی
میرزا باقر ولد جناب میرزا رضا صدیق الدوله
میرزا کاظم نواده مرحوم میرزا رضا قلی میرزا
شکر الله نواده مرحوم نصیر الملک میرزا محمود
ولد جناب سراج الدوله میرزا محمد علیخان
پسر مرحوم وکیل لشکر میرزا علیرضای تفرشی
میرزا محسن وکیل نواب والا حاجی حسام السلطنه
میرزا کاظمخان امین العداله میرزا فرج الله خان
مامور بپیشکاری عربستان شد میرزا منصور خان
ولد میرزا طاهر کاشانی میرزا سید علی ولد
مرحوم میرزا سید کاظم صندوقخانه میرزا
سید کاظم ولد مرحوم میرزا سید ابراهیم خزانه
لخواه دیوانخانه علیه میرزا خلیل خان وزیر
دربخانه مبارکه میرزا عبد العلی ولد مرحوم
میرزا مهدی آتشی میرزا طاهر برادرزاده
مرحوم مجد الاشراف میرزا ابو القاسمخان
نوری حاکم سابق ملایر میرزا جعفرخان پسر
مرحوم میرزا علی تبریزی میرزا حسنعلیخان پسر
مرحوم میرزا نظر علی حکیمباشی میرزا رضا
خان نواده مرحوم ضیاء الملک حاجی میرزا
محمد خان نزد جناب جلالتماب حاجی امین
السلطنه میرزا آقا وکیل نواب والا فرمانفرما
میرزا ابو الحسنخان پسر میرزا زکی نوری
میرزا کریم برادرزاده جناب صدیق الدوله
میرزا محمد ولد مرحوم حاجی میرزا محمد حسین
خزانه میرزا علی ولد مرحوم ایضا میرزا
علی اصغر خان ولد مرحوم ایضا میرزا سلیم
خان کاشانی نزد جناب جلالتماب مخبر الدوله
میرزا علی ولد مرحوم نصیر الملک میرزا

نبی خان پسر مرحوم میرزا فتح الله لشکر
نویس باشی میرزا سید احمد برادرزاده
مرحوم معین الملک میرزا حسینخان ولد
میرزا رضای معین السلطنه میرزا مهدیخان
ولد ایضا میرزا باقرخان ولد ایضا
میرزا حسینخان پسر میرزا کاظمخان امین
العداله میرزا عباسقلی ولد مرحوم میرزا
طاهر کرکانی میرزا محمود ولد جناب حاجی
میرزا عباسقلی میرزا اسمعیل خان ولد
میرزا رضا قلیخان میرزا علی ولد مرحوم
میرزا یوسف آشتیانی میرزا عبد الرحمن
آشتیانی میرزا عبد الغنی آشتیانی
میرزا محمد حسین نزد جناب جلالتماب
قوام الدوله میرزا محمود نزد جناب
جلالتماب قوام الدوله میرزا سید علی
نزد جناب معاون الملک میرزا حسینخان
ولد مرحوم مهندسباشی میرزا فتح الله
کیلانی میرزا تقیخان ولد مرحوم میرزا
محمد حسین بلور میرزا عبد الوهابخان
نزد جناب جلالتماب نایب مستوفی الممالک
میرزا محمد علی همشیره زاده مرحوم میرزا موسی
وزیر لشکر میرزا سید محسن تفرشی
میرزا بدیع ولد میرزا علی نوری میرزا هادی
پیشخانه میرزا اسمعیل خان نزد جناب
مجد الملک میرزا سید حسین نزد جناب
مجد الملک میرزا حسنخان کاشانی نزد
جناب امین خلوت میرزا محمد خان ولد
مرحوم میرزا ابو القاسم وزیر سابق عراق
میرزا محمد حسین رئیس الکتاب میرزا
عباس پسر مرحوم منشی الممالک میرزا محمد
حسین دبیر دربار میرزا جعفر نزد جناب
جلالتماب نایب مستوفی الممالک حاجی میرزا
رضاخان تحویلدار وجوهات میرزا
آغا محسنخان پسر مرحوم میرزا اسد الله

خان وزیر نظام میرزا جوادخان افشار
میرزا محمد قلی ولد مرحوم میرزا نصر الله فراهانی
میرزا هادیخان نزد نواب والا رکن الدوله
میرزا تقیخان نزد نواب والا رکن الدوله
میرزا علیرضای سبزواری میرزا نصر الله آشتیانی
نزد جناب جلالتماب مستوفی الممالک
میرزا اسمعیل خان نزد جناب میرزا حسن وزیر
میرزا غلامعلیخان ولد میرزا حسینعلی
مستوفی نهاوند میرزا سید رضاخان
پیشکار سابق لرستان میرزا سید علی
ولد مرحوم میرزا فتح الله مستجاب الدعوه
میرزا صادق نزد جناب جلالتماب مجد الدوله
حاجی میرزا محمد خان میرزا ابو القاسم
تفرشی نویسنده درب حرم و ضابطه

مستوفیان عظام که مامور بولایات

میرزا احمد علاء الدوله مامور خمسه
میرزا حسینخان کیلانی مامور کرمانشاهان
میرزا حسینخان آشتیانی نایب الحکومه
سابق بروجرد مامور کرمانشاهان
میرزا مصطفی خان پسر مرحوم قوام الدوله
مامور فارس میرزا محمد خان نزد جناب
اعتضاد الملک میرزا مرتضی قلیخان نایینی
نایب الحکومه سابق نایین حاجی میرزا
علیخان پیشکار گیلان میرزا اسمعیل خان
معتمد دیوان مامور کرمانشاهان میرزا
علینقی که سابق نزد جناب جلالتماب عضد
الملک بود مامور سمنان میرزا سلیمان که سابق
نزد جناب جلالتماب عضد الملک بود مامور
خراسان میرزا مصطفی آشتیانی مامور
سبزوار میرزا رضا قلیخان مامور پیشکار
بوشهر میرزا علی اکبرخان ترشیزی مامور
خراسان میرزا علی اکبرخان پیشکار سابق
میرزا غلام مامور آذربایجان

سررشته داران و عزبان دفترخانه

مبارکه

مبارکه استیفا و غیره

سررشته داران دفترخانه مبارکه

میرزا اسد الله سررشته دار مرکزات عظام
و آغایان سرکاری میرزا اسد الله سررشته دار
دفتر جناب جلالتماب مستوفی الممالک
میرزا عبد الجواد سررشته دار دفتر مجلس تحقیق
دفترخانه مبارکه نزد جناب نایب مستوفی
الممالک میرزا احمد سررشته دار که سابق نزد
مرحوم میرزا نصر الله مستوفی بود میرزا سید
محمد سررشته دار با بقلم و تفنگدارخانه
مبارکه و غیره میرزا محمود سررشته دار پسر
مرحوم میرزا جعفر نزد جناب معتمد السلطنه
میرزا فرج الله سررشته دار آذربایجان نزد
جناب معتمد السلطنه میرزا اسلمانخان
سررشته دار دفتر جناب جلالتماب وزیر دربار
میرزا مصطفی کرکانی نزد جناب میرزا شفیعخان
مستشار الملک میرزا عبد الله سررشته دار
مازندران و دار النظاره نزد جناب سراج
الدوله میرزا علی سررشته دار همدانی
میرزا سید محمد علی نزد جناب جلالتماب نایب
مستوفی الممالک میرزا حسین کرکانی سر
رشته دار فارس نزد جناب میرزا محمود وزیر

میرزا صادق سررشته دار خمسه و ثلث
خلوت همایونی میرزا صادق کرکانی نزد
جناب میرزا محمود وزیر میرزا عنایت الله
سررشته دار قزوین میرزا علیرضای
تفرشی سررشته دار مملکت خراسان نزد
جناب میرزا محمود مستوفی میرزا نصر الله
کیلانی نزد جناب جلالتماب حاجی امین
السلطنه میرزا محمد علی سررشته دار عراق
و کردستان و ساوه و غیره میرزا رضای
آشتیانی نزد جناب میرزا ابراهیم معتمد
السلطنه میرزا عبد الله ساوجی نزد
جناب ساعد الدوله میرزا بزرگ تفرشی
سررشته دار اداره پلیس و احتساب
میرزا محمد علی سررشته دار بروجرد
میرزا اسد الله پسر مرحوم میرزا حسن
عزب دفتر میرزا محمود نواده مرحوم
ناظم الملک مشغول تحریر محاسبات
شاهرود و بسطام

عزبان دفترخانه مبارکه و غیره

میرزا علی اکبر عزب باشی

سایر

میرزا ابراهیم میرزا علیخان میرزا
فتح الله میرزا علی محمد پسر مرحوم میرزا
محمد تقی میرزا آقای اصفهانی میرزا
محسن میرزا فضل الله میرزا محمد
میرزا احمد میرزا آقای آشتیانی میرزا
محمد علی ناظر مجلس تحقیق میرزا محمد
ولد میرزا حسن میرزا حسین ولد ایضا
میرزا مطلب نبادل میرزا غلامحسین
ولد میرزا ابراهیم

نایبان و غیره

نایبان

میرزا عباسقلی آقا علی اکبر آقا حسن

یوزباشیان

مشهدی احمد مشهدی کریم

فراشان

بیست نفر

اداره حکومتهای ولایات ممالک محروسه

مملکت آذربایجان

نواب مستطاب اشرف امجد والا شاهنشاهزادهٔ اعظم ولیعهد جاوید عهد روحی علیه فداه صاحب اختیار مملکت آذربایجان ادام الله اقباله العالی

نواب اشرف والا اعتضاد السلطنه

جناب جلالتمآب امیر نظام کارگزار کل مملکت آذربایجان

حکام جزء آذربایجان از قرار صورتی که از طرف وزارت اعظم رسیده است

مراغه امیرزاده امامقلی میرزا (اردوبیه) امیر الامراء العظام حسام الدوله امیر تومان **اردبیل و مشکین**

جناب علیخان پیشخدمت حضور **خوی و سلماس**

خلخال امیرزاده عزیزالله میرزا ظفر السلطنه

ماکو عمدة الامراء العظام اقبال السلطنه **ساوجبلاغ**

فرخ خان **قراجه داغ** امیرزاده سلطان مجید میرزا امیرخور حضرت ولیعهد

اصفهان و یزد و عراق وغیره

نواب مستطاب اشرف اکرم والا شاهنشاهزاده معظم ظل السلطان صاحب اختیار اصفهان و یزد و عراق و محلات ادام الله اقباله العالی

اجزاء حکومت

میرزا اسدالله خان رکن الملک مستوفی نایب الحکومه

جناب سراج الملک مستوفی و پیشکار

یزد

نواب اشرف والا جلال الدوله حکمران ولایت یزد

حاجی میرزا ابراهیمخان پیشکار

عراق و محلات

مظفر الملک نایب الحکومه

خراسان و سیستان

جناب جلالتمآب اجل صاحبدیوان فرمانفرمای مملکت خراسان و سیستان و متولیباشی آستانه مقدسه رضویه

نواب والا معین الدوله نایب الایاله جناب مؤتمن السلطنه پیشکار مالیه خراسان

حکام ولایات خراسان

طبس

امیر الامراء العظام حاجی عماد الملک امیر تومان و کیل طبس

(**قاین**) امیر الامراء العظام حشمة الملک امیر تومان حکمران قاینات و سیستان

(**قوچان**) امیر الامراء العظام شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو حکمران قوچان

بجنورد امیر الامراء العظام سهام الدوله امیر تومان ایلخانی شادلو حکمران بجنورد

سبزوار جناب میرزا حسینخان مؤتمن الملک حکمران سبزوار

خواف علیمردان خان نصرت الملک

سرخس امیرزاده خسرو میرزا حکمران

کلات محمد مهدیخان

ترشیز اسدالله خان پسر مرحوم محمد خان والی

تربت حیدرقلیخان

شاهرود و بسطام نواب والا شاهزاده جهانسوز میرزا امیر تومان حکمران

سمنان و دامغان جناب جلالتمآب اعتضاد الملک امیر تومان حکمران

فارس

نواب والا معتمد الدوله امیر تومان فرمانفرمای مملکت فارس

حاجی نصیر الملک پیشکار قوام الملک ناظم ایلات خمسه و لار و بستک وغیره

بوشهر

جناب جلالتمآب نظام السلطنه حکمران بندر بوشهر و سایر بنادر و مدیر گمرکات فارس و اصفهان

کرمان و بلوچستان

نواب والا فرمانفرما امیر تومان والی مملکت کرمان و بلوچستان

نواب حشمة السلطنه نایب الایاله کرمان و حکمران بلوچستان و بم و نرماشیر

استراباد و گرگان

امیر الامراء العظام نصرة السلطنه امیر تومان حکمران استراباد و گرگان و ترکمان

گیلان و طوالش

نواب والا مؤید الدوله امیر تومان والی گیلان و طوالش

میرزا علیخان مستوفی پیشکار

عربستان

جناب جلالتمآب حاجی شهاب الملک امیر تومان والی عربستان

میرزا فتح الله خان مستوفی پیشکار

لرستان و بروجرد

نواب والا امیرخان سردار امیر تومان والی لرستان و بروجرد

لرستان امیرزاده نصرت الله خان پسر امیرخان سردار نایب الحکومه

بروجرد امیرزاده آقا سردار نایب الحکومه

کردستان

جناب جلالتمآب اقبال الملک والی کردستان

کرمانشاهان

جناب جلالتمآب حسام الملک امیر تومان والی کرمانشاهان و سرحددار عراقین

اجزاء حکومت از قراریکه صورت داده‌اند

میرزا احمدخان مستوفی وکیل الدوله نایب الحکومه میرزا بابا فرخان پسر ذوالریاستین رئیس دیوانخانه میرزا اسمعیل خان معتمد دیوان مستوفی پیشکار

مازندران

عمدة الامراء العظام میرزا عبدالله خان امیر پنجه والی مازندران

ملایر و تویسرکان و نهاوند

جناب امیر الامراء العظام محمد تقیخان حکمران ولایات ثلث

ملایر عبدالله خان سرتیپ نایب الحکومه

نهاوند حاجی مسعود میرزا نایب الحکومه

تویسرکان میرزا احمد مستوفی نایب الحکومه

همدان

نواب اشرف والا شاهزاده عز الدوله والی ولایت همدان

نواب عماد السلطنه سرتیپ نایب الحکومه

کاشان

عمدة الامراء العظام محمد حسنخان سرتیپ اول حکمران کاشان

میرزا افضل الله پیشکار

قم

نواب امیرزاده نایب الایاله عباس میرزا حکمران قم

میرزا رضاخان پیشکار

خمسه

امیر الامراء العظام احتشام السلطنه امیر تومان حکمران

جناب میرزا احمد مستوفی پیشکار

قزوین

عمدة الامراء العظام محمد باقرخان سعد السلطنه سرتیپ اول حکمران

گلپایگان و خوانسار و کمره

جناب جلالتمآب حکیم الممالک حکمران گلپایگان و خوانسار و کمره

ساوه و زرند و شاهسون بغدادی

جناب امیر الامراء العظام میرزا محمد خان قاجار پسر جناب مستطاب عضد الملک حکمران

امیرزاده یحیی میرزا نایب الایاله نایب الحکومه

کروس

عمدة الامراء العظام علیرضا خان سرتیپ حکمران کروس

خرقانین

بحکومت امیر الامراء العظام حسنخان اجودانباشی کل امیر تومان

فیروزکوه

بحکومت امیر الامراء العظام میرزا کریمخان صمصام السلطنه حکمران فیروزکوه

دماوند عباسقلیخان حاکم دماوند

شکابن

محمد حسنخان سرهنگ پسر جناب ساعد الدوله نایب الحکومه شکابن

کنگاور

بحکومت امیر الامراء العظام سای اصلان امیر تومان

اسدآباد

بحکومت خانبابا خان پسر جناب صاحب اختیار

نطنز

در جزو حکومت نوابان مؤید الدوله و حاجی حسام السلطنه میرزا اللهیار نایب الحکومه

جوشقان

بحکومت کاشکان نواب معز الدوله

خوار

امیرزاده ابوتراب میرزا حکمران خوار

زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم

مختار خان حکمران زاویهٔ مقدسه

طالقان

فرخ خان حاکم طالقان

طارم علیا

بحکومت حاجی مصطفی قلیخان میرپنجه

تجریش شمیران

محمد اسمعیل بیک نایب الحکومه

وزارت جلیلهٔ مالیه و دربار اعظم دولت علیه

در ادارهٔ خاصهٔ جناب مستطاب اجل اکرم امین السلطان وزیر اعظم دولت علیه

جناب جلالتمآب امین الملک نایب کل وزارت اعظم

ادارات متعلقه و امورات راجعه

بوزارت مالیه و دربار اعظم موزهٔ مبارکه کتابخانهٔ مبارکه خزانهٔ مبارکهٔ اندرون ریاست قراولان وجود مسعود همایون ریاست اردوی همایون خزانهٔ مبارکه خلوت همایونی خواجه سرایان صندوقخانه و رختدارخانهٔ مبارکه دار النظارهٔ اطبای خاصهٔ فرنگی و ایرانی آبدارخانهٔ مبارکه قهوه خانهٔ مبارکه کشیکخانهٔ مبارکه ایشیکخانهٔ مبارکه غلامان مهدیهٔ منصور غلامان ناصری فراشخانهٔ مبارکه شترخانه و قاطرخانهٔ مبارکه اصطبل خاصه زینبدارخانهٔ مبارکه کالسکه خانهٔ مبارکه شاطران کمرکشک ترابخانهٔ مبارکه صرف جیب مبارک خالصه طهران غله و بلوکات انبار گندم معمارخانه و قنوات ایلات طهران آداره باغات و عمارات سلطنتی کارخانهٔ چراغ گاز و چراغ الکتریسیته کوره پزخانهٔ دار الخلافه ترتیب منافع جنگلها

خلوت همایونی ارباب مناصب

جناب جلالتمآب اقبال الدوله جناب جلالتمآب امین خلوت رئیس خلوت همایونی و منشی حضور مبارک و رئیس تفنگداران خاصهٔ سرکاری جناب فخامت نصاب حکیم الممالک پیشخدمت باشی سلام جزو اعضای مجلس دربار اعظم و حکمران کلپایگان و خوانسار و کمره و مضافات جناب صنیع السلطنه غلامحسینخان خازن کتابخانهٔ مبارکه جناب محمد حسینخان محقق

سابق

جناب امیر الامراء العظام جلال الملک جعفر قلیخان ولد مرحوم اعتماد الدوله نواب والا امیر الدوله سلطانحسین میرزا حکمران نیشابور و سبزوار و ترشیز و مضافات جناب مشیر خلوت محمد حسینخان پیشخدمت و فراشباشی حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ جناب محمد ابراهیمخان میرزا مهدیخان پیشخدمت مخصوص میرزا عبد الله خان مهر نخبه حکمران مازندران جبارخان آقا میرزا محمدخان کروسی سرتیپ اول حاجی حبیب الله خان محمد حسنخان سرتیپ اول حکمران کاشان محمد باقرخان ادیب الملک سرتیپ اول مدیر باغات مبارکهٔ دولتی محمد کریمخان پیشخدمت سرتیپ اول محمد تقیخان احتساب الملک رئیس احتساب دار الخلافه میرزا سید عبد الکریمخان سرتیپ احمدخان سرتیپ اول فخر الملک ابو الحسنخان سرتیپ اول امیرزاده محمد حسن میرزا سرتیپ اول صدیق خلوت محمد ابراهیمخان محلاتی امیرزاده سلطان ابراهیم میرزا امیرزاده آقا صبح امیرزاده محمد حسین میرزا پسر نواب حشمت السلطنه امیرزاده تیمور میرزا حسنخان حسینخان امیرزاده منوچهر میرزا میرزا سید محمدخان سرتیپ میرزا اکبرخان پیشخدمت و غیره

و اشخاص از خلوت همایونی

محمد صادقخان فراش خلوت آقا سلیمان ده باشی تحویلدار خلوت همایونی میرزا آقاخان فراش خلوت میرزا هدایتخان فراش خلوت آقا صادق آقا سید علی میرزا بصندوقخانهٔ مبارکه

دار النظارهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب امیر الامراء العظام مجد الدوله مهدیقلیخان خوانسالار

اجزاء

امیر الامراء العظام علی اکبرخان پیشخدمت سرتیپ اول و نایب النظاره حاجی میرزا محمد رضا میرزا محمد صادق مشرف و سایر نویسندگان چهار نفر آقا محمد ابراهیم تحویلدار نقد و جنس کارخانه

شربتخانه

میرزا علی اکبر ناظم البکاء شربتدار باشی حاجی میرزا محمد نایب شربتخانه سایر هفده نفر آقا محمد حسین چراغچی باشی سایر عملجات دوازده نفر

چوبخانهٔ مبارکه

آقا محمد حسن چوبچی باشی سایر یازده نفر

آشپزخانه

آقا محمد ابراهیم آشپزباشی سایر بیست و سه نفر

تحویلخانه و وکیل خرج خانه

آقا محمد کاظم و آقا محمد اسمعیل وکیل خرج سایر چهارده نفر سایر عملهٔ دار النظاره چهل و هشت نفر

ادارهٔ آبدارخانهٔ مبارکه

در تحت ریاست مخصوص شخص جناب مستطاب اجل امین السلطان وزیر اعظم بنابر اعتماد الحضره آقا مرتضی خان نایب آبدارخانهٔ مبارکه حاجی آقا یوسف سقاباشی حاجی حسینعلیخان سرتیپ آقا باقرخان سرتیپ اول سعد السلطنه میرزا ابو القاسمخان نایب میرزا علی محمد سرپیشخدمت میرزا لطیف سرپیشخدمت آقا فتحعلی

عملهٔ آبدارخانه پانزده نفر عملهٔ سقاخانه سی و هفت نفر

قهوه خانهٔ مبارکه

غلامعلیخان قهوه چی باشی امین همایون آقا جبار قهوه چی

صندوقخانه و رختدارخانهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه صندوقدار و جامه دار خاصه و خازن مخزن تدارکات عسکریهٔ دولت علیه میرزا بزرگخان مستوفی مباشر صندوقخانه و رختدارخانهٔ مبارکه

نقاشخانهٔ مبارکه

میرزا محمدخان نقاشباشی و پیشخدمت مخصوص مبارک نقاشان نقاشخانهٔ مبارکه چهار نفر

تفنگداران خاصه

از قرار سنهٔ ماضیه

جناب جلالتمآب غلامحسینخان امین خلوت منشی حضور و رئیس خلوت همایونی رئیس تفنگداران خاصه رضاقلیخان پسر مرحوم سهرابخان میرزا ابو الفتحخان طالش حاجی علیخان سرتیپ مصطفی قلیخان اسمعیلخان قزوینی قهرمانخان تالش حاجی تقیخان میرزا محمدخان میرزا باقرخان محمد کریمخان حاکم ابوانکیف عیسیخان شقاقی هادیخان نوائی فتح الله خان پسر مرحوم قهرمانخان محمدخان گرجی فیض الله خان کرمانشاهانی شاه ملکخان علی اکبرخان کردستانی شجاعلیخان جعفرقلی بیک مراغی اسد الله خان ابریی عبد الله خان قراجه داغی رضا آقای کلانی نصیرخان شیرازی اصلانخان جهان بیگلو نایب تفنگداران خاصه یکصد و شانزده نفر

کشیکخانهٔ مبارکه

از قرار سنهٔ ماضیه

جناب امیر الامراء العظام عبد الله خان امیر تومان و کشیکچی باشی جناب جلالتمآب وکیل لشکر عمدة الامراء العظام حبیب الله خان پیشخدمت خاصه و سرتیپ اول و غلام پیشخدمت باشی

غلام پیشخدمتان

یکصد و شصت و چهار نفر شاهزادگان شانزده نفر خوانین و آقایان قاجار بیست و دو نفر سایر خوانین یکصد و بیست و شش نفر

سرتیپان درجهٔ اول و دوم

عباسقلیخان طهماسبقلیخان حیدرقلیخان عزت الله خان سرتیپ اول خانلرخان

سرتیپان سیم

که نشان و حمایل سرتیپی دویم دارند موسیخان کلبعلیخان باباخان منصب و حمایل و نشان سرتیپی سیم دارند عبد الله خان باقرخان علی اصغرخان محمد حسنخان سعد الله خان محمد ابراهیمخان محمد اسمعیلخان یوزباشی علی اکبرخان

صاحب منصب سرهنگی

نوروزخان غلامعلیخان رضاقلیخان شهبازخان تقیخان امیراصلانخان

نایبان

سی نفر سایر غلامان صد و پنجاه نفر

ایشیکخانهٔ مبارکه

صد و پنجاه و هشت نفر

جناب امیر الامراء العظام ظهیر الدوله ایشیک آقاسی باشی

نایبان ایشیک آقاسی باشی

امیر الامراء العظام محمد ناصرخان خانان محمدخان بهاء السلطنه نوریسا ولباشی محمد امینخان جارچی باشی نواب والا حسینقلیخان ناظم التولیه نایب السلطنه آقابی باشی محمد تقیخان قاجار اسد الله خان قاجار جعفرقلیخان قاجار حسین خان قاجار ابو الفتح خان قاجار علی محمدخان و مرتضی قلیخان ورثهٔ مرحوم مصطفی خان قاجار علیخان قاجار محمد حسینخان غلامحسین خان عباسقلیخان منشی ایشیکخانهٔ مبارکه محمدخان نوائی میرزا سید هاشم محمد علیخان گروسی میرزا حسینقلیخان سررشته دار علیخان دنبلی غلامعلیخان اشرفی محمد رحیمخان

نایبان جز و ایشیکخانهٔ مبارکه

و نایبان جارچی خانه

عیسی خان دنبلی موسیخان دنبلی حاجی مهدیقلیخان قاجار میرزا مهدی نوری میرزا عبد الحسینخان نوری میرزا محمد تقی نوری میرزا داود خان نوری آقاخان قاجار محمد آقای ایروانی حسنخان قاجار عباسقلیخان قاجار محمدخان دنبلی رضاخان دنبلی خسروخان بروجردی احمدخان نوائی اسد الله خان نوائی حسین خان نوائی مومنیخان نوائی اصغرخان دنبلی کریمخان دنبلی سلیمان آقای قاجار کریم آقای قاجار یحیی خان نوائی حسینعلیخان حسنخان نوائی امامقلیخان نوائی کریمخان زنگنه محمد حسینخان زنگنه عباسقلیخان زنگنه

عبد الرزاق خان رضاقلیخان
حبیب الله خان غلامحسینخان ایروانی
یوسفخان حسنخان میرزا حبیب الله
میرزا مهدی مرتضی قلیخان میرزا عنایت
الله میرزا عبد الکریم عباسقلیخان
ماکوئی محمد اسمعیلخان عباسقلیخان
قراچورلو عباسقلیخان قافلانی
میرزا نصر الله خداوندلو هادیخان
کجوری میرزا رضا محمد حسینخان زنکنه
محمد تقیخان زنکنه حاجی علیخان
رسولخان نایب جارچی باشی
میرزا ابو الحسنخان غلامحسینخان
میرزا حسن علی بیک
یساولان و جارچیان هشتاد و
هشت نفر میرزا نصر الله خان پیشخدمت
باشی وزارت تشریفات پیشخدمتان
وزارت تشریفات ده نفر
محمود خان یساولباشی سرهنک
یساولان ادارهٔ ایشیکخانهٔ مبارکه
و جارچیان شصت و شش نفر

فراشخانه و سرایدارخانه و نسقخانهٔ مبارکه

ابو الفتح میر امیر الامراء العظام حاجی
حسینعلیخان حاجب الدوله

فراشخانه

سررشته دار و غیره
میرزا آقای تبریزی سررشته دار
میرزا سید جعفر تفرشی مشرف انبار
میرزا رضای تفرشی برات نویس
میرزا حسن تفرشی مشرف انبار
میرزا علی اکبر ولد میرزا آقا حسین آقا

نایبان

درجهٔ اول

موسیخان ولیخان آقا شیر محمد قزوینی
ابو القاسمخان طهرانی آقا علی اکبر حسینی

محمد ابراهیمخان کاشی آقا محمد جعفر
محمد تقی بیک حاجی محمد تقی بیک
میرزا محمد تقی قمی میرزا عباسقلی
قمی آقا رضاقلی قزوینی میرزا عبد
الحمید تفرشی میرزا عباس قمی

درجهٔ دوم

میرزا حبیب الله تبریزی میرزا محمد نوری
آقا مهدی شیرازی آقا رجب تبریزی
احمد آقای تبریزی کربلائی کاظم قزوینی
محمد مهدی بیک قزوینی میرزا سید محمد
یحیی خان

درجهٔ سیم

احمد خان میرزا جبار تبریزی
حسنخان علی آقای همدانی غلام
حسینخان شیرازی رضاخان کاشانی
میرزا احمد ملایری ابراهیمخان
ابو القاسمخان نصر الله بیک تبریزی
محمود خان خداداد خان آقا حسن
محمد هادی بیک محمد آقا بیک تبریزی
میرزا آقا مازندرانی میرزا علی نوری
یحیی خان معصوم علی بیک تفرشی اسد الله
خان میرزا محمد حسین حسن آقا تبریزی
احمد خان ولد فرج الله خان

سرایدارخانه

حسینعلیخان سرایدارباشی رضاخان
نایب سرایدارخانه آقا یوسف تبریزی
آقا نجف انجدانی آقا محمد تبریزی
علی محمد خان میرزا آقا میرزا حسین
مشرف میرزا اسد الله آقا حسن
حسن آقا میرزا اسد الله ایضا
میرزا باقر ولد ایضا

قاپوچیان

محمد آقای قاپوچی باشی حسینخان
نایب ولد ایضا حاجی اسفندیار نایب
پهلوان ابراهیم ورامینی نایب

چراغخانه

محمد حسین بیک چراغچی باشی آقا محمد علی
محمد حسن بیک نایب

خیامخانه

حاجی محمد خیام باشی میرزا آقا نایب
سید مهدی نایب مشهدی محمود مهتر باشی
حاجی اسمعیل مهر غضب باشی

نسقخانه

محمد رحیمخان نسقچی باشی عباسخان
قاجار ابو القاسمخان قاجار
خانبابا خان سرهنک میرزا حسین
مشرف یوسفخان قاجار نبی خان قاجار
میرزا محمود مازندرانی حاجی عبد الله
خان قاجار یحیی بیک طهرانی
رضا بیک قزوینی

ادارهٔ باغات و عمارات و قنوات دولتی

بریاست جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه
وزیر انطباعات و دار الترجمهٔ مبارکهٔ دولتی
معتمد السلطان محمد باقرخان ادیب الملک
نایب و مدیر کل باغات و عمارات دیوانی
حاجی میرزا حسین ممیز محمد باقر بیک
باغبانباشی میرزا مهدی سررشته دار
کل باغات و قنوات دولتی میرزا
عبد المجیدخان نایب و شان متپه
باغبانان و سرایداران کل باغات
مبارکهٔ دولتی پانصد نفر

اطبای خاصه فرنکی و غیره

جناب فخامت نصاب دکتر طولوزان حکیمباشی
حضور دکتر فوریه حکیم مخصوص
دکتر محمد حسنخان بکتر عماد الاطباء
مسیو صبینه دندانساز

ایرانی

جناب فخر الدوله آقا میرزا کاظم
جناب سلطان الحکماء میرزا ابو القاسم
شیخ الاطباء میرزا حسینعلی
فخر الاطباء میرزا عبد الوهاب رئیس
الاطباء میرزا علی دکتر مؤتمن الاطباء
میرزا زین العابدینخان کاشانی لقمان
الملک حکیمباشی کل نظام شمس الاطباء
میرزا نصر الله تنکابنی میرزا کمال الدین
ملک الاطباء شمس المعالی میرزا سید علی
حاجی میرزا حبیب الله مجد الاطباء
حاجی میرزا ... ملک الحکما

خواجه سرایان

اعتماد الحرم حاجی آغا سرورخان خواجه باشی
سرپیشخدمت اول آغا بهرامخان سرپیشخدمت اول
آغا علی رضاخان آغا محراب
آغا رضاخان حاجی آغا غلامعلی
آغا سید اسمعیل عزیز الله خان
آغا فتح الله آغا میرزا احمد خان اردستانی
آغا نوری آغا فرج

اطاق موزهٔ مبارکه

جناب آقا میرزا علی اکبر مستوفی میرزا
سید علی مستوفی نایب ایضا آقا محمد
نایب آقا مهدی ساعت ساز

ادارهٔ خزانهٔ مبارکه

بریاست جناب جلالتمآب میرزا اسمعیلخان
امین الملک میرزا افضل الله خان
مستوفی اول شیخ مرتضی ناظم خزانه
تحصیلدار میرزا سید جعفر دفتردار
میرزا غلامحسین تحویلدار خزانهٔ مبارکه
حاجی محمد رضاخان مستوفی تحویلدار کمرک
پسر مرحوم آقا محمد علی میرزا هادیخان
سررشته دار میرزا محمود سررشته دار
میرزا سید عبد الله سررشته دار
آقا سید جواد
محصل وجوه خزانه آقا علی صراف

ادارهٔ ضرابخانهٔ مبارکه

حاجی محمد حسن امین دار الضرب
حاجی محمد تحویلدار سایر اجزاء
هشتاد نفر

فوج توپخانه و قراولان مخصوص

بریاست حاجی حسینعلیخان سرتیپ
ابو الحسنخان سرهنک میرزا
سید یوسف لشکرنویس
میرزا سید باقر سررشته دار

ادارهٔ چراغهای خیابانهای دولتی

بریاست حاجی حسینعلیخان سرتیپ
میرزا عباس مشرف میرزا سید حسین

ادارهٔ کمرکخانهای ممالک محروسه

مسیو کاپیچی قانون نویس مدیر کمرک
دار الخلافهٔ طهران محمد تقیخان
معتز الملک مدیر کمرک آذربایجان
میرزا آقا ناظم میران پسر معتز الملک
میرزا علیخان مستوفی ولد مرحوم
حاجی میرزا محمد حسین میرزا علی اصغر
نایب اول وزارت امور خارجه و مترجم ولد
مرحوم ایضا کمرک فارس و بنادر
جزو عمل حکومت در ادارهٔ جناب
نظام السلطنه حکمران بنادرات
فتح الله خان بیکلربیکی مدیر کمرک
خراسان و کیلان و مازندران
از بابت مباشرین و مأمورین
کمرک سایر ولایات محروسه
صورت جدید نداده اند

ادارهٔ غلات دار الخلافه

بریاست جناب جلالتمآب میرزا
اسمعیلخان امین الملک
اجزاء و مأمورین ادارهٔ غلات
چون تغییر پذیرند لهذا ثبت
نشد

ادارهٔ حکومت و تولیت زاویهٔ

مقدسهٔ حضرت عبد العظیم علیه السلام
جناب جلالتمآب میرزا اسمعیلخان
امین الملک خازن مهر مقدس
جناب آقا میرزا هدایت الله نایب التولیه
مختارخان نایب الحکومه آقا سید
حسن فراشباشی حاجی میرزا
عبد الکریم صدر الحفاظ
میرزا حبیب الله کلیددار میرزا
عبد الحسین سرکشیک میرزا باقر
سرکشیک میرزا کاظم مستوفی
میرزا ولی مفتی باشی حاجی آقا محمد
تحویلدار نقد و جنس میرزا حسین
سررشته دار خدام بیست و پنج
نفر قراء بیست نفر
کلابدار پانزده نفر مؤذن و
چراغچی پانزده نفر

ادارهٔ صرف جیب مبارک

حاجی حسینعلیخان سرتیپ تحویلدار
جناب معاون الملک مستوفی
صرف جیب جناب میرزا رضاقلیخان
مستوفی و مدیر رسائل خط خراسان
و سیستان آقا سلیمان خان
دهباشی میرزا ناظم خلوت و غیره

ادارهٔ غلامان مهدیه و منصور

و فوج دویم خمسه ابو الفتح امیر الامراء
العظام علاء الدوله امیر تومان
نهصد و هشتاد و یک نفر

غلامان مهدیه

چهارصد و شصت و یک نفر

ارباب قلم

جناب جلالتمآب وکیل لشکر
میرزا اسمعیل غلام نویس میرزا
سید علی

سرتیپان

حاجی حسینخان سرتیپ دوم نواب عبد
الحسین میرزا میرزا تقیخان فتح الله خان
بیوکخان جهانگیرخان علینقیخان
ایرج میرزا زین العابدینخان
عباسقلیخان

سرهنگان

ضیبت آقا میرزا ابراهیمخان حسنعلیخان
مصطفی قلیخان زین العابدین خان
نعمت الله خان منوچهر میرزا باقرخان
میمنی خان پسر مرحوم سپهدار
شاهسوار خان

سایر

یاور ده نفر نایب سیزده نفر
پنجاه باشی سیزده نفر غلام چهار
صد نفر

غلامان منصور

پانصد و نه نفر

سرتیپان

عباسقلیخان سرتیپ دوم محبعلیخان
ایضا حاجی لطفعلیخان آقاخان
میرزا احمدخان شعبانعلیخان
اسدالله خان اسمعیل خان ایضا

سرهنگان

حاجی خان احمد آقاخان یوسفخان
میرزا باقرخان غلامحسینخان
کلبعلیخان خدامراد خان مرتضی خان

سایر

چهار صد و هشتاد نفر

فوج دوم خمسه

بسرتیپی حاجی رستمخان سرتیپ
میرزا حاجی آقا مشرف

سایر

هشتصد و دو نفر

اداره شترخان و قاطرخانه

وشتربان گاری بریاست جناب
امیر الامراء العظام محمد قاسمخان صاحبجمع
و پیشخدمت خاصه همایونی میرزا
علیمحمد مشرف شترخانه بادی میرزا
علینقی مشرف قاطرخانه میرزا علیرضا
مشرف شترخانه گاری عباسعلی بیک
تحویلدار جواد بیک نایب شترخانه
نصیر بیک نایب ایضا کاظمخان
قاطرچی باشی سایر عملجات از
نایب و آروغ و دهباشی و قاطرچی
و ساربان یکهزار و پانصد نفر

تحت خانه مبارکه

بریاست جناب امیر الامراء العظام محمد قاسمخان
صاحبجمع حاجی میرزا محمد علی مشرف
موسی خان نایب محمد باقر بیک
انباردار سایر پنجاه نفر

اصطبل خاصه همایونی

از قرار سنه ماضیه
دویست و هشتاد و دو نفر
نواب محمد حسین میرزا امیر آخور

نویسنده

میرزا رضا قلی سررشته دار میرزا
نصرالله حاجی میرزا مهدی مشرف
غیره دو نفر

نایبان

امیرزاده رشیدخان میرزا
حاجی نایب مرادخان آقاخان
محمدخان غلامرضاخان میرزا سید
عبدالله کریم بیک حبیب الله بیک
محمدعلی بیک حاجی محمد آقا میر
مهدیخان محمد قاسم بیک
عباسقلی بیک قربانعلی بیک
حیدرقلیخان آقا جعفر محمد حسن بیک
نایب و تحویلدار نقدی دخان بیک
یحیی بیک علیخان بیک محمد مهدی بیک

عباسقلی بیک افراسیاب بیک

سایر

دویست و سی و نه نفر
عزیزالله بیک بیطار سوفانچی سه نفر
محمد مهدی بیک نعلبند باشی
نایب نفر شاگرد دو نفر
جلودار یکصد و بیست و دو نفر
مهتر و جا بکسوار یکصد و هفت نفر

قوشخانه مبارکه

ابراهیمخان قوشچی باشی میرزا علیخان
قرقچی باشی قوشچی ده نفر

زنبخانه مبارکه

جناب صدیق السلطنه غلامحسینخان
پیشخدمت خاصه خازن رکیبخانه مبارکه

اجزاء

از قرار سنه ماضیه

کالسکه خانه مبارکه

بریاست لطف الله خان شجاع الملک
پیشخدمت خاصه
میرزا علیرضا سررشته دار میرزا
یعقوب مشرف کربلائی حسینخان
انباردار محمد اسمعیل بیک یاور
اسمعیل بیک عباسقلی بیک
علی احمد بیک حاجی اسمعیل نایب
هادی بیک نایب بدیعخان نایب
محمد کاظم بیک سرکشیک آقا سید
علی اکبر سرکشیک محمد حسن بیک
نایب و سرکشیک آقا سید یوسف
نایب و سرکشیک زین العابدین بیک
یساول مشهدی جعفر یساول
صغر بیک یساول حاجی بابا بیک
یساول ناموس اهل طرب علی بیک
تحویلدار نقدی اصناف
دوازده نفر

عملجات اصطبل کالسکه خانه

رضاقلی بیک نایب میرزا محمد بیک
ولد رفیع بیک نایب عباس بیک
نایب ابوالقاسم بیک مباشر جنس
علی زمان بیک سئیس نجفعلی بیک
سئیس محمد رضا بیک انباردار جنس
جلودار بیست و پنج نفر نعلبند
دو نفر کالسکه چی یکصد نفر
مهتر هفتاد نفر

شاطرخانه مبارکه

بریاست جناب امیر الامراء العظام
بشیر الملک فضل الله خان شاطر باشی

مشرف و نایب

شش نفر میرزا مهدی مشرف
ولیخان یاور و نایب اسمعیل خان
یاور و نایب محمد بیک یاور و نایب
محسن بیک یاور و نایب مهدی بیک
نایب میرزا ابراهیم نایب

اداره سواره دیوانی

بریاست جناب امیر الامراء العظام
محمد قاسمخان صاحبجمع و سرتیپ اول

سواره بختیاری

حاجی علیقلیخان سرتیپ سوار
یکصد نفر

سواره دوئیرن

آقا جانخان سرتیپ دوم محمودخان
سرهنگ میرزا رحمت الله سررشته دار
سایر صاحبمنصب و سوار پانصد
نفر

سواره افشار

جهانشاه خان سرتیپ اول
میرزا محمد قلی سررشته دار محمد ولیخان
سرهنگ سایر صاحبمنصب و
سوار پانصد نفر

سواره خواجه وند

علی اکبرخان سرتیپ اول میرزا اسدالله
مشرف حسنخان سرهنگ
نعمة الله خان سرهنگ سایر
صاحبمنصب و سوار پانصد نفر

سواره اصانلو

سیف الله خان سرکرده میرزا حسن
مشرف صاحبمنصب و سواره
دویست نفر

سواره هداوند

رحیمخان سرکرده میرزا حسن مشرف
صاحبمنصب و سواره یکصد و پنجاه نفر

سواره قراچورلو

صفرعلیخان سرکرده میرزا علیرضا
مشرف صاحبمنصب و سواره
یکصد نفر

سواره قراسوران راه قزوین

جمعی محمد باقرخان سعد السلطنه
سرتیپ اول بیوکخان سرکرده
میرزا علی اصغر مشرف صاحبمنصب
و سوار یکصد و هفتاد نفر

اداره انبار غله دار الخلافه

بریاست حاجی آقا یوسف سقا باشی
میرزا احسن سررشته دار میرزا ربیع
مشرف مباشر و عملجات از
قپاندار و فراش و غیره ده نفر

اداره ایلات دار الخلافه

با ایلخانی گری جناب امیر الامراء العظام
محمد قاسمخان صاحبجمع
ایل شاهسون دوئیرن ایل
شاهسون افشار ایل خواجه وند
ایل اصانلو ایل قراچورلو
ایل هداوند ایل قشقائی
ایل افریات ایل بختیاری
ایل کاوناز ایل ایلکائی عرب میش مست
عرب سهنائی عرب پشت کوهی
عرب کلکو عرب منفرد

اداره معمارخانه و نجارخانه

میرزا حسینخان مستوفی صنیع الملک
حاجی حسینعلیخان معمار باشی کل
استاد حسین خان صنیع لشکر معمار
نظام محمد تقیخان مباشر نجارخانه
حاجی میرزا سید ابوطالب سررشته دار
میرزا علی اکبر سررشته دار
میرزا غلامحسین سررشته دار
میرزا آقا مشرف میرزا حبیب
مشرف حاجی قاسم کدخدای نجارخانه
آقا مهدی نایب معمارخانه

اداره راههای شوسه

راه شوسه قزوین سپرده به
محمد باقرخان سعد السلطنه
سرتیپ عملجات یکصد و
هشتاد نفر

راه شوسه قم

واگذار بجد بر راه شوسه عربستان

راه انجه و نور و قیروزکوه و آمل

سپرده بحاجی محمد حسن امین دار الضرب

میرشکار و اتباع

از قرار سنه ماضیه
حاجی مصطفی قلیخان میرشکار
علیخان سرتیپ ولد میرشکار نایب اول
غلامحسینخان ولد ایضا
صادق خان جهانگیرخان
امیر اصلانخان

سایر

اجزاء معروف
بیست و پنج
نفر

وزارت وظایف و اوقاف و پست ممالک محروسه و غیره

در اداره جناب جلالتمآب اجل امین الدوله رئیس مجلس شورای کبری

وزارت وظایف و اوقاف

جناب جلالتمآب مجد الملک وزیر وظایف و اوقاف ممالک محروسه

وظایف

دفتر استیفاء

جناب حسام السادات مستوفی وظایف
میرزا علی اصغر سررشته دار کرمانی
میرزا یوسف سررشته دار

دفتر انشاء

میرزا محمد منشی باشی نایب الوزاره
میرزا سید حسین مستوفی و منشی
میرزا سید یوسف میرزا محمد خان جوان
میرزا غلامحسین عرب فرد و سررشته دار

وزارت اوقاف

میرزا اسمعیل خان مستوفی ملا
عبدالله قاضی میرزا حسینخان مفتی
میرزا علیمحمد ثبات آقا کوچک خان

مامورین ولایات

آذربایجان میرزا رضای مستوفی
اصفهان جناب حاجی بنان الملک
بروجرد رضا قلیخان
خراسان میرزا عبدالله خان
عربستان میرزا هدایت خان
کردستان میرزا کریم
کرمانشاهان میرزا عبدالرحیمخان
یزد محمد حسنخان عراق کزاز فراهان

میرزا حسینخان کمره و گلپایگان و خوانسار
میرزا حسینخان لرستان رضا قلیخان استراباد
میرزا علی اشرفخان سرتیپ کرمان میرزا حسنخان
سمنان و دامغان میرزا آقا شاهرود و بسطام میرزا علی
مازندران میرزا سید عبدالله گیلان میرزا
مجد الدین خوار میرزا مهدی خمسه
میرزا محمد علیخان ساوه و زرند میرزا احمد
قم میرزا افضل الله کاشان
میرزا مهدیخان قزوین میرزا
عباسخان گروس میرزا فرج الله
ملایر و تویسرکان میرزا شفیعخان
فارس حاجی میرزا علی مجد الحکما
همدان میرزا حسن

وزارت پست ممالک محروسه ایران

در اداره جناب جلالتمآب اجل امین الدوله رئیس مجلس دار الشورای کبری

اجزاء وزارت پست

معتمد السلطان میرزا احمد خان پیشخدمت
خاصه رئیس کل میرزا مطلب خان
مستشار تحویلدار کل مسیو سمینو
سکرتر جنرال میرزا اسمعیل نایب الوزاره

اجزاء دفتر محاسبات

میرزا ابراهیم مستوفی میرزا علی مقوم
میرزا اسمعیل سررشته دار میرزا محمد
محرر میرزا علی محاسب

دار الانشاء

میرزا مصطفی خان منشی باشی
میرزا حسن منشی

اطاق انسپکسیون

میرزا افضل الله انسپکتر میرزا سید
محمد علی دفتردار

اجزاء پستخانه دار الخلافه

میرزا هادی مستوفی و نایب الریاسه

عبد العلیخان ناظم میرزا محمد علی
امین تذکره و دفتردار ملفوفه امانات
میرزا محمد حسین دفتردار نوشتجات سفارشی
ولایات

اطاق امانات

میرزا افضل الله تحویلدار میرزا آقا
و میرزا قاسم معین فراش دو نفر

اطاق واردات

میرزا اسدالله تحویلدار میرزا رضا
و میرزا نصرالله معین فراش نفر

اطاق نوشتجات سفارشی

اسدالله خان تحویلدار میرزا آقا معین
شاهزاده محمد میرزا معین میرزا والش
حافظ تقوضات و ملفوفه

اطاق ضبط نوشتجات غیر سفارشی

میرزا یوسف تحویلدار

اطاق ثبت نوشتجات غیر سفارشی

میرزا ابراهیم میرزا محمد علی

اطاق تجزیه نوشتجات

علی اکبر خان میرزا ابوطالب

عمله خدمت

پیشخدمت و قهوه چی شانزده نفر

غلامخانه

نایب و غلام هشت نفر

اجزاء پست شمیران

و چاپاران فرنگها هفت نفر

خط آذربایجان

قزوین خانبابا خان رئیس ابو الحسنخان
ناظم میرزا نفر فراش نفر
هیدج میرزا علی رئیس فراش نفر
زنجان میرزا محمد علی رئیس میرزا نفر
میانج مهدیخان رئیس فراش نفر
خلخال آقا علی رئیس فراش نفر

تبریز میرزا محسنخان رئیس میرزا محمود خان
مباشر امانات میرزا مهدیخان مباشر
سفارشی میرزا حسن تحویلدار پاکت
میرزا جعفر دفتردار غلامان و فراشباشی نفر
مرند رئیس نفر فراش نفر
جلفا میرزا غلامحسین رئیس فراش نفر
شبستر میرزا علینقی رئیس فراش نفر
خوی میرزا تقی رئیس فراش نفر
سلماس میرزا غلامعلی رئیس فراش نفر
ارومی میرزا نیکلا رئیس فراش نفر
مراغه میرزا غلامحسین رئیس فراش نفر
ساوجبلاغ میرزا علینقی رئیس فراش نفر
سراب میرزا نقی رئیس فراش نفر
اردبیل میرزا محمد رئیس فراش نفر
استارا میرزا حسن رئیس فراش نفر
میاندوآب میرزا غلامحسین رئیس فراش نفر
بایزید رئیس نفر فراش نفر

خط گیلان

منجیل میرزا شفیع رئیس فراش نفر
رشت میرزا عبدالوهابخان رئیس میرزا نفر
غلام دو نفر فراش دو نفر
انزلی میرزا موسیخان رئیس کرجی بان نفر
عمله کرجی شش نفر لاهیجان میرزا
عبدالحمید رئیس غلام و فراش دو نفر
لنگرود حیدر خان رئیس فراش نفر

خط خراسان

سمنان میرزا افضل الله رئیس فراش نفر
دامغان میرزا محمد رئیس فراش نفر
شاهرود حسنعلی میرزا رئیس
فراش و غلام سه نفر سبزوار
میرزا اسمعیل رئیس نویسنده و فراش دو نفر
نیشابور میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر
خراسان حاجی میرزا ابو القاسمخان
سرتیپ و رئیس میرزا وحد دفتردار سه نفر
غلام دو نفر فراش دو نفر
تربت میرزا رضا قلی رئیس فراش نفر

نوشیر میرزا محمد حسن رئیس فراش نفر
گناباد آقا علی رئیس فراش نفر
تون میرزا محمد رئیس فراش نفر
طبس میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر
قوچان میرزا عبدالکریم رئیس فراش نفر
بجنورد میرزا محمد رئیس فراش نفر
بشرویه میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر

خط مازندران

ساری حسنخان رئیس غلام و فراش دو نفر
(بار فروش) میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر
اشرف میرزا مصطفی رئیس فراش و غلام ۲ نفر
آمل میرزا علی اکبر رئیس فراش و غلام دو نفر
بندر جز میرزا باقر رئیس فراش و غلام دو نفر

خط فارس

قم میرزا فتح الله رئیس فراش نفر
محلات میرزا سید هاشم رئیس
فراش و غلام دو نفر
کاشان میرزا محمد علی رئیس میرزا نفر
فراش و غلام دو نفر
عراق میرزا اکبر خان رئیس فراش
و غلام دو نفر
اشتهارد میرزا رضا رئیس فراش و غلام دو نفر
نطنز میرزا غیاث رئیس فراش و غلام دو نفر
اردستان میرزا سید یحیی رئیس فراش نفر
اصفهان میرزا اسد الله خان رئیس میرزا اکبر
ناظم رئیس جلفا نفر فراش نفر
شیراز میرزا علیرضا خان سرتیپ و رئیس
میرزا غلامحسین ناظم نفر غلام و فراش
چهار نفر قاصد آباده شش نفر
کازرون میرزا محمد علی رئیس فراش و
قاصد بوشهر دو نفر
بوشهر میرزا عبد الرضا رئیس فراش
و کرجی بان چهار نفر
فسا و داراب میرزا محمد خان رئیس فسا
میرزا کوچک رئیس داراب فراش فسا
نفر فراش داراب نفر
بهبهان و تیر رئیس بهبهان میرزا عبدالله خان

رئیس تبریز میرزا محمد خان فراش
مبهان نفر فراش تبریز نفر

خط یزد و کرمان

نائین میرزا سید احمد رئیس فراش نفر
اردکان میرزا حبیب الله رئیس فراش نفر
یزد میرزا علیخان رئیس میرزا علی اکبر
نویسنده فراش نفر غلام چهار نفر
رفسنجان میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر
سیرجان میرزا عبد الوهاب رئیس فراش نفر
انار میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر
بندر عباس میرزا فضل الله رئیس فراش نفر
لار میرزا محمد رحیم رئیس فراش نفر
گلپایگان حاجی میرزا علی اکبر رئیس فراش نفر
نراق میرزا جواد رئیس فراش نفر

خط همدان

زرق میرزا محمد علی رئیس فراش نفر
نوبران میرزا علینقی رئیس فراش نفر
ساوه میرزا احمد رئیس فراش نفر
همدان میرزا یحیی خان رئیس میرزا محمد
نویسنده فراش دو نفر غلام دو نفر
کردستان میرزا آقا خان رئیس میرزا نفر
غلام و فراش دو نفر
گروس میرزا فتح الله رئیس فراش نفر
بروجرد رضا قلیخان رئیس فراش و غلام ۲ نفر
کرمانشاهان حاجی میرزا ابراهیمخان
رئیس فراش و غلام دو نفر
خانقین میرزا محمود رئیس فراش و غلام دو نفر
کنگاور میرزا موسی رئیس فراش و غلام دو نفر
نهاوند میرزا عبد الغنی رئیس فراش نفر
تویسرکان شاهزاده اکبر میرزا
رئیس فراش نفر
ملایر رئیس نفر فراش نفر
خرم آباد شاهزاده علیمحمد میرزا رئیس
فراش نفر
دزفول میرزا کاظمخان رئیس فراش نفر
شوشتر میرزا محمد خان رئیس فراش و غلام دو نفر

وزارت علوم و تلگراف و معادن ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبر الدوله وزیر علوم و تلگراف و معادن ممالک محروسه

ادارهٔ علمیه
مدرسهٔ مبارکهٔ دار الفنون
رؤسا و غیره

جناب جلالت نصاب نیر الملک امیر تومان
رئیس مدرسهٔ مبارکه محمد حسین خان سرتیپ
اول ناظم مدرسهٔ مبارکه علیخان سرتیپ اول
انسپکتور ثانی ناظم علوم محمد تقی میرزا
سرتیپ دوم آجودان مدرسهٔ مبارکه
میرزا محمد حسین مستوفی رئیس الکتاب
میرزا جعفرخان ناظر میرزا عبد الوهابخان
سرهنگ میرزا محمد تقی سررشته دار
اسد الله خان کتابدار میرزا مهدی منشی

معلمین ایرانی

جناب سلطان الحکما معلم طب ایرانی
میرزا محمد کاظم معلم کل طبیعی دارای نشان
شیر و خورشید میرزا ابو الحسنخان
رئیس مریضخانه معلم طب فرنگی
میرزا علی اکبرخان نقاشباشی سرتیپ
معلم زبان فرانسه ملا محمد صادق
معلم فارسیه و مقدمات عربی
جناب حاجی نجم الملک معلم کل علوم ریاضی
و سرتیپ اول ممتحن علوم مدارس دولتی
میرزا علی دکتر رئیس الاطبا معلم طب فرنگی
میرزا علیخان قاجار معلم طب مجانی
جناب میرزا حسن ادیب معلم علوم ادبیه و عربی

معلمین ریاضی

سلیمانخان سرهنگ معلم ریاضی
میرزا محمود منجم باشی معلم ریاضی
میرزا اسمعیل خان معلم ریاضی علیخان
قاجار معلم ریاضی اسد الله خان
قاجار معلم ریاضی

معلمین فرنگی

بروسکی خان معلم زبان فرانسه سرتیپ
اول مسیو ... سرتیپ اول معلم کل موزیک
مسیو ویلیه معلم معدن دارای نشان
شیر و خورشید مددوسخان سرتیپ اول
معلم زبان روسی دکتر بازیل معلم طب
فرنگی و زبان انگلیسی مسیو فلم معلم
توپخانه سرتیپ مسیو ونت سرتیپ
معلم پیاده نظام یوسفخان پسر مسیو
ریشارد خان معلم زبان فرانسه

صاحبمنصبان حاضر خدمت

امیرزاده محمد حسن میرزا مهندس سرتیپ
علیخان مهندس سرتیپ عباسقلیخان
مهندس سرتیپ سلیمانخان ... سرتیپ
محمد حسین میرزای مهندس سرهنگ
محمد حسنخان قاجار سرتیپ مهندس
محمد حسین میرزا مهندس میرزا احمد خان
مهندس سرهنگ زین العابدین میرزا مهندس

مترجمین

میرزا خلیل سرتیپ مترجم و معلم طب
میرزا رضا خان سرهنگ کاظمخان مترجم دیوان

نقاشان

پنج نفر

متعلمین مدرسه

مهندسین نظامی و معدنی دو نفر
اطبا چهل و پنج نفر توپخانه سی و
چهار نفر پیاده نظام چهل و یکنفر
اطبا مأمور هجده نفر مخصوصین زبان
ده نفر شاگردان مقدماتی و عربی
چهل و هفت نفر موزیکانچیان بزرگان
مأمور و حاضر چهل و پنج نفر موزیکانچیان
جدید چهارده نفر موزیکانچیان
مخصوص آقای عزیز السلطان با صاحبمنصبان
و متعلمین مجانی شصت و هفت نفر

عکاسخانه و باسمه خانه و دواخانهٔ مدرسهٔ مبارکه

امیرزاده عبد الله میرزا سرتیپ مدیر عکاسخانه
حبیب الله میرزا عکاس شاگرد پنجنفر
میرزا حسین مدیر باسمه خانه شاگرد
و عملجات شش نفر

دواخانهٔ مرکزی

مسیو شوین مدیر دواخانه ۱
شاگرد دو نفر

فراشخانهٔ مدرسه

غلامحسین بیک نایب فراشباشی نایب
سرایدار نفر فراش ده نفر

دار النظارهٔ مدرسه

آقا احمد نایب ناظر نویسنده نفر
شربتدار دو نفر آبدارچی دو نفر آشپز دو نفر

اجزاء حفظ الصحه
دار الخلافهٔ الباهره

جناب دکتر طولوزان حکیمباشی مخصوص
دکتر کامونسن ... مأمور صحیه دولت عثمانی
دکتر بازیل معلم طب مدرسه

اجزاء مجلس مرکزی

جناب نیر الملک جناب میرزا ابو القاسم
سلطان الحکما میرزا محمد کاظم معلم طبیعی
میرزا زین العابدین خان مؤتمن الاطبا
میرزا علی رئیس الاطبا حاجی میرزا حبیب الله
مجد الاطبا آقا میرزا عبد الکریم حکیمباشی
میرزا ابو الحسنخان سرتیپ رئیس مریضخانه
میرزا نصر الله شمس الاطبا میرزا علی اکبر
ناظم الاطبا میرزا عبد الله میرزا سید محمد
حکیمباشی توپخانه میرزا سید محمد ناظم الاطبا
نظام میرزا نصر سرهنگ حکیم مریضخانه
میرزا نصیر دواساز باشی نظام میرزا
عبد الوهابخان سرهنگ میرزا تقی سررشته دار

حافظ الصحه و الایات
خط آذربایجان

تبریز سیف الاطبا
قزوین میرزا باقر

زنجان

زنجان حاجی میرزا رضا
رشت حاجی میرزا سید جعفر
خوی میرزا علینقی
مراغه میرزا علینقی
ارومیه حیدر میرزا
گروس میرزا سید خلیل
کردستان میرزا احمد
کرمانشاهان میرزا ابراهیم
همدان میرزا اسمعیل

خط خراسان و مازندران

سمنان میرزا کریم
شاهرود میرزا صالح
سبزوار میرزا اسمعیل
مشهد میرزا حسنخان
استراباد میرزا ابو القاسم
مازندران میرزا علی اکبر
بندر جز میرزا ابو القاسم

خط فارس و کرمان

قم میرزا علی اکبرخان صدر الحکما
کاشان محمد صادقخان
اصفهان میرزا محمود خان
شیراز حاجی میرزا جعفر
بوشهر آقا سید عبد الرضا
کرمان میرزا عبد الرضا خان
یزد میرزا مرتضی

لرستان و عربستان

میرزا مصطفی خان سرتیپ
ملایر میرزا محمد حسین

مریضخانهٔ دولتی

میرزا ابو الحسنخان رئیس مریضخانه و سرتیپ
میرزا نصرت ... سرهنگ طبیب
سه نفر مباشر نفر میرزا فرهاد
دواساز میرزا سید ابو تراب طبیب مقیم
مریضخانه سایر اطبا سه نفر
ناظر و طباخ دو نفر تحویلدار نفر
پرستار شش نفر حمامی و دلاک دو نفر
رختشوی دو نفر

اجزاء مدرسهٔ مبارکهٔ تبریز

احمد خان سرتیپ دوم رئیس محمد جعفرخان
صدر الحکما معلم طب و طبیعی مدرسه
نجفقلیخان سرتیپ معلم توپخانه تبریز
محمد میرزا سرهنگ معلم ریاضی میرزا
علیخان سرهنگ معلم زبان فرانسه
حاجی ملا عبد الله معلم عربی نویسنده
نفر شاگردان داخله بیست و پنجنفر
شاگردان خارجه بیست و پنجنفر
فراشان شش نفر ناظر نفر آشپز نفر

وزارت تلگراف ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبر الدوله وزیر
علوم و تلگراف

اجزاء دار الخلافهٔ طهران
صاحبمنصبان

جناب مجدت نصاب مخبر الملک رئیس کل
نواب نصر الله خان سرتیپ تلگرافچی مخصوص
محمد رضا خان سرتیپ تحویلدار آقا خان
سرتیپ قاجار میرزا اسمعیلخان مستوفی
محمد مهدی میرزا سرتیپ ناظم نواب شاهرخ میرزا
محمد قلیخان سرهنگ میرزا عبد الوهابخان
منشی باشی جلیل میرزا سرهنگ
عباس میرزا سرهنگ میرزا اسمعیلخان سرهنگ
اجزا و خارجه (بیست نفر) مسیو شارل
سرتیپ مستشار و دفتردار خارجه
میرزا نرسخان سرهنگ سایر اجزاء
هشتاد نفر پیشخدمت و فراش بیست
و دو نفر

سایر ولایات

چهارصد و سی و هفت نفر
قم چهار نفر محمد میرزا رئیس
تلگرافچی نفر فراش دو نفر
کاشان پنجنفر میرزا احمد خان رئیس
تلگرافچی نفر نویسنده نفر فراش دو نفر

اصفهان و کوپایه و نائین

بیست و دو نفر محمد حسین میرزا سرتیپ رئیس
تلگرافچی ده نفر نویسنده دو نفر
غلام سه نقطه پنجنفر فراشان چهار نفر

شیراز و آباده و کازرون

هفده نفر خلیل میرزا سرتیپ رئیس
تلگرافچی هشت نفر نویسنده دو نفر
فراش سه نقطه شش نفر
ابوشهر چهار نفر عبد العلی میرزا
سرهنگ رئیس تلگرافچی نفر فراش نفر

یزد و اردکان و کرمانشاه

یازده نفر میرزا هدایت الله خان
سرهنگ رئیس تلگرافچی دو نفر
فراش دو نفر غلام شش نفر

کرمان و رفسنجان و انار

چهارده نفر میرزا احمدخان سرهنگ
رئیس تلگرافچی چهار نفر غلام
شش نفر فراش سه نفر

خط آذربایجان و گیلان

یکصد و چهار نفر
قزوین هشت نفر محمد مهدی میرزا
سرتیپ رئیس تلگرافچی دو نفر
فراش سه نفر غلام طرف رشت دو نفر
زنجان چهار نفر اکبر میرزا سرهنگ
رئیس تلگرافچی نفر فراش نفر
گیلان از نیابت شهر رشت و انزلی
و منجیل و لاهیجان و رودسر و خرم آباد
سی و دو نفر عبد الجواد میرزا
سرتیپ رئیس تلگرافچی نه نفر
نویسنده نفر غلامان شش نقطه
پانزده نفر فراشان شش نفر
شهر تبریز شانزده نفر میرزا
فضل الله خان مبشر السلطنه رئیس
تلگرافچی پنجنفر نویسنده سه نفر
غلام دو نفر فراش پنجنفر
ولایات خوی و آذربایجان چهل و چهار نفر
مرند و جلفا چهار نفر
تلگرافچی دو نفر غلام و فراش دو نفر

جنوب سه نفر میرزا اسد جوادخان
سرهنگ رئیس غلام دو نفر
سیاه‌دهن هشت نفر عباسقلیخان سرتیپ
رئیس تلگرافچی نفر فراش نفر غلام پنجنفر
ارومیه سه نفر میرزا حسینخان سرهنگ
رئیس نویسنده نفر غلام نفر
کوکان سه نفر میرزا آقاخان
رئیس غلام دو نفر
مراغه چهار نفر ابوالفتح خان
سرتیپ رئیس غلام دو نفر فراش نفر
میاندوآب سه نفر تلگرافچی نفر
غلام دو نفر
ساوجبلاغ سه نفر تلگرافچی نفر
غلام نفر فراش نفر
میانج سه نفر تلگرافچی نفر
غلام نفر فراش نفر
سراب و هین پنجنفر تلگرافچی دو نفر
غلام دو نفر فراش نفر
اردبیل پنجنفر میرزا اسمعیلخان
سرتیپ رئیس تلگرافچی نفر غلام دو
نفر فراش نفر

خط خانقین و عربستان

یکصد و سی و دو نفر
خانآباد سه نفر تلگرافچی نفر غلام دو نفر
نوبران سه نفر تلگرافچی نفر
غلام دو نفر زرق سه نفر
تلگرافچی نفر غلام دو نفر
اسدآباد چهار نفر همدان
کنگاور سه نفر بیستون
کرمانشاهان دوازده نفر
محمدصفی میرزا سرتیپ رئیس تلگرافچی
چهار نفر نویسنده نفر غلام سه
نفر فراش سه نفر
سرحدات ده نفر
کرند سه نفر سرپل دو نفر
قصر شیرین سه نفر خانقین دو نفر

کردستان و قروه دوازده نفر
میرزا احمدخان سرتیپ رئیس تلگرافچی
چهار نفر غلام پنجنفر فراش دو نفر
گروس چهار نفر
میرزا حسینخان سرهنگ رئیس
تلگرافچی نفر غلام نفر فراش نفر
ملایر هشت نفر میرزا اسید
ابوالقاسمخان رئیس تلگرافچی نفر
نویسنده نفر غلام سه نفر فراش نفر
عراق و دراهجرد نصرالله خان سرتیپ
تلگرافچی چهار نفر غلام و فراش هفت نفر
بروجرد و دوران چهارده نفر
میرزا احمد علیخان سرتیپ اعتضاد طهران
میرزا طاهرخان سرهنگ رئیس
تلگرافچی چهار نفر غلام پنجنفر
فراش سه نفر
نهاوند سه نفر محمدحسن میرزا رئیس
غلام نفر فراش نفر
خرمآبادی ده نفر محمدجعفر میرزا
سرتیپ رئیس تلگرافچی سه نفر
غلام چهار نفر فراش دو نفر
عربستان هفده نفر
دزفول پنجنفر تلگرافچی دو نفر
فراش دو نفر غلام نفر
شوشتر شش نفر رئیس
میرزا آقاخان یاور غلام دو نفر
تلگرافچی نفر فراش دو نفر
بندر ناصریه شش نفر
ناموین سیم‌کشی دو نفر
میرزا حبیب الله خان سرتیپ میرزا
موسی خان سرهنگ
محمره میرزا جعفرخان سرهنگ

خط خراسان و مازندران

یکصد و بیست و سه نفر
ایوانکیف و خوار و فیروزکوه
و دامغان یازده نفر

ایوانکیف سه نفر تلگرافچی
نفر غلام دو نفر
خوار تلگرافچی نفر غلام دو نفر
فیروزکوه تلگرافچی نفر غلام دو نفر
دامغان تلگرافچی نفر غلام دو نفر
سمنان شش نفر حاجی باباخان
رئیس تلگرافچی نفر غلام و فراش سه نفر
شاهرود و میاندشت و عباس
سیزده نفر میرزا عبدالحسینخان
سرهنگ رئیس تلگرافچی چهار نفر
غلام هفت نفر فراش نفر
سبزوار و مزینان نه نفر
اسحق میرزا سرتیپ رئیس تلگرافچی
دو نفر غلام چهار نفر فراش دو نفر
نیشابور پنجنفر میرزا حسینخان
سرهنگ رئیس تلگرافچی نفر
غلام دو نفر فراش نفر
مشهد مقدس هجده نفر
علی اصغرخان سرتیپ رئیس سرهنگ
و تلگرافچی چهار نفر نویسنده نفر
غلام هفت نفر فراش پنجنفر
ولایات جزو مشهد بیست و هشت نفر
قوچان پنجنفر
چناران سه نفر
بجنورد چهار نفر درجز
چهار نفر سرخس پنجنفر
بغبغو سه نفر کلات چهار نفر
استرآباد و مازندران سی و هشت نفر
استرآباد و قلعه نه نفر مرتضی خان
سرتیپ رئیس تلگرافچی دو نفر
غلام چهار نفر فراش دو نفر
مازندران از بابت ساری
و بارفروش و بندرجز و مشهدسر
بیست و چهار نفر حبیب الله میرزا
سرهنگ رئیس تلگرافچی پنجنفر
غلام یازده نفر فراش هفت نفر

وزارت انطباعات و دار الترجمه خاصه دولتی و غیره

جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه مترجم مخصوص حضور همایون و وزیر انطباعات دولت علیه و مدیر کل
باغات سلطنتی و قنوات دیوانی و احتساب دار الخلافه

میرزا علی محمد خان مستوفی و سرتیب نایب کل وزارت انطباعات و غیره و غیره

دار الترجمه مبارکه دولتی

آقا میرزا محمدحسین ادیب ملقب بفروغی مستوفی مدیر دار الترجمه و دبیر دار الطباعه دولتی و مترجم زبان فرانسه و عربی

مترجمین فرنگی و غیره

پروسکی خان سرتیب اول معلم و مترجم زبان فرانسه و جغرافی واجوداژن مخصوص وزارت جلیله جنگ تماردون زمان سرتیب مترجم زبان فرانسه و المان میرزا اماد روسخان سرتیب مترجم زبان فرانسه و روسی مامور بخدمت ترجمانی اداره سواره قزاق روسیه مسیو او انس خان مترجم زبان فرانسه و انگلیسی میرزا ابکار مترجم زبان روسی میرزا ابوسفخان پسر مرحوم مسیو ریشار خان مترجم و معلم زبان فرانسه

ایرانی و غیره

میرزا غیاث ادیب کاشانی منشی و مترجم زبان عربی
میرزا علیخان سرتیب مترجم الممالک فارفخان منشی و
مترجم ترکی عثمانی مترجم روزنامجات هندوستان
میرزا جعفر قراجه داغی مترجم روزنامجات ترکی عثمانی
میرزا احمدخان قفقازی مترجم زبان روسی میرزا سید عبدالله مترجم زبان روسی میرزا محمد صادق منشی میرزا عبدالحسین منشی

وزارت انطباعات و اداره روزنامجات

آقا میرزا سید حسن مستوفی روزنامجات و دار الطباعه دولتی میرزا محمدحسین ادیب ملقب بفروغی مستوفی و رئیس دار الطباعه و مدیر دار الترجمه مبارکه میرزا موسی خان سرهنگ نقاشباشی وزارت انطباعات میرزا محمد صادق شمس الکتاب نویسنده روزنامه ایران و اطلاع و سالنامه و غیره میرزا زین العابدین خوشنویس قزوینی نویسنده روزنامه شرف میرزا یوسف مباشر نظم باسمه خانهای شهر دار الخلافه میرزا اسدالله منشی دار الطباعه

میرزا حبیب الله استاد مخصوص دار الطباعه دولتی ملا غلامحسین مذهب دار الطباعه استاد محمد اسمعیل صحاف دار الطباعه میرزا عنایت نایب فراشان دار الطباعه محمدحسن بیک نایب ایضا صفرعلی بیک یوزباشی سایر فراشان و کارکرها بیست و شش نفر

آذربایجان

عمل روزنامه و باسمه خانهای آذربایجان بریاست امیرزاده عباسقلی میرزا محرر نفر فراش دو نفر

اداره روزنامه فرهنگ مطبعه اصفهان

میرزا محمودخان افشار مدیر و منشی روزنامه فرهنگ میرزا عبدالرحیم خوشنویس متخلص بافسر محرر روزنامه

دار التألیف کتاب منتظم ناصری و نامه دانشوران

جناب حاجی میرزا ابوالفضل ساوجی
جناب آقا شیخ محمدمهدی شمس العلما عبدالرب آبادی

میرزا غلامحسینخان ادیب مترجم و منشی شیخ محمد پسر مرحوم ملا آقا میرزا طاهر خوشنویس کاتب کتاب آقا سید علی کتابدار محرر دو نفر

اداره باغات و عمارات و قنوات مبارکه دولتی

از قرار یست که در ذیل وزارت دربار اعظم نگارش و ضبط شده است حاجت بتکرار نیست

اداره احتسابیه دار الخلافه الباهره

از قرار یست که در ذیل حکومت جلیله دار الخلافه نوشته شده است حاجت بتکرار نیست

وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم و وزارت تجارت از قرار ضابطه

جناب جلالتمآب اشرف مشیر الدوله وزیر عدلیهٔ اعظم و وزیر تجارت کل ممالک محروسه

مجالس و اجزاء وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم

که به پنج مجلس منقسم میشود

اعضاء و اجزاء مخصوص مجلس محترم وزارت عدالت عظمی

عمدة الامراء العظام حاجی محمدخان اعتماد الملک نواب نادر میرزا حاجی عباسقلیخان قاجار حاجی میرزا علیخان رئیس حاجی میرزا محمد علیخان مستوفی خانبابا خان مستشار میرزا سید کاظم مستوفی مدیر تلگرافات غائبه که در صحابت پست از ولایات بعرض میرسد میرزا حسنخان مستوفی برادر جناب سراج الملک میرزا ابراهیمخان نوادهٔ مرحوم وزیر نظام غلامحسینخان پسر میرزا اسدالله خان سرتیپ میرزا اسمعیل خان منشی باشی میرزا احمد خان مستوفی میرزا سید محمد علی میرزا محمد حسین منشی

مجلس جناب میرزا شفیع صدر دیوانخانه

و مستوفی دیوان اعلی که اغلب امور ملکی و شرعیات بانجام رجوع است فتح الله خان سرتیپ اول و ناظم دیوانخانه متصدی عرایض سواره میرزا عبد الرحیم شیخ الاسلام قاضی دیوانخانه میرزا محمد حسین نوری عبدالله خان سرتیپ غلامان نواب محمد حسن میرزا نواب سیف الله میرزا میرزا ابوالقاسم رحیمخان میرزا ابراهیمخان میرزا محمد علی منشی حاجی محمد رضا خان ممیز کل دیوانخانه میرزا محمد حسین منشی نوائی میرزا محمود خان میرزا علیخان منشی نوادهٔ علیقلیخان اجودانباشی میرزا سید مهدی منشی قزوینی میرزا سید محمد علی منشی میرزا اسدالله نائینی میرزا مرادخان ثبات میرزا ابوالقاسم ثبات میرزا اسدالله ثبات

مجلس میرزا کاظمخان امین العدالة و مستوفی دیوان اعلی

نواب سلطانحسین میرزا میرزا حسینخان مستوفی میرزا محمدخان منشی میرزا اشرفخان منشی میرزا جعفر محرر میرزا احمد ثبات

مجلس حاجی میرزا حسینخان معتمد الوزاره

ولد مرحوم احمد خان عمید الملک حسینقلی میرزا ولد مرحوم علینقی میرزا نواب عبد الصمد خان ولد مرحوم مؤید الدوله میرزا احمد حسین منشی میرزا ابوطالب منشی میرزا عبد الحسین منشی میرزا حسین تفرشی

مجلس میرزا باقرخان

نواب منوچهر میرزا میرزا ابویوسف منشی میرزا آقاخان منشی میرزا محمود ثبات

مجلس محمد رحیمخان

برادر مرحوم محمد تقیخان حاجب الدوله میرزا ابراهیم منشی میرزا عبد الحسین ثبات

مأمورین وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم

پنجاه و دو نفر

عبدالله خان سرتیپ

غلام سی نفر

میرزا احمد و میرزا علی نایبان فراشخانه

مباد کر

فراش سرکاری

بیست نفر

وزارت جلیلهٔ تجارت

جناب جلالتمآب اشرف مشیر الدوله

اعضاء اجزاء مجلس تجارت که در هر هفته دو روز که یکشنبه و چهارشنبه باشد در مجلس حاضر میشوند

سلیمانخان رئیس مجلس ملک التجار ممالک محروسه آقا محمد امین ارباب آقا عبدالباقی ارباب حاجی علی اکبر تاجر شیرازی حاجی میرزا ابراهیم امین التجار کردستان ناظم التجار حاجی محمد حسین کاشانی آقا سید محمود آقا سید آقا

اجزاء مجلس تجارت که همه روزه در دیوانخانه حاضر و مشغول خدمت هستند

سلیمانخان رئیس آسمعیل خان سرتیپ میرزا ابوسعیدخان مدیر میرزا سید ابراهیم منشی میرزا آقا منشی میرزا محمد علی دفتردار

ادارهٔ مهر مهر آثار مبارک

در تحت ادارهٔ جناب مستطاب عضد الملک وزیر حضور همایون

امیر الامراء العظام امیر سلیمانخان رئیس اجزای مهر مهر آثار مبارک میرزا محمد رضا حافظ مهر مهر آثار مبارک

محمد کریمخان حامل مهر مبارک آقا میرزا رضای

سررشته دار و محرر سه نفر فراشان و قراولان و شاطر اجزاء مهر مبارک پانزده نفر

وزارت جلیلهٔ خارجه

جناب جلالتمآب اجل قوام الدوله وزیر امور خارجه دولت علیهٔ ایران

جناب جلالتمآب صدیق الملک رئیس کل ادارهٔ وزارت امور خارجه

نایبان وزارت خارجه

سعد الدوله میرزا جواد خان نایب اول وزارت خارجه جناب مصباح الملک نایب اول وزارت خارجه معتمد الوزاره مستوفی وزارت خارجه میرزا عباسقلیخان سپهر نایب اول وزارت خارجه و مستوفی دیوان اعلی حاجی میرزا علی اکبرخان نایب وزارت خارجه معاون الوزاره میرزا محمد علیخان نایب وزارت خارجه حسینعلی میرزا نایب وزارت خارجه عبدالحسینخان نایب وزارت خارجه

ادارات وزارت خارجه بترتیب حروف هجی

ادارهٔ متعلقه بسفارت انگلیس

با اعتصام الملک میرزا خانلرخان نایب وزارت خارجه میرزا حسینخان منشی وزارت خارجه

ادارهٔ متعلقه بسفارت ایطالیه

با میرزا کاظمخان البرز سرتیپ دویم و نایب اول وزارت خارجه

ادارهٔ ترجمهٔ خطوط رمز

با جناب مفتاح الملک میرزا محمودخان نایب اول وزارت خارجه بارون نرمان مترجم اول وزارت خارجه میرزا مسعودخان منشی رموز میرزا داودخان منشی وزارت خارجه

ادارهٔ تشریفات

با مستشار الوزاره میرزا احمدخان سرتیپ اول مهماندار سفرا میرزا صادقخان سرتیپ مجیب السفرا میرزا هادیخان منشی اول وزارت خارجه

ادارهٔ کل تذکرهٔ ممالک محروسه

با میرزا جعفرخان نایب وزارت خارجه مدیر کل میرزا ربیعخان سرتیپ ناظم تذکرهٔ انطباعات وزارت خارجه میرزا عبدالله منشی میرزا محمد سررشته دار مهرکنندهٔ تذکره دو نفر

ادارهٔ ثبت و ضبط

با میرزا رضیخان نایب وزارت خارجه میرزا حسینخان ناظم میرزا علینقی میرزا اسدالله خان میرزا سید عبدالله

ادارهٔ متعلقه بسفارت روس

با جناب مصباح الملک میرزا نصرالله خان نایب اول وزارت خارجه میرزا اسدالله خان سرتیپ منشی اول وزارت خارجه میرزا احمدخان منشی میرزا شفیع خان منشی میرزا احمد منشی

ادارهٔ متعلقه بسفارت عثمانی

با محمد آقای سرتیپ میرزا ابراهیمخان منشی اول وزارت خارجه میرزا خلیل منشی وزارت خارجه

ادارهٔ متعلقه بسفارتهای دول غیر مجاوره

با حاجی میرزا حسنخان سرتیپ نایب وزارت خارجه میرزا احمد نوادهٔ مرحوم بدایع نگار منشی وزارت خارجه میرزا حبیب منشی میرزا نعمت الله

ادارهٔ محاکمات تجارتی

با نظم الملک حاجی میرزا محمد علی نایب اول وزارت خارجه میرزا ابو القاسم منشی وزارت خارجه

ادارهٔ محاسبات

با معتمد الوزاره میرزا غلامحسینخان مستوفی وزارت خارجه میرزا شفیعخان دفتردار میرزا اسدالله سررشته دار میرزا علی اکبر عرب دفتر

ادارهٔ نامجات و فرامین و انشاء وغیره

با میرزا شکرالله خان نامه نگار نایب اول وزارت خارجه میرزا اسدالله خان منشی اول وزارت خارجه میرزا نصرالله خان راقم فرامین و منشی وزارت خارجه

صاحب منصبان وزارت خارجه

جناب جلالتمآب معین الملک امیر تومان جناب ناظم الملک میرزا محمد علیخان کارگزار خارجهٔ سابق خراسان و سیستان جناب حاجی میرزا نجفعلیخان وزیر مقیم سابق مصر حاجی میرزا زمانخان میرزا جوادخان نایب اول وزارت خارجه اعتماد الوزاره میرزا معصومخان سرتیپ اول و نایب اول

وزارت خارجه میرزا ابو القاسمخان
نرسیهٔ نیابت خارجه حاجی میرزا
سید محمد نایب نیابت خارجه حاجی
میرزا محمد حسین ملک الکتاب حاجی
میرزا عبد الله خان کارگذار سابق
بنادر فارس میرزا احمدخان سرتیپ
کارپرداز سابق حاجی ترخان میرزا
مهدیخان سرتیپ مهندس میرزا
علی اکبرخان سرتیپ کارپرداز سابق
باطوم میرزا جهانگیرخان سرتیپ
کارگذاری خارجه سابق خراسان
و سیستان میرزا حسینخان سرتیپ
کارگذار خارجه سابق همدان
میرزا علیخان کارگذار بنادر سابق
بندر عباس میرزا حسنخان نایب
سابق سفارت وینه

کارگذاریها و مأمورین ولایات

آذربایجان

جناب میرزا جوادخان مستشار الدوله
کارگذار خارجهٔ آذربایجان حاجی
محمد صادقخان سرتیپ حاجی میرزا
صمدخان میرزا اسمعیلخان میرزا
غلامعلیخان سرتیپ میرزا صمدخان
سرهنگ میرزا حسینخان سرهنگ
میرزا محمودخان
میرزا اسعدخان میرزا رضاخان سرهنگ
ساطورخان سرهنگ مترجم میرزا محمدخان
سرهنگ ناظر دفتر میرزا هاشمخان
میرزا ابو القاسم اجودان میرزا جواد
اجودان علیخان اجودان

ادارهٔ تذکرهٔ آذربایجان

امین الوزاره تعیین امنای تذکرهٔ سرحدات
آذربایجان میرزا اسمعیلخان امین
تذکرهٔ تبریز میرزا احمدخان امین تذکرهٔ
خدا آفرین

کارگذاری خراسان و سیستان

جناب میرزا زین العابدینخان نایب الوزاره
میرزا حسینخان نایب اول کارگذاری
میرزا ابو القاسمخان سرتیپ نایب اول
کارگذاری میرزا علیخان میرزا ابراهیمخان
امین تذکره میرزا اسمعیلخان سرهنگ
حاجی حسنخان سرهنگ میرزا علیخان
اجودان وزارت خارجه

بجنورد و قوچان

میرزا احمد علیخان سرتیپ نایب وزارت خارجه
میرزا کاظم امین تذکرهٔ بجنورد
میرزا حسین امین تذکرهٔ قوچان

سرخس

میرزا علیخان کارگذار میرزا فتح الله خان
نایب کارگذاری خارجه

دره جز و کلات

میرزا اسد الله خان سرتیپ کارگذار

استرآباد

میرزا علی اشرفخان سرتیپ کارگذار

مازندران

میرزا احمدخان پسر جناب حاجی میرزا عباسقلی
کارگذار میرزا موسیخان وقایع نگار
میرزا علیرضا خان میرزا فتح الله خان
نایب کارگذاری نوروزخان نایب
هادیخان نایب

بندر جز

حاجی میرزا طاهر سرحددار علی اکبرخان
امین تذکره شکر الله خان نویسنده

کارگذاری فارس

جناب حاجی معز الملک کارگذار خارجهٔ
فارس حاجی رضا علیخان وکیل نایب
اول کارگذاری خارجه میرزا
رحیمخان نایب کارگذاری

بوشهر

نجفقلیخان قاجار کارگذار

بندر عباس

محمد ابراهیمخان کارگذار

محمره

میرزا جوادخان کارگذار

کارگذاری گیلان

میرزا علی اکبرخان سرتیپ کارگذار
خارجهٔ گیلان میرزا حسنخان پسر
میرزا علی اکبرخان نایب کارگذاری
میرزا نعیم منشی کارگذاری
میرزا اسمعیل منشی

ادارهٔ تذکرهٔ گیلان

میرزا امان الله خان امین تذکرهٔ گیلان

کارگذاری کرمانشاهان

حاجی محمد صالح خان کارگذار خارجهٔ
کرمانشاهان میرزا نصر الله خان نایب
کارگذاری میرزا فتح الله خان
نایب کارگذاری

زهاب

علی اکبرخان سرحددار

لرستان و بروجرد

میرزا آقا خان سرتیپ

کردستان

عبد الله خان کارگذار میرزا
علیخان امین تذکره

اصفهان

محمد جعفرخان سرتیپ کارگذار
عبد الرحیمخان نایب کارگذاری

کاشان

میرزا فضل الله خان وزیر کارگذار

کرمان

میرزا حبیب الله خان سرپرست
زردشتی و هنود و غیره
ملا کیخسرو کلانتر ملا گشتاسب
ریش سفید میرزا بهرام ریش سفید

سفرا و مأمورین دولت علیه در ممالک خارجه بترتیب حروف هجی

دولت اطریش

جناب نریمانخان امیر تومان وزیر مختار
و ایلچی مخصوص

دولت المان

جناب جلالتمآب میرزا رضاخان امیر تومان وزیر
مختار و ایلچی مخصوص مسیو هرمان
کیلکا جنرال قونسول

دولت انگلیس

جناب جلالتمآب علاء السلطنه وزیر مختار و ایلچی مخصوص

بمبئی و هندوستان

حاجی میرزا حسینخان جنرال قونسول آقا
عبد الحسین ملک التجار حاجی محمد علی
معتمد التجار

کلکته

رستمجی قونسول

حیدرآباد

آقا محمد علی شوشتری

بیرمان

حاجی میرزا احمد

امارت بلغارستان

حاجی میرزا رضیخان آژان دیپلوماتیک

دولت روس

جناب جلالتمآب علاء الملک میرزا محمودخان امیر تومان
وزیر مختار و ایلچی مخصوص میرزا اسحق
خان شارژ دافر میرزا فتح الله خان
نایب سفارت

تفلیس و سایر خاک روسیه

معین الوزاره جنرال قونسول میرزا
محمد دفتردار جبارخان ویس قونسول
میرزا بابا بیگ ویس قونسول بادکوبه

حاجی ترخان

میرزا سید محمدخان جنرال قونسول

دولت عثمانی

جناب جلالتمآب ناظم الدوله میرزا اسد الله خان سفیر کبیر
میرزا حسنخان شارژ دافر میرزا اسمعیلخان
نایب اول حاجی میرزا عبد الحسین
نایب اول میرزا حسینخان جنرال قونسول
میرزا باقرخان منشی اول میرزا
سید حسین میرزا هاشمخان منشی
دوم میرزا اسعدخان

مصر

میرزا علینقیخان جنرال قونسول
حنا بهتان ترجمان اول

ارض روم

میرزا حسینخان جنرال قونسول

طرابزن

محمد تقیخان سرتیپ جنرال قونسول

شام

میرزا علی اکبرخان کارپرداز

وان

میرزا حسینخان کارپرداز

جده

میرزا هاشمخان کارپرداز

حکاری

میرزا اسحق خان کارپرداز

بیروت

حسنخان کارپرداز

اسکندریه

میرزا محمودخان کارپرداز

حلب

میرزا عبد الله خان کارپرداز

ازمیر

ادهانس خان کارپرداز

طنطه

سلیم غشامی کارپرداز

عراق عرب

حاجی میرزا نجفعلیخان جنرال قونسول
میرزا طهماسبقلی نایب اول
حسن افندی کاتب ترکی
حاجی میرزا ابو القاسمخان ترجمان ترکی

بصره

حاجی محمد رضا خان کارپرداز
سلیمانیه عباس آقا کارپرداز
نجف اشرف میرزا اسمعیل نایب
کربلای معلی محمد اسمعیلخان نایب
کاظمین نصر الله بیک
بیت المقدس میرزا هادی
خانقین عباس خان
مندلیج میرزا ابو طالب
دیار بکر میرزا اسمعیل
مسیب احمد بیک
عماره علی بیک
سماوات حسین بیک
یعقوبیه یوسف خان
حله حاجی عباسعلی
انطاکیه موسی بیک

دولت فرانسه

جناب نظر آقا امیر تومان وزیر مختار
و ایلچی مخصوص مسیو موزلیه
حکیم سفارت
بردو مسیو کادواسو قونسول
مارسیل مسیو مینیه
هاور مسیو ادینه

سفرای دول متحابه و صاحبمنصبان

مقیم دربار دولت علیه و ولایات
ممالک محروسه بترتیب حروف هجی

سفارت دولت اتازونی

جناب مسیو ترکن قنسول وزیر مقیم
میرزا ابو القاسم منشی
بوشهر ملکم قونسول

سفارت دولت اطریش

جناب مسیو شنی وزیر مختار و ایلچی
مخصوص مسیو کوسکی نایب اول

سفارت دولت المان

جناب بارون شنک فون شواینزبرگ
وزیر مختار و ایلچی مخصوص دکتر
دورن مترجم حاجی میرزا رضاخان منشی اول

سفارت دولت انگلیس

جناب جلالتمآب مستر هنری درومند ولف وزیر مختار
و ایلچی مخصوص مستر اپوت کینزدی نایب
اول سفارت جنرال کرودن آتشه نظامی
مستر بکس ایرانسبد نایب دوم سفارت
مستر سیدنی چرچیل نایب دوم شرقی
مستر والتر تونلی نایب سوم حسنعلیخان
نواب معاون پولتیکی مستر فرانس
کروبیر قونسول دکتر اودلنک طبیب
موقتی مستر هنری نواره محاسب
عباسقلیخان منشی مترجم میرزا زین العابدین
منشی اول حاجی میرزا حسن منشی دوم

تبریز

کلنل استوارت جنرال قونسول

مشهد مقدس

جنرال مکلین جنرال قونسول

شیراز

حیدر علیخان نواب

بنادر فارس

سیجر طالبت جنرال قونسول
مستر جادم وکروبیر قونسول

محمره

مستر ویلیم مکداول

اصفهان

مستر آقانور

کرمانشاهان

حاجی حسنخان بهادر وکیل الدوله

استراباد

محمد تقی آقا

همدان

آقا سید حسین

رشت

میرزا جعفر منشی قونسولگری

سفارت دولت ایطالی

جناب مسیو لکت دوناتو وزیر مقیم
میرزا طاطاوس خان منشی

سفارت دولت بلژیک

جناب مسیو ناروسندر وزیر مقیم میرزا

سفارت دولت روس

جناب جلالتمآب مسیو بوتزف وزیر مختار و ایلچی مخصوص
مسیو اشپیر نایب اول مسیو گوکرونیچ
مترجم اول مسیو اشریت مترجم دوم
مسیو ولف آتشه میرزا مهدیخان منشی
اول میرزا ابوالقاسمخان منشی دوم

تبریز

مسیو پطروف جنرال قونسول کنبازد
ایبژا نایب مسیو چرکاوسکی مترجم

مشهد مقدس

مسیو ولاسوف جنرال قونسول مسیو
موستیکوف نایب مسیو سدل آتشه

استراباد

مسیو کاغانسکی قونسول مسیو
لوتیکی نایب و مترجم

رشت

مسیو ناچیطوف قونسول مسیو پیپر
نایب و مترجم

سفارت دولت عثمانی

جناب جلالتمآب خلیل خالد بیک افندی سفیر کبیر
عرفان بیک مستشار احسان بیک
نایب اول سرکیز افندی نایب دوم
میرزا حسنخان شوکت منشی اول
طاهر افندی آتشه

تبریز

ملی بهجت بیک باش شهبندر
میرزا حاجی آقا منشی

ساوجبلاغ

طوما افندی شهبندر

ارومیه

مسیو ونار وکیل شهبندر

کردستان

بهاءالدین بیک باش شهبندر
منشی یک نفر

شیراز

حاجی سید ابراهیم شهبندر
میرزا سید محمد منشی

بوشهر

میرزا حسین وکیل شهبندر

همدان

حاجی محمد سعید وکیل شهبندر
حاجی محمد حسین منشی

سفارت دولت فرانسه

جناب جلالتمآب مسیو دبالوا وزیر مختار
و ایلچی مخصوص مسیو ادی بر
مترجم اول مسیو مال پرتویی
دفتردار مترجم دوم
مسیو نیکلا مترجم سوم میرزا ابراهیم
منشی اول

تبریز

مسیو برنه جنرال قونسول
مسیو زکفر به دفتردار
و مترجم میرزا محمد خان منشی

بوشهر

مسیو بات قونسول
حاجی میرزا حسین نایب قونسول

سفارت دولت هلاند

جناب مسیو کنوبل شارژ دفر

بوشهر

مسیو کرونین ولک قونسول

ممالک خارجه

اروپ

دولت اتریش و مجارستان

امپراطور فرانسوا ژزف در سنه ۱۲۳۴ هجری متولد شده ولیعهد فرانسوا فردیناند شارل لوئی ژزف ماری هیجدهم ماه دسامبر سنه ۱۸۶۳ مسیحی متولد شده است پای تخت وینه صدر اعظم و وزیر دول خارجه کنت کالنکی مذهب دولتی کاتولیک و پروتستان هم دارند جمعیت از قرار دو سال قبل تقریبا هشتاد و دو کرور

دولت اسپانیا

پادشاه الفنس سیزدهم در هفدهم ماه مه سنه ۱۸۸۶ مسیحی متولد شده مذهب دولتی کاتولیک جمعیت تقریبا بیست کرور و چهارصد و چهل و چهار هزار و هفتصد و هشتاد و شش نفر پای تخت مادرید

دول معتبره المان

جمعیت کلیه از قرار سنه ۱۸۸۵ نود و سه کرور و سیصد و پنجاه و هفت هزار و هفتصد و پنج نفر مذهب دولتی پروتستان و بعضی کاتولیکی هستند

اوّلا باد

فرمانفرما فردریک گیلیوم لوئی سنش شصت و پنج سال شمسی ولیعهد فردریک گیلیوم لوئی لئوپلد اگوست سنش سی و سه سال پای تخت کارلسروهه مذهب پروتستان

باویر

پادشاه (اتون) تولدش در ۱۷ اوریل ۱۸۴۸ چون مریض است زمام سلطنت بدست پرنس رژان است ولیعهد پرنس لوئی پای تخت مونیک مذهب کاتولیک

پروس

امپراطور المان و پادشاه پروس گیلیوم دویم در بیست و هفتم ژانویه سنه ۱۸۵۹ میلادی متولد شده و در پانزدهم ژون ۱۸۸۸ میلادی مطابق شوال سنه ۱۳۰۵ هجری بر سریر امپراطوری المان و پادشاهی پروس جلوس نمود ولیعهد پرنس فردریک گیلیوم در ششم ماه مه سنه ۱۸۸۲ متولد شده سنش نه سال وزیر اعظم جنرال کاپریوی مذهب دولتی پروتستان و بعضی هم کاتولیک هستند پای تخت برلن

دولت ساکس

شاه آلبرت فردریک اگوست سنش شصت و سه سال پای تخت درزد مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

ویرتمبرغ

شاه شارل اول فردریک الکساندر سنش شصت و هشت سال پای تخت استوت کارت مذهب دولتی پروتستان و قدری هم کاتولیک

دولت انگلستان و ارلند و اسکاتلند

پادشاه ملکه ویکتوریا الکساندرین در سنه ۱۸۱۹ میلادی متولد شده اند ولیعهد پرنس البرت ملقب به پرنس دوگال سنش پنجاه سال وزیر اعظم لرد سالسبوری پای تخت لندن جمعیت تمام این مملکت از انگلیس و ارلند و اسکاتلند و جزایر حول و حوش از قرار تحدید سنه ۱۸۹۱ بعلاوه سربازان و ملاحان که در مسافرت هستند هفتاد و هفت کرور و هشتاد و سه هزار و نهصد و پنجاه و پنج نفر و جمعیت تمام ممالک متصرفی انگلیس از هندوستان و غیره پانصد و نود کرور و یکصد و نود و سه هزار و نهصد و بیست و دو نفر مذهب دولتی پروتستان و مذهب مملکت ارلند کاتولیک فرمانفرمای هندوستان مارکی دولانسداون

دولت ایطالیا

پادشاه هومبرت اول سنش چهل و شش سال ولیعهد ویکتور امانوئل پرنس ناپل سنش بیست و دو سال وزیر اعظم مسیو کرسپی مذهب کاتولیک جمعیت از قرار سنه ۱۸۸۹ شصت و یک کرور و چهارصد و چهل و هفت هزار و سیصد و شش نفر پای تخت رم

دولت بلژیک

پادشاه لئوپلد دوم سنش پنجاه و شش سال پای تخت بروسل جمعیت از قرار سنه ۱۸۹۰ دوازده کرور و نود و سه هزار و هفتصد و نود و هشت نفر مذهب دولتی کاتولیک

دولت پرتوغال

پادشاه شارل اول در سنه ۱۸۶۳ میلادی متولد شد ولیعهد لوئی فیلیپ تولد در سنه ۱۸۸۷ پای تخت لیزبن جمعیت تقریبا در اروپ نه کرور و یک صد و هشتاد و دو هزار نفر

خارج از اروپ شش کرور و دویست و هشتاد و یکهزار نفر

دولت پی با

که هلاند نیز نامند

پادشاه ویلهلمین دختر گیلیوم سیم در سنه ۱۸۸۰ میلادی متولد شده نایب السلطنه ایشان (اما) والدهٔ ایشان است جمعیت از قرار سنه ۱۸۸۹ نه کرور و چهل و هشت هزار و پانصد و نود و شش نفر مذهب دولتی پروتستان

دولت دانمارک

پادشاه کریستیان نهم سنش هفتاد و سه سال ولیعهد کریستیان فردریک گیلیوم شارل سنش چهل و شش سال پای تخت کپنهاک مذهب دولتی پروتستان جمعیت از قرار سنه ۱۸۹۰ چهار کرور و دویست و نود و هشت هزار و سیصد و شصت و هفت نفر

دولت روس

امپراطور روس الکساندر سیم سنش چهل و شش سال ولیعهد گراند دوک نیکلا الکساندرویچ سنش بیست و سه سال مسیو دوگیرس وزیر خارجه جمعیت کلیهٔ ممالک روس دویست و بیست و پنج کرور و چهارصد و سی و چهار هزار و پانصد و نود و دو نفر مذهب ارتودکس گریک و مذاهب متفرقه هم دارد پای تخت سنت پطرزبورغ

دولت رومانی

پادشاه شارل اول سنش پنجاه و دو سال پای تخت بوکارست جمعیت تقریباً ده کرور و سیصد و هفتاد و شش هزار نفر مذهب ارتودکس گریک

دولت سربی

پادشاه الکساندر اول سنش شانزده سال پای تخت بلگراد جمعیت موافق سنه ۱۸۹۰ چهار کرور و نود و شش هزار و چهل و سه نفر مذهب کاتولیک و گریک

دولت سود و نروژ

پادشاه اسکار دوم تولد در سنه ۱۸۲۹ مسیحی ولیعهد اسکار گوستاو آدلف تولد در سنه ۱۸۵۸ پای تخت استکهلم جمعیت سود و نروژ روی هم رفته سیزده کرور و هشتاد و یک هزار و سیصد و نه نفر

دولت سویس

رئیس جمهوری مسیو ونشر وزیر اول دکز دزر پای تخت [illegible] نصف کاتولیک جمعیت

پنج کرور و چهارصد و سی و چهار هزار و پنجاه و هفت نفر

دولت عثمانی

سلطان عبد الحمید خان سنش چهل و هشت سال ولیعهد رشاد افندی صدر اعظم از قرار خبر تلگرافی جواد پاشا پای تخت اسلامبول مذهب دولتی مسلمان سنی عیسوی و غیره نیز دارد جمعیت شصت و هشت کرور و سیصد و بیست و دو هزار و هشت نفر که تقریباً نصف این جمعیت رعیت خود عثمانی و نصف دیگر در تحت تبعیت و حمایت عثمانی هستند

دولت فرانسه

رئیس جمهور مسیو سادی کارنو رئیس شورای وزرا و وزیر جنگ مسیو فرسینه پای تخت پاریس مذهب عموماً کاتولیک جمعیت هفتاد و شش کرور و دویست و هیجده هزار و نهصد و سه نفر

ایالت منتنگرو

پرنس نیکلای اول سنش پنجاه سال ولیعهد پرنس دانیلو سنش بیست و یک سال پای تخت چتینیه جمعیت دویست و سی و شش هزار نفر مذهب ارتودکس گریک کمی هم کاتولیک و مسلمان دارد

دولت یونان

پادشاه ژرژ اول سنش چهل و شش سال ولیعهد قسطنطین در سنه ۱۸۶۸ مسیحی متولد شده مسیو دلیانی رئیس شورای وزرا و وزیر داخله و جنگ پای تخت آتن جمعیت چهار کرور و صد و هشتاد و هفت هزار و دویست و هشت نفر مذهب عیسوی گرک

آسیا

دولت چین

امپراطور کوانک سو سنش بیست سال وزیر دربار و رئیس وزرا شاهزاده لی پای تخت پکن مذهب دولتی بودا مذهب هستند مسلمان و غیره هم دارد جمعیت کلیه هشتصد و پنج کرور و دویست و سی و پنج هزار نفر که هشتصد و شصت و سه کرور و پنجاه و چهار هزار و نهصد و هفتاد و هفت نفر اهالی خود چین و مابقی متعلق به مانچوری و تبت و مغول و سایر ممالک تابعه هستند جمعیت رعیت هشتصد و نه کرور و چهارصد و چهل و شش هزار نفر جمعیتی که زیر حمایت هستند پنجاه و هفت کرور

دولت ژاپن

(میکادو) یعنی امپراطور موتسوهیتو سنش سی و نه سال ولیعهد (یوشی هیتو) سنش دوازده سال رئیس شورای پرنس سانجو پای تخت یدو مذهب بودا مذهب جمعیت هشتاد و نه کرور و یکصد و هفت هزار و دویست و سی و چهار نفر

دولت سیام

پادشاه سامدیچ فرا بارامندر ماها چولا لنکرن در سنه ۱۸۵۳ میلادی متولد شده پای تخت بانکک وزیر داخله و امور خارجه (کرم لوانک داوانگ سی وارو پراکا) مذهب بودا مذهب جمعیت تخمیناً از دوازده الی بیست و چهار کرور نفر

افریقا

ایالت تونس

در تحت نظارت و حمایت فرانسه والی سید علی بیک ولیعهد سید محمد نائب بیک پای تخت تونس جمعیت سه کرور

دولت حبشستان

از قرار سنوات ماضیه امپراطور که نکوس مینامند امنلیک جمعیت دوازده کرور مذهب دولتی کاتولیک مسلمان و غیره هم دارد

دولت زنگبار

از قرار سنوات سابقه در تحت حمایت دولت انگلیس سلطان سید علی پای تخت بندر زنگبار جمعیت جزیرهٔ زنگبار یکصد هزار نفر اما تمام جمعیت آن مملکت مشخص نیست مذهب مسلمان جمعیت قریب دویست هزار نفر که اکثر سیاه و باقی عرب اند

جزیرهٔ ماداگاسکار

در زیر حمایت و نظارت دولت فرانسه پادشاه ملکه (رانا والو مانژاکا) سیم در سنه ۱۸۶۲ متولد شده جمعیت ده کرور پای تخت تاناناریو

دولت مراکش

سلطان مولی حسن الحسنی العلوی پای تخت فاس جمعیت تقریباً شانزده کرور مذهب مسلمان

ایالت مصر که جزو سلطنت عثمانی است

خدیو توفیق پاشا وزیر داخله و مالیه و رئیس شورای ریاض پاشا پای تخت قاهره مذهب اسلام سنی جمعیت تمام مصر سیزده کرور و سیصد و هشتاد و دو هزار و دویست و شصت و پنج نفر

امریکا

ینگی دنیای شمالی

جمهوری اتازونی

رئیس جمهوری ژنرال هاریسون پای تخت واشینگتن مذهب اغلب پروتستان و غیره جمعیت در سنه ۱۸۹۰ یکصد و بیست و چهار کرور و چهارصد و هشتاد هزار و پانصد و چهل نفر

جمهوریهای مکسیک

رئیس جمهوری ژنرال پورفیریو دیاز پای تخت مکسیکو مذهب کاتولیک جمعیت موافق سنه ۱۸۸۹

بیست و سه کرور و یکصد و یکهزار و سیصد و چهل و
هشت نفر

ینکی دنیای مرکزی

جمهوری سان سالوادر

رئیس جمهوری ژنرال ازتا پای تخت سان سالوادر
جمعیت یک کرور و یکصد و شصت و سه هزار و ششصد و
سیزده نفر

جمهوری کوستاریکا

رئیس جمهوری رددریکز پای تخت سان ژوزه جمعیت
در سنه ۱۸۸۹ دویست و نه هزار و ششصد و چهل و چهار نفر
و بعلاوه هندیهای غیر متمدن دویست و چهارده هزار نفر

جمهوری گواتمالا

رئیس جمهوری ژنرال باریلاس پای تخت گواتمالا جمعیت
دو کرور و چهارصد و شصت هزار و هفده نفر

جمهوری نیکاراگوا

رئیس جمهوری (ساکازا) جمعیت دویست و هشتاد و دو هزار و
هشتصد و چهل و پنج نفر و بعلاوه سی هزار نفر هم هندی
غیر متمدن دارد پای تخت نیکاراگوا

جمهوری هوندوراس

رئیس جمهوری سوتو پای تخت کوماناکا

ینکی دنیای جنوبی

جمهوری ارژانتین

رئیس جمهوری پلله گرینی پای تخت بوئنس آیرس
جمعیت شش کرور و دویست و سه هزار و هشتصد و بیست نفر

جمهوری اکواتر

رئیس جمهوری فلورس جمعیت نه کرور و چهار هزار و
ششصد و پنجاه و یک نفر پای تخت کویتو

جمهوری اوراگه

رئیس جمهوری (هررا ای اوبس) پای تخت منت ویدئو
جمعیت ششصد و چهل و هشت هزار و دویست و نود و هفت نفر

برزیل

رئیس جمهوری جنرال دافنسکا پای تخت ریو ژانیرو
جمعیت موافق سنه ۱۸۸۸ بیست و هشت کرور و دو هزار و
سیصد و سی و پنج نفر بعلاوه ششصد هزار نفر هم هندی
وحشی دارد

جمهوری بولیوی

رئیس جمهوری آرس پای تخت چوکیساکا جمعیت
اهالی دو کرور و دو صد و هشتاد و نه هزار و هشتصد
نفر هندیهای وحشی دویست و چهل و پنج هزار نفر

جمهوری پاراگه

رئیس جمهوری گنزالس پای تخت آسمیون جمعیت
از قرار سنه ۱۸۸۶ سیصد و بیست و نه هزار و ششصد و
هشتاد و هشت نفر بعلاوه شصت هزار نفر هندی
نیم متمدن و هشتاد هزار نفر هندی وحشی و پانزده هزار
نفر هم از اهالی خارجه در آنجا اقامت دارند

جمهوری پرو

رئیس جمهوری ژنرال کاسرس پای تخت لیما
جمعیت پنج کرور مذهب کاتولیک

جمهوری شیلی

چون در این اواخر انقلابی در جمهوری شیلی رخ
داده است حالتش بدرستی معلوم نیست

جمهوری دول متحده کولمبی

رئیس جمهوری دوفائل نونز پای تخت بگا جمعیت کل
دول متحده کولمبی شش کرور و چهار صد و سه هزار و
پانصد و سی و دو نفر

جمهوری ونزوئلا

رئیس جمهوری اندوئدو پلاسیو پای تخت
کاراکاس جمعیت چهار کرور و دویست و سی و هشت
هزار و نهصد و بیست و دو نفر

جزایر

جزیره ساندویچ

پادشاه کالاکوا اول در سنه ۱۸۳۶ مسیحی متولد شده
پای تخت انولولو

جمهوری دمینیکن

رئیس جمهوری اولیزس هرو پای تخت سن دومنگ
جمعیت چهار صد و هفده هزار نفر

جزیره هائیتی

رئیس جمهوری هیپولیت پای تخت پرتو پرنس
جمعیت نهصد و شصت هزار نفر

اعتذار

خدمت رجال عظام و آقایان ذوی العزو الاحترام
مطالعه کنندگان کتاب سالنامه اعتذار از زحمت
عرض میدهد اگر در طی مطالعه اوراق سالنامه
ترک یا اختلاف یا تقدیم و تأخیری بدون حق سزاوار
در اسامی و القاب و عنوانات ملاحظه فرمایند
که مرضی طبعشان نباشد امید است که از
اداره انطباعات رنجشی حاصل نفرمایند
زیرا آنچه صورت اسامی از طرف رئیس و مدیر هر اداره
باین اداره رسیده است بعینها نگارش یافته و
تغییری در آن در اداره نشده است و از هر اداره هم
که صورت اسامی جدید با وجود چند کرت خواهش
و مطالبه و اظهار نرسیده است اسامی آن اداره
یا مطابق سنوات ماضیه نوشته شده یا از
جهت دفع ایراد و اعتراض و تقصی از اشتباه و
خبط ترک اسامی اجزاء شده و همینقدر نگارش
یافته است که مطابق سنه ماضیه است
امید است که این عذر پذیرفته آید که غیر از این
گزیری نبوده است

هو الله تعالی شأنه

جلد اول کتاب درر التیجان

فی تاریخ بنی الاشکان از مؤلفات

جلیله جناب جلالتمآب اجل اعتماد السلطنه

محمد حسن خان وزیر انطباعات و دار

الترجمه و غیرها دام اقباله العالی

سنه ۱۳۰۸ هجریه

قیمت دوازده هزار

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی